



بنیاد پژوهش‌های اسلامی  
آستان قدس رضوی

# ماجرای گفتگوی آرام

میان عالم شیعی  
و  
وهابی



سید محمد الحسینی القزوینی

ترجمه موسی دانش  
(پژوهشگر بنیاد پژوهش‌های اسلامی)



بنیاد پژوهش‌های اسلامی  
آستان قدس رضوی

ماجرای گفتگوی آرام  
میان عالم شیعی و عالم وهابی

سید محمد الحسینی القزوینی  
ترجمه موسی دانش



کتاب پیش رو در پاسخ به گفتگوی آرام، به قلم یکی از دانشمندان وهابی به نام دکتر احمد بن سعد حمدان غامد، استاد دانشگاه ام القری در مکه مکرمه، نگاشته شده است. گفتگوی آرام، مجموعه‌ای از گفتگوها و نامه‌هایی است که میان دکتر قزوینی و دکتر غامدی در مدت سه سال رد و بدل شده است. دکتر غامدی این مجموعه را پس از تحریف و حذف و اضافه‌های بسیار به نفع مذهب خود با عنوان یادشده چاپ و منتشر می‌کند. از این رو، دکتر قزوینی در رد کتاب یادشده، تمامی گفتگوهای انجام شده و نامه‌هایی را که میان دو طرف رد و بدل گردیده، با کمال دقت و امانت داری با عنوان ماجرای گفتگوی آرام، تدوین و منتشر کرده است.

کتاب حاضر، به صورت مستدل و مستند، نادرستی دیدگاه‌های وهابیان درباره شیعه را آشکار کرده، اطلاعات ارزشمندی را به خوانندگان ارجمند ارائه می‌کند.

ISBN: 978-600-06-0142-3



Islamic Research Foundation  
Astan Quds Razavi  
Mashhad - Iran

9 786000 601423





ماجرای

# گفتگوی آرام

میان عالم شیعی و وهابی

مؤلف: سید محمد الحسینی القزوینی

ترجمہ موسیٰ دانش



## فهرست مطالب

۱۵	..... سخن ناشر
۱۷	..... پیشگفتار نویسنده
۱۷	..... پیدایش فرقه‌های گوناگون و ضرورت تحقیق برای یافتن حق
۱۹	..... نجات انسان‌ها با تمسک به اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small>
۲۰	..... شیعه‌ی علی <small>علیه‌السلام</small> فرقه ناجیه
۲۰	..... علی و شیعیان او نجات‌یافتگان‌اند
۲۱	..... بشارت بهشت به حضرت علی <small>علیه‌السلام</small> و شیعیانش
۲۱	..... تمسک به قرآن و علی <small>علیه‌السلام</small> در زمان فتنه
۲۲	..... امامت و نقش اساسی آن در اسلام و یافتن حقیقت
۲۲	..... حدیث «مَن مات بغیر امام» در کتب اهل سنت
۲۳	..... حدیث «مَن مات بغیر امام» در کتب شیعه
۲۴	..... حدیث قرطاس (وصیت نانوخته)
۲۶	..... هدف از حدیث قرطاس تعیین نام خلفاء
۲۷	..... امامان شیعه و اهمیت امامت
۲۹	..... امامت از اصول دین است و نه فروع آن
۳۰	..... پیامبر اسلام <small>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</small> و تبیین مصداق امامت
۳۰	..... حدیث وصیت در کتب اهل سنت
۳۲	..... حدیث وصیت در کتب شیعه



- ۳۲..... حدیث خلافت در کتب اهل سنت
- ۳۳..... حدیث خلافت در کتب شیعه
- ۳۴..... حدیث امامت در کتب اهل سنت
- ۳۵..... حدیث امامت در کتب شیعه
- ۳۶..... حدیث دوازده جانشین
- ۳۷..... ناتوانی علمای اهل سنت از یافتن مصداق حدیث
- ۳۹..... در جستجوی حقیقت
- ۳۹..... حدیث ثقلین
- ۴۳..... حدیث خلیفتین
- ۴۳..... حدیث خلیفتین در کتب شیعه
- ۴۴..... حدیث ثقلین در کتب شیعه
- ۴۵..... حدیث «سفینه» کشتی نجات
- ۴۷..... حدیث سفینه نوح در کتب شیعه
- ۴۸..... حدیث نجوم (ستارگان)
- ۵۱..... حدیث نجوم در کتب شیعه
- ۵۱..... اقتدا به علی علیه السلام و امامان بعد از او برای طلب بهشت
- ۵۳..... تعیین اسامی ائمه در کتب شیعه و اهل سنت
- ۵۴..... نام ائمه علیهم السلام در کتب اهل سنت
- ۵۵..... سخنی درباره چاپ ترجمه کتاب
- ۵۹..... سخنی درباره تألیف این کتاب

### فصل اول

#### دیدارها و مناظره‌ها - ۶۳

- ۶۵..... پیشگفتار
- ۶۶..... آداب مناظره
- ۶۷..... مهم‌ترین اصول اخلاقی مناظره

- ۵
- ۶۸..... مهم‌ترین اصول روش مناظره
- ۷۰..... تجربه‌های من در گفتگو و مناظره
- ۷۰..... نخست: در ایران
- ۷۰..... دیدار با یکی از علمای اهل سنت در خراسان
- ۷۲..... دیدار با چند دانشجویان پیروان مذهب شافعی
- ۷۵..... دوم: در مدینه منوره
- ۷۵..... دیدار با شیخ عبدالعزیز (نایب رئیس امور مسجد نبوی)
- ۷۵..... متهم کردن به شرک در مسجد نبوی
- ۸۰..... دیدار با یکی از دانش‌آموختگان الجامعة الاسلامیة [دانشگاه اسلامی]
- ۸۳..... روایات شیعه در کتاب‌های اهل سنت
- ۸۴..... تهمت ناسزاگویی به صحابه
- ۸۴..... اعتراض من بر نشر و توزیع کتاب‌های ضد شیعه
- ۸۷..... سوم: در مکه مکرمه
- ۸۷..... آیا شیعه باور دارد که جبرئیل به وحی خیانت کرد؟
- ۹۴..... دیدار با شیخ محمد بن جمیل بن زینو
- ۹۶..... متوسل شدن صحابه به قبر پیامبر اکرم، محمد ﷺ
- ۹۸..... شرکت برخی از صحابه در تلاش برای ترور رسول خدا ﷺ
- ۹۹..... نقد کتاب: لله ثم للتاریخ
- ۱۰۱..... ابن تیمیه بر شیعه تهمت می‌زند
- ۱۰۵..... آیا افزودن «حی علی خیر العمل» در اذان بدعت است؟
- ۱۰۸..... همراهی با برخی از دانشجویان تا محل سکونت ایشان

## فصل دوم

### گفتگوها و نامه‌نگاری‌ها با دکتر احمد بن سعد حمدان غامدی - ۱۱۱

- ۱۱۳..... پیشگفتار
- ۱۱۴..... گفتگو با دکتر احمد غامدی، استاد دوره دکترا در دانشگاه أم القرى



- ۱۱۵ ..... حملهٔ دکتر غامدی به شیعه
- ۱۱۷ ..... اعتراض من به دکتر احمد غامدی
- ۱۱۸ ..... ناتوانی دکتر غامدی در پاسخ دادن به آیه تبلیغ
- ۱۲۴ ..... تقیه شعار شیعه
- ۱۲۵ ..... شبهه در ولادت امام مهدی علیه السلام
- ۱۲۸ ..... بیعت امام علی علیه السلام پس از شش ماه
- ۱۳۰ ..... تهمت تکفیر مسلمانان
- ۱۳۱ ..... ابن حزم و شرکت خلفا در ترور پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۳۳ ..... پافشاری دکتر بر ادامهٔ گفتگو
- ۱۳۴ ..... متن نامهٔ ارسالی برای دکتر غامدی (که دارای چند پرسش بود)
- ۱۳۸ ..... نامهٔ دکتر غامدی از مکه مکرمه از طریق دورنگار و پاسخ او به پرسش‌ها
- ۱۳۸ ..... حدیث بخاری در رفتن شماری از اصحاب به دوزخ
- ۱۳۸ ..... الف) دلایلی از قرآن کریم
- ۱۴۳ ..... ب) دلایلی از سنت
- ۱۴۵ ..... حدیث فاطمه
- ۱۴۹ ..... دو حدیث ابن عباس
- ۱۵۱ ..... اختلاف دیدگاه‌ها و مواضع اهل سنت و شیعه
- ۱۵۵ ..... مقایسه‌ای در این موضوع
- ۱۵۵ ..... الف) تهذیب الکمال از اهل سنت
- ۱۵۶ ..... ب) اما در کتاب مجمع الرجال (از مرحوم قهیبی) از شیعه
- ۱۵۶ ..... متونی از کتاب‌های [امام] خمینی
- ۱۵۸ ..... نامه من به دکتر غامدی و پاسخ به شبهات او
- ۱۵۸ ..... اول: انصاف در سخن گفتن هنگام گفتگو دربارهٔ اختلاف
- ۱۶۸ ..... دوم: غرابت موضوع نیاز به دلیل روشن دارد
- ۱۶۹ ..... سوم: صحابی شدن معجزه نمی‌کند

- قرآن گروهی از صحابه را ستایش می کند و گروهی را نکوهش ..... ۱۷۰
- آیات رسیده درباره منافقان ..... ۱۷۱
- چند پرسش ..... ۱۷۳
- آیاتی که درباره افراد بیمار دل و فتنه انگیز نازل شده است ..... ۱۷۶
- آزاردهندگان پیامبر ﷺ ..... ۱۷۸
- کسانی که گمان های دروغ به خدا می برند ..... ۱۷۸
- چهارم: مقام صحابه از مقام همسران پیامبر ﷺ برتر و بالاتر نیست ..... ۱۷۹
- پنجم: دیدگاه های علمای اهل سنت درباره عدالت صحابه ..... ۱۸۲
- صحابه عادل و صحابه غیر عادل ..... ۱۸۴
- درگیری هایی که به حد ستم و تبهکاری رسید ..... ۱۸۷
- صحابه یکدیگر را لعن می کنند ..... ۱۹۰
- دیدگاه برتری برخی تابعین از صحابه ..... ۱۹۳
- صحابه بهتر از دیگران همدیگر را می شناختند ..... ۱۹۴
- اعتقاد به عدالت همه صحابه از اعتقاد شیعه به عصمت امامانشان ... ۱۹۵
- اتهام کفر و زندقه به کسی که خدشه ای به یکی از صحابه وارد کند ..... ۱۹۶
- ششم: دیدگاه شیعه درباره صحابه ..... ۲۰۰
- امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ۲۰۰
- امام علی بن الحسین علیه السلام و اصحاب ..... ۲۰۱
- نگاهی بی طرفانه به روایات حوض ..... ۲۱۱
- احادیث حوض، از دیدگاه بخاری و مسلم ..... ۲۱۲
- ۱- روایاتی که نشان دهنده بدعت گذاری صحابه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است ..... ۲۱۲
- ۲- روایاتی که حاکی از ارتداد آنان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است ..... ۲۱۳
- ۳- روایاتی که نشان دهنده دور ساختن آنان از حوض کوثر است ..... ۲۱۴
- ۴- روایاتی که حاکی از ورود اصحاب به دوزخ است ..... ۲۱۵
- ۵- روایاتی که نشان می دهد تنها اندکی از صحابه از دوزخ رهایی می یابند ..... ۲۱۵



- ۶- روایاتی که نشانگر نفرین پیامبر ﷺ بر صحابه است ..... ۲۱۶
- مقصود از صحابه در حدیث حوض چه کسانی هستند؟ ..... ۲۱۷
- چند اشکال ..... ۲۱۷
- آیاتی که گروه‌هایی از صحابه را ستایش کرده ..... ۲۳۷
- اختلاف مفسران درباره پیشگامان نخستین و تابعان آنان ..... ۲۴۲
- شیعه و سنی دو برادر از یک ریشه‌اند ..... ۲۵۴
- استدلال به سنت ..... ۲۵۵
- اختلاف گرایش‌ها و دیدگاه‌های اهل سنت و شیعه ..... ۲۵۸
- حدیث وصایت، دیدگاه شیعه را اثبات می‌کند ..... ۲۵۸
- حدیث وصایت در سخنان صحابه و تابعان ..... ۲۶۲
- علی بن ابی طالب علیه السلام دروازه شهر دانش پیامبر ﷺ و داناترین فرد صحابه ..... ۲۷۴
- اصحاب به علی علیه السلام رجوع کردند؛ اما او به آنان رجوع نمی‌کرد ..... ۲۷۷
- خلافت ابوبکر بر اساس شورای مسلمانان و اجماع آنان نبوده است ..... ۲۷۹
- چرا خلافت عمر به امت واگذار نشد؟ ..... ۲۸۱
- ام‌المؤمنین تعیین خلافت توسط شورا را رد می‌کند ..... ۲۸۳
- سنت، شورایی بودن خلافت را نفی می‌کند ..... ۲۸۳
- دلیل بروصایت علی بن ابی طالب علیه السلام ..... ۲۸۴
- حدیث «دار» خلافت امام علی علیه السلام را ثابت می‌کند ..... ۲۸۵
- تصحیح سند حدیث «دار» ..... ۲۸۶
- حدیث ولایت و خلافت علی علیه السلام ..... ۲۸۷
- حدیث ثقلین و رهایی از گمراهی ..... ۲۸۸
- حدیث «علی با حق است و حق با علی» ..... ۲۹۱
- مقایسه میان روش اهل سنت و روش شیعه در پذیرش روایات ..... ۲۹۳
- دیداری دیگر با دکتر احمد بن سعد حمدان غامدی ..... ۲۹۸
- گفتگو پیرامون مسئله توسل ..... ۲۹۹

- ۳۰۳ ..... دیدگاه‌های علمای اهل سنت دربارهٔ توسل
- ۳۰۳ ..... دیدگاه نخست: [دیدگاه اکثریت فقیهان مالکی و شافعی و پسینیان حنفی و حنبلی]
- ۳۰۷ ..... دلایل کسانی که به توسل قائل اند
- ۳۱۱ ..... دیدگاه دوم دربارهٔ توسل به پیامبر ﷺ پس از رحلت او

### فصل سوم

#### نقدی بر کتاب گفتگوی آرام - ۳۱۵

- ۳۱۷ ..... پیشگفتار
- ۳۱۹ ..... نخست: این گفتگو آرام نبوده است
- ۳۲۰ ..... دوم: رعایت نشدن امانت علمی
- ۳۲۱ ..... سوم: ناسازگاری‌های کتاب
- ۳۲۳ ..... چهارم: سخنان توهین‌آمیز به امام علی علیه السلام در کتاب غامدی
- ۳۲۴ ..... نقدی بر کتاب «حواژ هادی»
- ۳۲۴ ..... موضع شیعه در برابر صحابه
- ۳۲۵ ..... موضع وهابی نسبت به کتاب‌های شیعه
- ۳۲۹ ..... کتاب لله ثم للتاریخ کتاب شیعی نیست
- ۳۲۹ ..... اهل سنت داخل ایران
- ۳۳۱ ..... جایگاه شیعه در جهان اسلام
- ۳۳۳ ..... شیوهٔ نادرست در گفتگو و استدلال
- ۳۳۶ ..... متهم کردن به ره‌ساختن صحاح و تکیه کردن بر منابع تاریخی
- ۳۴۰ ..... تهمت زدن تکیه بر روایات ضعیف
- ۳۴۱ ..... تهمت زدن به تکیه بر روش‌گزینی در روایات
- ۳۴۲ ..... تهمت زدن به گزینی عمل کردن در احادیث فضایل
- ۳۴۷ ..... آیاتی که گروهی از صحابه و برخی از زنان پیامبر علیه السلام را نکوهش می‌کند
- ۳۴۷ ..... اول: آیاتی که برخی از صحابه را نکوهش می‌کند
- ۳۵۵ ..... دوم: آیاتی که برخی از زنان پیامبر علیه السلام را نکوهش می‌کند



- سوم: عتابی که در بردارنده نکوهش و سرزنش است ..... ۳۶۱
- آیات عتاب پیامبر اکرم ﷺ ..... ۳۶۲
- ۱- آیات عتاب به خاطر شخص نایبنا ..... ۳۶۳
- ۲- آیات عتاب به سبب اسیر گرفتن ..... ۳۶۵
- ۳- آیات عتاب درباره زید و طلاق دادن همسرش ..... ۳۶۶
- ۴- آیات عتاب در تحریم ازدواج ..... ۳۶۸
- روش نادرست در فهم عقاید شیعه ..... ۳۷۰
- مقایسه ای کوتاه میان کافی و صحیح بخاری ..... ۳۷۸
- شخصیت علمی کلینی و بخاری ..... ۳۸۰
- مقایسه ای کوتاه ..... ۳۸۰
- ۱- شخصیت علمی کلینی ..... ۳۸۰
- ۲- شخصیت علمی بخاری ..... ۳۸۳
- الف) انتقاد از عقیده بخاری ..... ۳۸۳
- ب) ضعیف بودن بخاری در حدیث و رجال ..... ۳۸۵
- مقایسه میان کتاب کافی و صحیح بخاری ..... ۳۹۵
- ۱- درنگی با کتاب کافی ..... ۳۹۵
- الف) اهمیت دادن کتاب کافی به مسائل عقیدتی ..... ۳۹۶
- ب) استحکام اسناد کافی ..... ۳۹۷
- ج) سرشاری علوم در احادیث کافی ..... ۳۹۹
- د) همراه بودن احادیث با دیدگاهها و اجتهادها ..... ۴۰۰
- ه) باب بندی فروع و قدرت فقهات ..... ۴۰۱
- ۲- درنگی با کتاب بخاری ..... ۴۰۱
- نقدهایی بر کتاب بخاری ..... ۴۰۵
- اول - صحیح بخاری در زمان خود او کامل نشد ..... ۴۰۵
- دوم - وجود عقاید فاسد در صحیح بخاری ..... ۴۰۶

- ۴۲۴ ..... تهمت‌ها و دروغ‌هایی بر ضد مذهب شیعه
- ۴۳۶ ..... جنگ زدن شیعه به سنت نبوی
- ۴۴۰ ..... فتوای فقهی شاذ در مذهب اهل سنت
- ۴۴۱ ..... نخست: فتاوی غریب و شاذ در نزد پیشوایان مذاهب فقهی سنی
- ۴۴۷ ..... دوم: فتاوی شاذ و شگفت‌انگیز از سوی گروهی از فقیهان
- ۴۵۰ ..... متهم کردن شیعه به کفر و خروج از اسلام
- ۴۵۸ ..... تکفیر متقابل میان گروه‌های سنی
- ۴۵۹ ..... ۱- تکفیر غیر اشاعره از مسلمانان
- ۴۵۹ ..... ۲- تکفیر غیر حنبلی‌ها از مسلمانان
- ۴۵۹ ..... ۳- شافعیه و تکفیر حنبلی‌ها
- ۴۵۹ ..... ۴- تکفیر ابوحنیفه و پیروانش
- ۴۶۱ ..... ستیز میان مذاهب سنی
- ۴۶۱ ..... ۱- کشتار میان حنفیان و شافعیان
- ۴۶۱ ..... ۲- کتک زدن شافعی مذهب تا حد مرگ
- ۴۶۲ ..... ۳- گرفتن جزیه از شافعی
- ۴۶۲ ..... ۴- گرفتن جزیه از حنابله
- ۴۶۳ ..... اختلاف حدیث در کتاب‌های اهل سنت
- ۴۶۵ ..... عقیده تقیه و بداء نزد شیعه
- ۴۶۶ ..... ۱- عقیده تقیه
- ۴۶۶ ..... تقیه در آیات قرآنی
- ۴۶۹ ..... تقیه در احادیث نبوی
- ۴۷۰ ..... دیدگاه‌های صحابه و تابعین درباره تقیه
- ۴۷۲ ..... تقیه در گفتارهای علما
- ۴۷۳ ..... تقیه در سیره مسلمانان
- ۴۷۵ ..... تقیه علمای اهل سنت در مسئله خلق قرآن

- ۴۷۷..... تقیّه بسیاری از علما در برخی احکام شرعی.....
- ۴۷۸..... تقیّه علمای اهل سنت از شیعه.....
- ۴۷۹..... ۲- عقیده بداء.....
- ۴۸۰..... مفهوم بداء از دیدگاه شیعه.....
- ۴۸۰..... بداء در روایات اهل بیت علیهم السلام.....
- ۴۸۱..... بداء در گفتارهای علمای شیعه.....
- ۴۸۲..... بداء در کتاب‌های اهل سنت.....
- ۴۸۴..... آثار بداء بر عقیده.....
- ۴۸۶..... مسلمان بودن با عدالت برابر نیست.....
- ۴۸۸..... متهم کردن شیعه به تکفیر صحابه.....
- ۴۸۹..... انکار عدالت، توهین به جامعه اسلامی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.....
- ۴۹۴..... هم‌نشینی طولانی با پیامبر صلی الله علیه و آله عدالت را ثابت نمی‌کند.....
- ۴۹۸..... نفاق و منافقان.....
- ۴۹۸..... نفاق در مکه.....
- ۴۹۸..... نخست: آیات قرآنی.....
- ۵۰۳..... دوم: طبیعت بشری.....
- ۵۰۴..... عوامل و انگیزه‌های نفاق در مکه.....
- ۵۰۷..... پیامبر و شناخت منافقان.....
- ۵۱۰..... صحابه منافق.....
- ۵۱۵..... پیوست.....
- ۵۱۵..... گفتگویی جدید با دکتر غامدی.....
- ۵۱۵..... ادّعی اینکه شیعه اهل سنت را نجس می‌دانند.....
- ۵۲۰..... ادّعی اینکه کتاب کافی آکنده از روایات جعلی است.....
- ۵۲۲..... ادّعی اینکه امام صادق علیه السلام زواره را لعنت کرده است.....
- ۵۲۴..... ادّعی اینکه از نگاه شیعه، امامان علیهم السلام بالاتر از پیامبران اند.....

- ۵۲۵ ..... دلیلی وجود ندارد که علی علیه السلام نخستین مسلمان باشد؟! .....
- ۵۳۱ ..... خلافت ابوبکر و بیعت صحابه با او .....
- ۵۳۱ ..... کسانی که با ابوبکر مخالفت کردند .....
- ۵۳۳ ..... نقد کتاب «گفتگوی آرام» از دکتر غامدی .....
- ۵۴۳ ..... دکتر در چاپ دوم کتاب خود گفتگوی آرام عذرخواهی می کند .....
- ۵۴۶ ..... دشمنی با اهل بیت علیهم السلام، نفاق است .....
- ۵۴۷ ..... اهل بیت علیهم السلام حسابرسی مردم در روز رستاخیز را برعهده می گیرند .....
- ۵۵۲ ..... علی علیه السلام تقسیم کننده بهشت و دوزخ .....
- ۵۵۷ ..... قاتل شدن به ضعف سند از خرافات دانستن آن بهتر است .....
- ۵۶۰ ..... ابن تیمیه و احیای مردگان توسط غیر انبیاء .....
- ۵۶۱ ..... مردی از قبیله نزع الاغش را زنده کرد .....
- ۵۶۲ ..... صله بن اشیم اسبش را احیا کرد .....
- ۵۶۳ ..... آگاهی صحابه از غیب بنا به گفته ابن تیمیه .....
- ۵۶۴ ..... کاهنان با خبر دادن شیاطین غیب می دانند .....
- ۵۶۴ ..... مدعیان نبوت و آگاهی از غیبها .....
- ۵۶۵ ..... آگاهی ابن تیمیه از غیبها .....
- ۵۶۵ ..... خبر دادن ابن تیمیه از شکست سپاه تاتار .....
- ۵۶۶ ..... آگاهی ابن تیمیه از لوح محفوظ .....
- ۵۶۶ ..... ابن تیمیه از باطن یارانش باخبر بود .....
- ۵۶۷ ..... خبر دادن ابن تیمیه به امور باطنی ابن قیم .....
- ۵۶۷ ..... پایان گفتگو با دکتر غامدی .....





## سخن ناشر

عن عبدالسلام بن صالح الهروي قال: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرضا عليه السلام يقول:  
رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا. فَقُلْتُ لَهُ وَكَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا  
وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا.

حمد و سپاس بی حد خداوند بزرگ و دانا را سزد که غایت آفرینش انسان را معرفت و عبودیت ذات مقدس خود قرار داد و فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾<sup>۲</sup>.  
دروود بر پیامبران الهی به ویژه حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که با تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت، زمینه ساز تحقق این هدف متعالی شدند و سلام بر امامان معصوم علیهم السلام، به خصوص عالم آل محمد صلی الله علیه و آله، حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که ستارگان پرفروغ آسمان معرفت و عبودیت اند و راهنمایان بشر در صراط مستقیم معرفت و بندگی، و رحمت خدا بر عالمان و پژوهشگرانی که در طول تاریخ با فراگیری و نشر علوم و معارف اسلامی به احیای امرامامت و ولایت پرداخته و مردم را با زیبایی های فرهنگ اصیل اهل بیت علیهم السلام آشنا ساخته اند.

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی بر اساس نگاه ژرف تولیت فقید این

---

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/ ۳۰۷؛ از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: خدا رحمت کند کسی که امر ما را زنده کند. عرض کردم: امر شما را چگونه زنده کند؟ فرمود: علوم ما را فراگیرد و به مردم بیاموزد، که اگر مردم زیبایی های کلام ما را بدانند از ما پیروی خواهند کرد.

۲. ذاریات / ۵۶: «و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا بپرستند».

آستان ملک پاسبان در سال ۱۳۶۳ به دستور معظم له تأسیس شد و با الهام از منویات رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی ره و دیدگاه‌های حکیمانه خلف صالح ایشان، مقام معظم رهبری، حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای مدظله العالی، و رهنمودهای تولیت معزز، با تشکیل گروه‌های پژوهشی و استفاده از نخبگان حوزه و دانشگاه، در راستای تأمین نیازهای فرهنگی جامعه و نظام اسلامی و نسل جوان و زائران بارگاه منور رضوی، به پژوهش و نشر علوم و معارف اسلامی نبوی و سیره اهل بیت عصمت علیهم السلام پرداخته و به فضل الهی به توفیقات ارزنده‌ای دست یافته است.

\* \* \*

کتاب حاضر به نام **ماجرای گفتگوی آرام**، به قلم اندیشمند و پژوهشگر برجسته شیعی جناب **حجة الاسلام والمسلمین دکتر سید محمد حسینی قزوینی** و ترجمه **حجة الاسلام موسی دانش**، از پژوهشگران این بنیاد، با هدف دفاع از مذهب حق اهل بیت علیهم السلام، منتشر شده است.

این اثر در پاسخ به کتاب **گفتگوی آرام**، به قلم یکی از دانشمندان وهابی به نام دکتر احمد بن سعد حمدان غامدی، استاد دانشگاه ام‌القری در مکه مکرمه، نگاشته شده است. **گفتگوی آرام**، مجموعه‌ای از گفتگوها و نامه‌هایی است که میان دکتر قزوینی و دکتر غامدی در مدت سه سال رد و بدل شده است. دکتر غامدی این مجموعه را پس از تحریف و حذف و اضافه‌های بسیار به نفع مذهب خود با عنوان یادشده چاپ و منتشر می‌کند. از این رو، دکتر قزوینی در رد کتاب یادشده، تمامی گفتگوهای انجام شده و نامه‌هایی را که میان دو طرف رد و بدل گردیده، با کمال دقت و امانت‌داری با عنوان **ماجرای گفتگوی آرام**، تدوین و منتشر کرده است.

کتاب حاضر، به صورت مستدل و مستند، نادرستی دیدگاه‌های وهابیان درباره شیعه را آشکار کرده، اطلاعات ارزشمندی را به خوانندگان ارجمند ارائه می‌کند.

بنیاد پژوهش‌های اسلامی  
آستان قدس رضوی

## پیشگفتار نویسنده

### پیدایش فرقه‌های گوناگون و ضرورت تحقیق برای یافتن حق

بدون تردید هر کس که اندک آشنایی با منابع تفسیری، حدیثی و تاریخی داشته باشد، این حقیقت را درمی‌یابد که یکی از مهم‌ترین اتفاقات پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ، ظهور فرقه‌های متعدد و گرایش‌های گوناگون در جامعه اسلامی بوده است؛ فرقه‌هایی که هر یک مدعی حقانیت خود و باطل بودن دیگر فرقه‌هاست. این تفرقه‌ها و اختلافات در طول تاریخ، در مواردی به تکفیر و مباح دانستن خون برخی از مسلمانان منجر شده است.

البته این اختلافات از نگاه رسول گرامی اسلام ﷺ دور نمانده و پیامبر رحمت از ایجاد فرقه‌های متعدد و انحرافات فراوان در درون دنیای اسلام خبر داده بودند. برای نمونه یکی از معروف‌ترین روایاتی که محدثان شیعه و اهل سنت در این باره نقل کرده‌اند، حدیث «افتراق» است که به روشنی از تقسیم شدن امت اسلامی به هفتاد و سه فرقه و گمراهی هفتاد و دو فرقه و نجات تنها یک فرقه، خبر داده است. شیخ صدوق از محدثان نامدار شیعه، این حدیث را از امام صادق از پدران بزرگوارش علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده است:



«إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَافْتَرَقَتْ أُمَّةَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَهُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَإِحْدَى وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَاثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ»<sup>۱</sup>.

امّت حضرت موسی بعد از او به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند یک فرقه اهل نجات و هفتاد فرقه گرفتار آتش شدند. امت حضرت عیسی بعد از او به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، یک فرقه نجات یافتند و هفتاد و یک فرقه هلاک شدند. امت من نیز بعد از من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که فقط یک فرقه اهل نجات هستند و هفتاد و دو فرقه گرفتار آتش جهنم خواهند شد.

روایت افتراق، به صورت گسترده‌ای در منابع حدیثی اهل سنت نیز نقل شده که برای نمونه، احمد بن حنبل روایت را از انس بن مالک از رسول مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل کرده است:

«إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ افْتَرَقَتْ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَأَنْتُمْ تَفْتَرِقُونَ عَلَى مِثْلِهَا كُلِّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً»<sup>۲</sup>.

شعیب الأرنؤوط از محققان پرآوازه و هابیت نیز گفته: «حدیث صحیح بشواهد»<sup>۳</sup>؛ حدیث با شواهدی که دارد، صحیح است.

ناصرالدین البانی از علمای مشهور و هابی نیز در صحیح جامع صغیر از رسول

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۲، ص ۵۸۵.

۲. ابن حنبل، احمد بن حنبل، مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۲۰، ح ۱۲۲۲۹.

۳. همان، ج ۱۹، ص ۲۴۱، ح ۱۲۲۰۸، [مکتبه الشامله].

اکرم ﷺ نزدیک به این مضامین را نقل کرده است.<sup>۱</sup>

پرسشی که بیش از همه چیز، ذهن انسان مسلمان و منصف را درگیر می‌نماید این است: «به راستی در میان فرقه‌های متعددی که به تصریح پیامبرگرامی اسلام ﷺ بیشتر آن‌ها رستگار نشده و در آتش هستند، کدام فرقه نجات یافته و در بهشت است؟» این پرسش، اولین نقطه ضرورت تحقیق و بررسی در اعتقادات و کلام و یافتن راه درست و نجات بخش را نشان می‌دهد؛ چرا که یافتن فرقه ناجیه، ارتباط تنگاتنگی با رستگاری، آسایش ابدی و نجات انسان از آتش دارد.

نکته مهم دیگر اینکه آیا رسول اکرم ﷺ راهی یا نشانه‌ای برای تشخیص فرقه ناجیه بیان کرده است یا خیر؟ ما به چند نمونه از احادیثی که در جواب این سؤال مهم در کتب اهل سنت آمده، اشاره و به همان بسنده می‌کنیم.

### نجات انسان‌ها با تمسک به اهل بیت علیهم‌السلام

احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) از امامان چهارگانه فقهی اهل سنت، به نقل از پیامبر رحمت آورده است:

«إِنَّ مَثَلِ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ»<sup>۲</sup>.

مَثَلِ اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است، هر کس به این کشتی داخل شود نجات می‌یابد و هر کس جا بماند، هلاک می‌شود.

حاکم نیشابوری روایت را با همین مضامین، ولی به جای کلمه «هَلَكَ»، «غرق» نقل کرده و حدیث را با شرایط مسلم، صحیح دانسته و حال آنکه مسلم آن را نقل

۱. البانی، محمد ناصرالدین، صحیح الجامع الصغیر و زیاده، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۱۰۸۲ - ۵۰۹.

۲. ابن حنبل، احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۲۸۵.

نکرده است.<sup>۱</sup>

ذهبی هم در تلخیص مستدرک این حدیث را صحیح دانسته است.

### شیعه علی علیه السلام فرقه ناجیه

ابن مردویه (م ۴۱۰ ق) از علمای اهل سنت از علی علیه السلام آورده: «تفترق هذه الأمة على ثلاث وسبعين فرقة، ثنتان وسبعون في النار، وواحدة في الجنة وهم الذين قال الله عز وجل: ﴿وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾، وهم أنا و شيعتي».<sup>۲</sup>

حضرت علی علیه السلام بعد از نقل حدیث افتراق امت، آیه ۱۸۱ سوره اعراف: «واز کسانی که آفریده ایم، گروهی، دیگران را به حق هدایت می کنند و به آن حکم می کنند» را نقل نموده و فرمود: «این گروه، من و شیعیانم هستند».

### علی و شیعیان او نجات یافتگان اند

از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده که خدمت رسول خدا ﷺ بودیم، علی علیه السلام وارد شد. پیامبر فرمود: برادرم علی آمد. سپس حضرت رو به سوی کعبه نمود و دست به کعبه زد و فرمود: «والذی نفسی بیده، إنّ هذا و شیعته لهم الفائزون یوم القیامة».<sup>۳</sup>

قسم به خداوندی که جانم در قبضه اوست، علی و شیعیانش رستگاران روز قیامت هستند.

طبری نیز در تفسیر آیه ۷ سوره بینه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ

۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۳.

۲. ابن مردویه، احمد بن موسی، مناقب علی بن ابی طالب، ص ۲۴۴، ح ۳۵۶.

۳. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۷۱؛ حاکم حسکانی،

عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۶۸.

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛ (کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات خداوند هستند) آورده که نبی مکرم اسلام ﷺ فرمود: «ای علی، خیر البریه توو شیعیانت هستی»<sup>۱</sup>.

### بشارت بهشت به حضرت علی عليه السلام و شیعیانش

از ام سلمه نقل شده: شبی رسول گرامی اسلام ﷺ نزد من بود و صبح حضرت فاطمه عليها السلام به همراه علی عليه السلام آمدند و آن گاه نبی مکرم ﷺ فرمود: «یا علی ابشر فانک وأصحابک وشیعتک فی الجنة»<sup>۲</sup>؛ ای علی برتو بشارت باد که توو یاران و شیعیانت در بهشت هستی.

در روایت لالکائی (م ۴۱۸ ق) نیز با همین مضامین نقل شده است<sup>۳</sup>.

### تمسک به قرآن و علی عليه السلام در زمان فتنه

ابن عبد البر از ابولیلی غفاری نقل می‌کند که از پیامبر گرامی ﷺ شنیدم که فرمود: «ستکون بعدی فتنه، فإذا کان ذلك فالزموا علی بن ابی طالب، فإنه أول من یرانی، وأول من یصافحنی یوم القیامة، هو الصدیق الأكبر، وهو فاروق هذه الأمة، یفرق بین الحق والباطل، وهو یعسوب المؤمنین، والمال یعسوب المنافقین»<sup>۴</sup>.

پس از من فتنه، جامعه اسلامی را فرا خواهد گرفت، پس در آن زمان، ملازم و

۱. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج ۳۰، ص ۳۳۵؛ آلوسی، محمود بن عبدالله، روح

المعانی، ج ۳، ص ۲۰۷.

۲. ابن حنبل، احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۵۴.

۳. اعتقاد أهل السنة، ج ۸، ص ۱۴۵۴.

۴. ابن عبد البر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۴، ص ۱۷۴۴.



همراه علی بن ابی طالب باشید؛ زیرا او نخستین کسی است که با من ملاقات و مصافحه می‌کند، او صدیق اکبر و فاروق این امت است که حق و باطل را از یکدیگر جدا می‌کند؛ علی بن ابی طالب سرور مؤمنان و مال دنیا، مهتر و سرور منافقان است. نزدیک به همین عبارت را ابن اثیر جزری و ابن حجر عسقلانی نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### امامت و نقش اساسی آن در اسلام و یافتن حقیقت

بی‌تردید از اصلی‌ترین مواردی که نقش اساسی در اعتقادات بسیاری از فرقه‌های اسلامی داشته و جایگاهی اصلی در تشخیص فرقه ناجیه و رستگار دارد، مسئله امامت و خلافت، پس از پیامبر گرامی اسلام ﷺ است.

### حدیث «مَنْ مَاتَ بَغَيْرِ إِمَامٍ» در کتب اهل سنت

اهمیت و ضرورت امامت و ولایت در اسلام تا جایی است که محدثان شیعه و اهل سنت روایات متعددی را نقل کرده‌اند که رسول اکرم ﷺ مرگ بدون اعتقاد به امامت را مرگ جاهلی شمرده است؛ برای نمونه برخی از احادیثی را که در مصادر اهل سنت و شیعه آمده نقل می‌کنیم. احمد بن حنبل چنین نقل کرده است:

«قال رسول الله ﷺ: مَنْ مَاتَ بَغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِثَّةً جَاهِلِيَّةً».<sup>۲</sup>

پیامبر خدا ﷺ فرمود: هر آن که بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.

۱. ابن اثیر، مبارک بن محمد، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۵، ص ۲۸۷؛ ابن حجر عسقلانی،

احمد بن علی، الإصابة فی تمييز الصحابة، ج ۷، ص ۲۹۳.

۲. ابن حنبل، احمد بن حنبل، مسند أحمد، ج ۴، ص ۹۶. دکتر حمزه احمد الزین درباره این

حدیث تصریح کرده است که سندش صحیح است. همچنین ابن ابی عاصم در کتاب السنة

همین روایت را با اندک تفاوتی نقل کرده است.

ابن حبان در صحیح خود این حدیث را چنین آورده است:  
«من مات ولیس له إمام مات میتة جاهلیة»<sup>۱</sup>.

هر کس در حالی بمیرد که امامی ندارد به مرگ جاهلیت مرده است.

مسلم در صحیح خود از عبدالله عمر از رسول اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود:

«ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة»<sup>۲</sup>.

کسی که بمیرد در حالی که بیعت امامی را به گردن ندارد به مرگ جاهلیت مرده است.

حدیث «من مات بغير امام» در کتب شیعه

مرحوم کلینی در کتاب کافی می نویسد:

عَبْدُ الْأَعْلَى قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ الْعَامَّةِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»، فَقَالَ: «الْحَقُّ وَاللَّهِ»<sup>۳</sup>.

عبد الاعلی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که اهل سنت از پیامبر گرامی نقل می کنند که فرمود: هر کس بدون امام بمیرد مرگش جاهلی است! حضرت پاسخ داد: به خدا سوگند سخن حق است.

مؤلف کتاب روضة المتقين، صحت روایت را تأیید کرده است.<sup>۴</sup>

مرحوم کلینی در روایتی دیگر نقل می کند:

عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ: «مَنْ مَاتَ لَا

۱. ابن حبان، محمد بن احمد، الصحيح، ج ۱۰، ص ۴۳۴.

۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، ج ۶، ص ۲۲، ح ۴۶۸۶.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الكافي، ج ۱، ص ۳۷۸.

۴. مجلسی، محمدتقی، روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۱۳، ص ۱۸۹.

يَعْرِفُ اِمَامَهُ مَاتَ مِيْتَةً جَاهِلِيَّةً؟ قَالَ: «نَعَمْ!» قُلْتُ: جَاهِلِيَّةٌ جَهْلَاءٌ أَوْ جَاهِلِيَّةٌ لَا يَعْرِفُ اِمَامَهُ؟ قَالَ: «جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٍ وَنِفَاقٍ وَضَلَالٍ»<sup>۱</sup>.

حارث بن مغیره می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس امام خود را نشناسد، همانند زمان جاهلیت از دنیا رفته است؟ پاسخ داد: بلی این چنین است. گفتم: مراد از جاهلیت، نادانی یا عدم شناخت امام است؟ حضرت فرمود: جاهلیت کفر، نفاق و گمراهی است. علامه مجلسی می‌نویسد: این روایت صحیح است.<sup>۲</sup>

این روایات دلالت دارد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اهمیت فراوانی برای مسئله امامت قائل بوده و بر جایگاه محوری آن در اسلام تأکید داشته است. بی تردید، تعبیر «مرگ جاهلیت» کنایه از آن است که امامت، روح حقیقی اسلام است و اگر کسی بدان باور نداشته باشد، اساساً ایمان نیاورده و همچون مشرکان جاهلی از دنیا خواهد رفت.

#### حدیث قرطاس (وصیت نانوشته)

نقش خطیر و بی‌بدیل امامت برای امت اسلامی، آن‌چنان مهم است که بر اساس روایات صحیح فریقین، پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله در آخرین ساعات عمر مبارک خود نیز آن را فراموش نکردند و اصرار داشتند که در این زمینه، وصیتی را به صورت مکتوب بنویسند. بخاری در صحیح خود، این ماجرا را از ابن عباس چنین نقل کرده است:

لَمَّا حَضَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله قَالَ: وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ: «هَلُمَّ

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ج ۴، ص ۲۱۹.

أَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ». قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، فَحَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ وَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ اخْتِصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبَ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ. فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغَطَ وَالْإِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قُومُوا عَنِّي». قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلَّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ وَلَغَطِهِمْ<sup>۱</sup>.

هنگامی که زمان درگذشت پیامبر ﷺ فرا رسید، در حالی که در خانه مردانی بودند که عمر بن خطاب نیز در میانشان بود، فرمود: «زود باشید تا برایتان نوشته‌ای بنویسم که پس از آن، هرگز گمراه نشوید». عمر گفت: بیماری بر پیامبر ﷺ غلبه پیدا کرده است [در اثر غلبه بیماری نمی‌داند که چه می‌گوید] و قرآن نزد شماست و کتاب خدا ما را بس است. پس از این، کسانی که در خانه بودند، با هم درگیر شده، اختلاف پیدا کردند، برخی از آن‌ها می‌گفتند: زود باشید برای او [دوات و ورق] آماده کنید تا پیامبر خدا ﷺ برای شما چیزی بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نشوید و برخی دیگر، همان سخن عمر را تکرار می‌کردند. پس هنگامی که صداها بالا رفت و اختلاف آن‌ها نزد پیامبر ﷺ شدید شد، ایشان فرمود: «از نزد من برخیزید و بروید».

ابن عباس همواره می‌گفت: مصیبت، همه مصیبت از آن هنگام شروع شد که به دلیل اختلاف و سرو صدا، مانع نوشتن وصیت پیامبر ﷺ شدند.

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، ج ۶، ص ۲۶۸۰. همچنین با اندک اختلافی در واژگان بنگرید در: ج ۱، ص ۵۴؛ ج ۲، ص ۱۱۱۱؛ ج ۳، ص ۱۱۵۵؛ ج ۴، ص ۱۶۱۲؛ ج ۵، ص ۲۱۴۶.



در نقل احمد بن حنبل آمده است:

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا حَضَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ فِيهِ كِتَابًا لَا يَخْتَلِفُ مِنْكُمْ رَجُلَانِ بَعْدِي». قَالَ: فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ فِي لَعَطِهِمْ<sup>۱</sup>.

ابن عباس می‌گوید: هنگامی که رحلت پیامبر خدا ﷺ نزدیک شد، فرمود: «برایم ورقی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من، حتی دو نفر از مردان شما با یکدیگر اختلاف نکنند». ابن عباس گفت: گروهی که حاضر بودند، شروع به سرو صدا کردند.

#### هدف از حدیث قرطاس تعیین نام خلفاء

علمای اهل سنت در شرح این حدیث نوشته‌اند که پیامبر خدا ﷺ می‌خواست در وصیت خود، نام جانشینان و امامان پس از خود را با صراحت بنویسد، عینی در شرحش بر صحیح بخاری چنین نوشته است:

واختلف العلماء في الكتاب الذي همَّ ﷺ بكتابته، قال الخطابي: يحتمل وجهين. أحدهما: أنه أراد أن ينصَّ على الإمامة بعده فترتفع تلك الفتن العظيمة كحرب الجمل وصفين... وقال سفيان بن عيينة: أراد أن ينصَّ على أسامي الخلفاء بعده<sup>۲</sup>.

علما درباره نوشته‌ای که پیامبر ﷺ اراده فرمود بنویسد، اختلاف کرده‌اند، خطابی می‌گوید: دو احتمال وجود دارد: نخست اینکه رسول اکرم ﷺ می‌خواست

۱. ابن حنبل، احمد بن حنبل، مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۹۳. همچنین بنگرید به: طبرانی،

سليمان بن احمد، المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۳۶ (با اندکی اختلاف).

۲. عینی، بدرالدین، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۷۱.

بر امامت پس از خودش تصریح نماید تا فتنه‌های بزرگی چون جنگ جمل و صفین برطرف شود... و سفیان بن عیینه گفته است که خواست، به اسامی جانشینان پس از خودش تصریح نماید.

ابن حجر عسقلانی نیز می‌نویسد:

وقیل: بل أراد أن ینص علی أسامی الخلفاء بعده حتی لا یقع بینهم الاختلاف. قاله سفیان بن عیینة.<sup>۱</sup>

گفته شده است که ایشان می‌خواست بر اسامی جانشینان پس از خود تصریح نماید تا در میان ایشان اختلاف رخ ندهد. این مطلب را سفیان بن عیینه گفته است.

### امامان شیعه و اهمیت امامت

امامان معصوم علیهم‌السلام نیز به تبیین جایگاه مهم و رفیع امامت در اسلام پرداخته‌اند؛ برای نمونه، امام رضا علیه‌السلام در این زمینه می‌فرماید:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ أَشُّ الْأِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي. بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرُ الْفَيْءِ وَالصَّدَقَاتِ وَإِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ وَمَنْعُ الثُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ. الْإِمَامُ يَحُلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَيُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَيَدْبُ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ. الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمَجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ».<sup>۲</sup>

امامت اساس و ریشه در حال رشد اسلام و شاخه‌ی بالنده‌ی آن است. با امام نماز و زکات و روزه و حج و جهاد کامل می‌شود و غنائم و صدقات فراوان شده و حدود و احکام به امضا رسیده و مرزها و اطراف حفظ می‌شود. امام است که حلال خدا را

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

حلال کرده و حرام خدا را حرام می‌نماید و حدود الهی را اجرا کرده و از دین خدا دفاع نموده و با حکمت و موعظهٔ نیکو و حجت و برهان رسا، به راه پروردگارش دعوت می‌نماید. امام همچون خورشید تابانی است که با نورش عالم روشن می‌گردد.

مرحوم کلینی در کتاب کافی می‌نویسد:

عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «بني الاسلام على خمسة أشياء: على الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية». قال زرارة: فقلت: وأيّ شيء من ذلك أفضل؟ فقال: «الولاية أفضل، لأنها مفتاحهنّ والوالى هو الدليل عليهنّ»<sup>۱</sup>.

زراره از امام باقر عليه السلام نقل کرده که فرمودند: «اسلام بر پنج اصل بنا شده است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت». زراره می‌گوید: عرض کردم: کدام یک از این‌ها برتر است؟ فرمود: «ولایت برتر است؛ زیرا کلید آن‌هاست و صاحب ولایت است که به آن‌ها راهنمایی می‌نماید».

آن حضرت عليه السلام در حدیث دیگری نیز فرموده است:

«بني الاسلام على خمس: على الصلاة والزكاة والصوم والحج والولاية ولم يناد بشيء كما نودي بالولاية»<sup>۲</sup>.

اسلام بر پنج پایه بنا شده است: بر نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و بر هیچ امری ندا داده نشده است، چنان‌که بر ولایت ندا داده شده است (و اهمیت امامت از همه آن‌ها بالاتر است).

همین مضمون در برخی روایات اهل سنت نیز نقل شده است؛ برای نمونه، محمد بن عبدالرزاق کرد علی در کتاب خطط الشام از ابوسعید خدری صحابی،

۱. همان، ج ۲، ص ۱۸.

۲. همان جا.

چنین نقل کرده است:

«امر الناس بخمس فعملوا بأربع وتركوا واحدة ولما سئل عن الأربع قال: الصلاة والزكاة وصوم شهر رمضان والحج. قيل: فما الواحد التي تركوها؟ قال: ولاية علي بن أبي طالب. قيل له: وإيها لمفروضة معهن؟ قال: هي مفروضة معهن»<sup>۱</sup>.

مردم به پنج چیز دستور داده شدند که به چهار مورد عمل کردند و یک مورد را ترک گفتند. هنگامی که از این چهار مورد پرسش شد، پاسخ داد: نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج. گفته شد: آن موردی که ترکش کردند، چیست؟ گفت: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. به او گفته شد: آیا این نیز واجب است؟ پاسخ داد: این نیز با آن موارد دیگر، واجب است.

ابن مردویه ذیل روایت را چنین نقل کرده است: آن گاه که از ابوسعید خدری پرسیدند: واینها مفترضة معهن؟ قال: نعم. قال: فقد كفر الناس! قال: فما ذنبي!<sup>۲</sup> آیا ولایت علی بن ابی طالب همانند نماز، زکات، روزه و حج واجب است؟ پاسخ داد: بلی. گفتند: پس با این حال مردم کافر شدند! ابوسعید گفت: گناه من چیست؟

### امامت از اصول دین است و نه فروع آن

اهمیت امامت در اسلام تا جایی است که علاوه بر شیعیان، که امامت را از اصول دین یا اصول مذهب خود برشمرده‌اند، برخی علمای اهل سنت نیز اعتراف کرده‌اند که امامت، از اصول است و نه از فروع؛ برای نمونه بدخشی درباره امامت و تفاوت آن با برخی فروع می‌نویسد:

۱. گرد علی، محمد بن عبدالرزاق، خطط الشام، ج ۶، ص ۲۴۵.

۲. ابن مردویه، احمد بن موسی، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۷۲.

بخلاف الإمامة فإنها من أصول الدين ومخالفتها يقتضى إلى الكفر والبدعة.<sup>۱</sup>  
برخلاف امامت که از اصول دین است و مخالفت با آن به کفر و بدعت خواهد  
انجامید.

شمس الدین اصفهانی نیز در شرح المنهاج، همین اعتقاد را ابراز داشته است:  
بخلاف الإمامة فإنها من أصول الدين ومخالفتها بدعة.<sup>۲</sup>  
برخلاف امامت که از اصول دین است و مخالفت با آن، بدعت است.

### پیامبر اسلام ﷺ و تبیین مصداق امامت

پس از آنکه جایگاه و اهمیت فوق العاده امامت و نقش آن در تشخیص فرقه  
نجات یافته و سرنوشت ابدی انسان روشن گردید، باید دانست که پیامبر گرامی  
اسلام ﷺ که رحمت خداوند بر همهٔ جهانیان است، این موضوع مهم و اساسی در  
سرنوشت مسلمانان را رها نکرده و در موارد گوناگونی به تبیین آن پرداخته است.  
این موارد آن چنان فراوان است که بیان همهٔ آن، نیاز به چند کتاب مفصل دارد. در  
اینجا، برخی از آن‌ها به عنوان نمونه بیان می‌شود:

### حدیث وصیت در کتب اهل سنت

پیامبر گرامی ﷺ در اوایل بعثت بعد از نزول آیه شریفه ﴿وَأَنْزِلُ عَشِيرَتَكَ

۱. بدخشی، مناهج العقول، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲. اصفهانی، شمس الدین، شرح المنهاج، ج ۲، ص ۵۳۵. علاوه بر این دو، برخی علمای دیگر  
اهل سنت نیز مخالفت با امامت را کفر و بدعت برشمرده‌اند و این نشان می‌دهد که امامت  
را از اصول برشمرده‌اند. برای نمونه رک: بیضاوی، عبدالله بن عمر، منهاج الوصول، ص ۷۵؛  
جاربردی، السراج الوهاج، ج ۲، ص ۷۳۰.

الأقربین»<sup>۱</sup> در جمع بزرگان قریش، وصایت و جانشینی حضرت امیر علیه السلام را مطرح نمود که طبری از قول حضرت علی علیه السلام نقل می کند:

«فأخذ برقبتي، ثم قال: إن هذا أخي ووصيي وخليفتي فيكم، فاسمعوا له وأطيعوا، قال: فقام القوم يضحكون».<sup>۲</sup>

پس آن حضرت، دست برگردنم نهاد و فرمود: «ایشان برادر، وصی و جانشین من در میان شماست؛ به سخنش گوش فرا دهید و اطاعتش کنید». پس از آن، حاضران در حالی که می خندیدند، برخاستند.

ابن عساکر با سند صحیح از بریده نقل می کند:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن لكل نبي وصياً ووارثاً وإن علياً وصي ووارثي».<sup>۳</sup>

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: هر پیامبری وصی و وارثی داشته و همانا علی، وصی و

وارث من است.

طبرانی از سلمان نقل می کند که به رسول اکرم صلى الله عليه وآله گفتم: لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ فَمَنْ وَصِيُّكَ؟؛ هر پیامبری وصی و جانشینی داشته، پس وصی شما کیست؟ حضرت فرمود: «فإن وصي... علي بن أبي طالب»؛<sup>۴</sup> وصی و جانشین من ... علی بن ابی طالب است.

۱. شعراء / ۲۱۴ .

۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲-۶۳؛ همو، جامع البیان، ج ۱۹، ص ۱۲۲؛

همو، تهذیب الآثار مستند علی علیه السلام، ج ۳، ص ۶۳ .

۳. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۲ .

۴. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، ج ۶، ص ۲۲۱ .

### حدیث وصیت در کتب شیعه

خزاز قمی از علمای بزرگ شیعه از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل کرده است:

«إِنَّ وَصِيَّيَّ وَالْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَبَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ تَتْلُوهُ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةٌ أَبْرَارٌ»<sup>۱</sup>.

وصی و خلیفه پس از من، علی بن ابی طالب است و بعد از او دو دخترزاده ام حسن و حسین و بعد از ایشان، نه نفر امامان از صلب حسین می باشند.

شیخ صدوق از رسول اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود: «وَأَنَا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا فِي كُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَحْضَرٌ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ اسْمُ كُلِّ وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَائِي أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَخْرَهُمْ مَهْدِيٌّ أُمَّتِي»<sup>۲</sup>.

در معراج به ساق عرش نگریستم، دیدم نام همه اوصیای من با قلم نور نوشته شده، اولین آنان علی بن ابی طالب و آخر آنان مهدی امت من است.

### حدیث خلافت در کتب اهل سنت

یکی از احادیثی که در کتب شیعه و اهل سنت از رسول اکرم ﷺ نقل شده به کار بردن واژه خلیفه و خلافت درباره علی بن ابی طالب عليه السلام بوده است؛ به عنوان نمونه، ابن ابی عاصم از ابن عباس از پیامبر گرامی ﷺ نقل کرده که در حدیثی به علی عليه السلام فرمود:

«أنت خلیفتی فی کلّ مؤمن من بعدی»<sup>۳</sup>؛ ای علی تو جانشین من در میان تمام

۱. خزاز قمی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر، ص ۱۱.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۵۵.

۳. ابن ابی عاصم، احمد بن عمر، السنة، ج ۲، ص ۵۶۵.

مؤمنان بعد از من هستی.

البانی وهابی هم روایت را معتبر شمرده است.

حاکم نیشابوری هم همین روایت را در مستدرک، با اندک تفاوتی نقل کرده و صحیح

شمرده و ذهبی هم در تلخیص مستدرک حدیث را صحیح دانسته است.<sup>۱</sup>

خزاز قمی با سند صحیح از پیامبر گرامی نقل کرده که فرمود: «عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ

وَالْحَقُّ مَعَهُ وَهُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي، فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ فَازَ وَنَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ  
ضَلَّ وَعَوَى»<sup>۲</sup>.

علی با حق و حق با علی و او امام و خلیفه بعد از من است. هرکس از او تبعیت

کند، رستگاری می شود و نجات می یابد و هرکس از [پیروی] او امتناع کند، گمراه و  
نابود می شود.

### حدیث خلافت در کتب شیعه

صفار با سند صحیح از رسول اکرم ﷺ نقل کرده که به علی ؑ فرمود: «أَنْتَ

أَخِي وَصَاحِبِي وَصَفِيٍّ وَوَصِيِّي وَخَالِصِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي»<sup>۳</sup>.

ای علی تو برادر من، همراه من، انتخاب شده من، وصی من، فرد خالص و ویژه

من از میان اهل بیتم و جانشین من در میان امتم هستی.

شیخ صدوق از رسول اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي أَوْصَيْتُ

إِلَيْكَ بِأَمْرِ رَبِّي وَأَنْتَ خَلِيفَتِي اسْتَخْلَفْتُكَ بِأَمْرِ رَبِّي يَا عَلِيُّ... قَوْلِكَ قَوْلِي وَأَمْرِكَ

۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۳.

۲. خزاز قمی، علی بن محمد، کفایة الأثر، ص ۲۱.

۳. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۱۸۶، ح ۱۹.



أَمْرِي»<sup>۱</sup>.

ای علی تو وصی من هستی و من تو را به دستور پروردگرم وصی خویش قرار دادم و تو جانشین من هستی و به امر پروردگرم تو را جانشین خود کردم. ای علی... گفتار تو، گفتار من و دستور تو دستور من است.

### حدیث امامت در کتب اهل سنت

حاکم نیشابوری با تصحیح سند از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که فرمود: «أُوحِيَ إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ ثَلَاثٌ: أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ»<sup>۲</sup>.  
در حق علی عَلِيٌّ سه چیز بر من وحی شد: او سید و آقای مسلمانان، امام و پیشوای پرهیزکاران و رهبر سفیدرویان قیامت است.

ابونعیم اصفهانی همین روایت را با سند صحیح<sup>۳</sup> و ابن حجر عسقلانی نیز این روایت را نقل کرده‌اند<sup>۴</sup>.

خوارزمی از علمای بزرگ اهل سنت نیز طی روایت مفصلی از پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که به علی بن ابی طالب عَلِيٌّ فرمود: «أَنْتَ إِمَامٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٌ وَوَلِيٌّ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٌ بَعْدِي»<sup>۵</sup>.

ای علی، تو امام و پیشوای تمام مردان و زنان مؤمن و ولی امر همه مردان و زنان مؤمن بعد از من هستی.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۷۹.

۲. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۸.

۳. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۱۵۸۷.

۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، المطالب العالیة، ج ۱۷، ص ۲۷۴؛ همو، الإصابة، ج ۴، ص ۶.

۵. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۶۱، ح ۳۱.

## حدیث امامت در کتب شیعه

شیخ صدوق با سند صحیح نقل می‌کند که مأمون عباسی از امام رضا علیه السلام خواست تا اسلام ناب را برای او به اختصار بنویسد:

فَكَتَبَ عليه السلام لَهُ: «أَنَّ مَحْضَ الْإِسْلَامِ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ... وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِينُهُ وَصَفِيُّهُ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَسَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَأَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ... وَأَنَّ الدَّلِيلَ بَعْدَهُ وَالْحُجَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْقَائِمَ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ... أَخُوهُ وَخَلِيفَتُهُ وَوَصِيَّتُهُ وَوَلِيِّتُهُ... عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَأَفْضَلَ الْوَصِيِّينَ»<sup>۱</sup>.

امام رضا علیه السلام نوشتند: «اسلام محض، شهادت به یکتایی معبود است که خدایی جز او نیست، نظیر ندارد، ... و آنکه محمد بنده و فرستاده و رسول او است، امین و برگزیده و منتخب او از میان خلقش است، سید و سالار پیمبران و فرستادگان از جانب حق، ختم‌کننده انبیای الهی و بهترین خلق عالم است، پیامبری پس از او نخواهد بود، ... آنکه راهنمای کاروان بشری و راهنمای پس از او و حجت بر مؤمنان و ولی امر مسلمانان، و ... برادر و جانشین و وصی و ولی امر منصوب او ... علی بن ابی طالب امیر مؤمنان علیه السلام است که امام تقوا پیشگان، پیشرو و رهبر سفیدرویان در قیامت و با فضیلت‌ترین اوصیا می‌باشد.

صفار صاحب کتاب بصائر الدرجات از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَخَلَفَ فِي أُمَّتِهِ كِتَابُ اللَّهِ وَوَصِيَّتُهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ»<sup>۲</sup>.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱۲.

پیامبر اکرم ﷺ از دنیا رحلت نمود در حالی که در میان امت خود دو جانشین قرار داد: کتاب خداوند و وصی خود علی بن ابی طالب را که امیر مؤمنان و امام پرهیزکاران است.

### حدیث دوازده جانشین

یکی از حقایق بسیار روشن اسلام که بر هیچ کس پوشیده نیست، عزت و سربلندی واقعی این دین، با وجود دوازده جانشین (خلیفه) یا امیر است که پس از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نمود می یابد و این جانشینان، روح و آموزه های اصیل اسلام را با خود دارند. به رغم کوشش برخی، برای پنهان داشتن یا چشم بستن بر این حقیقت، احادیث نبوی پرشماری، که در مهم ترین و معتبرترین منابع روایی اهل سنت نیز آمده، آن را بازتاب داده است؛ برای نمونه:

مسلم در صحیح خود، از جابر بن سمره، روایت کرده است:

انطلقت إلى رسول الله ﷺ ومعى أبى، فسمعته يقول: «لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً إلى اثني عشر خليفة». فقال كلمة صمّنيها الناس، فقلت لأبي: ما قال؟ قال: «كلهم من قریش»<sup>۱</sup>.

همراه پدرم خدمت پیامبر خدا ﷺ رسیدم و شنیدم که فرمود: «این دین، در زمان دوازده جانشینم، پیوسته عزیز و سربلند خواهد بود». سپس آن حضرت، سخنی فرمودند که صدای مردم، مرا از شنیدنش بازداشت. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همه آن ها از قریش خواهند بود».

احمد بن حنبل در مسند خود، این روایت را از مسروق چنین آورده است:

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳-۴، ح ۴۶۰۲ و ۴۶۰۳.

كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ وَهُوَ يُقْرَأُ الْقُرْآنَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ هَلْ سَأَلْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمْ تَمْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةَ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: مَا سَأَلَنِي عَنْهَا أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ قَبْلَكَ، ثُمَّ قَالَ: نَعَمْ. وَلَقَدْ سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّا عَشْرَ كَعْدَةِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ».<sup>۱</sup>

مسروق گفت: ما نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او برای ما قرآن می خواند، مردی به او گفت: ای ابا عبد الرحمن آیا شما از رسول خدا ﷺ پرسیدید که بعد از او چند خلیفه خواهند آمد؟ عبدالله گفت: از هنگامی که از عراق وارد شده ام کسی این موضوع را از من نپرسیده است، ما از رسول خدا ﷺ پرسیدیم، فرمودند: «خلفای من دوازده نفرند؛ مانند نقبای بنی اسرائیل».

این حدیث را علاوه بر این دو، بخاری، ابوداود، احمد بن حنبل و جمع قابل توجهی از علمای اهل سنت با واژگانی بسیار نزدیک به هم، نقل کرده اند.<sup>۲</sup>

### ناتوانی علمای اهل سنت از یافتن مصداق حدیث

با توجه به اینکه روایت دوازده خلیفه، در مهم ترین و صحیح ترین منابع روایی اهل سنت آمده است، نمی توان اصل وجود این حقیقت را انکار کرد؛ اما مشکل، تفسیر این حدیث و یافتن مصادیق حقیقی جانشینان دوازده گانه پیامبر ﷺ است.

۱. ابن حنبل، احمد بن حنبل، مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۳۷۸۱.

۲. رک: بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، ج ۶، ص ۲۶۴۰، ح ۶۷۹۶؛ ابن حنبل، احمد بن حنبل، مسند أحمد، ج ۵، ص ۸۷-۹۰، ۹۲ و ۹۳؛ ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۶؛ ابن ابی عاصم، احمد بن عمر، السنة، ج ۲، ص ۵۳۲؛ ابویعلی، احمد بن علی، مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۴۵۶ و ...

استوانه‌های علمی اهل سنت، همانند ابن حجر عسقلانی و دیگران در تفسیر این روایت دچار سرگردانی شده و نتوانسته‌اند مصداق دوازده خلیفه را معین نمایند. ابوبکر بن عربی مالکی پس از عجز از یافتن مصداق درستی برای حدیث می‌نویسد: ولم أعلم للحدیث معنی، ولعله بعض حدیث!<sup>۱</sup>. من از این حدیث، معنایی نمی‌فهمم و شاید این، بخشی از یک حدیث بوده باشد!

ابن جوزی می‌نویسد: هذا الحدیث قد أطلت البحث عنه، وتطلبت مظانّه، وسألته عنه، فما رأيت أحداً وقع على المقصود به...<sup>۲</sup>. دیرزمانی به بررسی این حدیث گذرانده و در پی تفسیرهای احتمالی اش برآمده و درباره اش پرسش نمودم؛ اما هیچ کس را نیافتم که مراد از آن را فهمیده باشد. ابن بطال بکری قرطبی (م ۴۴۹ق) در شرح صحیح بخاری، ابن حجر عسقلانی در فتح الباری و بدرالدین عینی در عمدة القاری از مُهَلَّب نقل می‌کنند که گفته است: لم ألق أحداً یقطع فی هذا الحدیث بمعنی - یعنی بشیء معین<sup>۳</sup>. هیچ کس را ندیدم که به معنای قطعی این روایت (دوازده خلیفه) دست یافته باشد.

۱. عارضة الأحوذی فی شرح صحیح الترمذی، ج ۹، ص ۶۸ - ۶۹.

۲. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، کشف المشکل من حدیث الصحیحین، ج ۱، ص ۴۴۹.

۳. ابن بطال، علی بن خلف، شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۸۷، ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۱۱؛ عینی، بدرالدین، عمدة القاری، ج ۲۴، ص ۲۸۱.

### در جستجوی حقیقت

اگر با دیده انصاف بنگریم، خواهیم دید که جز شیعه، هیچ یک از فرقه‌های اسلامی نتوانسته از میان شخصیت‌های مورد پذیرش خود، مصادیقی برای این دوازده تن معرفی کند.

شیعه این جانشینان را، امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم‌السلام، از نسل پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌داند، که طبق آیه تطهیر، خداوند پلیدی‌ها را از آنان زدوده و پاکشان ساخته است و نخستین نفرشان علی بن ابی طالب علیه‌السلام و آخرینشان مهدی منتظر علیه‌السلام است. شیعیان در تفسیرشان از این حدیث و تعیین امامان دوازده گانه، به دلایل استوار و محکمی همچون حدیث ثقلین، حدیث سفینه و حدیث نجوم استناد می‌نمایند.

به عنوان نمونه چند حدیث در این باره از کتب اهل سنت و شیعه ذکر می‌کنیم:

### حدیث ثقلین

این حدیث شریف را گروه فراوانی از محدثان و علمای بزرگ شیعه و سنی نقل کرده‌اند تا جایی که به شهرت بسیار بالا و کم نظیری رسیده است. نقل‌های مختلف این حدیث، تعابیری گوناگون اما واژگانی نزدیک به هم دارد که نشان می‌دهد پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، بدون تردید آن را در مناسبت‌های گوناگونی، بیان فرموده است؛ برای نمونه، مسلم بن حجاج نیشابوری در صحیح خود، از زید بن ارقم، چنین روایت کرده است:

روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در کنار آبگیری به نام خم که میان مکه و مدینه واقع شده است، در میان ما برخاست و پس از ثنای الهی و موعظه و تذکراتی فرمود:

«... ألا أيها الناس... وأنا تارك فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله... ثم قال: و

أهل بيتي؛ أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي»<sup>۱</sup>.

... ای مردم؛ ... من در حالی از میان شما می‌روم که دو چیز گران بها را برایتان به یادگار می‌گذارم: نخست کتاب خداست ... و سپس فرمود: دیگری اهل بیت من است. درباره اهل بیتم، خدا را به یاد شما می‌آورم؛ درباره اهل بیتم، خدا را به یاد شما می‌آورم؛ درباره اهل بیتم، خدا را به یاد شما می‌آورم.

ترمذی نیز حدیث ثقلین را با سندش از ابوسعید خدری و زید بن ارقم، بدین صورت نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى، أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي، ولن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما»<sup>۲</sup>.

من در میان شما، آنچه را به یادگار می‌گذارم که تا زمانی که بدان تمسک جوید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد؛ در حالی که یکی از آن دو، از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا که ریسمانی است از آسمان تا به زمین و دیگری اهل بیتم. هرگز این دو از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند؛ پس بنگرید که پس از من، چگونه با آن دو رفتار می‌کنید.

البانی در کتاب صحیح الجامع الصغیر، پس از نقل این روایت ترمذی، آن را صحیح شمرده است<sup>۳</sup>.

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳، ح ۶۱۱۹.

۲. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی ج ۵، ص ۳۲۹.

۳. البانی، محمد ناصرالدین، صحیح الجامع الصغیر و زیاده، ج ۱، ص ۴۸۲، ح ۲۴۵۷.

همچنین احمد بن حنبل در مسند<sup>۱</sup> و نسائی در السنن الکبری<sup>۲</sup>، این حدیث را با واژگانی نزدیک به نقل ترمذی، روایت کرده‌اند. حاکم نیشابوری نیز، پس از نقل آن در مستدرک، آورده است: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین، ولم یخرجاه بطوله<sup>۳</sup>؛ این حدیث، بنا بر شرط شیخین (بخاری و مسلم)، صحیح است؛ اما آن را به صورت مفصل روایت نکرده‌اند.

اکنون باید پرسید: به واقع، اهل بیت پیامبر ﷺ، که هم سنگ قرآن‌اند و تمسک به ایشان، راه نجات از گمراهی و هلاکت است، چه کسانی‌اند؟ پاسخ این پرسش را خود سنت پیامبر ﷺ داده است؛ برای نمونه، ترمذی در سنن خود، از عمر بن ابی سلمه، چنین روایت کرده است:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب / ۳۳) فِي بَيْتِ أُمِّ سَلْمَةَ، فَدَعَا فَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا، فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ، وَعَلَى خَلْفِ ظَهْرِهِ، فَجَلَّلَهُ بِكِسَاءٍ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ، هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً». قَالَتْ أُمُّ سَلْمَةَ: وَأَنَا مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْتَ عَلَيَّ مَكَانَكَ، وَأَنْتَ إِلَيَّ خَيْرٌ»<sup>۴</sup>.

هنگامی که آیه تطهیر: «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» در خانه ام سلمه، بر پیامبر ﷺ نازل شد، آن حضرت، فاطمه، حسن و حسین را فرا خواند و بر آنان و علی که پشت سرش بود، عبایی کشیده

۱. ابن حنبل، احمد بن حنبل، مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۵۹؛ ج ۵، ص ۱۸۲.

۲. نسائی، احمد بن علی، السنن الکبری، ج ۵، ص ۵۱، ح ۸۱۷۵.

۳. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹.

۴. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸.



و فرمود: «پروردگارا، اینان اهل بیت من هستند. ناپاکی و پلیدی را از آن‌ها دور ساز و آنان را پاکیزه گردان». در این هنگام ام سلمه عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا من هم از ایشان هستم؟ حضرت فرمود: «تو جایگاه خود را داری و از خوبان هستی».

این حدیث را برخی دیگر از محدثان و علمای اهل سنت، همچون طبری در جامع البیان<sup>۱</sup> و طحاوی در مشکل الآثار<sup>۲</sup> نقل کرده‌اند و البانی آن را صحیح دانسته است.<sup>۳</sup> اگر احادیثی که اهل بیت علیهم‌السلام را پنج تن آل عبا معرفی کرده، در کنار حدیث ثقلین بگذاریم، به طور کامل روشن خواهد شد که مراد از اهل بیت علیهم‌السلام چه کسانی هستند. بنابراین، بی تردید باید گفت که اهل بیت علیهم‌السلام، همان کسانی هستند که پناهگاه و ریسمان محکم ایمان (عروة الوثقی) و کشتی نجات از دریای گمراهی‌ها و هواهای نفسانی می‌باشند.

نکته دیگری که باید بدان توجه داشت، روشن بودن مفهوم «تمسک به اهل بیت علیهم‌السلام» است و بزرگان اهل سنت نیز بر این مطلب اعتراف کرده‌اند. ملا علی قاری در این باره می‌نویسد: والمراد بالأخذ بهم: التمسک بمحبتهم، ومحافظة حرمتهم، والعمل بروایتهم، والاعتماد علی مقاتلتهم.<sup>۴</sup> مقصود از فرا گرفتن از اهل بیت، تمسک به محبت و پاسداشت حرمت آنان و عمل به روایات و تکیه بر گفتارشان می‌باشد.

مناوی نیز در فیض القدیر، سخنی نزدیک به همین مضمون دارد.<sup>۵</sup>

۱. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج ۲۲، ص ۱۲، ح ۲۱۷۳۶.

۲. طحاوی، احمد بن محمد، شرح مشکل الآثار، ج ۱، ص ۲۳۵، ۲۳۷.

۳. البانی، محمد ناصرالدین، صحیح و ضعیف سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۳.

۴. قاری، علی بن سلطان محمد، مرآة المفاتیح، ج ۱۱، ص ۳۰۷.

۵. مناوی، زین الدین محمد، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۳، ص ۲۰.

### حدیث خلیفتین

احمد بن حنبل، ابن ابی عاصم، طبرانی و جمعی از علما و محدثان اهل سنت، حدیث ثقلین را با تعبیر «خلیفتین» نقل کرده‌اند؛ برای نمونه احمد بن حنبل، در این زمینه آورده است:

عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيْفَتَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَوْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»<sup>۱</sup>.

زید بن ثابت می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما، دو جانشین به جا می‌گذارم: کتاب خدا: ریسمانی که میان آسمان و زمین کشیده شده است و عترتم: اهل بیتم؛ و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض (کوثر) بر من وارد شوند».

### حدیث خلیفتین در کتب شیعه

شیخ صدوق از زید بن ثابت نقل کرده: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيْفَتَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»<sup>۲</sup>.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: من در میان شما، دو جانشین قرار می‌دهم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم؛ این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض (کوثر) بر

۱. ابن حنبل، احمد بن حنبل، مسند أحمد، ج ۵، ص ۱۸۱، ۱۸۹؛ همو، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۰۳.

همچنین رک به: طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، ج ۵، ص ۱۵۳؛ ابن ابی شیبہ، عبدالرحمن بن محمد، مسند ابن ابی شیبہ، ج ۱، ص ۱۰۸؛ ابن ابی عاصم، احمد بن عمر، السنة، ج ۲، ص ۳۵۱.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۴۰.

من وارد شوند.

در پاسخ‌هایی که امام عسکری علیه السلام به اهل اهواز داده، آمده است:  
 «... وَأَصْحُ خَبْرٍ مَا عُرِفَ تَحْقِيقُهُ مِنَ الْكِتَابِ مِثْلُ الْخَبْرِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهِ مِنْ رَسُولِ  
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيْثُ قَالَ إِنِّي مُسْتَخْلَفٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ  
 بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»<sup>۱</sup>.

صحیح‌ترین حدیثی که حقیقت آن با قرآن شناخته می‌شود این حدیث مورد  
 اجماع است که پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو جانشین می‌گذارم:  
 کتاب خدا و عترتم! اگر به آن دو تمسک کنید و از آن‌ها تبعیت کنید، هرگز بعد از  
 من گمراه نخواهید شد و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار  
 حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

همین روایت را سید بن طاووس<sup>۲</sup> و اربلی<sup>۳</sup> نیز نقل کرده‌اند.

#### حدیث ثقلین در کتب شیعه

مرحوم کلینی با سند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام نقل نموده که آن حضرت  
 در خطبه روز جمعه فرمودند:  
 «وَقَدْ بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّذِي أُرْسِلَ بِهِ فَالزُّمُوا وَصِيَّتَهُ وَمَا تَرَكَ فِيكُمْ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ  
 الثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ لَا يَضِلُّ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمَا وَلَا يَهْتَدِي مَنْ  
 تَرَكَهُمَا»<sup>۴</sup>.

۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۵۰.

۲. ابن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود للنفوس المنضود، ص ۲۲۸.

۳. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۳۰.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۳، ص ۴۲۲، ح ۶.

رسول خدا ﷺ رسالت خود را به انجام رساند، پس مراقب وصیت آن بزرگوار و آنچه برای بعد از خود قرار داد، باشید: دو گران بها، کتاب خداوند و اهل بیت آن حضرت؛ آنان که هر کس از آنان تبعیت کند گمراه نخواهد شد و هر کس آنان را رها سازد به هدایت نخواهد رسید.

شیخ صدوق در حدیث صحیح نقل کرده:

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي مِنَ الْعِترَةِ»؟ فَقَالَ: «أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَئِمَّةُ التَّسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ مَهْدِيُّهُمْ وَقَائِمُهُمْ لَا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَوْضَهُ»!

از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره معنای حدیث رسول اکرم ﷺ پرسیده شد که حضرت فرمود: «من در میان شما دو جانشین گران بها قرار می‌دهم: کتاب خدا و عترتم را. مراد از عترت چه کسانی هستند؟ حضرت پاسخ داد: «مراد از عترت، من و حسن، حسین و نه فرزند حسین هستیم که نهمین ایشان مهدی و قائم آنان است و این‌ها هرگز از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از این‌ها جدا نمی‌شود تا آنکه در کنار حوض به رسول خدا ﷺ وارد شوند».

### حدیث «سفینه» کشتی نجات

حدیث «سفینه» از دلایل استوار و آشکاری است که نشان می‌دهد مسلمانان تنها باید از راه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ پیروی نمایند. این حدیث را احمد بن حنبل در فضائل الصحابة، با سندش از حش کِنانی، چنین روایت کرده است:

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ۲، ص ۶۰.

در حالی که ابوذر درب کعبه را گرفته بود، شنیدم که گفت: من عرفنی، فأنا من قد عرفنی، ومن أنکرنی، فأنا أبوذرّ، سمعت النبی ﷺ یقول: «ألا إنّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها هلك»<sup>۱</sup>.

هر کس مرا می شناسد، می داند که من کیستم؛ اما هر کس که مرا نمی شناسد، بداند که من ابوذر هستم و از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «بدانید که مثل اهل بیت من در میان شما، همچون کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شود، نجات می یابد و هر کس از آن کناره گیرد، هلاک می شود».

حافظان حدیث و عالمان اهل سنت، همچون طبرانی در معجم های سه گانه<sup>۲</sup> و حاکم نیشابوری در مستدرک نیز، این حدیث را روایت کرده اند و حاکم پس از نقل آن گفته است:

این حدیث، براساس شرط مسلم صحیح است؛ اما بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند.<sup>۳</sup>

همچنین خطیب بغدادی در تاریخش،<sup>۴</sup> ابونعیم در حلیة الاولیاء<sup>۵</sup> و برخی دیگر، این روایت را از شماری از صحابه همانند امام علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ابوذر

۱. ابن حنبل، احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۷۸۵؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۳.

۲. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۵-۴۶؛ همو، المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۰؛ ج ۵، ص ۳۵۴-۳۵۵؛ ج ۶، ص ۸۵؛ همو، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ ج ۲، ص ۲۲.

۳. «حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه». حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۳.

۴. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۹۰.

۵. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیة الأولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶.

غفاری، ابوسعید خُدری، ابن عباس و انس بن مالک، با طرق گوناگون و فراوان روایت کرده‌اند.

از جهت دلالت نیز، روایت یاد شده، تصریح می‌کند که اهل بیت علیهم‌السلام تنها راه نجات و نشانه هدایت، در دریای توفان زده گمراهی و ضلالت هستند. در این زمینه مناوی، از علمای اهل سنت، می‌نویسد:

ووجه تشبیهِهم بالسفینة، أنّ من أحبّهم وعظّمهم شكراً لنعمة جدّهم، وأخذ بهدى علمائهم، نجا من ظلمة المخالفات، ومن تخلف عن ذلك غرق فی بحر کفر النعم، وهلك فی معادن الطغیان.<sup>۱</sup>

علّت تشبیه اهل بیت به کشتی، این است که هر کس آنان را به شکرانه نعمت جدّشان دوست بدارد و تکریم نماید و به هدایتگری عالمان اهل بیت تمسک جوید، از غرق شدن در تیرگی نادانی‌ها رهایی می‌یابد و هر کس از کشتی هدایتشان کناره گیرد، در دریای کفران نعمت، غرق و در معادن طغیانگری نابود خواهد شد.

#### حدیث سفینه نوح در کتب شیعه

صفا از ابوذر نقل می‌کند که از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که فرمود: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ...»<sup>۲</sup>.  
به یقین، مَثَل اهل بیت من در میان شما، همچون کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شود، نجات می‌یابد و هر کس از آن تخلف ورزد، هلاک می‌شود.

۱. مناوی، زین‌الدین محمد، فیض القدیر، ج ۵، ص ۶۶۰.

۲. صفا، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۹۷.

خزاز قمی از ابوسعید خُدَری این چنین نقل کرده: صَلَّى بِنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَاةَ الْأُولَى ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَلَيْنَا فَقَالَ: «مَعَاشِرَ أَصْحَابِي إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ وَبَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَمَسَّكُوا بِأَهْلِ بَيْتِي بَعْدِي وَالْأَيِّمَةَ الرَّاشِدِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَإِنَّكُمْ لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا». فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْمَ الْأَيِّمَةُ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: «أُنْتَا عَشْرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي - أَوْ قَالَ - مِنْ عِثْرَتِي»<sup>۱</sup>.

رسول اکرم ﷺ بعد از اقامه نماز ظهر به طرف ما برگشت و فرمود: «ای اصحاب من، داستان اهل بیت من در میان شما همانند داستان کشتی نوح و باب آمرزش در میان بنی اسرائیل است. پس از من، به اهل بیت و ذریه من تمسک جوئید و از آنان تبعیت کنید، در این صورت هرگز گمراه نخواهید شد». سؤال کردند: ای رسول الله! اهل بیت تو چند نفر هستند؟ فرمود: «دوازده نفر».

بی تردید، وارد شدن به کشتی اهل بیت ﷺ و رهایی از هلاکت، تنها با دوست داشتن آن بزرگواران به دست نمی آید؛ بلکه این دوستی، باید با پیروی از آموزه‌ها و دستورات ایشان و مراجعه به اهل بیت ﷺ، در همه مسائل دینی و دنیایی، همراه گردد. اگر جز این باشد، وارد شدن به کشتی نجات و رهایی از نابودی و غرق شدن در دریای گمراهی، معنا نخواهد داشت؛ چراکه مفاد این حدیث، دقیقاً همان مفاد حدیث ثقلین است و این دو روایت، مکمل یکدیگرند.

### حدیث نجوم (ستارگان)

مراد از حدیث نجوم، فرمایش نورانی پیامبر خدا ﷺ است که می فرماید: «النجوم أمان لأهل السماء، إذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء، وأهل بيتي أمان»

۱. خزاز قمی، علی بن محمد، کفایة الأثر، ص ۳۳.

لأهل الأرض، فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض».

ستارگان مایه امنیت اهل آسمان هستند؛ اگر ستارگان از آسمان بروند، اهل آسمان نیز از میان خواهند رفت و اهل بیت من نیز، مایه امنیت و نجات اهل زمین اند؛ هرگاه اهل بیت من نباشند، اهل زمین از میان خواهند رفت.

احمد بن حنبل، طبرانی، حاکم نیشابوری، رویانی و برخی دیگر از علمای سرشناس اهل سنت، این حدیث شریف را روایت کرده<sup>۱</sup> و شماری آن را صحیح دانسته اند؛ برای نمونه، حاکم نیشابوری می نویسد:

این حدیث صحیح است؛ اما بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند.<sup>۲</sup>

سمهودی در ضمن توضیحش درباره حدیث ثقلین می نویسد:

إِنَّ ذَلِكَ يُفْهَمُ وَجُودَ مَنْ يَكُونُ أَهْلًا لِلتَّمَسُّكِ بِهِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَالْعَتْرَةِ الطَّاهِرَةِ، فِي كُلِّ زَمَانٍ وَجَدُوا فِيهِ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ، حَتَّى يَتَوَجَّهَ الْحَثُّ الْمَذْكُورُ إِلَى التَّمَسُّكِ بِهِ، كَمَا أَنَّ الْكِتَابَ الْعَزِيزَ كَذَلِكَ، وَلِهَذَا كَانُوا - كَمَا سَيَأْتِي - أَمَانًا لِأَهْلِ الْأَرْضِ، فَإِذَا ذَهَبُوا ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ.<sup>۳</sup>

این حدیث می فهماند: همان گونه که قرآن همواره و در هر زمانی تا قیامت، وجود دارد، همچنین کسی از اهل بیت و خاندان پاک پیامبر، که شایستگی تمسک دارند، وجود خواهند داشت تا در نتیجه، دستور ایشان (پیامبر اکرم ﷺ) برای تمسک

۱. ابن حنبل، احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۷۱، ح ۱۱۴۵؛ طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، ج ۷، ص ۲۲؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۴۸؛ ج ۳، ص ۱۴۹، ص ۴۵۷؛ رویانی، محمد بن هارون، مسند الرویانی، ج ۲، ص ۲۵۳-۲۵۸؛ سخاوی، محمد بن عبدالرحمن، استجلاب ارتقاء الغرف بحب أقریاء الرسول وذوی الشرف، ج ۲، ص ۴۷۷، ح ۲۱۱.

۲. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹.

۳. سمهودی، علی بن عبدالله، جواهر العقدين فی فضل الشرفین، ج ۱، ص ۹۴.



جستن به اهل بیتش مصداق یابد. از همین رو، اهل بیت، مایه امنیت و نجات اهل زمین اند که اگر وجود نداشته باشند، اهل زمین از میان خواهند رفت. این سخن، به روشنی، بروجوب تمسک به اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد؛ چرا که آن بزرگواران را امان و نجات بخش مردم از گمراهی و تفرقه، معرفی نموده است. مناوی نیز در فیض القدیر می نویسد:

شَبَّهَهُمْ بِنَجْمِ السَّمَاءِ وَهِيَ الَّتِي يَقَعُ بِهَا الْاهْتِدَاءُ، وَهِيَ الطَّوَالِعُ وَالْغَوَارِبُ، وَالسِّيَّارَاتُ وَالثَّابِتَاتُ، فَكَذَلِكَ بِهِمُ الْاِقْتِدَاءُ وَبِهِمُ الْأَمَانُ مِنَ الْهَلَاكِ<sup>۱</sup>.

ایشان (پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) اهل بیت را به ستارگان آسمان، که هدایت با آنها تحقق می پذیرد، تشبیه کرده است؛ چرا که ستارگان با طلوع و غروب و در حرکت و سکونشان، راه را نشان می دهند و اهل بیت نیز چنین اند که باید از آنان پیروی شود و به وسیله ایشان، از هلاکت در امان ماند.

نقل های گوناگون حدیث نجوم، این پیام را نیز در خود دارد که مخالفت کردن با اهل بیت علیهم السلام و بهره نجستن از نور هدایت ایشان، امت اسلام را گرفتار تفرقه و چندپارگی خواهد کرد؛ چرا که پس از هدایت، راهی جز گمراهی و حیرت وجود ندارد. روایت شریفی که حاکم، در مستدرک، از ابن عباس نقل کرده، همین مطلب را بیان کرده است:

قال رسول صلی الله علیه و آله: «النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، وأهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف، فإذا خالفتها قبيلة من العرب، اختلفوا فصاروا حزب إبليس»<sup>۲</sup>.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ستارگان، ساکنان زمین را از (سرگردانی در دریاها و)

۱. مناوی، زین الدین محمد، فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۸۶.

۲. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹.

غرق شدن، در امان می‌دارند و اهل بیت من، امت مرا از اختلاف نگاه می‌دارند. پس هرگاه قبیله‌ای از قبایل عرب، با ایشان به مخالفت برخیزد، به اختلاف دچار شده، از یاران ابلیس می‌شوند.

حاکم، پس از نقل این حدیث، به صحت آن تصریح می‌کند و می‌نویسد:  
سند این حدیث صحیح است؛ اما بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

### حدیث نجوم در کتب شیعه

خزاز قمی از رسول اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود: «أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي أَمَانٌ لَكُمْ فَأَحِبُّوهُمْ لِحُبِّي وَتَمَسَّكُوا بِهِمْ لَنْ تَضَلُّوا». قِيلَ: فَمَنْ أَهْلُ بَيْتِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: «عَلِيٌّ وَ سِبْطَايَ وَ تِسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ أُمَّةٌ أَمْنَاءٌ مَعْصُومُونَ. أَلَا إِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِي وَ عَثْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي».<sup>۲</sup>

«اهل بیت من مایه امنیت شما هستند؛ پس به سبب محبت به من، به آنان محبت ورزید و از آنان تبعیت کنید که هرگز گمراه نخواهید شد». از حضرت پرسیدند: اهل بیت شما چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی و دو فرزندم و نه تن از فرزندان حسین که امامان امین و معصوم هستند، آری! این‌ها اهل بیت و عترت من و از گوشت و خون من هستند».

### اقتدا به علی علیه السلام و امامان بعد از او برای طلب بهشت

با توجه به روایات یاد شده به ویژه حدیث «خلفائی اثنا عشر»، اگر علمای اهل سنت به دنبال حقیقت بودند به منابع حدیثی مراجعه می‌کردند و بدون

۱. «هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه». همان.

۲. خزاز قمی، علی بن محمد، کفایة الأثر، ص ۱۷۰.

تعصب، در مضامین احادیث متعدد در تعیین جانشینان تأمل می‌کردند خیلی از مسائل مخصوصاً مراد پیامبر گرامی ﷺ از دوازده خلیفه کاملاً روشن می‌شد؛ به عنوان نمونه چند مورد از این احادیث را در کتب اهل سنت و شیعه ذکر می‌کنیم.

ابونعیم اصفهانی از ابن عباس از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود:

«من سرّه أن یحیا حیاتی ویموت مماتی ویسکن جنّة عدن غرسها ربّی فلیوال علیاً من بعدی ولیوال ولیّه ولیقتد بالأئمّة من بعدی فإنّهم عترتی...»<sup>۱</sup>

کسی که دوست دارد حیات و زندگی او همانند من و ممات و مرگش نیز مثل من باشد و به بهشت جاودان داخل گردد و در کنار درختی باشد که حق تعالی به دست قدرتش آن را کاشته، پس باید بعد از من به ولایت علی تن دهد و به امامان بعد از من اقتدا کند؛ چون آنها عترت من هستند.

در روایت دیگر خوارزمی از امام حسین علیه السلام نقل کرده که از پیامبر گرامی ﷺ شنیدم فرمود:

«من أحبّ أن یحیا حیاتی ویموت مماتی ویدخل الجنّة التی وعدنی ربّی، فلیتولّ علیّ بن أبی طالب، وذریّته أئمّة الهدی ومصاییح الدجی من بعده، فإنّهم لن یخرجوكم من باب الهدی إلى باب الضلالة»<sup>۲</sup>.

هر که دوست دارد که مثل من زندگی کند و مانند من بمیرد و به بهشتی که پروردگارم مرا وعده داده است داخل شود، پس باید ولایت علی بن ابی طالب و ذریه او را که پس از من امامان هدایت‌گرو چراغ‌های تاریکی‌ها هستند، بپذیرد؛ چه

۱. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۶.

۲. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۷۵، ح ۵۵؛ شجرى، یحیی بن حسین، ترتیب الأمالی

الخمیسیه، ج ۱، ص ۱۳۶.

آنان هرگز شما را از راه راست به کجراهه گمراهی نمی‌کشانند.

### تعیین اسامی ائمه در کتب شیعه و اهل سنت

از اموری که مصداق کامل حدیث‌های ثقلین، سفینه و دوازده جانشین (خلفائی اثناعشر) را به خوبی روشن می‌کند و جایی برای شبهه باقی نمی‌گذارد روایاتی است که در منابع شیعه با اسانید صحیح و در مصادر اهل سنت نام امامان دوازده‌گانه به صراحت بیان شده است.

شیخ صدوق به سند صحیح از امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند که به عبدالله بن جنذب فرمود در سجده شکر این چنین بگو:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَأَشْهَدُ مَلَائِكَتَكَ وَأَنْبِيَاءَكَ وَرُسُلَكَ وَجَمِيعَ خَلْقِكَ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ رَبِّي وَالْإِسْلَامَ دِينِي وَمُحَمَّدًا نَبِيِّي وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ - وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ - وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَالْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أُمَّتِي بِهِمْ أَتَوَلَّى وَمِنْ أَعْدَائِهِمْ أَتَبَرُّ!»<sup>۱</sup>

خدا یا تورا و تمام ملائکه، پیامبران، رسولان و همه آفریدگانت را گواه می‌گیرم که تو پروردگار من هستی و اسلام دین من و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر من است و علی، حسن، حسین، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و حجت بن الحسن، امامان من هستند و این بزرگواران را دوست می‌دارم و از دشمنانشان بیزار می‌جویم.

مرحوم کلینی در حدیث صحیح از جابر بن عبدالله انصاری از لوح حضرت

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۹۶۷.

صدیقه طاهره علیها السلام نام تمامی ائمه علیهم السلام را ذکر کرده است.<sup>۱</sup>  
 همچنین با سند صحیح دیگر از امام جواد از امیرالمؤمنین نام تک تک  
 امامان علیهم السلام را نقل کرده است.<sup>۲</sup>

### نام ائمه علیهم السلام در کتب اهل سنت

نام ائمه علیهم السلام افزون بر کتب شیعه در برخی از کتب اهل سنت نیز با صراحت  
 آمده است؛ به عنوان نمونه:

جوینی استاد ذهبی، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«إِنَّ وصِيَّيَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَبَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ... إِذَا مَضَى  
 الْحُسَيْنِ فَابْنَهُ عَلِيٌّ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنَهُ مُحَمَّدٌ، فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنَهُ جَعْفَرٌ، فَإِذَا  
 مَضَى جَعْفَرٌ فَابْنَهُ مُوسَى، فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَابْنَهُ عَلِيٌّ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنَهُ مُحَمَّدٌ،  
 فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنَهُ عَلِيٌّ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنَهُ الْحَسَنِ، فَإِذَا مَضَى الْحَسَنِ فَابْنَهُ  
 الْحِجَّةَ مُحَمَّدَ الْمَهْدِيَّ، فَهَؤُلَاءِ اثْنَا عَشَرَ».

ذهبی در شرح حال جوینی می نویسد:

الامام المحدث الاوحد الاكمل فخر الاسلام.<sup>۳</sup>

او امام، محدث یگانه و اکمل و مایه فخر اسلام است.

خوارزمی از علمای بزرگ اهل سنت روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره وقایع معراج  
 نقل کرده که فرمودند: «التفت عن يمين العرش، فالتفت فإذا أنا بعليٍّ؛ وفاطمة؛ و  
 الحسن؛ والحسين؛ وعليٍّ بن الحسين؛ ومحمد بن عليٍّ؛ وجعفر بن محمد؛ و

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۲۶.

۳. ابن حنبل، احمد بن حنبل، تذكرة الحفاظ، ج ۴، ص ۱۵۰۵.

موسی بن جعفر؛ و علی بن موسی؛ و محمد بن علی؛ و علی بن محمد؛ و الحسن بن علی؛ و المهدی...»<sup>۱</sup>.

ذهبی در شرح حال خوارزمی نوشته: العلامة کان ادیباً فصیحاً مفوهاً خطب بخوارزم دهرأ.<sup>۲</sup>

او علامه و ادیب و فصیح و سخنوری بود که یک عمر در خوارزم سخنرانی کرد.

### سخنی درباره چاپ ترجمه کتاب

اکنون که به لطف بی پایان خداوند متعال، ترجمه نسخه تک جلدی از کتاب قصة الحوار الهادی به همت معاونت محترم پژوهشی بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی و به قلم مترجم گرامی جناب حجت الاسلام موسی دانش، به پایان رسیده و آماده نشر گردیده است، ناگزیر نکاتی را لازم می دانم بیان کنم:

این جانب از آن هنگام که شوق آگاهی از علوم دینی و خدمت به اسلام عزیز و مذهب اهل بیت علیهم السلام مرا به حضور در جمع شاگردان امام صادق علیه السلام کشاند و در فقه، اصول، رجال، حدیث، ادیان و مذاهب و دیگر دانش های حوزوی، به فراگیری و تدریس پرداختم، هیچ دانش، تلاش و خدمتی را شیرین تر و پربارتر از خدمت به امام متقیان و امیرمؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که جانم فدایش باد و دفاع از مذهب محکم و وزین اهل بیت علیهم السلام نیافتم؛ خدمتی که با وجود ساعت ها، روزها، ماه ها و سال های طولانی پژوهش علمی، تدریس، تألیف، کارشناسی رسانه، سخنرانی، نشست و مناظره و با وجود سختی ها و ناملازمات فراوان طول مسیر،

۱. خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، ج ۳۹، ص ۳۲۶.

باعث نشد که لحظه‌ای احساس خستگی کرده یا ثانیه‌ای دست از کار بکشم؛ بلکه هرروز نسبت به روز پیشین، شیرین‌تر و گواراتر رخ می‌نمود.

اکنون که سال‌ها از روزهای آغازین ورودم به این عرصه نورانی و پربرکت می‌گذرد و توفیق داشته‌ام، خدمت ناچیزی را به ساحت والای امیرمؤمنان علیه السلام تقدیم نمایم، احساس شعف و سروری را که بزرگان کلامی شیعه، همچون شیخ مفید، شیخ طوسی، علامه حلی، علامه امینی، علامه شرف الدین و دیگر علمای مجاهد داشته‌اند، به خوبی حس می‌کنم و ذره ذره وجودم گواهی می‌دهد که آن بزرگواران، یکی از شیرین‌ترین تجربه‌هایی را که انسان، پس از خلقتش می‌تواند داشته باشد، تجربه کرده‌اند؛ تجربه‌ای که بدون تردید، یکی از دلایل اصلی تلاش‌های خستگی‌ناپذیر و زحمات بی‌بدیل ایشان بوده است و اجری بس بزرگ را برایشان رقم زده است.

امیدوارم خداوند متعال رحمت گسترده و بی‌مانندش را بیش از پیش بر آن بزرگ مردان مرزبان دین نازل فرموده و به همه ما، توفیق ادامه راه پرافتخارشان را عنایت فرماید.

کتاب پیش رو که با نام ماجرای گفتگوی آرام ترجمه شده است، فشرده‌ای از تجربه‌ای علمی است که بنده در نامه‌نگاری، نشست و مناظره با علمای سلفی و به ویژه دکتر غامدی بدان دست یافته‌ام و در یک جلد چاپ شده است. فشرده‌ای که مدتی بعد، به درخواست برخی بزرگان، تکمیل شده و در سه جلد نشر یافته است.

در زمان تألیف این کتاب، انگیزه‌های متعددی، بنده را به نگارش آن وا داشت که بدون تردید، یکی از اصلی‌ترین آن‌ها، ماجرای نامه‌نگاری و مناظره‌ام با دکتر وهابی، احمد بن سعد غامدی بود. همان‌گونه که در متن کتاب شرح داده شده

است، وی از استادان سطوح عالی، در دانشگاه «امّ القری» در عربستان سعودی است که به دلیل همین جایگاه و نقش پررنگش در تربیت دانشجویان و مبلغان وهابی، وی را گزینه‌ای مناسب برای بحث و گفتگوی علمی یافتیم.

بنابراین دیری نپایید که زمینه و شرایط گفتگو ایجاد شده و پیش از آغاز، شرط شد که برای حفظ امانت‌داری، دو طرف بدون اطلاع یکدیگر، چیزی از محتوا را منتشر نسازند. اما متأسفانه، مدتی از آغاز بحث نگذشته بود که آقای دکتر غامدی، پا بر عهدش گذاشته، با کنار نهادن اخلاق و تقوای علمی، محتوای بخشی از بحث‌ها را به صورتی کاملاً ناشیانه و تقطیع شده، با نام الحوار الهادی یا همان گفتگوی آرام منتشر ساخت.

با توصیه و اصرار یکی از مراجع بزرگوار مقرر شد با سفر به بیت‌الله الحرام و مذاکره و مناظره حضوری با دکتر غامدی، بدعهدی وی را نسبت به مکاتبات و مناظرات متذکر شده، نتیجه آن همراه با تمامی آنچه گذشته، چاپ و منتشر شود.

با توفیق و عنایت خاص خداوند متعال سال ۱۴۲۷ هجری قمری به مکه مشرف شدم و در شب ۱۷ ذی الحجة با هماهنگی قبلی به همراه برادر بزرگوار جناب آقای دکتر زمانی، نماینده بیت‌المقام معظم رهبری در بعثه معظم له و جناب آقای دکتر مبلغی، معاونت محترم آیت‌الله تسخیری، ریاست وقت مجمع جهانی تقریب به منزل آقای دکتر غامدی رفتیم و جناب آقایان دکتر معارف و دکتر عادل ادیب از استادان بزرگ دانشگاه تهران نیز در منزل ایشان بودند.

بعد از انجام تعارفات ابتدایی، مذاکره و مناظره خیلی مفصل و سخت میان بنده و دکتر غامدی انجام گرفت که مشروح آن در صفحه ۳۹۸ اصل کتاب آمده است.

جالب این بود که فرزند دکتر غامدی که دانشجوی ارشد دانشگاه امّ القری است و ما را با ماشین شخصی به هتل و محل اسکان می‌رساند، گفت: چرا چنین گفتگویی



میان علمای شیعه و استادان ما صورت نمی‌گیرد. من از اول زندگی معتقد بودم که شیعیان قائل به کفر و نجاست اهل سنت هستند، ولی امشب با توضیحات و استدلال محکم و مستند شما ثابت شد که شیعیان هرگز چنین عقیده‌ای نسبت به اهل سنت ندارند و من امشب عقیده‌ام نسبت به شیعه کاملاً تغییر کرد. دوستان همراه گفتند: هر وقت استادان و بزرگان شما آماده مذاکره باشند علمای شیعه با کمال میل استقبال می‌کنند.

به دنبال آن برخورد لازم دانستم، بحث‌هایی که میان ما گذشته بود و مکاتباتی را که ردّ و بدل شده بود، به صورت درست و با رعایت انصاف، منتشر سازم. در واقع، این خیانت علمی غامدی، نه تنها صدمه‌ای را متوجه جریان حق نداشت، بلکه انگیزه کافی را برای تألیف کتاب ماجرای گفتگوی آرام و منتشر ساختن حقایقی که به روشنی پیروزی منطق و دلایل مذهب شیعه دوازده امامی را نشان می‌دهد، ایجاد کرد.

در نسخه اول که اکنون ترجمه شده و در اختیار شما خوانندگان محترم قرار گرفته است، بخش نخست مکاتبات و گفتگوهاست که با توجه به شرایط خاصی که پیش آمده بود، آماده و چاپ گردید. اما پس از مدتی و با توجه به استقبال قابل توجه از این کتاب و همچنین اصرار برخی بزرگان و درخواست دوستان، برای انتشار دیگر بخش‌های این تعامل علمی و همچنین اضافه کردن مختصری از نامه‌نگاری‌ها، دیدارها و مناظره‌ها با دیگر افراد شاخص مخالفان و جریان وهابیت، این کتاب تکمیل و در سه جلد با همین نام، به چاپ رسید. در این سه جلد، واژه به واژه و عین همه نامه‌ها و گفت‌وگوها با آقای غامدی منتشر گردیده و ان شاء الله در آینده‌ای نه چندان دور، ترجمه شده و در دسترس خوانندگان محترم فارسی‌زبان قرار خواهد گرفت.

در پایان ضمن تشکر از معاونت محترم پژوهشی بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی و فاضل گرامی جناب حجت الاسلام موسی دانش، از خداوند متعال درخواست می‌نمایم این کتاب را مورد رضایت حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام قرار داده و توفیق روزافزون در خدمت به مکتب اهل بیت علیهم السلام را ارزانی فرماید.

### سخنی دربارهٔ تألیف این کتاب

سپاس، خداوندی را سزاست که آفریدگان را آفرید و انسان‌ها را به وجود آورد و بر اثبات وجود خود، برهان‌ها و دلیل‌ها اقامه کرد. از جمله الطاف او این بود که آفریدگان را سرگشته رها نکرد؛ بلکه مژده‌رسانان و بیم‌دهندگان را به سوی آنان فرستاد، تا از آنان بخواهند که به پیمان آفرینش خود عمل کنند و به ایشان یادآوری نمایند که نعمت او را از یاد نبرند و آن فرستادگان را با معجزات و آیات روشن تأیید کرد.

درود خداوند بر بهترین آفریدگان او محمد صلی الله علیه و آله که خداوند رسالت‌ها و نبوت‌ها را با او پایان بخشید و بر خاندان برگزیده و حجت‌های انتخاب شدهٔ او باد.

افزون بر تحصیلات دانشگاهی‌ام، فراگیری علوم دینی نیز از آرزوهای دیرین و خواسته‌های قلبی من بود و به همین دلیل، تحقق یافتن این آرزو، بخشش و احسانی بود از سوی خدای سبحان به من؛ چرا که در شهر قزوین به تحصیل علوم دینی پرداختم و سپس به شهر مقدس قم، شهر علم و علما، منتقل شدم تا با تمام تلاش و جدّیت، مسیر علمی‌ام را دنبال کنم.

در اثنای فرا گرفتن علوم و آموزه‌های اسلامی، بسیاری اوقات یک پرسش خواب از چشمم می‌ربود و آن این بود که میان من به عنوان یک مسلمان شیعی و همگنانم از پیروان دیگر ادیان؛ همچون مسیحیت و یهودیت چه تفاوتی وجود دارد؟ بنا بر این، همواره از خود می‌پرسیدم: آیا باور من به دین اسلام از دلیل و برهان پایه و مایه گرفته

است یا اینکه من این باور را به حکم محیطی که در آن زیسته‌ام از پدرانم به ارث برده‌ام، همان‌گونه که پیروان دیگر ادیان و مذاهب این وضعیت را دارند؟

از این‌رو، در کنار تحصیل فقه و اصول و تفسیر و علوم عربی و امثال آن، به پژوهش در ادیان و مذاهب پرداختم و در صدد جستجوی هر کتاب و مقاله و تحقیقی که در این زمینه وجود داشت برآمده، آن را با دقت مطالعه و بررسی نمودم و بیشتر انتقادهای، نتیجه‌گیری‌ها و پرسش‌هایم را یادداشت کردم.

از جمله کتاب‌هایی که مطالعه کردم و از آن‌ها اثر پذیرفتم، کتاب الرحلة المدرسية و کتاب الهدی الی دین المصطفی، اثر شیخ بلاغی است، تا اینکه کتاب مقدس را که دربردارنده تورات و انجیل است، خواندم و هر زمان که سؤال‌ها و پرسش‌هایی برایم مطرح می‌شد، آن‌ها را یادداشت می‌کردم تا با فضلا، علما و استادان حوزه مطرح کنم؛ آنان که بسیاری از اوقات، راهم را روشن می‌کردند و پرده سرگستگی و ناآگاهی را از مقابل دیدگانم کنار می‌زدند.

پس از پژوهش و کاوش، حقانیت دین اسلام و پسندیده بودن آن نزد خدای سبحان برایم ثابت شد.

پس از این مرحله بود که سفر خسته‌کننده من در تحقیق و پژوهش درباره مذهب و فرقه‌ای که میان فرقه‌ها و مذاهب اسلامی به حق است آغاز شد و هر زمان که اندیشه‌هایم با ابرهای حیرت و پرسش از حرکت باز می‌ایستاد، گمشده خویش را نزد حضرات آیات: نوری همدانی، جعفر سبحانی، علامه محمد جواد مغنیه، سید جعفر مرتضی عاملی و دیگران می‌یافتم و پرسش‌ها و اشکال‌هایم را با آنان مطرح می‌کردم و آنچه در اثنای جستار و تحقیق در میان کتاب‌ها و انبوه دیدگاه‌ها برایم پیش می‌آمد از ایشان می‌پرسیدم. از این‌رو آرامش و آسایش نداشتم، تا اینکه توانستم به باوری استوار و یقینی پایدار در این باره برسم که از میان فرقه‌ها و طوایف مسلمان، شیعه

دوازده امامی، همان فرقه حقه و ناجیه است؛ چه پیروان این مکتب به اهل بیت علیهم السلام تمسک جسته و در راهی گام نهاده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ترسیم کرده است. از اینجا و پس از آگاهی از آن زمینه سخت، احساس کردم که وظیفه دارم با حکمت و اندرز نیکو از مذهب اهل بیت علیهم السلام دفاع کنم و با روشی که نیکوتر است به جدال برخیزم تا شاید خداوند کسی را که دل و دیده او را برای هدایت گشوده و حق‌نیوش است به سوی حق راهنمایی کند.

سید محمد حسینی قزوینی

حوزه علمیه قم

پاییز ۱۳۹۷ شمسی



## فصل اول

### دیدارها و مناظره‌ها

---

آداب مناظره

تجربه‌های من در گفتگو و مناظره

نخست: در ایران

دوم: در مدینه منوره

سوم: در مکه مکرمه



## پیشگفتار

ما در پرتو آموزه‌های اسلامی که از کتاب و سنت سرچشمه گرفته است و به حکم تجربه عملی که در زمینه گفتگو و مناظره داریم، درمی‌یابیم که اشاره‌ای کوتاه به آداب عمومی مناظره ضروری به نظر می‌رسد.



## آداب مناظره

بی‌تردید، گفتگوی علمی و مباحثات و مناظره‌هایی که برپایه‌های منطقی و اخلاقی استوار است، از بهترین ابزارهای رسیدن به حقیقت و شناسایی آن به شمار می‌رود. قرآن کریم به این شیوه از پژوهش علمی تشویق کرده و فرموده است: «... فَبَشِّرْ عِبَادَ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ \*»<sup>۱</sup>؛ «پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند».

از پیشتازان در این زمینه امامان شیعه علیهم‌السلام هستند؛ زیرا کتاب‌های روایی آکنده از استدلال‌ها و مناظره‌هایی است که میان آنان و پیشوایان دیگر مذاهب فکری مسلمانان و غیر مسلمانان درباره آموزه‌های اعتقادی و احکام شرعی به وقوع پیوسته است.

با توجه به این سخن خداوند: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»<sup>۲</sup>؛ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فراخوان و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله کن»، برای مناظره‌کنندگان لازم است که

---

۱. زمر (۳۹): ۱۷-۱۸.

۲. نحل (۱۶): ۱۲۵.

از آداب و مهارت‌های مناظره آگاه باشند تا مناظره، موفق از کار بیرون آید و مناظره‌کنندگان باید از آداب مناظره پیروی کنند تا دو طرف به نتیجه‌ای سودبخش برسند؛ چه، ممکن است شخصی داناترین فرد زمانش باشد، لیکن از مهارت‌های مناظره آگاهی نداشته باشد و به همین دلیل، در مناظره موفقیتی به دست نیورد. همچنین، اگر دو طرف مناظره از آداب آن پیروی نکنند، نتیجه به دست آمده ثمربخش نخواهد بود.

بنابراین، برای مناظره‌کننده سزاوار است که اصول و شروط موفقیت مناظره را رعایت کند. این اصول، گاه اخلاقی است و گاه علمی که با شیوه مناظره پیوند دارد. اینک برخی از این اصول را خلاصه‌وار برمی‌شماریم.

### مهم‌ترین اصول اخلاقی مناظره

۱- شایسته است که قصد مناظره‌کننده، خداوند و رسیدن به حق و هدایت به سوی او باشد؛ زیرا «من كان لله كان الله له»؛<sup>۱</sup> هر که برای خدا باشد، خدا هم برای اوست. از این رو، سزاوار نیست که مقصود از مناظره، اظهار فزونی دانش مناظره‌کننده و درستی دیدگاه او باشد؛ چه، این کار، مجادله نام دارد که سخت از آن نهی شده است.

۲- سزاوار است که مناظره‌کننده بر خدا توکل کند: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»<sup>۲</sup>؛ «هر کس بر خدا توکل کند، او برای وی بس است» و کار خویش را به او

۱. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۳۱۹؛ ابن الآبار، درر السمط فی خبر السبط، ص ۷۵؛ شرح الاسماء

الحسنی، ج ۱، ص ۶۹.

۲. طلاق (۶۵): ۳.

واگذار و یقین داشته باشد که هر کس کارش را به خدا واگذارد، خداوند او را از ﴿سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا﴾<sup>۱</sup>؛ «از عواقب سوء آنچه نیرنگ می کردند» نکه می دارد. دیگر اینکه به محمد ﷺ و خاندان پاک او توسل جوید؛ زیرا خداوند فرموده است: ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾<sup>۲</sup>؛ «و به او توسل جوید»؛ چه توکل و توسل، روح و باطن در مناظره است، همان گونه که دانش و فن، بدن مناظره و ظاهر آن می باشد.

۳- به دلیل سخن خداوند: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسًا﴾<sup>۳</sup>؛ «با او سخن نرم گوید» باید هر کدام از دو طرف مناظره، الفاظ و عبارت هایی را به خدمت گیرد که احساسات طرف دیگر را تحریک نکند و از چیزهایی که موجب کینه و دشمنی می شود دوری گزیند و از سخنانی که بیان و هدف جدال را فاسد می کند، بپرهیزد؛ زیرا جدال باید به بهترین شیوه، صورت گیرد.

### مهم ترین اصول روش مناظره

۱- مناظره کننده باید تا حدّ امکان، سخن خود را به کتاب خداوند که مورد اتفاق شیعه و سنی است اسناد دهد و از سخن مفسّرانی بهره گیرد که مناظره کننده طرف مخالف به آنان اعتماد دارد.

۲- نیز باید مناظره کننده از کتاب هایی بهره جوید که طرف مقابل آن ها را معتبر می داند و خود را با نقل قول از کتاب هایی که از دیدگاه حریف ارزشی ندارد، به زحمت نیندازد. همچنین، مناظره کننده باید به روایاتی استناد کند که مورد اتفاق طرفین باشد

۱. غافر (۴۰): ۴۵.

۲. مائده (۵): ۳۵.

۳. طه (۲۰): ۴۴.

یا فقط از دیدگاه مخالف حجت باشد؛ نظیر استدلال به احادیثی که علمای جرح و تعدیل از دیدگاه آنان به وثاقت راویان این احادیث تصریح کرده باشند یا علما و فقیهان آنان به صحت آن‌ها حکم کرده باشند تا وی آن روایات را بپذیرد.

ابن حزم به این اصل اشاره کرده و گفته است: «استدلال ما با روایات خودمان بر ضد آنان معنایی ندارد؛ زیرا آنان آن روایات را قبول ندارند و استدلال آنان نیز به روایاتشان بر ضد ما بی‌معناست؛ زیرا ما آن روایات را قبول نداریم؛ بلکه واجب است طرف‌های بحث بر ضد یکدیگر به چیزی استدلال کنند که طرف مقابل آن را بپذیرد»<sup>۱</sup>.

پوشیده نماند، فردی که روایتی را که با توجه به سخنان علمای جرح و تعدیل از پیشوایان مذهب او صحیح است نمی‌پذیرد، دیگر جایی برای گفتگو باقی نمی‌گذارد؛ زیرا جدال با او بی‌فایده و لغواست و ما حق نداریم کار لغوانجام دهیم. پس، معنا ندارد که مناظره‌کننده شیعی علیه سنی به کتاب کافی و التهذیب و امثال آن‌ها استدلال کند. همچنین معنا ندارد که سنی علیه شیعه به صحیح بخاری و مسلم و همانند آن‌ها استدلال کند.

۳- نباید یکی از دو مناظره‌کننده، در مناظره‌های شفاهی و مستقیم، سخن دیگری را قطع کند؛ زیرا این کار موجب می‌شود که هیچ‌کدام از دو طرف به مقصود سخن خویش نرسد، اندیشه را آشفته سازد و بحث را از محور درست خارج کند و به همین دلیل، موفقیتی به دست نیاورد.

با این توضیحات، برای خواننده این گفتگو و نامه‌نگاری‌ها روشن خواهد شد

۱. ابن حزم، الفصل فی الاهواء والملل والنحل، ج ۴، ص ۱۵۹.

که ما به این آداب و قواعد مشخص بحث و مناظره پایبندیم و امیدواریم که طرف دیگر نیز به آن پایبند باشد و از خداوند مقتدر و بزرگ درخواست می‌کنیم که همگان را برای شناخت حق و پیروی از آن و رسیدن به آنچه خیر و صلاح این جهان و آن جهان در آن است، توفیق عنایت کند که او شنوا و اجابت‌کننده است.

### تجربه‌های من در گفتگو و مناظره

سفر من از ایستگاه‌ها، داستان‌ها، جدایی‌ها، جدال‌ها و مناظره‌ها در راه دعوت به حق آکنده بود، سفری که چند دهه طول کشید و این مناظره‌ها با علما و استادان دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه در داخل و خارج ایران انجام می‌شد. چنانچه بخواهم جزئیات این سفر را بنویسم، چند جلد کتاب خواهد شد؛ لیک، من برای هدفی که دارم، یعنی دعوت به خدای سبحان و روشن ساختن گوشه‌ای از حقیقت، به برخی از داستان‌ها، موضع‌گیری‌ها و گفتگوهایم با علما و پیروان مذاهب اهل سنت و جدال‌ها و مناظره‌ها و بحث‌های مهم و سودمندی که در آن‌ها جریان داشته، به طور کوتاه اشاره می‌کنم تا اولاً خواننده گرامی را در جریان ناسازی‌ها و چند دستگی‌هایی قرار دهم که میان مسلمانان رخ داده و می‌دهد؛ ثانیاً او خود راه درست را تشخیص دهد و نشانه‌های آن را بیابد، ثالثاً، جزئیات این موضع‌گیری‌ها و رویدادهای آن اندرزی باشد که به مؤمنان سود برساند. اینک ای خواننده عزیز این شما و بخش‌هایی از این داستان‌ها و موضع‌گیری‌ها.

### نخست: در ایران

دیدار با یکی از علمای اهل سنت در خراسان

این جانب، شیفته گفتگو، دیدار و استقبال از علمای اهل سنت در داخل

ایران بودم؛ زیرا آنان افزون بر اینکه برادران دینی ما هستند، هم وطن ما نیز می‌باشند. از این رو، دیدارها، ارتباط‌ها و گفتگوهای بسیاری در طی برپایی همایش‌ها و نشست‌ها با چندین تن از این علما داشتم و بسیاری از اوقات در محلّ سکونت و جایگاه‌های درس و تدریس آنان با ایشان دیدار می‌کردم و در کمال دوستی و احترام با آنان به گفتگویی پرداختم و آنان نیز با من همین رفتار را داشتند و به همین دلیل، فضای برادری، دوستی و صفا بر این دیدارها حاکم بود.

روزی در یکی از دیدارهایم با علمای اهل سنت به طور تصادفی با یکی از علمای بزرگ اهل سنت مردم خراسان دیدار کردم. او استاد فاضلی بود که در یکی از مدارس دینی اهل سنت تدریس می‌کرد. میان من و او بحث و جدالی پیرامون صحابه و شیخین درگرفت. او گفت: شیعیان به صحابه احترام نمی‌گذارند و به مقام آنان توهین می‌کنند. من به او گفتم: در صحاح شما روایاتی وجود دارد که با باورهای شما درباره صحابه ناسازگار است. مفاد این روایات چنین است: علی علیه السلام و عباس بر این باور بودند که عمر گناهکار و خائن است و این روایت در صحیح مسلم موجود است. آن عالم سنی گفت: این سخن، دروغ و تهمت زدن به یک مسلمان است. او با سخنانی نیش‌دار و عباراتی تند با من برخورد کرد. من با شتاب کتاب صحیح مسلم را آوردم و روایت را به او نشان دادم و چون آن را خواند، شگفت‌زده شد و بسیار احساس شرم کرد و یک کلمه سخن نگفت و چون وی را چنین دیدم، برای نگهداشتن احترام او، موضوع سخن را تغییر دادم و موضوع قبلی را دنبال نکردم. او این را احساس کرد و فهمید که من قصد توهین به او ندارم و همین امر، موجب شد که در قلب خویش مرا دوست بدارد. وی رفتار مرا بزرگ داشت و از آن قدردانی کرد و همین رفتار سبب شد که بحث و گفتگو در میان ما ادامه یابد.

دو ماه بعد، آن عالم سنی با من تلفنی تماس گرفت و گفت: فلانی! عقیده من دستخوش تزلزل گشته و من بسیاری از آنچه را که شیعه می گوید، در کتاب هایمان یافتیم. من به او گفتم: شیخ! از خدا پروا کن و مگذار که وسوسه ها به قلب تو راه یابد و به جستجو و تحقیق ادامه بده تا این شک از قلبت برطرف گردد. لیکن او پس از مدتی باز هم با من تماس گرفت و گفت: این باور برایم به وجود آمده که شیعه برحق است و به آن دلایلی که آنان می گویند و مطرح می کنند، گرایش پیدا می کنم، اما من همچنان وی را به تکاپو و تحقیق بیشتر ترغیب می کردم.

این گفتگوها و تماس ها بیش از دو سال میان ما ادامه یافت، تا اینکه باور نیرومندی نسبت به حقانیت مذهب اهل بیت علیهم السلام نزد او پیدا شد. از این رو، به منزل ما در شهر مقدس قم آمد و در آنجا استبصار و تشرف خویش به پیروی از مذهب اهل بیت علیهم السلام را اعلان کرد و این کار در حضور گروهی از علمای بزرگ، یعنی آیه الله شبیری زنجانی، آیه الله سبحانی، آیه الله خزعلی و آیه الله مقتدایی در سال ۱۳۶۲ ش انجام گرفت.

پس از آن رابطه دوستی استوار میان من و این عالم برقرار شد و اکنون او از بهترین دوستان من به شمار می رود و به لطف خداوند، رابطه ای پاک و استوار میان ما برقرار است.

### دیدار با چند دانشجو از پیروان مذهب شافعی

برخی از دانشگاه ها و آموزشگاه ها از این امتیاز برخوردارند که دانشجویان نژادهای مختلف و از مذاهب گونه گون اسلامی در آن ها مشغول به تحصیل هستند. در یکی از دانشگاه های بین المللی، تاریخ اسلام و فرقه ها و مذاهب را تدریس می کردم و همه دانشجویان من از پیروان مذهب شافعی و دیگر مذاهبی

بودند که برای تحصیل به این دانشگاه آمده بودند. من درس‌هایم را برای آنان ایراد می‌کردم و برایشان بسیاری از حقایق و وقایع پنهان مانده تاریخ و کارهایی را که حکومت‌های جائز از قبیل محو کردن و تحریف آثار انجام داده‌اند، روشن می‌ساختم و همچنین، به بیان سرچشمه‌های اختلاف و عوامل چنددستگی میان مسلمانان می‌پرداختم و در این باره از آنچه موجب تحریک احساسات دینی می‌شد دوری می‌گزیدم و برای رسیدن به حقیقت، بی‌طرفی خود را حفظ می‌کردم. پس از پایان درس در دانشگاه، سه تن از دانشجویان نزد من آمدند و خواستند که شیعه شدن خود را اعلان کنند. اما من به آنان گفتم: شما اشتباه می‌کنید؛ زیرا شما بیست سال است که این عقیده را دارید و از علمای خود پیروی می‌کنید و به همین دلیل، شایسته نیست که به محض شنیدن سخنان من در یک مدت کوتاه از این عقیده دست بردارید. شما چگونه پی بردید که من برحقم و راست می‌گویم و آنان چنین نیستند؟

بنابراین، باید نزد علمایتان بروید و دربارهٔ درس‌ها و اطلاعاتی که من به شما داده‌ام از آنان پرسید و تحقیق و کاوش کنید. چنانچه به این نتیجه رسیدید که من بر خطایم و پاسخ‌های علمای شما برایتان قانع کننده است، بدانید که مذهب شما حق است و بر آن ثابت بمانید و در این باره همچون کوه استوار باشید و چنانچه آنان پاسخ قانع کننده به شما ندادند، از شما خواهش می‌کنم که مذهب اهل بیت علیهم‌السلام را نیز در کنار دیگر مذاهب اسلامی یک مذهب اسلامی بشمارید. هنگامی که با این شیوه با آن دانشجویان سخن می‌گفتم، آن چنان تحت تأثیر سخنانم قرار می‌گرفتند که اشک از چشمان آنان جاری می‌شد و در حالی با آنان خداحافظی کردم که ایشان را کاملاً دوست می‌داشتم و از خداوند می‌خواستم که به ایشان توفیق و هدایت عنایت کند.



چند سال پس از آن داستان، شماری از همین دانشجویان برای تحصیل علوم دینی در مدرسه حجتیه<sup>۱</sup> به قم آمدند. پس از مطالعه پرونده و فرم‌های پذیرش آنان، دیدم که در زمینه مذهب پیشین در فرم پذیرش نوشته‌اند: مذهب شافعی و در زمینه مذهب کنونی نوشته‌اند: مذهب شیعی. خدا را سپاس گزاردم که بر من و آنان نعمت داده و ما را به مذهب اهل بیت علیهم‌السلام هدایت کرده است، در حالی که اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد، هدایت نمی‌شدیم.

این‌چنین، بر درس و تدریس در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه پای فشردم و به بحث و تحقیق و پژوهش در کتاب‌های شیعه و سنی ادامه دادم و در نتیجه، گنجینه بزرگی از دلایل و شواهد قرآنی و روایی و دیدگاه‌های علمای دو گروه درباره بیشتر مسایل اختلافی میان شیعه و سنی، نزد من به وجود آمد که برخی از این دلایل به شکل کتاب، پژوهش و مقاله تبلور یافت و مناظره‌ها و گفتگوهایم با استادان حوزه و دانشگاه، از پیروان مذاهب و گرایش‌های گونه‌گون، قطع نشد، تا اینکه خداوند برایم مقدر کرد، به منظور گزاردن فریضه حج، به مکه مکرمه و مدینه منوره، مشرف شوم. این زیارت در عرصه گفتگو، مناظره و بحث با علمای بزرگ وهابی و سلفی آغاز گردید، مناظره‌هایی که در بیشتر اوقات، آکنده از بحث علمی و گفتگوی بی طرفانه جدی بود تا حق و حقیقت پیدا شود و اینک برخی از داستان‌های آن دیدارها و گفتگوها.

---

۱. حجتیه، نام یکی از مدرسه‌های علمی در شهر مقدس قم است که یکی از مراجع بزرگ به نام حجت آن را بنیان نهاده و این مدرسه به نام او نامگذاری شده است و همچنان علوم دینی در این مدرسه تا مرحله کارشناسی ارشد و دکترا تدریس می‌شود و طلبه‌های بسیاری تاکنون از آن فارغ‌التحصیل شده‌اند.

## دوم: در مدینه منوره

دیدار با شیخ عبدالعزیز (نایب رئیس امور مسجد نبوی)

در روز اول ماه مبارک رمضان سال ۱۴۲۳ق به عنوان نماینده بعثه حاجیان ایرانی به مسجد نبوی رفتم و در اثنای گذارم از مسجد، شاهد رفتار خشونت‌آمیز برخی افراد هیئت امر به معروف و نهی از منکر با حاجیان بیت الله الحرام و مهمانان خداوند رحمان بودم. از این شیوه رفتار بسیار ناراحت شدم و به شدت به آن اعتراض کردم، لیکن سودی نداشت.

از این رو، تصمیم گرفتم که به یکی از مسئولان شکایت کنم و پرسیدم: مسئول اینجا کیست؟ نزدیک باب البقیع، پیرمردی راهنمایی‌ام کرد و گفت: دفتر نمایندگی ریاست امور مسجد نبوی بیرون مسجد قرار دارد و شیخ عبدالعزیز در آنجا می‌نشیند و او مسئول امور مسجد نبوی است.

تصمیم گرفتم نزد او بروم؛ دیری نگذشت که با وی دیدار کردم و او را انسانی باادب و خوش‌برخورد یافتم. از رفتار بدی که اعضای هیئت امر به معروف و نهی از منکر با حاجیان و شخص خودم داشتند به او شکایت کردم. او ابراز تأسف کرد و از این کار عذر خواست و وعده داد که برای تکرار نشدن این گونه اعمال، اقدام درخور انجام خواهد داد و من هم از وی سپاسگزاری کردم و بازگشتم.

### متهم کردن به شرک در مسجد نبوی

در روز جمعه سوم ماه مبارک رمضان و پس از ادای نماز عصر در مسجد نبوی، برخی از اعمال و عبادات را انجام دادم و من در آستان آن سرزمین پاک که شاهد نزول رحمت الهی بوده است و در جوار مرقد خاتم پیامبران و فرستادگان ﷺ قرار داشتم، در حالی که از آن فضای ایمانی بهره می‌گرفتم و از خداوند می‌خواستم که

از ما بپذیرد و ما را پیامرزد و رحمت کند. من در این حالت بودم که مرد عربی آمد و سمت چپم نشست و با زبان خیرخواهانه و دوستانه به من گفت: تأسف آور است که این اعمال تو بر اثر شرک باطل است و به زودی روز رستاخیز پیشیمان خواهی شد و پیشیمانی دردی را دوا نمی کند.

گفتم: کدام عمل من نشانگر شرک است؟

گفت: تو در کنار قبر پیامبر به او توسل می جویی و حال آنکه توسل به مرده، به هر شکلی که باشد، شرک است.

من در پاسخ به او گفتم: قرآن کریم سخن برادران یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ با یعقوب، پیامبر خدا را برای ما حکایت می کند که آنان از او خواستند برایشان از خداوند درخواست آمرزش کند: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا»؛<sup>۱</sup> «ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه». آیا آنان با این عمل خود، مشرک بودند؟!

گفت: این توسل برای بهبود احوال زندگی است؛ اما توسل به مرده، شرک است.

گفتم: آیا مقام پیامبر بالاتر است یا مقام شهیدان؟

گفتم: خداوند سبحان درباره شهیدان فرموده است: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»<sup>۲</sup>؛ «هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند».

او به من پاسخ داد: این، زندگی برزخی است و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «هرگاه شخصی بر من سلام کند، خدای سبحان روحم را بازمی گرداند و من پاسخ سلام آن شخص را می دهم»<sup>۳</sup>.

۱. یوسف (۱۲): ۹۷.

۲. آل عمران (۳): ۱۶۹.

۳. ابن حنبل، احمد، المسند، ج ۲، ص ۵۲۷.

گفتم: مقصودت از زندگی برزخی چیست، آیا این زندگی به شهیدان اختصاص دارد یا همه مردم این زندگی را دارند؟  
گفت: این زندگی به شهیدان اختصاص دارد.

من بلافاصله به او گفتم: قرآن کریم در ماجرای فرعون می‌گوید: آنان بامدادان و شامگاهان بر عذاب عرضه می‌شوند. خداوند فرموده است: ﴿وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ \* النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ﴾؛ «و فرعونیان را عذاب سخت فرا گرفت. [اینک] هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که رستاخیز برپا شود». در این باره چه می‌گویی؟

با خشم و ناراحتی گفتم: تو مشرکی، تو مشرکی! و از مسجد بیرون رفت.  
در این اثنا، مرد سالخورده‌ای که سخنان ما را می‌شنید، جلو آمد و با لحنی آکنده از اهان‌ت و تحقیر گفت: آیا قرآن می‌خوانید؟ آیا تفسیر قرآن می‌خوانید؟

گفتم: مقصودت چیست؟  
گفت: معنای این آیه: ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾؛ «زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید و زنان پاک برای مردان پاک‌اند و مردان پاک برای زنان پاک».

گفتم: مقصود آن است که زنان پلید برای مردان پلیدند و زنان پاک برای مردان پاک.  
گفت: در این صورت، چرا عایشه را تکفیر می‌کنید؟  
گفتم: چه کسی گفته است که عایشه را تکفیر می‌کنیم. این سخن، دروغ و تهمت بر شیعه است؛ زیرا شیعه به کفر عایشه اعتقاد ندارد.

۱. غافر (۴۰): ۴۵-۴۶.

۲. نور (۲۴): ۲۶.

لیکن به من بگو: برداشت تو از این آیه چیست؟: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾؛ «خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند زن نوح و زن لوط را مثل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آن‌ها خیانت کردند و کاری از دست [شوهران] آن‌ها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید».

آیا پیامبران خدا، نوح و لوط از پاکان نبودند؟ با وجود این، همسران آن‌ها کافرند و به جهنم می‌روند.

ابن جوزی از علمای بزرگ اهل سنت می‌گوید: «یحیی بن سلام گفته است: خداوند مثل نخست را زده است تا با این مثل به عائشه و حفصه هشدار دهد».<sup>۱</sup>  
طبری، پس از نقل این آیه شریفه، گفته است: «پاکی این دو پیامبر سودی به آن دو زن نرسانید و کفر فرعون هم زبانی به همسر فرعون وارد نساخت».<sup>۲</sup>

او، سپس، از بشر روایت کرده است که گفت: «یزید ما را حدیث کرد و گفت: سعید از قتاده ما را حدیث کرد که گفت: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً نُوحٍ وَامْرَأَةً لُوطٍ...﴾؛ وقتی آن دو زن که همسران دو پیامبر خدا بودند، پروردگارش را نافرمانی کردند، همسران آن‌ها نتوانستند در پیشگاه خدا برای آن دو کاری کنند».<sup>۳</sup> قرطبی هم نزدیک به همین سخن را در تفسیرش گفته است.<sup>۴</sup>

۱. تحریم (۶۶): ۱۰.

۲. ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۸، ص ۵۹.

۳. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج ۲۸، ص ۲۱۷.

۴. همان جا.

۵. قرطبی، محمد بن احمد، تفسیر القرطبی، ج ۱۸، ص ۲۰۱.

ابن قیم که از شاگردان ابن تیمیه است، می‌گوید: «وانگهی در این مثل‌ها رازهای تازه‌ای است که با سیاق سوره همخوانی دارد؛ زیرا این مثل‌ها در ضمن یادآوری از همسران پیامبر ﷺ و هشدار از همدست شدن آنان برضد آن حضرت، آورده شده است و اینکه آنان اگر از خدا و رسول او اطاعت نکنند و خانه آخرت را نخواهند، پیوند آنان با رسول خدا ﷺ، هیچ سودی به حال ایشان نخواهد داشت، همان‌گونه که پیوند همسرنوح و همسر لوط با آن دو، به حال آن‌ها سودی نبخشید»<sup>۱</sup>.

زیباتر از این، سخن شوکانی است که می‌گوید: این آیه عایشه و حفصه و سایر همسران پیامبر را سرزنش کرده است که ازدواج و نزدیک بودن شما به برترین آفریدگان خدا و خاتم پیامبران، به حال شما سودی ندارد و عذاب خدا را از شما دفع نمی‌کند. متن سخن شوکانی چنین است: «یاد کردن دو همسر دو پیامبر [نوح و لوط]، پس از یاد کردن داستان آن دو [عایشه و حفصه] و همدست شدنشان بر ضد پیامبر خدا ﷺ کامل‌ترین رهنمون و رساترین اشاره به این مطلب را دارد که مقصود این آیه هشدار دادن به آن دو و سایر امتهات المؤمنین است و اینکه اگرچه آن دوزن در نکاح برترین آفریده خدا و خاتم پیامبران قرار دارند، لیکن این موضوع، سودی در برابر خداوند برای آن‌ها ندارد و توبه درست است که موجب می‌شود خداوند آن دو را از گناه آن همدستی نگاه دارد»<sup>۲</sup>.

وقتی آن مرد سالخورده پاسخی نداشت، به شدت خشمگین شد و سخنان اهانت‌گرانه و تحقیرآمیزی را روانه من کرد و از مسجد بیرون رفت.

من از این رفتار دور از روح اسلام و اهداف والا و آموزه‌های مداراآمیز آن - که

۱. ابن قیم جوزیه، الامثال فی القرآن، ص ۵۷.

۲. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدیر، ج ۵، ص ۲۵۶.

آراسته بودن به اخلاق والا و سرشت های نیکو از جمله آن است - بسیار تأسف خوردم. آن گاه به برخی از جوانان عرب که شاهد گفتگو میان من و او بودند، رو کردم و گفتم: آیا منطق این مردم را دیدید؟ آنان وقتی نمی توانند پاسخ دهند، به اهانت دیگران رو می آورند و سخن زشت و نالایق به آنان می گویند.

وقتی کتاب های شیعه و سنی را مطالعه کنید، در خواهید یافت که علمای وهابی، همچون ابن تیمیه و پیروانش، به توهین به طرف مقابل عادت کرده اند و سخنان رکیک و نامناسب به او می گویند، لیک در مقابل، علمای شیعه را خواهید دید که با حکمت و خرد با آنان رفتار می کنند و گفتن سخنان زشت را کسر شأن خود می دانند. شما می توانید این رفتار حکیمانه را از شیوه علامه حلی - یکی از علمای بزرگ شیعه - در کتابش منهاج الكرامة به دست آورید و در مقابل، کتاب منهاج السنة از ابن تیمیه را نگاه کنید که آن را در پاسخ به کتاب علامه نوشته است و به زودی تفاوت بسیار بارزی را میان این دو روش خواهید دید.

این جوانان نسبت به آنچه اتفاق افتاد هیچ عکس العملی نشان ندادند و هیچ گونه موضعی فراپیش نگرفتند و در این هنگام، با آنان خدا حافظی کردم و از مسجد بیرون شدم.

**دیدار با یکی از دانش آموختگان الجامعة الاسلامیة [دانشگاه اسلامی]**

روز شنبه، مصادف با چهارم ماه رمضان، برای دیدن کتابخانه واقع در باب عمر بن خطاب در مسجد نبوی می رفتم. در آنجا با دانشجویی آشنا شدم که از دانشگاه اسلامی در رشته حدیث فارغ التحصیل شده بود و «منذر» نام داشت. او می دانست که من ایرانی هستم و به همین دلیل، گفتگویی بسیار داغ میان من و او در گرفت و به بررسی برخی از مباحث پرداختیم. وی از من پرسید: آیا کتاب های روایی شیعه سند ندارند؟

گفتم: سبب پرسش تو آن است که کتابخانه‌های اهل سنت از کتاب‌های شیعه خالی است، در حالی که کتابخانه‌های ما، آکنده از کتاب‌های اهل سنت است. گفت: شما به کتاب‌های ما نیاز دارید، ولی ما به کتاب‌های شما نیاز نداریم. گفتم: شیعه در زمینه استنباط احکام و آموزه‌های اسلامی آن قدر از کتاب‌های روایی، تفسیری و امثال آن در اختیار دارد که برایش بسنده است و هیچ نیازی به کتاب‌های اهل سنت ندارد و تنها به این دلیل، کتاب‌های اهل سنت را می‌خواند که از دیدگاه‌هایشان آگاهی یابد نه بیشتر. گفت: شما اصلاً کتاب‌های روایی ندارید.

گفتم: کتاب‌های روایی ما بیش از کتاب‌های شماست. اگر شما افتخار می‌کنید که صحاح سته دارید، شیعه نیز کتب اربعه را دارد: الکافی، التهذیب، من لایحضره الفقیه و الاستبصار. کتاب الکافی به تنهایی روایاتی را در خود جای داده که شمار آن‌ها بیش از شمار روایات موجود در صحاح سته شماست؛ چه همه روایات صحاح سته شما، وقتی که روایات مکرر حذف شود، برابر است با روایات موجود در جامع الاصول از ابن اثیر؛ زیرا در این کتاب ۹۸۸۴ حدیث وجود دارد، در حالی که فقط شمار احادیث الکافی ۱۶۱۹۹ حدیث است.

گفت: همه روایات شما مقطوع و غیر مسند است. گفتم: بیشتر روایات ما از روایات مسند است؛ زیرا تمامی اسناد این روایات به امامان معصوم علیهم‌السلام می‌رسد و آنان آنچه را که روایت می‌کنند، به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اسناد می‌دهند. از باب نمونه روایات امام صادق علیه‌السلام مسند است؛ زیرا امام صادق می‌فرماید: «حدیثی حدیث اُبی، و حدیث اُبی حدیث جدی، و حدیث جدی حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن، و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین علیه‌السلام، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، و حدیث رسول الله



قول الله عزّو جلّ<sup>۱</sup>؛ حدیث من، حدیث پدر من است و حدیث پدرم، حدیث جدّ من است و حدیث جدّ من، حدیث حسین است و حدیث حسین، حدیث حسن است و حدیث حسن، حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام است و حدیث امیرالمؤمنین، حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است و حدیث رسول خدا، سخن خداوند مقتدر و بزرگ است».

همچنین، امام باقر علیه السلام به جابر، فرمود: «یا جابر لو کتبا نکتی التاس برأینا و هوانا لکتنا من الهالکین، و لکتنا نفتیهم بأثار من رسول الله صلی الله علیه و آله و اصول علم عندنا نتوارثها کابر عن کابر نکنزها کما یکنز هؤلاء ذهبهم و فضّتهم<sup>۲</sup>؛ ای جابر! اگر ما مردم را به رأی خود فتوا می دادیم، به طور قطع از هلاک شوندهگان بودیم، لیکن ما آنان را با آثاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصول دانشی فتوا می دهیم که آن را جدّ اندر جدّ به ارث می بریم و می اندوزیم، همان گونه که اینان طلا و نقره خود را می اندوزند».

در روایتی، جابر می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: هرگاه مرا به حدیثی حدیث کردی، آن را برایم اسناد بده. حضرت فرمود: «حدثنی ابی، عن جدّه، عن رسول الله صلی الله علیه و آله، عن جبرئیل علیه السلام، عن الله عزّو جلّ و کل ما احدّثک بهذا الاسناد؛ پدرم از جدّش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام از خداوند مقتدر و بزرگ مرا حدیث کرد و هر آنچه من تورا حدیث می کنم با همین اسناد است».

علامه مجلسی در بحار الانوار، حدود ۲۸ روایت را با همین مضمون آورده است، با این عنوان: «آنان علیهم السلام موادّ علم و اصول آن را دارند و چیزی را نه با رأی خود

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۵۳؛ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد،

ج ۲، ص ۱۸۷.

۲. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۳۲۰.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۸.

می‌گویند نه با قیاس، بلکه همه علوم را از پیامبر ﷺ به ارث برده‌اند»<sup>۱</sup>.  
 مرجع بزرگ تقلید، مرحوم آقای بروجردی در جامع احادیث الشیعه، حدود ۲۱۳  
 روایت را با عنوان: «باب حجیت فتوای امامان معصوم علیهم‌السلام» آورده است.<sup>۲</sup>  
 افزون بر آنچه گفته آمد، روایات مقطوعه و مرسله از نگاه علمای شیعه حجّت  
 نیست و به این گونه روایات عمل نمی‌کنند. در این اثنا، نماز ظهر برگزار شد و  
 دیدار پایان یافت.

### روایات شیعه در کتاب‌های اهل سنت

روز دوشنبه، ششم ماه مبارک رمضان، به همان کتابخانه رفتم و آن دانشجورا با  
 دو تن از دوستانش که ظاهراً سطح علمی بالاتری داشتند دیدم و به گفتگو  
 پرداختیم. من گفتم:

شما گفتید: اهل سنت نیازی به کتاب‌ها و روایت‌های شیعه ندارند، با اینکه  
 شخصیتی همانند ذهبی که از بزرگان علمای شماست تصریح می‌کند و می‌گوید:  
 «اگر حدیث این گروه [یعنی شیعه] پذیرفته نشود، به طور قطع عمده آثار پیامبر ﷺ  
 از میان می‌رود و این، مفسده‌ای آشکار است»<sup>۳</sup>.

بنابراین شکی نیست که شما به روایات شیعه نیاز دارید. پس چگونه این نیاز را  
 انکار می‌کنید؟

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲. بروجردی، حسین، جامع احادیث الشیعه فی احکام الشریعة، ج ۱، ص ۱۷۹.

۳. رک: ذهبی، شمس الدین، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۶؛ همو، سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۹؛

ابن حجر عسقلانی، احمد، لسان المیزان، ج ۱، ص ۹.

### تهمت ناسزاگویی به صحابه

آن گاه یکی از دورفیق آن دانشجواز من پرسید: موضع شما درباره صحابه چیست؟ شما به صحابه ناسزا می گوئید.

و نفر دیگر گفت: در کتاب های شما ناسزاگویی به خلفا آمده است.

گفتم: در کدام کتاب و در کدام سند؟

او گفت: در کتاب نهج البلاغه و همچنین در کتاب الکافی از ناسزاگویی و دشنام سخن به میان آمده است.

گفتم: در کدام یک از خطبه های نهج البلاغه از آن سخن گفته است؟ دوست دارم آن را نشان دهید.

در این هنگام، مؤذن بانگ برداشت و ما با هم توافق کردیم که مسئله ناسزاگویی در نهج البلاغه را در دیداری دیگر پس از نماز به بحث بگذاریم. پس از نماز عصر، من به کتابخانه رفتم و هیچ یک از آنان را در آنجا نیافتم.

### اعتراض من بر نشر و توزیع کتاب های ضدّ شیعه

در همان روز، یعنی ششم ماه مبارک رمضان، پس از ادای نماز ظهر به دفتر ریاست کل رفتم؛ زیرا دفتر امر به معروف و نهی از منکر به من دو کتاب داده بود: یکی کتاب اهل البیت یدافعون عن أنفسهم و دیگری کتاب حکم سب الصحابه. از این رو، نزد شیخ عبدالعزیز رفتم تا اعتراض خود را نسبت به تهمت ها و دروغ هایی که در این دو کتاب آمده بود ارائه دهم.

به شیخ گفتم: در کتاب حکم سب الصحابه برخی مطالب را از امام صادق علیه السلام و امام سجّاد علیه السلام آورده اند، لیکن از منبع آن نام نبرده اند و من منابع مان را جستجو کردم و آنچه را که در این کتاب نقل گردیده نیافتم و چنین برمی آید که انصاف و

بی‌طرفی در این کتاب رعایت نشده است؛ زیرا این کار با شیوه تحقیق و پژوهشی که امروزه شناخته شده است سازگاری ندارد؛ چه وقتی نصوص و مطالب نقل می‌شود، باید به نام کتاب، نام نویسنده آن، نام انتشارات و سال چاپ ارجاع داده شود.

نیز قابل توجه است که در کتاب اهل البیت یدافعون عن انفسهم روایات بسیاری وجود دارد که به شیعه نسبت داده شده است و منابع آن را هم نام برده‌اند، لیکن این نام بردن منابع یک دروغ محض است؛ زیرا آن روایت در منابع نامبرده وجود ندارد.

نیز به این شیخ یادآوری کردم که کتاب *لله ثم للتاریخ* به شخصی به نام سید حسین موسوی نسبت داده شده است که اصلاً وجود خارجی ندارد، بلکه این، یک نام مستعار است. این کتاب به طور رایگان در مدینه منوره میان جوانان ایرانی توزیع می‌شود و آکنده از مسائل اختلافی میان شیعه و سنی است و هرآنچه در این کتاب آمده، دروغ و تهمت است و پاره‌ای از این دروغ‌ها را به آگاهی اورساندم؛ چه نویسنده خیال پرداز این کتاب می‌گوید: «در بازدیدم از هند، با سید دلدار علی دیدار کردم و او نسخه‌ای از کتابش: *اسس الاصول* را به من داد». او سپس از دیدارش با برخی علمای نجف همچون آقای خمینی، آقای خوبی، آقای سیستانی و دیگران یاد می‌کند.

آن‌گاه شیخ را مورد خطاب قرار دادم و گفتم: جناب شیخ! اگر کسی کوچک‌ترین آگاهی از مضمون این سخن پیدا کند، می‌داند که آنچه وی گفته، دروغی محض و بی‌پایه است؛ زیرا سید دلدار در سال ۱۲۳۵ ق، یعنی دویست سال پیش درگذشته است؛ بنابراین، باید عمر نویسنده این کتاب هم اکنون ۲۳۰ سال باشد. آیا این، خردپذیر است؟!

وانگهی، این آقا برخی کارهایی را به امام خمینی نسبت داده است که واقعیت ندارد؛ از قبیل اینکه او شاهد ازدواج موقت امام خمینی با دختری شش ساله بوده

است و خودش هنگام ازدواج امام خمینی با آن دختر در آنجا حضور داشته و حتی فریاد او را شنیده است!

هر شخصی که از اخلاق امام خمینی آگاهی داشته باشد، امکان ندارد تأیید کند و این سخن، داستانی است که این نویسنده آن را با الهام گرفتن از تخیل بیمارش ساخته است.

اگر این داستان درست می‌بود، به طور حتم شاه وقت ایران بر طبل آن می‌کوفت و صدّام از آن وسیله‌ای می‌ساخت برای کوبیدن امام خمینی؛ زیرا این کار نقطه ضعفی برای شخصیت او به شمار می‌رود.

نیز نویسنده در این کتاب گفته است: وقتی وارد منزل شیعیان می‌شوی و مهمان آنان می‌گرددی، همسران خود را در اختیار مهمان قرار می‌دهند!

ای شیخ! اگر کسی به تو چنین تهمتی بزند، چه خواهی کرد؟ نویسنده در جای دیگری [از این کتاب] این تهمت را به یکی از امامان شیعه می‌زند که او گفته است: اگر سفر طولانی شد، بر توباد آمیزش با مرد! [از این تهمت‌ها به خدا پناه می‌بریم].

ای شیخ! اگر کسی به خلفا یا یکی از علمای شما چنین تهمتی بزند، چه خواهی کرد؟

پس از آنکه این نمونه‌ها را برایش بیان کردم، دیدم که شیخ عبدالعزیز بسیار متأثر شده است و در برابر این مسئله، تأسّف شدید خویش را ابراز کرد و گفت: من از جزئیات این مسائل آگاهی نداشتم، و گرنه اجازه نمی‌دادم این کتاب در مسجد توزیع شود. او ضمن عذرخواهی فراوان بابت این مسئله، از من خواست که روز سه‌شنبه پس از نماز ظهر در همین مکان حضور یابم.

روز سه‌شنبه نزد شیخ رفتم و دیدم که اورئیس دایرهٔ امر به معروف و نهی از منکر را احضار کرده است. وی از من خواست که آن مسائل را براین رئیس، نقل و عرضه کنم و من هم برخی از آن‌ها را برای او بیان کردم. او پس از شنیدن آن‌ها گفت: من از این مسائلی که در کتاب یاد شده مطرح گردیده است آگاه نبودم و تنها دیروز از آن‌ها آگاهی یافتم و به همین دلیل، دستور دادم از انتشار و دست به شدن این کتاب جلوگیری به عمل آید و زین پس هیچ کس حق توزیع آن را در مدینهٔ منوره ندارد و به زودی به گردآوری همهٔ نسخه‌های موجود در کتابخانه‌ها اقدام خواهیم کرد.

در پایان، آنان با کمال احترام با من خداحافظی کردند و من هم به نوبهٔ خویش از آنان به خاطر این اقدام سپاسگزاری کرده، ایشان را بدرود گفتم.

در شامگاه آن روز، مدینه منوره را ترک کردم و روانهٔ مکه مکرّمه شدم.

### سوم: در مکه مکرّمه

آیا شیعه باور دارد که جبرئیل به وحی خیانت کرد؟

شب پنج‌شنبه، نهم ماه مبارک رمضان و ساعت ۹ شب، پشت مقام ابراهیم عليه السلام سرگرم عبادت بودم و پس از فراغت یافتن از عبادت، با یکی از دانشجویان دانشگاه ام‌القری آشنا شدم. او گفت نامش جحونی و دانشجوی ترم چهار رشته شریعت اسلامی است.

مقداری با هم سخن گفتیم و در این هنگام، وی گفت: ایرانیان براین باورند که جبرئیل خیانت کرد؛ زیرا رسالت را به جای علی عليه السلام به محمد صلى الله عليه وآله ابلاغ کرد و به همین دلیل، آنان پس از نمازشان سه بار، دست‌هایشان را بالا می‌برند و پایین می‌آورند و می‌گویند: خان الامین (امین خیانت کرد).

گفتم: این سخن، درست نیست و چنانچه کتابی را از شیعه بیاوری یا روایتی را هر چند ضعیف که نشانگر ادعای تو باشد، من به طور حتم تشیع را رها می‌کنم و سنی می‌شوم.

هم‌اکنون هزاران ایرانی در مکه مکرمه حضور دارند. برو، و در کنار یکی از آنان بنشین و آنچه را که آنان پس از نمازشان و هنگام بالا بردن و پایین آوردن دست‌هایشان می‌گویند، بشنو.

او گفت: من این کار را کردم، لیکن نتوانستم آنچه را که آنان می‌گویند بشنوم. در این هنگام، یکی از ایرانیان در صفی که پیش روی ما قرار داشت می‌نشست و دیگری در سمت چپ می‌نشست. از این رو، فرصت را غنیمت شمردم از آنان پرسیدم: ببخشید، برادران! پس از نمازتان، وقتی دست‌هایتان را بالا و پایین می‌برید، چه می‌گویید؟

آنان پاسخ دادند: سه مرتبه می‌گوییم: الله اکبر.

این ماجرا اثر شگفت‌آوری در روحیه این دانشجو گذاشت و گفت: برایم سزاوار نیست که در اینجا در کنار بیت‌الله الحرام جدال کنم.

گفتم: این جدال نیست؛ زیرا تو تهمت‌هایی را بر ضد شیعه مطرح کردی و من هم در عمل به باطل کردن آن برخاستم و این سخن تو در طول تاریخ اسلام وجود داشته و سخنی است تهمت و دروغ محض بر پیروان اهل بیت علیهم‌السلام.

آن‌گاه گفتم: من از استادان حوزه و دانشگاه هستم. من مجموعه‌ای از پرسش‌ها را با خود دارم که دوست دارم آن‌ها را مطرح کنم و از تومی خواهم که به این پرسش‌ها پاسخی درست دهی.

او در پاسخ گفت: من آمادگی دارم که این پرسش‌ها را بنویسم و سپس از برخی

استادان بخواهم که به آن‌ها پاسخ دهند. همچنین، من آماده‌ام که با یکی از استادان در دانشگاه ام‌القری صحبت کنم؛ زیرا وی در مسائل اسلامی ماهر و آگاه است و تومی‌توانی همه پرسش‌هایی را که می‌خواهی، مطرح کنی.

گفتم: من آماده‌ام، لیکن مشروط بر اینکه مرا پیشاپیش به شرک متهم نکنی.

او گفت: نمونه‌های این پرسش‌ها کدام‌اند؟

گفتم: عمده آنچه شیعه از سوی اهل سنت بدان متهم می‌شوند، مسئله اصحاب رسول خدا ﷺ است و من هم عمده آنچه مطرح می‌کنم در پیوند با همین مسئله است.

از آن جمله، روایتی است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرموده: «یرد علی الحوض رجال من اصحابی فیحلّوون عنه فأقول: یا رب اصحابی، فیقول: انک لا علم لک بما أحدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری!»؛ مردانی از اصحابم در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوند؛ اما آنان را از نوشیدن از آب آن بازمی‌دارند، و من عرضه می‌دارم: پروردگارا! اینان اصحاب من‌اند. خداوند می‌فرماید: تونمی‌دانی که آنان پس از توجه بدعت‌ها کردند. آنان مرتد شدند و به دوران پیش از اسلام بازگشتند.

در روایت دیگری آمده است: «فلاأراه یخلص منهم الا مثل همَلِ التَّعَم»؛ نمی‌بینم که یکی از آنان رهایی یابد، جز اندکی از ایشان.

از سهل بن سعد روایت شده که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «لیردن علی أقوام

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۰۸، کتاب الرقاق، باب الحوض.

۲. همان جا.



أعرفهم ويعرفونني، ثم يحال بيني وبينهم... فأقول: إنهم متنى، فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك!! فأقول: سحفاً لمن غير بعدى<sup>۱</sup>؛ بر من گروه‌هایی وارد می‌شوند که من آنان را می‌شناسم و آنان مرا می‌شناسند. سپس میان من و آنان مانع ایجاد می‌کنند و من می‌گویم: آنان از من اند. بر من خطاب می‌شود: تونمی‌دانی که آنان پس از تو، چه بدعت‌ها کردند! و من می‌گویم: از رحمت خدا دور باد هر کس که پس از من [سنتم را] تغییر داده است.

آن دانشجو آنچه را که برایش گفتم یادداشت کرد و گفت: من تاکنون هیچ‌یک از این روایت‌ها را نه دیده‌ام و نه شنیده‌ام.

گفتم: مهم‌تر از این مطلب، آن است که ابن حزم در کتاب خود به نام المحلی<sup>۲</sup> از حدیفه، از ولید بن جمیع نقل کرده است: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و سعد بن ابی وقاص خواستند پیامبر ﷺ را در مسیر بازگشت از تبوک از بالای گردنه پرتاب کنند و او را بکشند.

آن دانشجو خواست از سند این روایت نقد کند؛ زیرا گفت: این روایت به دلیل وجود ولید بن جمیع، ساختگی است. لیکن وقتی من به کتاب‌های اهل سنت رجوع کردم، دیدم که بیشتر علمای آنان قائل به موثق بودن او هستند؛ مثلاً عجلی به وثاقت ابن جمیع تصریح کرده است. ابن سعد نیز گفته است: «او ثقه بود و احادیثی دارد». ابن حبان او را در زمره ثقات آورده است و ذهبی<sup>۳</sup> و ابن حاتم از

۱. همان‌جا؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۶.

۲. ابن حزم اندلسی، علی، المحلی، ج ۱۱، ص ۲۲۴.

۳. ابن حبان، تاریخ الثقات، ص ۴۶۵، شماره ۱۷۷۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۳۵۴؛ کتاب

الثقات، ج ۵، ص ۴۹۲.

ابی عبدالله بن احمد بن حنبل نقل کرده‌اند که او گفت: «پدرم گفت: اشکالی به او نیست و از یحیی بن معین نقل شده که او گفت: وی ثقه است. ابوحاتم گفت: او صالح الحدیث است. ابوزرعه گفته است: اشکالی به او نیست. ذهبی گفته است: ابونعیم او را توثیق کرده است»<sup>۱</sup>.

شگفت‌آورترین چیزی که در این باب رسیده، سخن ابن کثیر است که می‌گوید: عمر بن خطاب به حذیفه گفت: «تورا به خدا سوگند، آیا من هم از آنان هستم؟ او گفت: نه، ولی پس از تو کسی را تبرئه نمی‌کنم»<sup>۲</sup>.

آن دانشجو این مطالب را در برگه‌ای نوشت و آن را با خودش برد و من نگاه کردم که وی این مطالب را با دقت نوشته است. او گفت: من به زودی این پرسش‌ها را با استادان دانشگاه مطرح می‌کنم و فردا شب در همین مکان نزد تو خواهم آمد و پاسخ‌ها را به همراه خواهم آورد و من می‌دانم که عمر رضی الله عنه از اصحاب وفادار رسول خدا صلی الله علیه و آله است و عقل من حکم می‌کند که این مسئله دروغ است.

گفتم: مسئله، مسئله حکم عقل یا حکم نکردن آن نیست و من می‌خواهم آنچه را که ابن حزم پیرامون این مسئله گفته است و پاسخ او را از جهت سند بفهمم، با اینکه علمای اهل سنت، راوی این مسئله را توثیق کرده‌اند. بنا براین، پاسخ علمای اهل سنت در این مسئله چیست؟

در اثنای سخن به او گفتم: مسئله مهم دیگر برای من، آن است که برخی علمای اهل سنت، مجموعه‌ای از قضایا را نقل کرده‌اند و آن‌ها را به شیعه نسبت

۱. رازی، ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ج ۸، ص ۹؛ مزی، جمال الدین، تهذیب الکمال،

ج ۳۵، ص ۳۱؛ ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، ج ۹، ص ۶۶۱.

۲. ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۲۵، ص ۵.

داده‌اند، با اینکه این قضایا پندارهایی دروغین است.

از باب نمونه، ابن تیمیه می‌گوید: شیعه همانند یهودند و به جای «السلام علیک» می‌گویند: سام علیک؛ یعنی مرگ بر تو.

نیز می‌گوید: شیعه همانند یهودند؛ زیرا تصرف در اموال مردم را مباح می‌دانند. همچنین، خیانت به مردم را جایز می‌دانند و امثال این امور.

او گفت: از آنجا که ابن تیمیه شخص مورد اعتمادی است، یا این قضایا را برای او نقل کرده‌اند یا آن‌ها را در جایی دیده است.

گفتم: برخی از علمای اهل سنت ابن تیمیه را ثقه نمی‌دانند و درباره او سخنان تندی گفته‌اند؛ از قبیل حصنی دمشقی که از علمای سنت شافعی مذهب است. او درباره ابن تیمیه گفته است: «تا اینکه در آخر الزمان، شخص بدعتگذاری از کافران حزان پدیدار شد و آدم‌های ساده لوح و کج اندیش را اغفال کرد و سخنان دروغ را به زیور آراست تا مردم را فریب دهد، کاری که پیشوای او شیطان انجام داد و با شبهه افکنی آنان را از راه اهل ایمان بازداشت و از راه راست منحرف کرد و به کج راه و مسیر جهنم سوق داد. از این رو، آنان بر اثر مصیبت او در تاریکی گناهان سرگردان و به خاطر بدعت‌های او بدبخت شدند»<sup>۱</sup>.

آن دانشجو پاسخ داد: ما سخن حصنی دمشقی را دلیل نمی‌دانیم و باید ببینیم که علمای رجال درباره اش چه می‌گویند.

گفتم: علمای اهل سنت از حصنی دمشقی به نیکی یاد می‌کنند؛ نظیر شوکانی که درباره او می‌گوید: «در تشییع جنازه او آن قدر از مردم حضور یافتند که شمار آنان را کسی جز خدا نمی‌داند، با وجود اینکه مسافت بسیار دور بود و بیشتر مردم از

۱. حصنی دمشقی، تقی الدین، دفع الشبه عن الرسول، ص ۱۶۸.

درگذشت وی آگاه نبودند. مردم برای برداشتن جنازه او هجوم آوردند تا به او تبرک جویند و در کنار قبرش ختم‌های قرآن فراوان انجام شد و کسانی که نتوانستند بر جنازه او نماز بخوانند، بر سر قبرش نماز گزاردند و خواب‌هایی نیکو در زندگی و پس از مرگش برای او دیدند»<sup>۱</sup>.

عمر رضا کحاله گفته است: «حصنی دمشقی شافعی، معروف به حصنی (تقی‌الدین) فقیه و محدث بود. او در حصن متولد شد و در دمشق، در ماه جمادی‌الآخره، درگذشت»<sup>۲</sup>.

زرکلی گفته است: «امام تقی‌الدین حصنی دمشقی (درگذشته سال ۸۲۹ق) فقیهی پارسا، از اهل دمشق بود و در همین شهر نیز درگذشت. او تألیفات فراوانی دارد که از جمله آن‌هاست: کفایة الاخبار، در شرح کتاب الغایة فی فقه الشافعیة و کتاب دفع شبهة من شبهة وتمرد»<sup>۳</sup>.

او با شنیدن نام زرکلی شادمان شد و گفت: چقدر برایم خوشایند است که تو نسبت به کتاب زرکلی شناخت داری و از آن بهره‌برده‌ای. کتاب خوبی است. گفتم: به جز حصنی دمشقی کسانی هستند که ابن تیمیه را نکوهش کرده‌اند؛ از قبیل ابن حجر و ذهبی. در این هنگام، وقت سحری خوردن نزدیک شده بود و ما با یکدیگر خداحافظی کردیم و رفتیم، به این امید که با یکی از علمای بزرگ در مکه دیدار کنیم.

دو شب بعد با برادر جحونی الخبری در کنار بیت الله الحرام دیدار کردم.

۱. شوکانی، محمد، البدر الطالع، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲. کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۷۴.

۳. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۶۹؛ شوکانی، البدر الطالع، ج ۱، ص ۱۶۶.

او گفت: من با شیخ محمد بن جمیل بن زینودیدار کردم. او از استادان بزرگ در مکه مکرمه است که در کنار بیت الله الحرام در دارالحدیث تدریس می‌کند. من آنچه را که میان ما گذشت با او در میان گذاشتم و پرسش‌های شما را نیز با او مطرح کردم و از وی قرار ملاقات گرفتم تا به پرسش‌های شما پاسخ دهد.

با او به دفتر ارتباطات که در کنار باب عمر بن عبدالعزیز قرار دارد رفتیم و با شیخ محمد که فارغ التحصیل دانشگاه ام‌القری و عضو هیئت امر به معروف و نهی از منکر در بیت الله است آشنا شدم. او بسیاری از کتاب‌های شیخ محمد بن جمیل بن زینورا که شیخ فرستاده بود به من پیشکش کرد و گفت: این کتاب‌ها را مطالعه کن و ما شب آینده پس از نماز تراویح با شما دیدار خواهیم کرد تا نزد شیخ محمد بن جمیل بن زینوبرویم.

#### دیدار با شیخ محمد بن جمیل بن زینو

شب چهارشنبه پانزدهم ماه رمضان پس از پایان نماز تراویح، به دفتر ارتباطات رفتیم و از آنجا به همراه شیخ محمد و سه تن از دانشجویان فارغ التحصیل دانشگاه ام‌القری، با ماشین وی به منزل شیخ محمد بن جمیل بن زینو واقع در خیابان عزیزیه رفتیم.

وقتی به منزلش رسیدیم، دیدیم شماری از علمای یمن نزد او حضور دارند و آنان دربارهٔ مسائل چندی از شیخ محمد بن جمیل بن زینومی پرسند و او به آنان پاسخ می‌دهد و آنان هم پاسخ‌هایش را به دقت می‌نویسند.

در آغاز وی به گرمی از ما استقبال کرد و یکی از کتاب‌هایش را به من اهدا کرد و گفت: روزی در مکه یکی از علمای ایران را دیدم که شماری از افراد پیرامون او گرد آمده بودند و او برایشان سخن می‌گفت. این عالم ایرانی یکی از اشعار خود را به من

داد که اشعار بسیار زیبایی بود و من آن را در پایان این کتابی که خدمت شماست، آورده‌ام.

شیخ محمد بن جمیل بن زینواز من خواست که آن اشعار را بخوانم و من همه آن‌ها را که حدود دو صفحه بود خواندم. او برخی از این ابیات را از من پرسید که من آن‌ها را توضیح دادم و او از این کار خرسند شد.

سپس شیخ محمد بن جمیل بن زینوبه من گفت: چرا ما را وهابی می‌نامند، با اینکه قاعده ایجاب می‌کند که ما را محمدی بنامند؛ زیرا ما پیروان محمد بن عبدالوهاب هستیم؟

گفتم: شاید به این دلیل که «وهاب» یکی از نام‌های خداست.

این سخن او را خرسند کرد و برشانه‌ام دست کشید و گفت: آفرین.

سپس از من پرسید: چرا در جمله «ایاک نعبد» مفعول بر فعل مقدم شده است؟

گفتم: برای اینکه مقدم کردن مفعول بر فعل از شیوه‌های حصر است.

او از این پاسخ نیز شادمان گردید.

گفتم: ای شیخ! اجازه دهید برخی پرسش‌ها را مطرح کنم و امیدوارم که مرا به

شرک و کفر متهم نسازید.

شیخ لبخندی زد و گفت: چرا شما را به شرک متهم سازیم؟

گفتم: چون من با بسیاری از برادران اهل سنت گفتگو کرده‌ام و آنان وقتی از

پاسخ دادن ناتوان می‌شوند، شخص را به شرک و کفر متهم می‌کنند، یا سخنان

توهین‌آمیز به او می‌گویند و یکی از نمونه‌ها، ماجرای است که در سفر اخیرم، در

مسجد نبوی برایم اتفاق افتاد.

سپس برایش داستان آن دو شخص را که میان من و آن‌ها، گفتگو و جدالی

پیرامون پاره‌ای از مسائل اختلافی اتفاق افتاده بود، بازگو کردم.

او به من گفت: رفتار آن دو، درست نبوده و از اخلاق مسلمانان دور است. سپس گفت: اگر پرسشی دارید مطرح کنید تا به آن پاسخ دهم.

### متوسل شدن صحابه به قبر پیامبر اکرم، محمد ﷺ

گفتم: یکی از کتاب‌هایتان که توسط یکی از شاگردانتان برای من فرستادید بحثی دربارهٔ توسل دارد و در این کتاب، فقط با استناد به یک روایت، توسل جستن را روا ندانسته‌اید، و از دیگر روایات مربوط به موضوع یاد نکرده‌اید، در صورتی که چنین تحقیقی واقع‌بینانه نیست و از شیوهٔ درست تحقیق به دور است.

گفت: مقصودتان کدام روایت است؟

گفتم: روایت عمر بن خطاب است که آن را از صحیح بخاری نقل کرده‌اید: «عن أنس أن عمر بن الخطاب كان إذا قحطوا استسقى بالعباس بن عبدالمطلب، فقال: اللهم انا كنا نتوسل اليك بنبيتنا صلى الله عليه وسلم فتسقيننا، وانا نتوسل اليك بعمّ نبيتنا فاسقنا؛ از انس نقل شده است که هرگاه آنان دچار خشک‌سالی می‌شدند، عمر بن خطاب با توسل به عباس بن عبدالمطلب درخواست باران می‌کرد و می‌گفت: خداوندا! ما پیش از این به پیامبرمان متوسل می‌شدیم و تو برایمان باران می‌فرستادی و اینک به عموی پیامبرمان متوسل می‌شویم، برای ما باران بفرست».

با توجه به اینکه عبارت: «کنا نتوسل بنبيتنا» مطلق است؛ هم دوران زندگی پیامبر ﷺ را دربر می‌گیرد و هم دوران پس از رحلت او را و قرینه‌ای وجود ندارد که این اطلاق را به خصوص زندگی پیامبر ﷺ مقید کند. به علاوه، امکان ندارد که

عملی در زندگی پیامبر ﷺ روا باشد و پس از مرگش روا نباشد و شرک شمرده شود. شیخ محمد بن جمیل بن زینو گفت: نزد ما در هیچ موردی ثابت نشده است که صحابه به قبر پیامبر ﷺ پس از رحلت او متوسل شده باشند.

در اینجا یکی از حاضران به عنوان اعتراض گفت: گفتن «یا رسول الله» شرک است. گفتم: در این روایت، عبارت: «یا رسول الله» آمده است، و روایت را برای آنان خواندم و گفتم: بیهقی و ابن ابی شیبہ با سند خویش به اعمش، از ابن صالح روایت کرده‌اند که گفت: «اصاب الناس قحط فی زمن عمر بن الخطاب فجاء رجل الی قبر النبی صلی الله علیه و سلم فقال: یا رسول الله هلك الناس، استسق لأمتک، فأتاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنام، ائت عمر فاقراه متی السلام، وأخبره أنهم مسقون و قل له: علیک الکیس! علیک الکیس!»

قال: فأتی الرجل عمر فبکی عمر بن الخطاب و قال: یا رب ما ألوا إلا ما عجزت عنه!؛ در زمان عمر، مردم گرفتار خشک سالی شدند. از این رو، مردی نزد قبر پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! مردم هلاک شدند. برای امتت درخواست باران کن. رسول خدا ﷺ به خواب این مرد آمد و به او فرمود: نزد عمر برو؛ و سلام مرا به وی برسان و به او خبر بده که آنان از باران سیراب خواهند شد و به او بگو: بر توباد مدارا کردن! بر توباد مدارا کردن.

راوی گوید: آن مرد نزد عمر آمد و عمر گریست و گفت: «پروردگارا! من از هیچ تلاشی فروگذار نخواهم کرد مگر آنچه از آن عاجز باشم». شیخ گفت: این روایت، صحیح نیست.

۱. ابن ابی شیبہ کوفی، عبدالله، المصنّف، ج ۷، ص ۴۸۲؛ بیهقی، احمد، دلائل النبوة، ج ۷، ص ۴۷.



گفتم: این روایت را ابن حجر در فتح الباری و ابن کثیر در البداية و النهایة صحیح دانسته‌اند.

ابن حجر گفته است: «ابن ابی شیبہ با اسناد صحیح روایت کرده است»<sup>۱</sup>. ابن کثیر درباره روایت بی‌هقی گفته: این اسنادی صحیح است»<sup>۲</sup>.

شیخ دستور داد که کتاب فتح الباری و البداية و النهایة را بیاورند، لیکن متأسفانه عنوان صفحه‌ای که من آن را گفتم با چاپی که او در اختیار داشت منطبق نبود، چون چاپ‌ها با یکدیگر تفاوت داشت.

گفتم: چاپ این دو کتاب با چاپی که من از آن نقل کردم تفاوت دارد، لیکن فردا شب این موضوع را برای شما ثابت خواهم کرد یا رایانه را برایتان می‌آورم تا مطلبی را که گفتم با چشم خود ببینید.

شیخ گفت: بسیار خوب، ما در جلسه آینده منتظر شما هستیم.

### شرکت برخی از صحابه در تلاش برای ترور رسول خدا ﷺ

گفتم: ای شیخ! ابن حزم اندلسی در کتاب المحلّی چنین نقل می‌کند: «ابابکرو عمرو عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص تصمیم گرفتند که پیامبر ﷺ را بکشند و او را در بازگشت از تبوک از گردنه پرتاب کنند». او سپس می‌گوید: «این حدیث از ساخته و پرداخته‌های ولید بن جمیع است و او ضعیف و هلاک شونده است».

این در حالی است که علمای بزرگ علم رجال، مانند عجللی و ابن سعد، وی را توثیق کرده‌اند. همچنین ابن حبان و ذهبی به نقل از احمد بن حنبل، یحیی بن

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری، ج ۲، ص ۴۱۲.

۲. ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهایة، ج ۷، ص ۱۰۵، واقعه سال ۱۸.

معین، ابوحاتم، ابوزرعه و ابونعیم وی را توثیق کرده‌اند.<sup>۱</sup>

شگفت‌آورتر از همه در این باب، سخنی است که ابن کثیر آن را بیان کرده است: «عمر بن خطاب به حذیفه گفت: تو را به خدا سوگند، آیا من هم از آنان هستم؟ او گفت: نه، ولی پس از تو کسی را تبرئه نمی‌کنم».<sup>۲</sup>

شیخ در پاسخ من گفت: تاکنون چنین مطلبی را نه دیده و نه شنیده‌ام و دستور داد که کتاب المحلّی را بیاورند، لیکن آنان هر چه گشتند این کتاب را نیافتند.

### نقد کتاب: لله ثمّ للتاریخ

در این حال، شیخ محمد زینو کتابی را با عنوان لله ثمّ للتاریخ در دست گرفت و بندی را از آن قرائت کرد که درباره امام خمینی علیه السلام بود.

گفتم: من از شما که دارای این جایگاه علمی هستید، در شگفتم که چگونه به کتابی استناد می‌کنید که نویسنده اش تخیلی است و جز دروغ و تهمت محض دربر ندارد؟

گفت: چگونه چنین است؟

گفتم: اولاً؛ نویسنده این کتاب که به نام سید حسین موسوی شناخته می‌شود، یک شخصیت حقیقی و واقعی نیست، بلکه یک شخص جعلی است که وجود خارجی ندارد و علمای نجف، طلبه یا عالم شیعی را با این نام در نجف اشرف در هیچ زمانی نمی‌شناسند.

۱. عجلّی، احمد بن عبدالله، تاریخ الثقات، ص ۴۶۵، شماره ۱۷۷۳؛ زهری، محمد بن سعد، الطبقات، ج ۶، ص ۳۵۴؛ ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ج ۸، ص ۹؛ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص ۳۱؛ ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، ج ۹، ص ۶۶۱.

۲. ابن کثیر، اسماعیل، البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۲۵.

ثانیاً؛ خود این نویسنده موهوم - بر فرض اینکه وجود داشته باشد - در کتابی که به او نسبت داده شده در صفحه ۱۰۴ گفته است: «در دیداری که از هند داشتم با سید دلدار علی دیدار کردم و او نسخه‌ای از کتابش: اساس الاصول را به من هدیه کرد».

او در کتابش گفته است که چندین بار با امام خمینی و دیگر علمای بزرگ همچون آقای خویی و آقای سیستانی و... در نجف دیدار کرده است.

آن‌گاه حاضران را مورد خطاب قرار دادم و گفتم: ای برادران عزیز! من دانشنامه‌های عالمان شیعه و سنی را مطالعه کرده و دیده‌ام که آنان گفته‌اند: سید دلدار نقوی در سال ۱۲۳۵ ق درگذشته است و اینک به پاره‌ای از این نمونه‌ها اشاره می‌کنم:

محقق تهرانی گفته است: «اساس الاصول فی الرد علی الفوائد المدنیة الاسترآبادیة، اثر علامه سید دلدار، علی بن محمد معین نقوی نصیرآبادی لکنهوی، دارای اجازه از آیه الله بحرالعلوم، درگذشته سال ۱۲۳۵ ق»<sup>۱</sup>.

سید اعجاز حسین گفته است: «اساس الاصول فی اصول الفقه، اثر مولانا سید دلدار علی بن سید محمد معین نقوی نصیرآبادی اعلی الله ذکرة فی اعلی علیین، درگذشته سال ۱۲۳۵ ق که در این کتاب، ایرادهای صاحب الفوائد المدنیة بر اصولیون را رد کرده است»<sup>۲</sup>.

اسماعیل پاشا بغدادی در هدایة العارفین گفته است: «نصرآبادی، سید دلدار، علی بن سید معین الدین نصرآبادی شیعی مجتهد در لکنهوی، درگذشته سال ۱۲۳۵ ق یک هزار و دویست و سی و پنج، کتاب اساس الاصول از اوست»<sup>۳</sup>.

خیرالدین زرکلی در الاعلام گفته است: «دلدار علی (۱۱۶۶-۱۲۳۵ ق/ ۱۷۵۳-

۱. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، الذریعة، ج ۲، ص ۴.

۲. سید اعجاز حسین، کشف الحجب و الاستار، ص ۴۱.

۳. بغدادی، اسماعیل پاشا، هدایة العارفین، ج ۱، ص ۷۷۲.

۱۸۲۰م) او دلداری علی بن محمد معین نقوی هندی: مجتهد، امامی و از نسل جعفر توابع، برادر حسن عسکری است.... از جمله کتاب‌های او عماد الاسلام فی علم الکلام در پنج جلد می‌باشد و کتاب دیگری که هنوز چاپ نشده و کتاب اساس الاصول<sup>۱</sup>. سپس گفتم: به من بگویید: چگونه ممکن است شخصی که ۲۱۰ سال پیش با سید دلداری دیدار کرده است، ده سال پیش با مراجع تقلید نجف اشرف دیدار کند؟! ثالثاً؛ نویسنده روایاتی آورده و آن‌ها را به صدوق، در کتابش من لایحضره الفقیه، نسبت داده است، در حالی که این روایات، نه تنها در این کتاب نیست، بلکه حتی در دیگر کتاب‌های چهارگانه ما (الکافی، تهذیب الاحکام و الاستبصار) و در کتاب بحار الانوار هم وجود ندارد.

یکی از حاضران گفت: چگونه ممکن است که نویسنده روایتی را از منبعی نقل کند و این روایت در آن منبع وجود نداشته باشد؟ پاسخ دادم: اگر این روایاتی که به آن‌ها استناد شده است در کتاب من لایحضره الفقیه باشد، من آماده‌ام که تشیع را رها کنم و وهابی شوم. این سخنانم در مجلس موجب آشفتگی و سرزنش شد تا آنجا که برخی از دانشجویان به شیخ اعتراض کردند و گفتند: ما از تو درخواست کردیم که به این کتاب‌ها در جلسه استشهاد مکن؛ زیرا آبروی ما را می‌برد و موجب شرمندگی و گرفتاری ما می‌شود.

### ابن تیمیه بر شیعه تهمت می‌زند

گفتم: ابن تیمیه مطالبی را درباره شیعه آورده که همه آن‌ها دروغ محض است و

۱. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۲، ص ۳۴۰.

چنین مطالبی در کتاب‌های شیعه یافت نمی‌شود و هیچ یک از علمای آنان بدان باور ندارد.

او گفت: این مطالب چیست؟

در این اثنا برخی از مطالبی را که از کتاب منهاج السنّة در یک برگه کوچک یادداشت کرده بودم به او نشان دادم و آن مطالب از قرار زیر بود:

«رافضیان از روی میل یا ترس به اسلام نگرویدند، بلکه به دلیل نفرت از مسلمانان و ستم بر آنان این کار را کردند.

یهود گفته‌اند: جهاد در راه خدا نیست، تا اینکه مسیح دجال ظهور کند و شمشیری از آسمان فرود آید. شیعه نیز گفته‌اند: جهاد در راه خدا نیست تا اینکه مهدی ظهور کند و بانگ زنده‌ای از آسمان بانگ زند.

یهود نماز را تا آشکار شدن ستارگان به تأخیر می‌افکنند، رافضیان نیز نماز مغرب را تا آشکار شدن ستارگان به تأخیر می‌افکنند.

یهود اندکی منحرف از قبله نماز می‌خوانند، رافضیان نیز همین گونه نماز می‌خوانند.

یهود در نماز سر و شانه‌های خود را تکان می‌دهند، رافضیان نیز همین گونه‌اند.

یهود در نماز جامه‌های خود را فرو می‌اندازند، رافضیان نیز همین کار را می‌کنند.

یهود عدّه نگه داشتن را بر زنان واجب نمی‌دانند، رافضیان نیز همین گونه‌اند.

یهود تورات را تحریف کردند، رافضیان نیز قرآن را تحریف کردند.

یهود گفتند: خداوند پنجاه رکعت نماز را بر ما واجب کرده است. رافضیان نیز بر

همین باورند.

یهود از روی اخلاص بر مؤمنان سلام نمی‌کنند بلکه می‌گویند: سام علیکم و

سام به معنای مرگ است و همچنین اند رافضیان.

یهود ماهی اسبیله، مارماهی و خرگوش را نمی‌خورند و همچنین اند رافضیان.  
یهود مسح کشیدن بر روی کفش را جایز نمی‌دانند و رافضیان هم آن را جایز  
نمی‌دانند.

یهود اموال همهٔ مردم را حلال می‌دانند؛ چنان‌که خداوند این موضوع را در قرآن  
کریم به ما خبر داده است: «قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ»؛ «گفتند: در مورد  
کسانی که کتاب آسمانی ندارند، برزبان ما راهی نیست» و همچنین اند رافضیان.  
یهود در نماز برگیسوان خود سجده می‌کنند و همچنین اند رافضیان.  
یهود هنگامی که سجده می‌کنند، چند بار همانند حالت رکوع سر خود را  
پایین می‌آورند و همچنین اند رافضیان.

یهود جبرئیل را دشمن می‌دارند و می‌گویند: از میان فرشتگان، او دشمن  
ماست، رافضیان نیز می‌گویند: جبرئیل به اشتباه وحی را بر محمد ﷺ فرود آورد.  
رافضیان با مسیحیان نیز شباهت دارند: برای زنانشان مهریه قرار نمی‌دهند و  
بدون مهریه از آنان بهره می‌گیرند، رافضیان نیز ازدواج موقت می‌کنند و آن را حلال  
می‌دانند.<sup>۱</sup>

سپس به آنان گفتم: آیا از میان صدها هزار شیعهٔ ایرانی که به حج آمده‌اند،  
تاکنون یک نفر را دیده‌اید که در نمازش از کعبه منحرف شود؟  
یا در هنگام سلام کردن بگوید: سلام علیکم؟  
آیا کسی می‌تواند ثابت کند که در یکی از کتاب‌های شیعه، عدهٔ از زنان  
برداشته شده است یا یکی از علمای شیعه عدهٔ طلاق را باور ندارد؟

۱. ابن تیمیة حرّانی دمشقی، احمد، منهاج السنّة، ج ۱، ص ۲۵-۲۷.

شیخ گفت: این مطالب در کدام کتاب ابن تیمیه آمده است؟  
گفتم: در کتاب منهاج السنّة جلد اول، صفحه ۲۵-۲۷. در اینجا وی از این کار  
ابن تیمیه ابراز شگفتی کرد.

به او گفتم: نیز ابن تیمیه گفته است: «اگر شیعه از چهارپایان بودند، به طور حتم  
الاغ بودند و اگر از پرندگان بودند، به طور قطع لاشخور بودند»<sup>۱</sup>.

اگر کسی چنین تهمت‌هایی را به شما نسبت دهد، چه واکنشی خواهید داشت؟  
جالب این است که این مطالب را شخصی به نام «عبدالرحمن بن مالک  
مغول» نقل کرده است و علمای رجال به شدت او را تضعیف کرده‌اند:  
احمد بن حنبل گفته است: «دیرزمانی است که حدیث او را پاره کرده، به دور  
ریخته‌ایم»<sup>۲</sup>.

در کتاب الجرح والتعديل آمده است: «او دروغ‌گوست و فرزند او، ابوبهزاز او  
دروغ‌گوتر است»<sup>۳</sup>. از یحیی بن معین نقل شده که گفته است: «او را دیدم که ثقه  
نیست و متروک الحدیث است»<sup>۴</sup>. خطیب بغدادی گفته است: «او از دروغ‌گوترین  
مردم است»<sup>۵</sup>. از محمد بن عمار موصلی نقل می‌کنند که گفته است: «عبدالرحمن  
بن مالک بسیار دروغ‌گوست به گونه‌ای که کسی در آن تردیدی ندارد»<sup>۶</sup>.

۱. همان، ص ۲۹.

۲. رازی، ابن ابی‌الحاتم، الجرح والتعديل، ج ۵، ص ۲۸۶؛ عقیلی، ابوجعفر محمد، الضعفاء،  
ج ۲، ص ۳۴۵.

۳. رازی، ابن ابی‌الحاتم، الجرح والتعديل، ج ۴، ص ۳۱۰.

۴. همان، ج ۵، ص ۲۸۶.

۵. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۳۴۱.

۶. همان، ج ۱۰، ص ۲۳۶.

شیخ گفت: من این مطالب ابن تیمیه را تاکنون نمی‌دانستم، لیکن من شخصاً پاره‌ای مسائل را پیرامون شیعه در برخی از کتاب‌هایم نوشته‌ام. وی در این اثنا برخاست و از میان تألیفات خود، کتابی را بیرون آورد و آنچه را که در دو صفحه این کتاب درباره شیعه بود، قرائت کرد، سپس گفت: آیا کتاب حکومت اسلامی امام خمینی را دیده‌اید؟

گفتم: آری.

گفت: امام خمینی می‌گوید: مقام امامان از مقام پیامبران و فرشتگان بالاتر است؛ شما چه می‌گویید؟

گفتم: من از مقلدان امام خمینی نیستم، بلکه خودم مجتهد و صاحب نظر هستم و باید دلایل امام خمینی را بررسی کنم که آیا دلایل و مستندات او درست است یا نه؟ چنانچه دلایل او درست باشد، باور من عین باور امام خمینی است و چنانچه درست نباشد، به سخنی در این زمینه اعتقاد ندارم.

### آیا افزودن «حی علی خیر العمل» در اذان بدعت است؟

در این وقت یکی از علمای یمن که در جمع ما حاضر بود، گفت: در کشور ما برخی از شیعیان یافت می‌شوند که در اذان خود «حی علی خیر العمل» می‌گویند. شیخ گفت: این چه خرافاتی است که شیعیان به آن اعتقاد دارند؟ چگونه به خود اجازه می‌دهند چنین بدعت‌هایی را مرتکب شوند؟

گفتم: اولاً: این جمله در کتاب‌های اهل سنت وجود دارد و در صدر اسلام نیز از بندهای اذان بوده است، لیکن عمر مسلمانان را از گفتن آن نهی کرد.

قوشجی که از علمای بزرگ اهل سنت است می‌گوید: «عمر بن خطاب برای مردم سخنرانی کرد و گفت: ای مردم! سه چیز در دوران رسول خدا ﷺ وجود داشت که من از آن‌ها بازمی‌دارم و حرامشان می‌کنم و کسی را که مرتکب آن‌ها



شود، به مجازات می‌رسانم: ازدواج موقت، حج تمتع و حتی علی خیر العمل»<sup>۱</sup>. شوکانی از کتاب الاحکام یحیی بن الحسین بن القاسم، درگذشته سال ۲۹۸، نقل کرده است: «با روایت صحیح برای ما ثابت شده که حتی علی خیر العمل در زمان رسول خدا ﷺ جزء اذان بوده و در زمان عمر از اذان حذف شده است. همچنین حسن بن یحیی گفته است: این حدیث از عمر در کتاب جامع آل محمد نقل شده است و بیهقی آن را در السنن الکبری با سندی صحیح از عبدالله بن عمر روایت کرده که گاهی از اوقات اذان را با «حتی علی خیر العمل» می‌گفت<sup>۲</sup>. نیز ابن حزم گفته است: به طور صحیح از ابن عمر و ابوامامه بن سهل بن حنیف نقل شده است که آنان در اذان خود حتی علی خیر العمل می‌گفتند<sup>۳</sup>. همچنین، شماری از صحابه و تابعین نقل کرده‌اند که بند «حتی علی خیر العمل» جزء اذان بوده است و این افراد از این قرارند:

۱- عبدالله بن عمر.

۲- علی بن الحسین علیه السلام.

۳- سهل بن حنیف.

۴- بلال مؤذن رسول خدا ﷺ<sup>۴</sup>.

- 
۱. قوشجی، علی بن محمد، شرح التجرید، ص ۴۸۴، مبحث امامت؛ تفتازانی، مسعود، جواهر الاخبار والآثار، ج ۲، ص ۱۹۲.
  ۲. شوکانی، محمد بن علی، نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹.
  ۳. اندلسی، علی بن حزم، المحلی، ج ۳، ص ۱۶۰، آخر باب الاذان و آخر مسأله ۳۳۱، باب مذاهب العلماء فی صفة الفاظ الاقامة، تحقیق احمد محمد شاکر، ط. دارالفکر، بیروت.
  ۴. بیهقی، احمد بن حسین، السنن، ج ۱، ص ۴۲۴ و ۴۲۵؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۱۰۰؛ عرفی، مبادئ الفقه الاسلامی، ص ۳۸؛ عبدالرزاق، المصنف، ج ۱، ص ۴۶۰ و ۴۶۴؛ جامع ابن ابی شیبیه، ج ۱، ص ۱۴۵؛ کریم، فارس حسون، الروض النضیر، ج ۱، ص ۱۹۲؛ ابن حزم،

۵- امام امیرالمؤمنین علیه السلام.

۶- ابومحذوره، مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۷- زید بن ارقم<sup>۱</sup>.

۸- امام باقر علیه السلام.

۹- امام صادق علیه السلام<sup>۲</sup>.

ثانیاً: معنای جمله «الصلاة خیر من النوم» که ما در اذان شما می‌شنویم چیست؟

زیرا هر شخصی حتی کودکان هم می‌دانند که نماز از خواب بهتر است؟

ثالثاً: چنانچه به جمله «حیّ علی خیر العمل» نگاه کنیم، درمی‌یابیم که با جملات و بندهای قبلی همچون «حیّ علی الصلاة» و «حیّ علی الفلاح» همخوانی دارد؛ اما جمله «الصلاة خیر من النوم» هیچ‌گونه همخوانی با جملات و بندهای قبلی ندارد.

شیخ در پاسخ گفت: ما جمله الصلاة خیر من النوم را تنها پس از اذان صبح می‌گوییم.

در این وقت و در حدود ساعت دو پس از نیمه شب، دیدار پایان یافت.

شیخ در این دیدار مطالبی را که من مقصود وی از آن‌ها را متوجه نشدم به دانشجویان حاضر در جلسه گوشزد کرد.

المحلی، ج ۳، ص ۶۰؛ السیرة الحلبیه، ج ۲، ص ۱۰۵؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۳۴۲، ح ۲۳۱۷۴ و ص ۳۴۵، ح ۲۳۱۸۸.

۱. تفتازانی، مسعود، جواهر الاخبار و الآثار، ج ۲، ص ۱۹۱؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۸؛ البحر الزخار، ج ۲، ص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۲۸۳.

۲. همو، البحر الزخار و جواهر الاخبار و الآثار، ج ۲، ص ۱۹۲؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۶؛ مغربی، قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۲.

سپس به امید دیدار و کامل کردن موضوع در شب آینده با آنان خداحافظی کردم و بیرون آمدم.

### همراهی با برخی از دانشجویان تا محل سکونت ایشان

با گروهی از دانشجویان دانشگاه ام‌القری به محل سکونت و استراحت ایشان رفتم و با احترامی بسیار از سوی آنان روبه‌رو شدم. آنان وعده غذای سحررا برای ما آماده کرده بودند و ما آن غذا را با هم میل کردیم.

نکته جالب در این دیدار، آن بود که یکی از دانشجویان گفت: شما شیعیان می‌گویید: «یا علی» و این شرک است!

گفتم: اگر این شخصی که می‌گوید: «یا علی»، بر این باور باشد که علی علیه السلام او را جدا از خداوند سبحان و به طور مستقل یاری می‌کند، این عین شرک است. لیکن چنانچه بر این باور باشد که علی علیه السلام او را با اذن خدای سبحان یاری می‌کند، هیچ زبانی ندارد. همان گونه که در مورد عیسی علیه السلام وضعیت همین گونه است؛ زیرا قرآن کریم می‌گوید: «أَنْتَى أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ «من از گل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می‌سازم. آن گاه در آن می‌دمم. پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم»؛ بنابراین، هرگاه علی علیه السلام به اذن خدا بیماران را شفا دهد و مشکلات مردم را حل کند، در این باره چه اشکالی وجود دارد؟

دانشجوی پرسش‌کننده از این جواب، شگفت‌زده شد و نتوانست پاسخ دهد. دانشجوی دیگری که در آنجا حضور داشت به وی اعتراض کرد و گفت: آیا به شما نگفتند، به جز دانشجو جابر کسی حق ندارد با ایشان به بحث پردازد؟ و با

حالت تحقیرآمیزی به دانشجوی پرسش‌کننده گفت: آیا اکنون می‌توانی پاسخ او را بدهی؟ اگر می‌توانی پاسخ بده!

گفتم: چرا پرسش‌کننده را تحقیر می‌کنید؟ او پرسید و من هم پاسخ دادم. مشکل چیست؟

پس از خوردن سحری، آنان مرا با ماشین خود به محلّ اقامتم رساندند و همگی قرار گذاشتیم شب آینده به دیدار شیخ محمد بن جمیل بن زینوبرویم.



## فصل دوم

### گفتگوها و نامه‌نگاری‌ها با دکتر احمد بن سعد حمدان غامدی

- \* متن نامه‌ای که آن را به دکتر احمد غامدی فرستادم.
- \* متن نامه‌ای که دکتر آن را از طریق دورنگار از مکه مکرمه فرستاد.
- \* دومین نامه‌ای که به دکتر برای پاسخ به نامه او فرستادم.
- \* دیداری دیگر با دکتر احمد غامدی.



## پیشگفتار

با توجه به اینکه دکترغامدی بخشی از گفتگوهای ما را که میان ما صورت گرفته بود، حذف و برخی از آن‌ها را هم خلاصه کرده است - با وجود اهمیت این گفتگوها و نقش آن‌ها در ترسیم نشانه‌های حقیقت - در این کتاب، آنچه را که میان ما جریان داشته، یعنی گفتگوهایی که دکتر آن‌ها را در کتاب خود نیاورده است، به خواننده گرامی عرضه خواهیم کرد. همچنین، نامه‌هایی را که میان ما رد و بدل شده با تمام جزئیات به خوانندگان ارائه خواهیم داد.



## گفتگو با دکتر احمد غامدی، استاد دورهٔ دکترا در دانشگاه اُمّ القری

شب شانزدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۴۲۳ق، پس از نماز مغرب به همراه شماری از دانشجویان دانشگاه اُمّ القری، به منزل دکتر احمد بن سعد حمدان غامدی، یکی از استادان بزرگ دانشگاه یاد شده رفتیم و او به گرمی از ما استقبال کرد.

دکتر غامدی رو به من کرد و پرسید: در ایران چه تدریس می‌کنید؟

گفتم: علم رجال، حدیث و فرقه‌های اسلامی.

گفت: کتاب‌های رجال شیعه همچون: رجال نجاشی، رجال کشی و امثال آن‌ها کتاب‌های ضعیفی هستند؛ زیرا هیچ جرح و تعدیلی برای راویان در این کتاب‌ها نیامده است.

به او گفتم: آیا تاکنون رجال نجاشی را خوانده‌اید؟

گفت: خیر، لیکن کتاب مجمع الرجال از قهپایی را خواندم و در آن هیچ‌گونه جرح و تعدیلی را برای راویان نیافتم. در این کتاب، نه ذکری از مشایخ راویان آمده است و نه شاگردان ایشان.

گفتم: عکس آنچه شما گفتید، درست است؛ چه مجمع الرجال قهپایی، کتاب رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی را در بردارد و آن دو برای بیشتر راویان جرح و تعدیل آورده‌اند.

نیز شما می‌توانید به کتاب الرجال آیه‌الله خویی رجوع کنید که در آن دیدگاه‌های دانشمندان پیشین رجالی را که به جرح و تعدیل راویان پرداخته‌اند، آورده است و همچنین استادان هر راوی را زیر عنوان: «روی عن...» بیان کرده است. نیز شاگردان این راوی را زیر عنوان: «روی عنه» نام برده است. به علاوه، نشانی روایاتش را در کتاب‌های چهارگانه شیعه: (الكافی، الفقیه، التهذیب و الاستبصار) نیز بیان کرده و به موارد اختلاف کتاب‌ها و نسخه‌ها اشاره نموده است، به گونه‌ای که اهل سنت کتاب رجالی با این شکل و خصوصیت ندارند.

او گفت: من تاکنون نام این کتاب را نشنیده‌ام و آن را ندیده‌ام.

### حمله دکتر غامدی به شیعه

پس از سخنان مقدماتی، دکتر غامدی سخنان خویش پیرامون شیعه را آغاز کرد که اینک چکیده آن را بیان می‌کنم:

او گفت: خداوند بلندمرتبه پیامبران و رسولان را برای هدایت بشر فرستاد و پیامبر خویش محمد ﷺ را فرستاد تا دین را کامل کند و رسالت را پایان بخشد.

خداوند این دین کامل را توسط پیامبر عربی برای عرب فرستاد و چنانچه امتی بهتر از عرب می‌بود، به طور حتم محمد ﷺ را به سوی آنان می‌فرستاد.

این نسلی که خداوند آنان را تربیت کرد، از بهترین نسل‌هاست و چنانچه نسلی بهتر از این نسل می‌بود، به طور حتم پیامبر ﷺ را به سوی آنان می‌فرستاد.

خداوند قرآن را به زبان عربی فرستاد تا معجزه‌ای باشد؛ چه عربی کامل‌ترین و برترین زبان است و اگر زبانی بهتر از این زبان بود، به طور قطع قرآن به همان زبان فرود می‌آمد.

پیامبر ﷺ آنچه را که امت برای تکامل خود نیاز داشت طی ۲۳ سال ابلاغ کرد و در این راه از چیزی فروگذار نفرمود و امت نیز وظیفه شرعی خود را تشخیص داد و

ابوبکر را برای خلافت انتخاب کرد و همهٔ مسلمانان با او بیعت کردند. همچنین علی علیه السلام پس از شش ماه با او بیعت کرد، و نگفت که آنان حق مرا غصب کردند! زهرا علیها السلام در مسئله ارث چیزی را از ابوبکر درخواست کرد، لیکن وی بر طبق سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت: «نحن معاشر الانبياء لا نورث؛ ما پیامبران چیزی را به ارث نمی‌گذاریم» به خواستهٔ او توجهی نکرد و زهرا علیها السلام در حالی از دنیا رفت که بر ابوبکر خشمگین بود.

شیعه ادعا می‌کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برای خلافت و جانشینی خود انتخاب کرد، لیکن صحابه با این انتخاب مخالفت نمودند. آیا برای صحابه امکان دارد که با این انتخاب مخالفت کنند؟ معنای این سخن، آن است که تمامی صحابه دچار خطا شدند، مگر شماری بسیار اندک از آنان و برحسب باور شیعه، این گروه اندک برحق بودند و دچار خطا نشدند.

نازل شدن آیه: ﴿يَلْعَنُ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ در حق علی علیه السلام از موهومات شیعه است و ما حتی یک روایت نداریم که بر این مدعا صحه بگذارد و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برای خلافت برگزیده، ثابت کند.

شیعه قائل به تقیه‌اند تا جایی که گفته‌اند: «کسی که تقیه ندارد، دین ندارد». در الکافی نقل کرده‌اند که روزی ابوحنیفه برای انجام دادن کاری نزد امام صادق علیه السلام رفت و امام صادق علیه السلام در برابر ابوحنیفه به دروغ سوگند یاد کرد. ما اهل سنت اگرچه او را به عنوان امام قبول نداریم، لیکن او از نگاه ما فردی موثق و راستگوست. به اعتقاد من نود درصد از روایات الکافی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است، دروغ محض است.

شیعه باور دارند که: قرآن ناقص است، آن را با تفسیر باطنی شرح می‌کنند، آنچه از فضیلت‌ها و ستایش‌ها در قرآن است در حق علی علیه السلام فرو فرستاده شده و

هر نقص و نکوهشی که در آن است در حق دشمنان او نازل گردیده است؛ بقره را به عائشه تفسیر می‌کنند با اینکه آیه «الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ»<sup>۱</sup> نشان دهنده پاکی همه زنان پیامبر است و امکان ندارد، همسر او ناپاک باشد.

شیعه ادعا می‌کنند که علی یازده نفر را پس از خودش برای خلافت تعیین کرده است و همه آنان از فرزندان او هستند. من در یکی از کتاب‌های شیعه دیدم که همسر امام حسن عسکری باردار نشد و خانه او از سوی حکومت مورد بازرسی قرار گرفت و آنان کودکی را در خانه او نیافتند و ماترک و دارایی‌های او میان وارثان تقسیم شد.

پس، امام مهدی کی ظهور می‌کند؟ آیا ظهورش در کوه رضوی است؟ یا از سرداب؟

شما می‌گویید: ظهور به مقدمات و زمینه‌سازی نیاز دارد و دولت اسلامی در ایران مقدمه و زمینه‌ساز ظهور اوست. بنا براین، چرا او ظهور نمی‌کند؟

### اعتراض من به دکتر احمد غامدی

پس از آنکه وی سخنانش را تمام کرد، به او گفتم: من چند اعتراض بر سخنان شما دارم و مایلیم، پیش از پرداختن به اصل موضوع، این اعتراض‌ها را بیان کنم. او گفت: بفرما.

گفتم: شما گفتید: عرب از بهترین اقوام جهان است، لیکن قرآن کریم می‌گوید: «وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ \* فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>؛ «و اگر آن را بر برخی از غیر عرب‌زبانان نازل می‌کردیم و [پیامبر] آن را برایشان می‌خواند به آن ایمان نمی‌آوردند».

۱. نور (۲۴): ۲۶.

۲. شعراء (۲۶): ۱۹۸-۱۹۹.

او گفت: مقصود آیه چیست؟  
گفتم: آیه می گوید: عرب قومی لجبازند و اگر قرآن بر قومی دیگر نازل می شد، آن ها به آن ایمان نمی آوردند؛ دیدگاه شما، در این باره چیست؟  
او گفت: من باید به تفاسیر رجوع کنم و از جا برخاستم و تفسیر این کثیر را آورد و به خواندن آن پرداخت و گفتم: در این تفسیر آمده است: اگر قرآن بر غیر عرب نازل می شد - به دلیل اینکه آنان با زبان عربی آشنایی ندارند - معانی آیات را نمی فهمیدند.  
گفتم: چرا قرآن به زبان عربی نازل شد، در حالی که غیر عرب به آن ایمان آورده اند همان گونه که امروز معمول است؛ واژه های عربی به غیر عربی ترجمه و تفسیر می شود.  
بنابراین، امکان این نیز وجود داشت که سایر زبان ها به زبان عربی ترجمه شود؟  
دکتر غامدی که پاسخی نداشت، گفت: به بحث دیگری پردازیم، این بحث فایده ای ندارد.

#### ناتوانی دکتر غامدی در پاسخ دادن به آیه تبلیغ

گفتم: شما گفتید: آیه تبلیغ و نزول آن در حقّ علی علیه السلام از موهومات شیعه است. در صورتی که بسیاری از علمای اهل سنت به نزول این آیه در حقّ علی علیه السلام تصریح کرده اند؛ از جمله ابن جریر طبری در کتاب الامامة.  
گفت: طبری کتابی به نام الامامة ندارد و این نیز یکی از بازی های شیعه است که برخی از کتاب ها را به دروغ به برخی از افراد نسبت می دهند.  
گفتم: بسیاری از علمای خود شما گفته اند: طبری کتابی به نام الامامة یا الولاية دارد<sup>۱</sup>. سپس برگه ای را از جیبم در آوردم و آن را خواندم: این حدیث را بسیاری از

۱. ابن کثیر می گوید: «کتابی را از طبری دیدم که در آن احادیث غدیر خم را در دو جلد قطور گرد

علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، از قبیل: سیوطی در الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ شوکانی در فتح القدير، ج ۲، ص ۶۰؛ حسکانی در شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۴۹؛ فخر رازی در التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۶۳۶؛ نیشابوری در اسباب النزول، ص ۱۳۵؛ عینی در عمدة القارئ، ج ۸، ص ۵۸۴؛ ابن صباغ مالکی در الفصول المهمة، ص ۲۷.

دکتر احمد غامدی در پاسخ گفت: یکی از آنان این مطلب را آورده و دیگران از او نقل کرده‌اند و فوراً برخاست و کتاب فتح القدير را آورد و به آیه مورد اختلاف رسید و به خواندن پرداخت تا اینکه به این عبارت رسید:

«ابن ابی حاتم، ابن مردویه و ابن عساکر از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند که گفت: آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ بر رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم درباره‌ی علی بن ابی طالب عليه السلام نازل شد. ابن مردویه از ابن مسعود روایت کرده است که گفت: ما در دوران رسول خدا ﷺ این آیه را چنین قرائت می‌کردیم: «يَا أَيُّهَا

آورده است». (ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۱۱، ص ۱۴۶).

نیز همو گفته است: «ابوجعفر محمد بن جریر طبری، صاحب تفسیر و تاریخ به موضوع این حدیث توجه کرده و آن را در دو جلد گرد آورده و طریق‌ها و الفاظ آن را در این دو جلد آورده است». (البداية و النهاية، ج ۵، ص ۲۰۸). ذهبی در شرح حال طبری گفته است: «از فرغانی حکایت شده است که گفت: آن گونه که به او رسیده است، ابن ابی داوود درباره حدیث غدیر غم سخن گفته، کتاب الفضائل را پدید آورده و درباره تصحیح این حدیث سخنانی گفته است. سپس گفته: من یک جلد از طریق‌های این حدیث، اثر ابن جریر را دیدم و از آن و فزونی طریق این حدیث شگفت زده شدم. (تذكرة الحفاظ، ج ۲، ص ۷۱۳). ابن بطریق گفته است: «محمد طبری صاحب التاریخ، روایت روز غدیر و طریق‌های آن را از هفتاد و پنج طریق آورده و کتاب مستقلى برای این حدیث نوشته و آن را الولاية نامیده است». (العمدة، ص ۱۵۷).

ابن حجر در شرح حال امیر المؤمنین عليه السلام و سخنی از حدیث غدیر گفته است: ابن جریر طبری آن را در کتابی جداگانه گرد آورده و طرق آن را چند برابر کسانی که ابن عقده آورده، ذکر نموده و آن را صحیح شمرده است. (تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۳۳۹).

الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ». زمانی که این عبارت را قرائت کرد، اندکی درنگ نمود، سپس گفت: شما چرا همه موارد شأن نزول را رها کرده و تنها به این مورد چسبیده‌اید؟

گفتم: جناب عالی گفتید: نزول این آیه در حقّ علی عليه السلام از موهومات شیعه است و به همین دلیل، من خواستم عکس آن را برای شما ثابت کنم و اینکه این سخن حقیقت است نه توهم.

او گفت: من باید در سند این روایت تحقیق کنم؛ زیرا درباره ابن مردویه حرف‌هایی است.

گفتم: خواهش می‌کنم، چنانچه در این زمینه به نتیجه‌ای رسیدید، مرا آگاه سازید.

غامدی از آنچه میان ما رد و بدل شد، بسیار ناراحت بود و به من رو کرد و گفت: در کتاب‌های شیعه اموری به چشم می‌خورد، زیر عنوان «تقیه» که به دروغ و تهمت به امام صادق نسبت داده شده، در حالی که او از این امور پاک و منزّه است.

گفتم: جناب دکتر! با تمام احترامی که برای شما قائل هستم، لیکن این تهمت‌های شما به شیعه را بی دلیل و مدرک نمی‌پذیرم و خواهش می‌کنم سخنانتان را با دلیل متقن و قطعی مستند کنید.

او از جا برخاست و به کتابخانه‌اش رفت و برگه‌هایی را آورد، تا روایتی را درباره تقیه که از الکافی نقل شده است بخواند:

علی بن ابراهیم از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از بکار بن بکر، از موسی بن اشیم روایت کرده است که گفت: «نزد امام صادق عليه السلام بودم که مردی درباره آیه‌ای از کتاب خداوند از او پرسید و حضرت پاسخ او را داد. سپس شخص دیگری نزد او آمد و درباره همان آیه از او پرسید و حضرت برخلاف آنچه به شخص

نخست گفته بود، به او پاسخ داد و من از این بابت به اندازه‌ای ناراحت شدم که گویی قلبم را با چاقوپاره پاره می‌کردند.

از این رو، با خود گفتم: ابوقتاده را در شام در حالی ترک کردم که حتی در یک «واو» و همانند آن اشتباه نمی‌کرد و نزد این شخص آمدم که این همه اشتباه می‌کند. در این حال بودم که شخص دیگری آمد و از او درباره همان آیه پرسید و امام علیه السلام برخلاف دو دفعه قبل پاسخ داد. از این رو، دلم آرام گرفت و دانستم که این پاسخ‌های مختلف از سوی او، از باب تقیه بوده است.

راوی گوید: سپس حضرت رو به من کرد و گفت: ای ابن‌اشیم! خداوند اموری را به سلیمان بن داوود واگذار کرد و فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۱</sup>؛ «گفتیم: این بخشش ماست [آن را] بی‌شمار ببخش یا نگاه‌دار».

خداوند اموری را به پیامبرش تفویض کرد و فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»<sup>۲</sup>؛ «آنچه را پیامبر به شما داد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، بازایستید». از این رو، آنچه را که خداوند به پیامبرش تفویض کرده، به ما تفویض کرده است».

گفتم: در سند این روایت موسی بن‌اشیم واقع شده و او راوی ضعیفی است. آنچه را که در کتاب‌های رجال شیعه درباره او آمده است، به سرعت از طریق رایانه بیرون آوردم و او خود آنچه را که در رجال ابن‌داوود آمده است خواند: «او غالی ناپاکی است»<sup>۳</sup>.

همچنین، در رجال آیه‌الله خویی آمده است: ابن‌اشیم خطابی [یعنی از پیروان

---

۱. ص (۳۸): ۳۹.

۲. حشر (۵۹): ۷.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵.



ابوالخطاب و فاسد العقیده] بوده است.

گفتم: ما شیعیان بر این باوریم که خطابیان مسلمان نیستند، تا چه رسد به اینکه شیعه باشند.

در این هنگام او دست هایش را به نشانه تسلیم و با شهامت بلند کرد و گفت: قبول است، قبول است. سپس ادامه داد و گفت: در کتاب الکافی مطلب دیگری درباره تقیه وجود دارد و برگه های دیگری را از روایتی آورد که در الکافی موجود است.<sup>۱</sup>

لیکن شماره صفحه و شماره حدیث را یادداشت نکرده بود و به همین دلیل، من آن را از طریق رایانه به دست آوردم و در آن چنین آمده است:

«علی از پدرش، از حسن بن علی، از ابوجعفر صائغ، از محمد بن مسلم که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام رفتم که ابوحنیفه نزد او بود. عرضه داشتم: فدایت گردم، خواب عجیبی دیدم. حضرت فرمود: ای پسر مسلم! آن را بیان کن که کارشناس آن در اینجا نشسته است (و به ابوحنیفه اشاره کرد). محمد بن مسلم گفت: عرض کردم: من در خواب دیدم که وارد خانه ام می شوم و ناگهان همسرم به سوی من آمد و گردوهای بسیاری را شکست و بر سر من ریخت و من از این خواب در شگفت شدم؟

ابوحنیفه گفت: تو بر سر میراث خانوادگی با مردمانی پست به ستیزه و جدال برمی خیزی و پس از رنج بسیار - به خواست خداوند - به خواسته خود می رسی.

امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابوحنیفه! سوگند به خدا که درست تعبیر کردی. محمد بن مسلم گفت: سپس ابوحنیفه از نزد امام بیرون رفت و من عرض کردم: فدایت گردم. تعبیر این ناصبی مرا خوش نیامد.

حضرت فرمود: ای پسر مسلم! خدا برایت بد نیاورد. تعبیر آنان با تعبیر ما همخوانی

۱. ابن داوود، الرجال، ص ۲۸۱، ش ۵۲۳.

ندارد و تعبیر ما با تعبیر آنان و تعبیر این خواب نیز چنان نبود که او گفت.  
ابن مسلم گوید: عرض کردم: فدایت کردم، این سخن شما: درست تعبیر کردی  
و برای او سوگند هم یاد کردی و حال آنکه او خطا کرده بود، چه معنایی دارد؟  
حضرت فرمود: آری، من سوگند یاد کردم و مقصود این بوده که او به خطا رفته  
است.

عرض کردم: پس، تعبیر این خواب چیست؟  
فرمود: تونزی را متعه می‌کنی و همسرت از آن آگاه می‌شود و به همین دلیل،  
جامه‌های نوتورا پاره‌پاره می‌کند؛ زیرا که پوست پوشش مغز است.  
ابن مسلم گفت: سوگند به خدا، میان تعبیر این خواب و به واقعیت پیوستن  
آن، تنها صبح جمعه‌ای فاصله شد و چون صبح جمعه فرا رسید، من کنار در  
نشسته بودم که کنیزی از آنجا گذر کرد و من از او خوشم آمد و به غلامم دستور دادم  
که او را برگرداند و او را به خانه‌ام آورد و من او را متعه کردم. همسر من از ماجرای من و  
او آگاه شد و در آن حال وارد اتاق گردید. کنیز به سمت در گریخت و من تنها  
ماندم و همسر لباس‌های تازه‌ام را که در اعیاد می‌پوشیدم، پاره‌پاره کرد.<sup>۱</sup>  
گفتم: در آغاز سند: علی بن ابراهیم و پدرش قرار دارند و در پایان آن: محمد بن  
مسلم و آنان ثقة‌اند، لیکن در میانه سند: حسن بن علی و ابوجعفر صائغ قرار دارند  
و این دو ناشناخته و از راویان ضعیف هستند.

در کتاب جامع الرواة آمده است: «ابوجعفر صائغ بسیار ضعیف است. برخی  
گفته‌اند: او غالی است و به وی توجه نمی‌شود».<sup>۲</sup> آیه‌الله خویی درباره حسن بن  
علی گفته است: «این حسن، میان گروهی مشترک است و تشخیص آنان تنها از

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۲۹۲.

۲. اردبیلی، محمد بن علی، جامع الرواة، ج ۲، ص ۹۲.

طریق راوی و مروی عنه امکان پذیر است»<sup>۱</sup>.

غامدی تسلیم حقیقت شد و دست هایش را بلند کرد و گفت: قبول است! قبول است!<sup>۲</sup>

### تقیه شعار شیعه

غامدی گفت: مسئله تقیه از مسائل بنیادین نزد شیعه است.

گفتم: از حُسن تصادف، من امروز نرم افزاری را از بازار مکه خریداری کردم که در آن فتاوی ای ابن تیمیه وجود دارد. یکی از فتاوهای او چنین است: «اگر کسی وارد مسجدی شود که نماز در آن به امامت پیش نماز ستمگر برپا شود چنانچه پشت سر او نماز نخواند، به وی زیان می رسد، در این صورت، بروی واجب است که به او اقتدا کند و سپس نمازش را دوباره بخواند»<sup>۳</sup>.

۱. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۷، ش ۲۹۲۳.

۲. من از این سخن دکتر غامدی احساس انصاف و بی طرفی کردم و همین موضوع مرا بر آن داشت که گفتگو با وی را ادامه دهم.

۳. سرخسی در المیسوط به نقل از نزال بن سیده گفته است: «حدیفه برای عثمان به خدا سوگند می خورد که چیزهایی را نگفته است، در حالی که ما از او شنیده بودیم که آن ها را می گفت. از این رو، به وی گفتیم: ای اباعبدالله! از تو شنیدیم که برای عثمان سوگند می خوری که چیزهایی را نگفته ای و حال آنکه ما از تو شنیدیم که آن ها را گفتی. او در پاسخ گفت: من بعضی از قسمت های دینم را به برخی دیگر می خرم؛ زیرا می ترسم که همه آن از دستم برود». سرخسی بر این روایت حاشیه زده و گفته است: «حدیفه از بزرگان صحابه است و با عثمان مدارا می کرد و به همین دلیل، در خبرهایی که به او می گفت، سخنانی مبهم به کار می برد». (المیسوط، ج ۳۰، ص ۲۱۴).

ابن ابی شیبه با اسنادش از نزال بن سبره روایت کرده و گفته است: «ابن مسعود و حدیفه بر

گفتم: در حقیقت این فتوا، عین آن چیزی است که شیعه درباره تقیه اعتقاد دارد و چنانچه بیمی از جان و مال نباشد، تقیه وجود نخواهد داشت.

این برادران دانشجو در این شب مرا دیدند که چگونه نماز را پشت سر امام جماعت مسجد به جای آوردم، لیکن نماز تراویح را به جای نیاوردم؛ زیرا که شیعه به آن اعتقاد ندارد و به جای آن سرگرم قرائت قرآن کریم شدم و سپس به خانه شما آمدم. دکتر در این باره از دانشجویان پرسید و آنان پاسخ دادند: آری، همین گونه بوده است و وی ابراز شگفتی کرد.

#### شبهه در ولادت امام مهدی علیه السلام

گفتم: شما گفتید: در کتاب های شیعه دیده اید که همسر امام حسن عسکری علیه السلام باردار نبوده است. خواهش می کنم نام کتاب و نویسنده آن را برای ما بیان کنید؟

او اندکی درنگ کرد و گفت: ظاهراً نام او موسی بود.

گفتم: موسی موسوی و نام کتاب: الشیعة والتصحيح؟!

گفت: دقیقاً همان کتاب است.

گفتم: این شخص، نه شیعه است و نه سنی؛ بلکه شخصی است که در فسق و گناه و می گساری زبانزد همگان است و در ایران با همین ویژگی ها شهره است و

---

عثمان وارد شدند و عثمان به حدیفه گفت: به من خبر رسیده است که تو چنان و چنان می گویی؟ او گفت: نه، سوگند به خدا، من آن را نگفته ام. چون وی از آنجا بیرون شد، عبدالله به وی گفت: تو را چه شده است! چرا چیزی را که من از تو شنیده ام به وی می گویی: نگفته ام؟ او گفت: من برخی از دینم را به برخی دیگر می خرم؛ زیرا می ترسم که همه آن از میان برود. ابن ابی شیبه، المصنف، ج ۷، ص ۶۴۳.

سخن او اساساً هیچ ارزشی و صحتی ندارد.

یکی از دانشجویان گفت: چگونه و به چه دلیل؟

گفتم: مطبوعات و روزنامه‌های دوران شاه از دلایل فساد و خلاف‌کاری‌های او آکنده است و بیشتر طلبه‌ها و علما در آنجا وی را می‌شناسند.

آن‌گاه ادامه دادم و گفتم: اکثر علمای تبارشناسی به ولادت امام مهدی علیه السلام گواهی داده‌اند؛ از قبیل تبارشناس پرآوازه، ابونصر سهل بن عبدالله از بزرگان سده چهارم که می‌گوید: «جعفر از فرزندان علی بن محمد نقی است و او همان کسی است که امامیه وی را جعفر کذاب می‌نامند. امامیه به این دلیل او را به این نام می‌نامند که مدعی بود او وارث برادرش حسن است و نه فرزند او حجت قائم و هیچ انتقادی در نسب او نیست». (سُر السلسلة العلویة، ص ۴۰).

این سخن نشان می‌دهد که امام عسکری علیه السلام فرزندی به نام حجت دارد و در نسب او هیچ تردیدی نیست و ادّعای جعفر کذاب مبنی بر اینکه برادرش فرزندی ندارد، نادرست است و هدفش از چنین ادّعایی گرفتن میراث او بوده است.<sup>۱</sup>

۱. فخررازی شافعی، درگذشته سال ۶۰۶ ق می‌گوید: «اما امام حسن عسکری علیه السلام دو پسر و دو دختر داشت. اما دو پسر او، یکی به نام صاحب‌الزمان است و دومی به نام موسی و در زمانی که پدرش زنده بود، از دنیا رفت...». (فخررازی، الشجرة المباركة فی انساب الطالبية، ص ۷۸).

محمد امین سویدی در سبائک الذهب گفته است: «محمد مهدی، عمرش هنگام رحلت پدرش پنج سال بود. او میان قامت و دارای چهره و موی زیبا و برآمدگی وسط بینی و پیشانی نورانی بود...». (سبائک الذهب فی معرفة قبائل العرب، ص ۳۴۶).

تبارشناس معاصر، محمد ویس حیدری سوری گفته است: «حسن عسکری، محمد مهدی صاحب سرداب را از خود برجای گذاشت». سید عمری در المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۱۳۰، مروزی از ورقانی در الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۷، تبارشناس معروف، ابن عنبه، احمد بن علی بن حسینی در عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۹۹ و

الفصول الفخریه فی الانساب، ص ۱۳۴ نیز همین سخن را گفته اند.

گروه بسیاری از علمای اهل سنت به ولادت امام مهدی علیه السلام گواهی داده اند، همان گونه که ابن اثیر جزیری، عزالدین گفته است: «در این سال، ابومحمد علوی عسکری، یکی از امامان دوازده گانه شیعه درگذشت و او پدر محمد است که آنان او را منتظر می دانند». (الکامل فی التاريخ، ج ۷، ص ۲۷۴، پایان حوادث سال ۲۶۰ق).

ابن خلکان گفته است: «ابوالقاسم، محمد بن حسن عسکری بن علی الهادی بن محمد جواد که پیش تر از او یاد شد، دوازدهمین امام از امامان دوازده گانه برطبق عقیده امامیه و معروف به حجت. ولادت او روز جمعه، نیمه شعبان، سال ۲۵۵ بوده است. (وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۵۶۲/۱۷۶).

ذهبی گفته است: «در سال ۲۵۶ق، محمد بن حسن بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق علوی حسینی، ابوالقاسم دیده به جهان گشود که راضیان به او لقب الخلف الحججه می دهند. نیز لقب المهدی، المنتظر و صاحب الزمان برای او می گذارند و او آخرین فرد از امامان دوازده گانه است». (العبری فی خبر من غیر، ج ۵، ص ۳۷). نیز به ولادت امام دوازدهم در صفحه ۲۶ از همین کتاب، هنگامی که رحلت پدرش امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ق را یاد آور شده، اعتراف کرده است؛ زیرا گفته است: «او پدر محمد، همان کسی است که انتظار ظهور او می رود».

در تاریخ دول الاسلام گفته است: «اما فرزند او محمد بن حسن که شیعه او را قائم، خلف و الحججه می خوانند، سال ۵۸ دیده به جهان گشود و برخی گفته اند: در سال ۵۶». (تاریخ دول الاسلام، حوادث و وفیات (۲۵۱-۲۶۰ق): ۱۱۳/۱۵۹).

در کتاب سیر اعلام النبلاء آمده است: «منتظر، شریف، ابوالقاسم، محمد بن حسن عسکری ...». (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۱۹، شرح حال شماره ۶۰).

خیرالدین زرکلی گفته است: «محمد بن حسن عسکری خالص بن علی الهادی، ابوالقاسم، آخرین امام از امامان دوازده گانه امامیه ... او در سامرا دیده به جهان گشود و پدرش در حالی رحلت کرد که او پنج ساله بود و درباره تاریخ ولادت او گفته اند: نیمه شعبان سال ۲۵۵ق و درباره تاریخ غیبت او گفته اند: سال ۲۶۵ق». (الاعلام، ج ۶، ص ۸۰).

با آنچه گفته آمد، روشن می شود که این سخنی که امام مهدی محمد بن حسن عسکری متولد

بیعت امام علی علیه السلام پس از شش ماه

گفتم: چرا امام علی علیه السلام پس از شش ماه با ابوبکر بیعت کرد؟  
 او گفت: به این دلیل که باور داشت برای او حقی است.  
 گفتم: آیا این حق، همان حق خلافت نبوده است؟  
 گفت: خیر، بلکه او بر این باور بود که او هم رأیی در این باره دارد.  
 گفتم: بنابراین، آن همه احتجاج‌ها و سوگند دادن‌هایی که از علی علیه السلام پیرامون  
 حق خلافت صادر شده است، چه معنایی دارد؟  
 گفت: آن‌ها دلیلی ندارد و از اساس درست نیست.  
 گفتم: آیا بر این دیدگاه خود باقی می‌مانی که روایت صحیحی پیرامون حق  
 خلافت علی علیه السلام وارد نشده است؟  
 گفت: آری.

گفتم: می‌خواهم عین عبارت شما را بنویسم.  
 گفت: بنویس: روایت صحیح‌های وجود ندارد که ثابت کند، علی علیه السلام پس از  
 پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین اوست.  
 گفتم: اکنون فرصتی نداریم، و گرنه ده‌ها بلکه صدها روایت صحیح در این  
 زمینه را [یعنی در زمینه خلافت علی علیه السلام] برایتان نقل می‌کردم، لیکن من کتاب  
 المراجعات اثر شرف‌الدین را به شما تقدیم می‌کنم؛ زیرا در این کتاب آنچه شما  
 می‌خواهید وجود دارد.  
 در این کتاب آمده است: پس از آنکه آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾؛ «و خویشان

نشده است، از اساس درست نیست.

۱. شعراء (۲۶): ۲۱۴.

نزدیکت را هشدار ده» نازل شد، پیامبر ﷺ چهل تن از سران قریش را گرد آورد و فرمود: «ان هذا اخي ووصيي و خليفتي فيكم فاسمعوا له و اطيعوا. فقام القوم يضحكون و يقولون لابي طالب: قد امرك ان تسمع لابنك و تطيع؛ اين شخص [= علی عليه السلام] برادرم، وصی من و جانشین من در میان شماست. بنابراین، به او گوش فرا دهید و از او اطاعت کنید. آن مردمان برخاستند و می‌خندیدند و به ابوطالب می‌گفتند: به تو دستور داد که به پسر تو گوش فرا دهی و از او فرمان ببری».

گروهی از علمای اهل سنت به صحت این حدیث تصریح کرده‌اند؛ همانند ابن جریر طبری که متقی آن را در کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۸، حدیث ۳۶۴۰۸ نقل کرده است؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۰۲؛ ابوجعفر اسکافی، آن گونه که در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۴۳ آمده است؛ حاکم در مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲؛ ذهبی در تلخیص المستدرک - در حدیثی طولانی -؛ شهاب خفاجی در شرح خود بر کتاب الشفاء، اثر قاضی عیاض؛ نسیم الریاض، ج ۳، ص ۳۵. آمدن این روایت در کتاب المختارة، اثر ضیاء مقدسی که خود را ملزم دانسته در این کتاب، تنها روایات صحیح و معتبر را روایت کند و بر این مطلب، گروهی تصریح کرده‌اند از قبیل عبدالله بن صدیق مغربی در رد اعتبار الجامع الصغیر، ص ۴۲ و تصحیح کنندگان کنز العمال، ج ۱، ص ۹. ابن حجر گفته است: «ابن تیمیه تصریح می‌کند که احادیث کتاب المختارة از احادیث المستدرک صحیح‌تر و نیرومندتر است». (فتح الباری، ج ۷، ص ۲۱۱) و ده‌ها روایتی که در کتاب المراجعات آمده است و بر امامت و خلافت علی بن ابی طالب عليه السلام دلالت می‌کند. او گفت: به زودی این کتاب را مطالعه خواهم کرد.



### تهمت تکفیر مسلمانان

در این هنگام غامدی گفت: شما غیر شیعی را نجس می‌دانید!  
گفتم: این مدعا را از کجا شنیدی و در کدام کتاب دیدی؟  
گفت: شیعه می‌گوید: امامت از اصول دین است و کسی که اصول دین را انکار کند، چگونه می‌تواند مسلمان باشد؟

گفتم: شیعه بر این باور است که اصول دین عبارت‌اند از: توحید، نبوت و معاد. اما عدل و امامت از اصول مذهب است، همان‌گونه که امام خمینی آشکارا این سخن را گفته است: امامت از اصول مذهب است نه دین.<sup>۱</sup> این اولاً.

ثانیاً: هیچ‌کدام از علمای شیعه، چه قدیم چه جدید، به نجاست یا کفر اهل سنت و بیرون رفتن ایشان از دین فتوا نداده است.

گفت: در این باره دلایلی از علمای شیعه می‌خواهم.

گفتم: از حسن تصادف، هم‌اکنون در رایانه‌ای که با خود دارم بیش از دو هزار عنوان کتاب از فقیهان شیعه موجود است، از جمله کتاب: العروة الوثقی که ده‌ها تن از فقیهان شیعه بر آن حاشیه زده‌اند. شما هرگز در این کتاب، تکفیر اهل سنت را نمی‌یابید.

به علاوه، در ایران شیعه با اهل سنت و اهل سنت با شیعه ازدواج می‌کنند و من برادران بسیاری را در ایران می‌شناسم که دخترانشان را به اهل سنت داده‌اند و برعکس و این سخن شما تنها نشان‌دهنده آن است که جناب عالی از حقایق و آنچه در عالم واقعیت جریان دارد، آگاهی ندارید.

بالاتر از همه این‌ها، آیا من همین حالا در خانه شما غذا و قهوه و ... نخوردم؟

۱. خمینی، روح‌الله، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۲۳.

او تحت تأثیر این سخنانم قرار گرفت و پاسخی نداد.

### ابن حزم و شرکت خلفا در ترور پیامبر ﷺ

در این اثنا یکی از دانشجویان برخاست و گفت: پرسشی را که شب گذشته از شیخ محمد بن جمیل بن زینو پرسیدی، از دکتر احمد غامدی بپرس تا پاسخ قانع‌کننده به آن دهد.

گفتم: ابن حزم در کتابش به نام *المحلی* آورده است: «ابوبکر و عمرو و عثمان و طلحه و سعد بن وقاص خواستند پیامبر ﷺ را بکشند و او را از گردنه تبوک به پایین درّه پرتاب کنند».

سپس ابن حزم ادامه می‌دهد و می‌گوید: «این روایت ساخته و پرداخته ولید بن جُمیع است که فردی ضعیف و فاسد است». این در حالی است که علمای رجال اهل سنت او (= ولید بن جُمیع) را توثیق کرده‌اند.<sup>۱</sup> او گفت: ابن حزم ثقه نیست و نقل او اعتباری ندارد.

---

۱. چنان‌که عجللی به وثاقت او تصریح کرده است. (تاریخ الثقات، ص ۴۶۵، شماره ۱۷۷۳). ابن سعد گفته است: او ثقه است و احادیثی دارد. (الطبقات، ج ۶، ص ۳۵۴). ابن حبان او را در الثقات آورده است. (الثقات، ج ۵، ص ۴۹۲). ذهبی و ابن ابی حاتم از عبدالله بن احمد بن حنبل نقل کرده‌اند که گفت: «پدرم گفت در روی اشکالی نیست». از یحیی بن معین نقل شده که گفت: «ثقه؛ او ثقه است». ابوحاتم گفته است: «او حدیث شایسته دارد». ابوزرعه گفته است: «اشکالی به او (ولید بن جُمیع) نیست». الجرح والتعديل، ج ۹، ص ۸، ش ۳۴؛ تهذیب الکمال، ج ۳۱، ص ۳۵). ذهبی گفته است: «ابونعیم او را توثیق کرده است». (تاریخ الاسلام، ج ۹، ص ۶۶۱).

گفتم: به هر حال، او این روایت را نقل کرده است.

گفت: در هر حال، روایت او اعتباری ندارد.

گفتم: اغلب علمای اهل سنت ابن حزم را توثیق کرده‌اند و سخن او را معتبر

می‌دانند.

ذهبی که از دیدگاه شما پیشوای جرح و تعدیل می‌باشد او را توثیق کرده و گفته

است: «ابن حزم، پیشوایی بی‌نظیر، دریای دانش و صاحب فنون و معارف است.

او دارای هوشی بالا، ذهنی روان و کتاب‌های ارزشمند و بسیار است؛ زیرا وی در

علوم اسلامی، سرآمد و در نقل حدیث ماهر و بی‌مانند است...»<sup>۱</sup>.

نیز ذهبی به راستگویی، امانت‌داری، دین‌داری، بزرگواری و بلندمرتبگی

ابن حزم گواهی داده است.<sup>۲</sup>

شیخ عزالدین بن عبدالسلام گفته است: «او یکی از مجتهدان بود. من در میان

کتاب‌های اسلامی در علم، همانند کتاب المحلی اثر ابن حزم ندیدم». ذهبی پس از

نقل این سخن گفته است: «به طور قطع شیخ عزالدین راست گفته است...»<sup>۳</sup>.

نزدیک به این سخن، از سیوطی در طبقات الحفاظ آمده است.<sup>۴</sup>

زرکلی گفته است: «ابن حزم، دانشمند اندلس در دوران خویش بود و یکی از

رهبران اسلام. در اندلس مردمان بسیاری بودند که به مذهب او نسبت داده

۱. ذهبی، شمس‌الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۸۴.

۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، کتاب العبر، ج ۳، ص ۲۳۹.

۳. ذهبی، شمس‌الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۹۳.

۴. سیوطی، عبدالرحمن، طبقات الحفاظ، ص ۴۳۶.

می‌شوند و به آنان «حزمیه» می‌گفتند»<sup>۱</sup>.

پس از این سخنان، دکتر احمد غامدی پاسخی نداد، جز اینکه گفت: او از پیروان مذاهب چهارگانه نیست. او ظاهری مذهب است و سخن وی اعتبار ندارد.

### پافشاری دکتر بر ادامه گفتگو

در این اثنا که ساعت سه پس از نیمه شب بود، دیدار به پایان رسید و دکتر بر ادامه گفتگو پافشاری کرد و گفت: پرسش‌هایت را برایم بنویس و من با دورنگار به آن‌ها به آدرس شما پاسخ خواهم داد.

سرانجام، به گرمی با دکتر خداحافظی کردیم. او گفت: خانه خانه شماست و هر وقت به مکه آمدید، نزد ما بیایید.

پس از بازگشتم به هتل، چند پرسش را نوشتم و آن را توسط برادر جابر - که از شاگردان دکتر احمد غامدی است - فرستادم، تا این پرسش‌ها را به او تحویل دهد. اکنون متن نامه‌ای را که به او فرستادم به آگاهی شما می‌رسانم.

---

۱. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج ۴، ص ۲۵۴.

## متن نامهٔ ارسالی برای دکتر غامدی (که دارای چند پرسش بود)

(البته با اندکی اصلاح در ساختار لفظی و املائی برخی واژه‌ها و عبارت‌ها).

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر فاضل و محقق جناب استاد دکتر احمد بن سعد حمدان.

سلام عليكم.

سپاس فراوان خود را از خلق نیکو و رفتار پسندیده‌تان که خود شاهد آن بودم

تقدیم می‌دارم.

از محضر شما بهرهٔ فراوان بردم و امیدوارم که این دیدارها ادامه پیدا کند و این

آخرین دیدار ما و شما نباشد.

در پایان، مایلم پرسش‌هایی را خدمتتان تقدیم دارم و امیدوارم که پاسخ‌هایی را

با سند و دلیل قانع‌کننده از شما دریافت کنم.

می‌پرسم: استاد! چه می‌گویید دربارهٔ آنچه بخاری و دیگران آن را روایت کرده‌اند که

شماری از اصحاب رسول خدا ﷺ در روز قیامت به دوزخ می‌روند و رسول خدا ﷺ

می‌گوید: «یا رب اصحابی! اصحابی! فیقال: ما تدری ما احدثوا بعدک فانهم ارتدوا

بعدک علی اعقابهم؟ پروردگارا، اصحابم! اصحابم! به او گفته می‌شود: توجه

می‌دانی! آنان پس از توجه کردند! آنان پس از توبه گذشته دوران جاهلی خود بازگشتند». آیا مضمون این روایات با وثاقت اصحاب ناسازگار نیست؟

نظر شما درباره سب برخی از اصحاب به برخی دیگر چیست؟ آیا این سب موجب فسق سب‌کننده می‌شود یا نه؟

آیا اجتهاد و خطا و رسیدن به یک پاداش، فقط به اصحاب اختصاص دارد، یا اینکه دیگران از قبیل فقیهان و صاحبان فتوا را نیز دربرمی‌گیرد؟

نظر شما درباره جاری شدن حد بر برخی از اصحاب چیست؟ آیا این اجرای حد، حاکی از فسق آنان است یا خیر؟

دیدگاه شما درباره کسی که فرمان قتل عثمان را صادر کرد یا در کشتن او شرکت کرد چیست؟ آیا درباره آنان می‌توان حکم صادر کرد که آنان اجتهاد نمودند و خطا کردند و برای ایشان یک پاداش است یا نه؟

وانگهی در روایات متعددی آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی؛ فاطمه پاره تن من است. هر که او را آزار دهد، مرا آزار داده است». نیز آمده است: «ان فاطمة هجرت او غضبت علی ابی بکر ولم تکلمه حتی ماتت؛ فاطمه با ابی بکر قطع رابطه کرد و بر او خشمگین شد و با او سخن نگفت تا اینکه از این جهان رخت بربست».

همان گونه که در سخنانتان تصریح کردید فاطمه در حالی رحلت کرد که از ابوبکر خشمگین بود. آیا این موضوع با آنچه بر حرمت آزار دادن پیامبر ﷺ دلالت دارد، ناسازگار نیست؟

در روایات بسیار آمده است که پیامبر اکرم ﷺ هنگام مرگ خویش فرمود: «ائتونی اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده ابداً؛ برایم کاغذ و قلم بیاورید تا برایتان نامه‌ای بنویسم

که هرگز پس از آن گمراه نشوید». اما عمر از نوشتن این نامه جلوگیری کرد و گفت: انّ النبی قد غلب علیه الوجد و عندکم القرآن. حسبنا کتاب الله؛ درد بر پیامبر ﷺ چیره شده و شما قرآن دارید. کتاب خدا برای ما بسنده است. این سخن عمر موجب آزار پیامبر ﷺ شد و آن حضرت فرمود: «قوموا عتی؛ از نزد من برخیزید».

آیا عمر نسبت به مصالح امت، از پیامبر ﷺ داناتر بود؟ آیا رسول خدا ﷺ نمی دانست که قرآن برای مردم بسنده است؟ آیا این سخن عمر با آیه: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۱</sup>؛ «و از سر هوس سخن نمی گوید و این به جز وحیی که وحی می شود نیست» ناسازگاری ندارد؟

من از جناب عالی شنیدم که آیه: ﴿وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ «زنان پاک برای مردان پاک اند» نشان می دهد که عائشه ام المؤمنین پاک بوده، زیرا که پیامبر ﷺ از پاکان است.

حضرت استاد درباره این سخن خداوند: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَ امْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾<sup>۳</sup>؛ «خداوند برای کسانی که کفر ورزیده اند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آن‌ها خیانت کردند و کاری از دست [شوهران] آن‌ها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید» چه می گوید؟ آیا نوح پیامبر و لوط پیامبر ﷺ پاک نبودند؟

۱. نجم (۵۳): ۴.

۲. نور (۲۴): ۲۶.

۳. تحریم (۶۶): ۱۰.

شما در ضمن سخنانتان اشاره کردید که باور دارید: ۹۹٪ از روایات کتاب الکافی که از امام صادق علیه السلام نقل شده، دروغ است.

چگونه می‌توان این سخن شما و سخن ذهبی را گرد آورد که گفته است: «اگر حدیث این گروه [یعنی شیعیان] رد شود، بخشی از آثار نبوی از میان می‌رود و این یک مفسده آشکار است»<sup>۱</sup>؟

چقدر خوب است که این سخن خود را توضیح داده، با دلایل قانع‌کننده‌ای از آن پاسخ دهید.  
از شما سپاسگزارم.

ابومهدی محمد حسینی قزوینی

۱۷ رمضان، سال ۱۴۲۳ ق

---

۱. ذهبی، شمس‌الدین، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۶؛ همو، سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۹.



## نامه دکتر غامدی از مکه مکرمه از طریق دورنگار و پاسخ او به پرسش‌ها

بسم الله الرحمن الرحيم

حدیث بخاری در رفتن شماری از اصحاب به دوزخ

این پاسخ به مقدمه‌ای درباره بیان فضیلت اصحاب نیاز دارد:

اولاً: با دلایل قطعی از قرآن کریم و سنت نبوی، فضیلت اصحاب و پاکی آنان از سوی پروردگار جهانیان و پیامبر او ثابت شده است و از جمله آن‌ها دلایل زیر است:

### الف) دلایلی از قرآن کریم

۱- خداوند فرموده است: «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»<sup>۱</sup>؛ «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان از او خشنودند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ».

---

۱. توبه (۹): ۱۰۰.

خدای مقتدر و بزرگ همه مهاجران و انصار را بی‌قید و شرط ستایش کرده است؛ زیرا که «أَل» برای عموم است و همچنین همه کسانی را ستوده است که از آنان با نیکوکاری پیروی کردند. بنابراین، تابعان را به نیکوکاری مقید کرده است و این نکته به سان یک اصل و قاعده به شمار می‌رود و احدی از مهاجران و انصار از تحت آن خارج نمی‌شود، مگر اینکه دلیل قطعی بر اخراج وجود داشته باشد. این آیه بسیار روشن است.

وانگهی خداوند کسانی را که به نیکی از صحابه تبعیت می‌کنند ستوده است و اینان همان اهل سنت اند نه شیعه؛ زیرا شیعه یا صحابه را تکفیر می‌کنند یا نکوهش و مقصودم همه شیعیان امامیه متأخر است و استثنایی ندارد.

۲- خداوند فرموده است: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَزِعٍ أُخْرِجَ شَطَاطُهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾؛ «محمد ﷺ پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربان‌اند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت آنان بر اثر سجود در چهره ایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثل آن‌ها در انجیل، چون کشته‌ای است که جوانه خود بر آورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد، تا از [انبوهی] آنان کافران را به خشم در اندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.»

خداوند مقتدر و بزرگ یادآوری کرده است که او آنان را تربیت کرده و پرورش داده است، همان گونه که گیاهی را که از زمین می‌روید پرورش می‌دهد تا رشد کند و به کمال برسد و این کار موجب خشم کافران خواهد شد. از این رو، هر کس از صحابه نفرت داشته باشد یا با آنان دشمنی کند، سزاوار عذاب خواهد بود.

۳- خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾؛ «کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه خدا با مال و جان‌شان جهاد نموده‌اند و کسانی که [مهاجران را] پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، آنان یاران یکدیگرند...». تا اینکه فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ \* وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ...﴾؛ «و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته و کسانی که [مهاجران را] پناه داده و یاری کرده‌اند، آنان همان مؤمنان واقعی‌اند. برای آنان بخشش و روزی شایسته‌ای خواهد بود. و کسانی که بعد ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند، اینان از زمره شمایند».

خداوند مقتدر و بزرگ برای مهاجرانی که در راه او جهاد کردند و برادرانشان انصار حکم صادر کرده است که آنان حقیقتاً مؤمن‌اند و به آنان آموزش و روزی شایسته‌ای وعده داده است.

آیا این ستایش خداوند از مهاجران و انصار و تأکید بر ایمان ایشان، جای تردید

۱. انفال (۸): ۷۲.

۲. انفال (۸): ۷۴-۷۵.

در حقانیت آنان را باقی می‌گذارد؟ از این‌رو، هر که دربارهٔ آنان شک کند، خدا را تکذیب کرده است. شاید خداوند سبحان که از غیب آگاه است، خواسته به همهٔ کسانی که بعدها می‌آیند و از آنان انتقاد می‌کنند، پاسخ دهد.

۴- خداوند فرموده است: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾؛ «کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق و جهاد کرده‌اند [با دیگران] یکسان نیستند. آنان از [حيث] درجه بزرگ‌تر از کسانی‌اند که بعداً به جهاد و انفاق پرداخته‌اند و خداوند به هر کدام وعدهٔ نیکو داده است».

این آیه کریمه کسانی را که پیش از فتح ایمان آوردند و در راه خدا انفاق کردند و برای بالا بردن کلمهٔ خداوند پیکار نمودند، ستایش می‌کند و کسانی که پس از فتح به آنان پیوستند به فضیلت ایشان نمی‌رسند و این، گواهی بزرگی از سوی خداوند مقتدر و بزرگ است.

۵- خداوند فرموده است: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ \* وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾؛ «[این غنایم، نخست] اختصاص به بی‌نویان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند: خواستار فضل خدا و

۱. حدید (۵۷): ۱۰.

۲. حشر (۵۹): ۸-۱۰.

خشنودی [او] می‌باشند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند. اینان همان مردم درست‌کردارند. و کسانی که پیش از مهاجران در [مدینه] جای گرفته و ایمان آورده‌اند؛ هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل‌هایشان حسدی نمی‌یابند و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آن‌ها را بر خودشان مقدم می‌دارند و هر کس از خست نفس خود مصون ماند، ایشان‌اند که رستگارند. و کسانی که پس از آنان [= مهاجران و انصار] آمده‌اند [و] می‌گویند: پروردگارا، بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند بیخشای و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند [هیچ‌گونه] کینه‌ای مگذار. پروردگارا، راستی که رئوف و مهربانی».

آیا این تقسیم‌بندی شگفت‌انگیز از مؤمنان را می‌بینی: مهاجران - انصار. پیروانی که آنان را دوست می‌دارند، برایشان دعا می‌کنند و از آنان نفرت ندارند. جایگاه شیعه در اینجا کجاست؟

جایگاه اهل سنت در اینجا کجاست؟

این است برخی آیاتی که نسل صحابه را ستایش می‌کند؛ آنان که برای برافراشتن پرچم اسلام جهاد کردند و آنچه از کارهای نیک که در جهان اسلام می‌بینید، به برکت آنان است.

آن‌گاه نسل‌های اهل سنت آمدند تا این سیره را کامل کنند و به همین دلیل، دین را نقل کردند و سرزمین‌ها را فتح کردند و به مردم دین ایشان را آموزش دادند. اما شیعیان کدام سرزمین را فتح کرده‌اند؟

لازمهٔ باور شیعه آن است که دین اجرا نشده است؛ زیرا صحابه پس از رحلت پیامبر ﷺ به او خیانت کرده، فرمانش را اطاعت نکردند و امامان شیعه پس از

علی علیه السلام آمدند، ولی امکان رساندن دین را پیدا نکردند؛ زیرا که قدرت در دست ایشان نبود. در این هنگام، دین حق آشکار نشد و شیعیان در نهان به آن عمل کردند و این برخلاف قرآن کریم است.

خداوند فرموده است: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنان اند که نافرمان اند».

آیا این وعده تحقق نیافته است؛ چرا که خداوند امت اسلامی را جانشین کرد و دین را به سود ایشان مستقر نمود و مردم را در دوران‌های حکومت‌های اسلامی در امنیت قرار داد؟

### ب) دلایلی از سنت

۱- از ابوسعید خدری روایت شده است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تسبوا اصحابی فلوان احدکم انفق مثل أحدٍ ذهباً ما بلغ مدّ احدهم ولا نصیفه»<sup>۱</sup>؛ «اصحاب مرا دشنام ندهید که اگر یکی از شما به سان کوه احد طلا انفاق کند، به اندازه یک مدّ یا

۱. نور (۲۴): ۵۵.

۲. بخاری، محمد، صحیح البخاری، ح ۳۶۷۳؛ صحیح مسلم، ح ۲۵۴۱.

نصف آن از انفاق صحابه نرسد».

پیامبر ﷺ این سخن را به خالد گفت و این در هنگامی بود که وی به عبدالرحمن بن عوف دشنام داد و عبدالرحمان از سابقین بود، در حالی که خالد بعداً اسلام آورد.

۲- از عبدالرحمن بن عمر، از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود: «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم...»؛ «بهترین مردم، هم روزگاران من اند، سپس مردمانی که پس از آنان می آیند و آن گاه مردمانی که پس از ایشان می آیند...».

فضایل صحابه با نام هایشان در صحیحین و دیگر منابع بسیار است و اگر می خواهی به آن ها رجوع کن.

تومی دانی که محققان اهل سنت در روایت درنگ می کنند و درباره روایان دقت به خرج می دهند، به ویژه بخاری و مسلم که تنها روایاتی را در کتاب های خود می آورند که از نگاه آنان صحیح باشد.

پس از این مقدمه، به روایتی می نگریم که در حدیث سابق آمده است. این حدیث را گروهی از صحابه روایت کرده اند که عبدالله بن عباس، ابوهریره، انس و اسماء دختر ابی بکر از آن جمله اند. این روایت در صحیح بخاری موجود است و برای آن عبارت های گونه گونی نقل شده است:

در روایت عبدالله بن عباس آمده است: «انه سیجاء برجال من امتی؛ مردانی از امتم را می آورند...».

در روایت ابوهریره آمده است: «الا لیذادن رجال عن حوضی؛ هان! مردانی از کنار حوض من رانده می شوند».

۱. بخاری، محمد، صحیح البخاری، ح ۲۶۵۲؛ صحیح مسلم، ح ۲۵۳۳.

### چند نکته:

اولاً: این روایات را خود صحابه روایت کرده‌اند و این به دلیل امانت‌داری و راستگویی آنان است، اگر مرتد شده بودند، این احادیث را روایت نمی‌کردند. ثانیاً: معنای روایت: یا مقصود از این روایت، خود صحابه و همه آنان است و این معنا را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا با آیات پیشین و احادیث صحیحی که در فضیلت همه آنان رسیده است ناسازگاری دارد. یا اینکه مقصود از این روایت، برخی از آنان است و این نیاز به دلیل قطعی دارد و دلیل قطعی وجود ندارد.

یا اینکه مقصود از این روایت، برخی افراد امت است که پیامبر ﷺ آن‌ها را اصحابش نامیده است؛ زیرا همه امت، اصحاب او به شمار می‌روند؛ چرا که در دین پیامبر ﷺ و در بهشت با او شرکت دارند، یعنی در بهشت او را همراهی می‌کنند و هنگامی که این گروه کنار حوض او می‌آیند و در آنان نشانه مسلمانان دیده می‌شود و در همین حال، از حوض رانده می‌شوند، پیامبر ﷺ می‌گوید: اصحابم، اصحابم... در برخی از این روایات آمده است که حضرت نمی‌گوید: اصحابم، بلکه می‌گوید: الا هلمّ (هان! بیاورید). در برخی از این روایات به تصغیر آمده است: اُصیحابی (اصحاب کوچکم!) چنین برمی‌آید که همین معنا مراد است و ما همین معنا را باور داریم.

### حدیث فاطمه

«انما فاطمة بضعة منی یرینی ما رابها ویؤذینی ما آذاها؛ همانا فاطمه پاره تن من است. هرچه او را ناراحت کند، مرا ناراحت می‌کند و هرچه او را آزار دهد، مرا آزار می‌دهد.»



سبب صدور این حدیث، چنان که معروف می باشد، این است که علی رضی الله عنه خواست با دختر ابوجهل ازدواج کند.

#### چند نکته:

۱- علی رضی الله عنه همان کسی است که این حدیث درباره او رسیده است. بنابراین، آیا عمل او [= ازدواج با دختر ابوجهل] کفر بوده است؟ حاشا که چنین باشد؛ زیرا او خواست کاری را انجام دهد که در شریعت مباح است، یعنی قانون چندهمسری و نمی دانست که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خصوصیت ویژه ای دارد و به همین جهت از دختر ابوجهل خواستگاری کرد.

برای این کار علی رضی الله عنه سه احتمال وجود دارد:

الف) این کار او کفر باشد و این را هیچ کس نگفته است و کسی ادعا نکرده که او از نو اسلام آورده است.

ب) این کار او معصیت بوده و او از آن توبه کرده و توبه اش قبول شده و گناه او از میان رفته است.

ج) کار او اجتهادی بوده که نادرست از کار درآمده و این اجتهاد نادرست او آمرزیده شده است.

۲- این عمل علی رضی الله عنه نشان می دهد که او معصوم نیست.

۳- ابوبکر کار مباحی را انجام نداد که انجام دادن یا ندادن آن یکسان باشد؛ بلکه او کار واجبی را انجام داد و حدیثی را از پیامبرش صلی الله علیه و آله نقل کرد و این به دلیل شدت محبت او به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و از اینکه نافرمانی پروردگارش را بکند بیم داشت. او از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود که می فرماید: «لا نورث. ما ترکناه صدقة؛ ما ارث نمی گذاریم. آنچه را ما برجای می گذاریم، صدقه است.»

۴- این حدیث را ابوبکر و عمر بن خطاب روایت کردند و عمر از صحابه‌ای که در بیان این حدیث حضور داشتند، درخواست شهادت کرد و از جمله این صحابه، عثمان، علی، عباس، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد بن ابی وقاص بودند. آنان در صحیح بخاری و صحیح مسلم به این حدیث اعتراف کرده‌اند. صحیح بخاری در کتاب الفرائض، باب قول النبی ﷺ آن را روایت کرده است: «لا نُورِثُ و فی الجهاد و المغازی و رواه مسلم فی الجهاد / باب حکم الفی...».

این ارث را عمر به علی و عباس برگردانید؛ اما آن دو با یکدیگر اختلاف کردند.  
۵- علی رضی الله عنه پس از آنکه خلافت را در دست گرفت، چیزی را از آنچه در دوران شیخین بود تغییر نداد و به همین دلیل، میراثی را تقسیم نکرد و چیزی از آن را به حسن و حسین نداد و این نشان می‌دهد که سخن ابوبکر رضی الله عنه از دیدگاه او درست بوده است.  
۶- فاطمه رضی الله عنها به این دلیل میراث خویش را مطالبه کرد که گمان می‌کرد او همانند سایر مردم ارث می‌برد و چون حدیث پیامبر را به آگاهی او رسانیدند، گمان نمی‌کنم که مطالبه خود را ادامه داده باشد؛ زیرا او با پدرش مخالف نمی‌ورزید و اگر مخالفت می‌کرد، باز هم تبعیت از فرمان پدرش به عنوان قانونگذار از تبعیت از سخن او سزاوارتر بود.

۷- فرض کن که ابوبکر اجتهاد کرده و به خطا دچار شده است - که البته فرضی است ناممکن، زیرا که در اینجا نص وجود دارد - لیکن فرض کن او اجتهاد کرده است؛ اما کار او از کار علی رضی الله عنه کمتر نیست و آنچه را شما درباره علی رضی الله عنه پاسخ دهید، ما همان را درباره ابوبکر رضی الله عنه پاسخ می‌دهیم.

خداوند فرموده است: ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ

وَالظَّالِمُونَ لِلظَّالِمَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ<sup>۱</sup>؛ «زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید و زنان پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک برای زنان پاک. اینان از آنچه دربارهٔ ایشان می‌گویند برکنارند، برای آنان آمرزش و روزی نیکو خواهد بود».

#### چند نکته:

۱- آیه برای تبرئه عائشه از آنچه به او نسبت دادند، نازل شده و خداوند خبر داده است که زنان پلید برای مردان پلیدند و... تا نشان دهد که خداوند مقتدر و بزرگ نمی‌گذارد زنی ناپاک همسر رسول خدا ﷺ شود که پاک‌ترین پاکان است. مقصود از خبیث در اینجا مرتکب شونده «زنا» است. اما همسران نوح و لوط عليهما السلام هردو کافر بودند و ازدواج با زن کافر در شریعت آنان روا بوده است، لیکن در شریعت ما روا نیست، مگر با زن کتابی که زناکار نباشد.

اما ازدواج با زن زناکار در شریعت ما، هر چند که مسلمان باشد، روا نیست؛ زیرا پیامدهای فاسدی دارد و موجب درهم آمیختن نسب‌ها می‌شود، همان‌گونه که خداوند فرموده است: ﴿الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ «زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به زنی نگیرد و بر مؤمنان این [امر] حرام گردیده است». بنا براین، تفاوت آشکار است.

۲- آیه، عایشه را تبرئه کرده و آمرزش و روزی نیکورا به وی وعده داده است. این آیه نشان می‌دهد که او با ایمان از دنیا می‌رود؛ زیرا که حکم خدا تغییر نمی‌کند.

۱. نور (۲۴): ۲۶.

۲. نور (۲۴): ۳.

## دو حدیث ابن عباس

در این دو حدیث چند نکته است، از جمله:

۱- پیامبر ﷺ خواست نامه‌ای بنویسد تا صحابه رضی الله عنهم دچار اختلاف نگردند؛ لیک موضوعی را که می‌خواست بنویسد، بیان نکرد. چنانچه آن موضوع از واجبات دین بود، به دلیل بلند شدن سرو صدای صحابه، از نوشتن آن صرف نظر نمی‌کرد؛ بلکه دستور می‌داد آنان بیرون روند و سپس از یکی از صحابه می‌خواست که وصیت او را بنویسد؛ زیرا آن حضرت پس از این واقعه، چهار روز زنده بود؛ چه، این واقعه، آن گونه که بخاری گفته است: «یوم الخميس وما یوم الخميس؛ روز پنج‌شنبه و چه روز بود آن روز»، ح ۴۴۳۱، روز پنج‌شنبه اتفاق افتاد، در حالی که آن حضرت روز دوشنبه رحلت کرد.

۲- حاضران اختلاف کردند و این اختلاف ویژه عمر نبود.

۳- عمر کسی است که پیامبر ﷺ به نفع او گواهی داده است: «در گذشته در میان امت‌های پیش از شما افرادی بوده‌اند که فرشتگان به آن‌ها نازل می‌شده‌اند و اگر بنا باشد در میان امت من یک نفر به این مقام رسیده باشد، او همان عمر بن خطاب است»<sup>۱</sup>.

نیز پیامبر ﷺ فرمود: «سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، هیچ‌گاه شیطان تورا در راهی ندید، مگر اینکه راهی غیر راه تورا پیمود»<sup>۲</sup>. صحیح البخاری، ح ۳۲۹۴؛ صحیح مسلم، ح ۲۳۹۶.

---

۱. بخاری، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۹، کتاب بدء الخلق، باب بعد باب حدیث الغار.

۲. همان، ص ۹۶، کتاب بدء الخلق، باب صفة إبلیس و جنوده.

بخاری و مسلم شانزده حدیث از فضایل عمر را در صحیح‌ترین کتاب‌ها روایت کرده‌اند و از آن جمله از محمد بن حنفیه که گفت: «به پدرم عرض کردم: چه کسی پس از رسول خدا ﷺ برترین مردم است؟ پدرم فرمود: ابوبکر. گفتم: سپس چه کسی؟ گفت: سپس عمر و ترسیدم که بگویند: عثمان. گفتم: سپس تو؟ گفت: من تنها یکی از افراد مسلمانانم»<sup>۱</sup>. صحیح بخاری، ح ۳۶۷۱.

ابن عباس روایت کرده و گفته است: «وقتی عمر را در تابوتش گذاشتند، مردم می‌آمدند و دعا می‌کردند و نماز می‌گزاردند و من هم در میان آنان بودم. ناگهان شخصی شانه‌ام را گرفت، دیدم علی بن ابی طالب علیه السلام است. او برای عمر طلب رحمت کرد و گفت: از گذشتگان، عمل کسی نزد من همانند عمل تو محبوب نیست. سوگند به خدا، گمان می‌کنم که خداوند تو را با آن دو دوست قرار دهد و من بارها از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «من با ابوبکر و عمر می‌روم و با ابوبکر و عمر داخل می‌شوم و با ابوبکر و عمر خارج می‌شوم»<sup>۲</sup>. صحیح بخاری، ح ۳۶۸۵؛ صحیح مسلم، ح ۲۳۸۹.

آنچه گفته آمد، پاره‌ای از گواهی‌های صحابه از آل بیت رسول خدا ﷺ بود.  
 ۴ - پیامبر ﷺ گاه به سخن عمر عمل می‌کرد و قرآن هم هماهنگ با آن نازل می‌شد؛ نظیر اینکه مقام ابراهیم جایگاه نماز باشد، و حجاب و امثال آن.  
 بنابراین، در اینجا [یعنی صرف نظر کردن پیامبر از نوشتن وصیت] نیز شاید به آن دلیل بوده که آن حضرت به سخن عمر تمایل پیدا کرده باشد و شاید عمر آن سخن را به دلیل اینکه آن درد را در وجود او دیده و از باب دلسوزی یا همانند آن

۱. بخاری، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۵، کتاب بدء الخلق، باب مناقب المهاجرین.

۲. همان، ص ۱۹۹، باب مناقب المهاجرین.

گفته است و کسی تصور نمی‌کند که او قصد آزار پیامبر را داشته است؛ زیرا او کسی است که قرآن به نفع او گواهی داده؛ چه، وی از نخستین مهاجران سبقت گیرنده در اسلام بوده و فضایل او در روایاتی که پیش‌تر بیان شد، آمده است. این بود مهم‌ترین چیزهایی که درباره آن‌ها پرسش کردی؛ اما سایر پرسش‌های شما، مسائل اجتهادی است [که هر کس می‌تواند نظر خود را داشته باشد].

### اختلاف دیدگاه‌ها و مواضع اهل سنت و شیعه

کسی که در عقاید شیعه و سنی غور کند به نتایج زیر دست می‌یابد:

۱- اهل سنت از عقیده‌ای که دارند، چنین برداشت می‌کنند: پیامبر ﷺ برای تمام مردم برانگیخته شده و بر آنان واجب است که سنت او را به کسانی که از آن آگاهی ندارند منتقل کنند.

اما شیعه از عقیده‌ای که دارند، چنین برداشت می‌کنند: پیامبر ﷺ برای علی رضی الله عنه برانگیخته شده و خداوند بارها به پیامبر ﷺ دستور داده است که برای علی وصیت کند و مقصود از فرمان خداوند به ابلاغ، همان ابلاغ وصایت علی رضی الله عنه است و به همین دلیل، علم دین را باید از او فرا گرفت. بنابراین، هر دینی که از غیر او ابلاغ شود، دین نیست.

۲- اهل سنت از عقیده خود، این برداشت را دارند که فهم دین برای هر انسانی امکان‌پذیر است و انسان می‌تواند عالم و آگاه دین باشد و انجام وظیفه کند.

اما شیعه برای فهم دین شرط می‌کند که باید معصومی وجود داشته باشد تا به او رجوع شود و این بدان معناست که باید در هر سرزمینی معصومی باشد تا به وی مراجعه گردد؛ زیرا چگونه کسی که در شرق یا در غرب با مشکلی برخورد می‌کند، با داشتن این عقیده می‌تواند مشکل خود را حل کند؟

وقتی امکان اجتهاد وجود داشته باشد، چه نیازی به معصوم وجود دارد؟  
 ۳- اهل سنت به صحابه که ناقلان دین و جهادگران در راه دین هستند احترام می‌گذارند، آنان که شرق و غرب زمین را فتح کردند و قرآن و سنت را پاس داشتند و آن را به گوش جهانیان رساندند.

اما شیعیان از صحابه خرده می‌گیرند و به جستجوی خطاهای ایشان می‌پردازند و فضیلت و رنج‌های آنان را نادیده می‌گیرند و عمومات قرآن را قید می‌زنند و آن‌ها را براساس باورهایی که در ذهن خود دارند، مقید می‌سازند.

۴- از باورهای اهل سنت چنین پیداست که دین اسلام آشکار شده، مردم به آن عمل کرده و سرزمین‌ها را فتح نموده است؛ اما شیعه بر این باورند که دین، آشکار نشده و مردم به آن عمل نکرده‌اند.

۵- اهل سنت برطبق عقیده خود به علی علیه السلام احترام می‌گذارند و باور دارند که او در راه خدا شجاع بوده است و امکان ندارد که وصی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، ولی در طول بیست و پنج سال زندگی اش پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت اختیار کند و در این باره سخنی نگوید.

اگر علی علیه السلام در این باره سخنی می‌گفت، به طور حتم راویان اهل سنت آن را روایت می‌کردند، همان‌گونه که گوشه‌ای از روایات آنان را پیش‌تر دیدیم؛ چه آنان هر آنچه را دیده و شنیده‌اند روایت می‌کنند. البته، ممکن است روایاتی در این مورد رسیده باشد، لیکن آن‌ها درست نیست و ضعیف است. ما انکار نمی‌کنیم که کتاب‌های اهل سنت روایاتی را آورده‌اند؛ اما این روایات دروغ‌های زیادی دارد.

اما شیعیان می‌پندارند که به علی علیه السلام احترام می‌گذارند و گمان می‌کنند که اگر علی علیه السلام خلافت و وصایت خود را آشکار نمی‌کرده، به دلیل ترس از جان‌ش

بوده است و این بدترین اندیشه درباره‌ی علی است. هر چند که شیعیان روایاتی را در این باره آورده‌اند، لیکن این روایات از نگاه محققان غیر صحیح و ضعیف است. ۶- اهل سنت بر این باورند که امامت یک امر توافقی و شورایی است و وظیفه‌ی امت است که هر کس را شایسته‌ی این مقام بدانند برگزینند تا وی بر طبق قرآن و سنت بر آن‌ها حکومت کند و اختلاف در برداشت اشکالی ندارد.

اما شیعه معتقد است که بر خدا واجب است امامی را منصوب کند و این امام، علی رضی الله عنه است، با اینکه نه در قرآن و نه در سنت با هیچ عبارتی از امامت یا وصایت نام برده نشده است، بلکه آنچه آمده، عموماتی است که قابلیت تأویل بر چند معنا را دارد.

مسئله‌ی امامت، مسئله‌ی بزرگی است؛ بنابراین اگر یک مطلب دینی و مشخص می‌بود، به طور حتم آیتی با لفظ امامت نازل می‌شد و احادیث با لفظ آن می‌آمد، خواه مردم به آن عمل می‌کردند خواه عمل نمی‌کردند. آن‌گاه خداوند نسل این امامان را تا روز قیامت باقی می‌گذاشت.

خداوند به موضوعی کم‌اهمیت‌تر از موضوع امامت، یعنی داستان زید و همسرش که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن تردید داشت، تصریح کرده است. شما بگویید: کدام یک از این دو موضوع مهم‌تر است؟

۷- کاری که شیعه پس از قطع شدن نسل امامت کرده‌اند، همان چیزی است که اهل سنت پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده‌اند؛ با این تفاوت که شیعه کوشیدند مغالطه کنند و به همین دلیل، مدتی بدون مشکل باقی ماندند، سپس «ولایت فقیه» را اختراع کردند که پس از مرگ پیامبر به آن قائل شدند و تا امروز امورشان را با آن اداره می‌کنند.

۸- اهل سنت اعتراف دارند که پس از صحابه، برخی راویان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم



دروغ بسته‌اند؛ زیرا صحابه همگی عادل‌اند و دیده نشده که از روی عمد دروغ بگویند و اعتقاد نداشتن به عدالت آنان به معنای ویران کردن دین است.

اما شیعیان چنین اعتقادی ندارند، بلکه بسیاری از صحابه را دروغگو می‌دانند و این سخن در تمام دین شک ایجاد می‌کند؛ زیرا دین حقی که بتوانیم خدا را با آن عبادت کنیم، امکان ندارد از راویان دروغگو فرا گرفته شود.

این چیزی است که موجب شک در مقاصد شیعه می‌شود؛ زیرا موضع آنان نسبت به صحابه تمامت دین را ویران می‌کند و خداوند عالم و پیامبرش را زیر سؤال می‌برد.

۹- اهل سنت برای باورند که گروهی که قصد از میان بردن دین را داشتند یا ناآگاهانی که می‌خواستند دین را یاری کنند، احادیث بسیاری را وارد آن کرده‌اند؛ اما این احادیث از سوی علما شناسایی شده است.

اگر در منابع اهل سنت، مثلاً هزار حدیث جعلی وجود دارد، در منابع شیعه دوازده هزار حدیث جعلی وجود دارد؛ چه بیشتر احادیث از زبان معصوم جعل می‌شود و معصوم از دیدگاه اهل سنت جز رسول خدا ﷺ نیست. اما شیعیان دوازده معصوم دارند و به همین دلیل، احادیث جعلی نزد آنان بیشتر است و کسی که از کتاب‌های دو طایفه آگاه باشد، درستی این سخن برایش روشن می‌شود.

۱۰- اهل سنت بر اساس عقیده‌ای که دارند، پس از رسول خدا ﷺ به عصمت احدی حتی ابوبکر و عمر قائل نیستند، هر چند که اجتهاد آن‌ها را، در صورتی که برخلاف نص نباشد، مشروع می‌دانند.

اما شیعه قائل به عصمت امامان خود می‌باشند و چنانچه بینند که یکی از آنان برخلاف قواعد عقیده‌شان سخن گفته است، می‌گویند: تقیه کرده است. شگفت از این گستاخی!

حسن از امامت کنار می‌رود، در حالی که معصوم است و از یکی از ارکان ایمان کناره‌گیری می‌کند تا - آن گونه که خود شیعیان معتقدند - زندگی‌اش را پاس بدارد. آیا برای انسانی که از خاندان نبوت است و اعتقاد دارد که از سوی خداوند جانشین پیامبر ﷺ و دارای مقامی به سان نبوت می‌باشد، شایسته است که به دلیل حفظ جاننش از این مقام دست بکشد، در حالی که ما در تاریخ کسانی را می‌بینیم که به خاطر دین خویش آن قدر پایداری کرده که در راه خدا کشته شده‌اند و حال آنکه آنان نه پیامبر بوده‌اند و نه جانشینان معصوم ایشان؟!

از باب نمونه، [روح‌الله الموسوی] الخمینی بر عقیده خویش پایداری کرد و شکنجه و تبعید شد، سپس پیروزمندان بازگشت. در این صورت، باید [امام] خمینی از جانشین رسول خدا ﷺ بهتر باشد.

۱۱- شیوه اهل سنت در پذیرش روایات، شیوه‌ای محکم و خردمندانه است؛ زیرا آنان شرح حال همه راویان را ثبت کرده و از طریق روایاتی که نقل کرده‌اند درباره آنان داوری نموده‌اند. از این رو، آنچه را که با معیار جرح و تعدیل مطابقت داشته، پذیرفته و آنچه را با آن مخالف داشته، رد کرده‌اند. این قاعده‌ای است که هر که با آن مخالفت ورزد او را به آن باز می‌گردانند.

اما شیعه چنین شیوه‌ای ندارند و شما می‌توانید دیباچه چند کتاب رجالی اهل سنت را با مقدمه چند کتاب رجالی شیعه مقایسه کنید. شما آشنا به علم حدیث هستید، باید از سر تحقیق و بی طرفانه قضاوت کنید.

### مقایسه‌ای در این موضوع

#### الف) تهذیب الکمال از اهل سنت

احمد بن ابراهیم موصلی ... کنیه او ... شهر او، نام‌های استادان او که بیش از بیست راوی هستند، نام‌های شاگردان او. سپس درجه او. تقریباً درباره هر راوی -

جزاندکی - به همین ترتیب عمل شده است.

### ب) اما در کتاب مجمع الرجال (از مرحوم قهبايي) از شيعه

نخستين راوي در اين كتاب: آدم بن اسحاق بن آدم است. درباره او چنين آمده است: او كتابي دارد كه گروهى از علماي ما به آن خبر داده اند؛ اما نه از استادان او نام برده شده، نه از شاگردان و نه از درجه او.

دومين راوي آدم بن اسحاق است. همچنين، درباره او آمده است: او ثقه است و از استادان او نام برده نشده. در حقيقت، اگر كسى از اين دوروش آگاهي يابد و با ديده انصاف بدان بنگرد، خواهد ديد كه ميان اين دو، فاصله بسيار دورى است و خداوند توفيق دهنده است.

### متونى از كتاب هاى [امام] خمينى

۱- اگر مسئله امامت در قرآن تثبيت مى شد، كسانى كه به دليل اغراض دنيا و رياست، به اسلام و قرآن اهميت نمى دهند، قرآن را ابزاري براى اجراى اغراض زشت خود مى ساختند و آن آيات را از صفحات قرآن حذف و براى هميشه آن را از انظار جهانيان ساقط مى كردند.

۲- روشن است كه اگر پيامبر ﷺ توانسته بود مسئله امامت را برطبق فرمان خداوند تبليغ كند و در اين زمينه تلاش هاى انجام دهد، امروزه اين همه اختلاف در كشورهاي اسلامى وجود نداشت<sup>۱</sup>.

۳- همه پيامبران براى اين هدف آمدند كه پايه هاى عدالت را در جهان استوار سازند، ليكن آنان موفق نشدند؛ حتى حضرت محمد، خاتم پيامبران هم كه براى

۱. خمينى، سيد روح الله، كشف الاسرار، ص ۱۵۵.

اصلاح جامعه بشری و اجرای عدالت و تربیت بشر آمده بود در این باره توفیق نیافت.<sup>۱</sup>  
 ۴- پیامبر ﷺ بیم از آن داشت که اگر امامت در قرآن آورده شود، پس از وی قرآن  
 دچار تحریف گردد، یا اختلافات میان مسلمانان شدت پیدا کند و این امر اسلام  
 را تحت تأثیر قرار دهد.<sup>۲</sup>

برادر محمد! آیا می‌بینی که عقیده شیعه به کجا پایان می‌یابد؟ به متهم کردن  
 صحابه، بر پنهان کردن آیات. آیا بشر می‌تواند چیزی را از کتابی پنهان سازد که آفریدگار  
 مقتدر و بزرگ تعهد کرده است که آن را حفظ کند؟ آیا این سخن، عیب گرفتن در کار  
 آفریدگار نیست؟ وانگهی آیا نمی‌بینی که چگونه [امام] خمینی از متهم کردن صحابه،  
 به متهم کردن رسول خدا ﷺ می‌رسد و او را متهم می‌کند که فرمان خدا را آن‌گونه که  
 دستور داده ابلاغ نکرده است؟ آیا در این صورت، ایمان به پیامبری که به زعم [امام]  
 خمینی فرمان پروردگارش را انجام نداده است باقی ماند؟ سپس آیا می‌بینی که چگونه  
 از دیدگاه او، حضرت محمد و همه پیامبران به ناتوانی متهم شده‌اند؟

این است محصول عقاید نادرست که صاحبان این عقاید هدف معینی را  
 مشخص می‌کنند و خدا و پیامبرش را به محاکمه می‌کشند. چنانچه شما سخن  
 [امام] خمینی را جستجو کنید، می‌بینید که او حتی برای خدا هم احترام قائل نیست؛  
 زیرا خدای سبحان را بدون تعظیم و احترام نام می‌برد و برای پیامبر او محمد ﷺ نیز  
 احترام قائل نیست و این در متون او پیدا و آشکار است. بارخدا! من از توبه خاطر این  
 مطالب آمرزش می‌طلبم و از پیامبرت، بزرگ دنیا و سرور بشر و خلیل خدای رحمان  
 پوزش می‌خواهم که این متون را نقل می‌کنم و از خلفای راشدین از نگارش این متون  
 بخشش می‌طلبم و خداوند هدایت کننده به راه راست است.

۱. نهج خمینی، ص ۴۶.

۲. خمینی، سید روح‌الله، کشف الاسرار، ص ۱۴۹.

## نامه من به دکتر غامدی و پاسخ به شبهات او

به نام خداوند بخشاینده مهربان

برادر گرامی دکتر احمد بن سعد حمدان غامدی، السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته از نامه‌ای که از طریق دورنگار در پاسخ به پرسش‌هایم درباره صحابه و دیگر موارد فرستادید سپاسگزارم و از اینکه دیر پاسخ دادم پوزش می‌خواهم و این به دلیل سرگرم بودن من به تدریس و تحقیق است، به گونه‌ای که در هفته فقط چند ساعت وقت دارم و همین وقت اندک را نیز به بازخوانی نامه شما و بررسی آن صرف کردم.

از آنجا که احساس کردم، جناب عالی به تحلیل نوشته‌هایتان تمایل دارید، ترجیح دادم که به این تمایل شما پاسخ مثبت دهم و از خداوند بلندمرتبه در این باره طلب خیر می‌کنم. لیکن تحلیل تمامی آنچه در نامه شما آمده است، نیاز به کتابی مستقل دارد و به همین دلیل، بر برخی از مطالبی که در این نامه آمده و از مهم‌ترین مسائل به شمار می‌رود، تمرکز می‌کنم.

لیکن دوست دارم، پیش از بیان برخی از انتقادهایم، نظرتان را به پاره‌ای از نکات مهم که وضعیت را روشن می‌کند، جلب کنم.

**اول: انصاف در سخن گفتن هنگام گفتگو درباره اختلاف**

۱- هنگام دیدار با حضرت عالی در منزلتان گفتم: من بیست سال است که به

دانشجویان علوم دینی در حوزه علمیه و دانشگاه درس می‌دهم و بسیاری از دانشجویانم در دانشگاه غیرایرانی‌اند و گاه اتفاق می‌افتد که در بعضی ترم‌ها همه دانشجویانم از برادران اهل سنت هستند و بسیاری از اوقات در سالن درس، مسائلی مطرح می‌شود که در ارتباط با اختلاف شیعه و سنی و شبهات مطرح شده میان این دو گروه است و به همین دلیل، دانشجویان هریک از این طایفه دوست دارند چیزی را بشنوند که برایشان قانع‌کننده باشد.

۲- از آنجا که اساس تدریس من پیرامون علوم رجال، حدیث و فرقه‌های اسلامی دور می‌زند، تمامی کتاب‌های شیعه و سنی را که در این باره وجود دارد گرد آورده‌ام، به گونه‌ای که شمار کتاب‌هایی که در این زمینه در کتابخانه شخصی من موجود است به حدود هشت هزار کتاب می‌رسد و حدود سه هزار عنوان از این کتاب‌ها از کتاب‌های اهل سنت در رشته‌های فقه، اصول، رجال، کلام و امثال آن است.

جای تأسف بسیار است که ما در کتابخانه‌های شخصی یا عمومی اهل سنت، شمار قابل توجهی از کتاب‌های شیعه را نیافتیم و شگفت‌آور است که برخی از برادران اهل سنت بر شیعه دروغ می‌بندند و چیزی را از آنان نقل می‌کنند که در کتاب‌هایشان وجود ندارد. همان‌گونه که این موضوع را در دیداری که با شیخ جمیل بن محمد بن زینوداشتم، گفتم و این هنگامی بود که وی برخی از مطالب کتاب *ثم للتاریخ* را برایم خواند. من گفتم: نویسنده این کتاب، روایات بسیاری را از کتاب *من لایحضره الفقیه* در برخی از صفحات نقل کرده است، با اینکه این روایات نه در این کتاب و نه در دیگر کتاب‌های حدیثی شیعه وجود دارد.

۳- برایم بسیار اتفاق افتاده است که پس از پرسش از برخی علمای اهل سنت در ایران و خارج آن درباره پاره‌ای از شبهات عقیدتی و امثال آن، با تأسف شدید، به جای پاسخ درست و متقاعدکننده، با دروغ بستن‌ها و تهمت‌ها و ناسزاها روبه‌رو

می‌شدم<sup>۱</sup>. با اینکه می‌دانم، این روش کسی است که دلیل ندارد و شاید شما نخستین کسی باشید در زندگی من که از این روش زشت خودداری کردید.

۴- من در نامه‌ای که برای شما فرستادم، یادآور شدم که از شما پاسخ‌هایی می‌خواهم که قانع‌کننده باشد. اما وقتی نامه شما را خواندم، متأسفانه در آن گم‌شده خود و پاسخ مورد نظرم را نیافتم؛ چرا که استدلال بر موضوع خاصی به کتاب و سنت، زمانی کامل است که تمامی آیات و روایات مربوط به آن، نقل شود، نه اینکه آنچه را که به نفع ماست انتخاب کنیم و آنچه را که به زیان ماست نادیده بگیریم؛ زیرا این کار، نوعی انحراف از حق است و از ارزش کار علمی می‌کاهد.

همچنین، برای یک محقق لازم است که وقتی سخنی را از شخصی یا گروهی نقل می‌کند، منبع سخن او را بیان کند تا برای دیگران این امکان وجود داشته باشد که منبع را ببینند، سپس به داوری بپردازند و حق را از باطل جدا سازند.

در نامه شما در مسئله صحابه و بانو عائشه دیده می‌شود که آیات و روایاتی را با تأویل و تفسیر در ستایش صحابه آورده‌اید، در حالی که این تفسیر و تأویل با سیاق آیه ناسازگار است و به زودی به این موضوع اشاره خواهم کرد؛ اما از آوردن آیات و

۱. همان‌گونه که این حادثه تهمت‌زنی در یکی از شب‌های ماه رجب در سال ۱۴۲۴ق پس از نماز عشا در بیت الله الحرام برایم اتفاق افتاد و این هنگام بود که با شیخ صالح فوزان الفوزان که یکی از علمای بزرگ و از اعضای انجمن فتواست دیدار کردم. به او گفتم: من می‌خواهم خدمت شما برسم و از جناب عالی برخی مسائل مربوط به اختلاف سنی و شیعه را بپرسم و از سخنان شما بهره‌مند شوم. او به من گفت: تو شیعه‌ای یا سنی؟ گفتم: من مسلمان و شیعه هستم. او گفت: هر زمانی که از اعتقاد شیعی توبه کردی، با تو دیدار خواهم کرد. گفتم: اگر دلیلی بر باطل بودن مذهب شیعه داری، من از تو پیروی می‌کنم، و گرنه پیروی نخواهم کرد. او گفت: من دلیلی ندارم، من دلیلی ندارم، سپس با شتاب رفت.

روایاتی که آنان را نکوهش کرده‌اند خودداری کرده‌اید، در حالی که باید آن‌ها را هم می‌آوردید تا مخاطب میان این دو دسته از آیات و روایات مقایسه کند و به داوری بپردازد و به نتایج سودمند دست یابد.

برادر عزیز! شما در نامه خود زیر عنوان: «موارد اختلاف در دیدگاه‌های شیعه و سنی» مطالبی را در پیوند با عقاید شیعه امامیه آورده‌اید، بی آنکه گوینده و منبع آن را نام ببرید، نظیر اینکه می‌گویید: «از عقیده شیعه چنین و چنان فهمیده می‌شود»<sup>۱</sup>. من مؤکداً می‌گویم که تاکنون این مطالب را نه از احدی از علمای شیعه شنیده‌ام و نه آن را در یکی از کتاب‌های معتبر شیعه خوانده‌ام و حقیقت را به شما می‌گویم که اگر چنین سخنانی در حوزه‌های علمیه یا در دانشگاه مطرح شود، هیچ‌کدام از طلاب و دانشجویان آن را نمی‌پذیرند، مگر با دلیل و در غیر این صورت، گوینده را به دروغ و تهمت زنی متهم خواهند کرد و به وی اجازه حضور در درس را نه در حوزه علمیه و نه در دانشگاه نخواهند داد.

کسی که امانت دار است - چنان که جناب عالی را چنین یافتیم - باید گوینده این سخن از شیعه را نام ببرد؛ آیا مقصود او از شیعه، غلاة است نظیر خطایه، غرابیه، علبویه، مخمسه، بزیه و امثال آنان از گروه‌های نابود شده؛ این‌ها شیعه امامیه هستند؟ آیا این کار ظلم فاحش نیست؟ چرا که شیعه امامیه این گروه‌ها را از زمره گروه‌های اسلامی نمی‌داند تا چه رسد به اینکه آن‌ها را در شمار شیعه امامیه بداند. فقیهان امامیه در کتاب‌های فقهی خود به گمراهی غالیان حکم کرده‌اند<sup>۲</sup> و به

---

۱. برخی از انتقادات را در پایان نامه بیان خواهیم کرد.

۲. شیخ مفید، محمد، درگذشته سال ۴۱۳ق، المسائل السّرویه، ص ۳۷؛ سید مرتضی،

درگذشته سال ۴۳۶ق، الرسائل، ج ۱، ص ۱۵۷.



خروج آنان از اسلام فتوا داده‌اند، هر چند که آنان به دروغ، خود را به آن منتسب کرده‌اند.<sup>۱</sup> در کتاب *جواهر الکلام*<sup>۲</sup> آمده است: «هیچ تردیدی در نجاست و کفر آنان (غالیان) وجود ندارد، سپس از شماری از فقیهان در این باره نقل اجماع کرده‌اند.<sup>۳</sup> فقیهان امامیه به نجاست غالیان<sup>۴</sup>، نجاست حیوانی که آنان سر ببرند<sup>۵</sup>، نجاست پس خورده آنان<sup>۶</sup>، جایز نبودن غسل دادن مردگان ایشان و نماز گزاردن بر آنان<sup>۷</sup>، جایز

۱. محقق حلی، جعفر بن حسن (درگذشته سال ۶۷۶ق)، *المعتبر*، ج ۱، ص ۱۵۲؛ *علامه حلی*، حسن بن یوسف (درگذشته سال ۷۲۶ق)، *منتهی المطلب*، ج ۱، ص ۲۶؛ *فخرالمحققین*، محمد بن حسن (درگذشته ۷۷۱ق)، *ایضاح الفوائد*، ج ۱، ص ۲۶؛ شهید اول، محمد بن مکی (درگذشته ۷۸۶ق)، *الدروس*، ج ۲، ص ۲۷۲؛ شهید ثانی، زین الدین (درگذشته سال ۹۶۶ق)، *روض الجنان*، ص ۱۵۷؛ *فاضل هندی*، بهاء الدین محمد (درگذشته سال ۱۱۳۷ق)، *کشف اللثام*، ج ۲، ص ۱۹؛ بحرانی، یوسف (درگذشته سال ۱۱۸۶ق)، *الحدائق الناضرة*، ج ۵، ص ۱۷۶؛ *طباطبایی*، سید علی (درگذشته سال ۱۲۳۱ق)، *ریاض المسائل*، ج ۹، ص ۳۲۱.
۲. *جواهر الکلام*، از کتاب‌های فقهی معتبر نزد شیعه امامیه است، به گونه‌ای که مباحث فقهی در حوزه‌های علمی شیعه بر محور همین کتاب می‌چرخد.
۳. نجفی، حسن، *جواهر الکلام*، ج ۶، ص ۵۱.
۴. محقق حلی، جعفر بن حسن، *شرائع الاسلام*، ج ۱، ص ۱۲؛ سید یزدی، کاظم، *العروة الوثقی*، ج ۱، ص ۶۸، همراه با حاشیه شماری از فقیهان معاصر؛ ج ۱، ص ۱۴۵. او گفته است: در نجاست غالیان، خوارج و نواصب اشکالی نیست.
۵. *علامه حلی*، حسن بن یوسف، *قواعد الاحکام*، ج ۳، ص ۳۱۸؛ *فخرالمحققین*، محمد بن حسن، *ایضاح الفوائد*، ج ۴، ص ۱۲۷.
۶. *علامه حلی*، *منتهی المطلب*، ج ۱، ص ۲۵؛ شهید ثانی، *روض الجنان*، ص ۱۵۷.
۷. شهید اول، محمد بن مکی، *البیان*، ص ۲۴ و ۲۸؛ محقق نراقی، احمد بن محمد مهدی، *مستند الشیعه*، ج ۶، ص ۲۷۰.

نبودن ازدواج با آنان<sup>۱</sup> و ارث نبردن آنان از مسلمانان<sup>۲</sup> حکم کرده‌اند.

نیز به جایز نبودن روایت از آنان و حتی سقوط روایت کسی که از آنان روایت کند<sup>۳</sup> و اعتبار نداشتن توثیق آنان<sup>۴</sup> قائل شده‌اند.

برادر گرامی! پس از این سخنان، آیا منصفانه است که عقاید برخی از فرقه‌های باطل و از میان رفته را به همه شیعیان نسبت دهید؟ به گونه‌ای که شخص ناآگاه توهم کند که این مطالب جزء مذهب همه شیعیان است؟ آیا شریعت به ما اجازه می‌دهد که نیکوکار را با سنگ بدکار بزنیم و بی‌گناه را به گناه گناهکار مجازات کنیم؟ به خدا سوگند، رشد یافتگی و انصافی که در شما سراغ دارم، مرا وادار کرده که با کمال اطمینان به شما بگویم: اگر شما دیدگاه امامیه را از کتاب‌هایشان که در طول چهارده قرن نگاشته شده برمی‌گرفتید، به طور حتم دیدگاهتان درباره شیعیان غیر از آنچه بود که در پاسخ شما خواندم.

از این رو، از شما خواهش می‌کنم که در موضوع فقه، به کتاب *جواهر الکلام* شیخ محمد حسن نجفی یا *منتهی المطلب* علامه حلی، از فقیهان امامیه رجوع کنید و به کتاب *المعنی* ابن قدامه یا *المبسوط* سرخسی یا *مواهب الجلیل* رعینی یا *تلخیص الحبیر* ابن حجر، و *فتح العزیز* رافعی از فقیهان اهل سنت، مراجعه نمایید و این دو مجموعه را در مقایسه گیرید و آن‌گاه برطبق آنچه از دیدگاه شما درست است،

---

۱. فاضل هندی، بهاء الدین محمد، *کشف اللثام*، ج ۲، ص ۱۹.

۲. نجفی، حسن، *جواهر الکلام*، ج ۳۹، ص ۳۲.

۳. عاملی، محمد، *مدارک الاحکام*، ج ۵، ص ۳۸۲؛ نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*،

ص ۵۹۴.

۴. محقق سبزواری، محمد، *ذخیره المعاد*، ج ۲، ص ۲۱۷.

داوری کنید.

همچنین کتاب معجم رجال الحديث از کتاب‌های رجال شیعه، تهذیب الکمال یا سیر اعلام النبلاء از اهل سنت را بگیرید و میان آن‌ها مقایسه کنید. نیز در رشته اصول فقه شیعه، کتاب‌های المحاضرات و مصباح الاصول آیه الله خوئی و در اصول فقه اهل سنت، کتاب الاحکام آمدی، المحصول رازی، المستصفی غزالی یا الفصول جصاص را بگیرید و میان آن‌ها مقایسه کنید.

بنابراین، درست نیست که شما برخی مطالب بی‌اساس را نقل کنید و با استناد به گفتار مخالفان شیعه، آن را به آنان نسبت دهید، بی‌آنکه در شناخت دیدگاه‌های شیعه امامیه به علمای آنان رجوع کرده باشید و دیدگاه‌های آنان را در اصول و فروع از کتاب‌های ایشان بگیرید.

شگفت آور است که احمد امین مصری در کتابش به نام فجر الاسلام نوشته است: «شیعه پناهگاه هر کسی بوده است که می‌خواسته اسلام را نابود کند»<sup>۱</sup>.

او پس از نوشتن کتابش به بغداد و نجف مسافرت کرد و یکی از علمای شیعه به او اعتراض کرد و او را به دلیل نوشتن آن سخنان یاوه مورد سرزنش قرار داد. او بالاترین عذری که برای این کار آورد، ناآگاهی و کمبود منابع بود<sup>۲</sup>.

ابن حزم ظاهری می‌گوید: «برخی از شیعه امامیه ازدواج با نه زن را جایز می‌دانند»<sup>۳</sup>. وقتی دانشجویین سخن را از ابن حزم بخواند، سپس به کتاب‌های فقهی امامیه رجوع کند و دریابد که امامیه از نگاه نص و فتوا بر حرمت ازدواج بالاتر

۱. امین، احمد، فجر الاسلام، ص ۳۳.

۲. کاشف الغطاء، محمد حسین، اصل الشيعة و اصولها، ص ۱۴۰.

۳. اندلسی، ابن حزم، الفصل فی الملل و الاهواء، ج ۴، ص ۱۸۲.

از چهار زن اجماع دارند و این حکم از ضروریات مذهب آنان است، فاتحه تقوای ابن حزم خوانده می‌شود.

حتی اگر کسی جستجو و تحقیق کند، موضوع را برعکس خواهد یافت؛ زیرا گروهی از پیشوایان اهل سنت به جایز بودن ازدواج با نه زن قائل شده‌اند و به آیه کریمه قرآن استدلال کرده‌اند؛ مثلاً فخرالدین زیلعی حنفی چنین گفته است: «قاسم بن ابراهیم گفته است: ازدواج با نه زن جایز است، زیرا خداوند با این سخن خویش: «مَثْنَى» ازدواج با دوزن را مباح کرده است، سپس «ثَلَاثٌ وَرُبَاعٌ» را با او به آن عطف کرده و حرف او برای جمع است و به همین دلیل، مجموع می‌شود: نه، همانند او از نخعی و ابن ابی لیلی نقل شده است»<sup>۱</sup>.

عینی گفته است: «قاسم بن ابراهیم گفت: ازدواج با نه زن جایز است و همانند او از نخعی و ابن ابی لیلی نقل شده است؛ زیرا که او برای جمع است»<sup>۲</sup>.

یکی از علمای اهل سنت و بلکه گروهی از آنان قائل به جواز ازدواج با هر شماری شده است که شخص بخواهد. نظام‌الدین اعرج مفسر نیشابوری در تفسیر آیه یاد شده گفته است: «گروهی ازدواج با هر شماری را که خواسته شود جایز دانسته‌اند؛ زیرا آیه ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ در همه شماره‌ها اطلاق دارد»<sup>۳</sup>.

همچنین وقتی یک دانشجوی سنی میان میلیون‌ها شیعه زندگی می‌کند و سخن دکتر عبدالله محمد غریب را می‌خواند که شیعه بر این باور است: ازدواج با

---

۱. فخرالدین زیلعی، عثمان، تبیین الحقائق، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. عینی، ابومحمد محمود، رمز الحقائق، ج ۱، ص ۱۴۳؛ حسینی میلانی، علی، نفحات الازهار، ج ۴، ص ۲۴۸.

۳. قمی نیشابوری، نظام‌الدین، حسن بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۱۷۲.

مادر، نیکی به پدر و مادر است و این کار از نگاه آنان از بزرگ‌ترین اعمالی است که انسان را به خدا نزدیک می‌سازد<sup>۱</sup>، یقین پیدا می‌کند که در این نویسنده، اثری از دیانت و تقوا وجود ندارد.

برادر عزیز! آیا امثال جناب عالی، اجازه می‌دهید که وقتی ما آنچه را که به گروه خطاییه و حدیثیه - دو فرقه از اهل سنت معتزله - نسبت داده می‌شود و برای همخوانی با نصارا یکی از احکام الهی را برای حضرت مسیح اثبات می‌کنند یا به تناسخ قائل اند<sup>۲</sup>، می‌خوانیم، آن را به همه اهل سنت نسبت دهیم و آن را عقیده آنان بدانیم؟ آیا منصفانه است که کسی از ابوحنیفه این حکم را بخواند: «حدّ بر کسی که با زنی آمیزش کند که او را برای زنا اجیر کرده است، واجب نیست»<sup>۳</sup>، سپس این حکم را به همه اهل سنت نسبت دهد؟

خطیب با اسنادش از ابوبکر بن عیّاش روایت کرده است که او به نوّه ابوحنیفه گفت: «چه بسیار فرج‌های حرامی که جدّ تو آن‌ها را مباح کرد؟»<sup>۴</sup> ابن حبان از هدیه بن عبدالوهاب نقل کرده است که او می‌گفت:

فکم من فرج محصنة عفيفة أجّل حرامها بأبي حنيفة<sup>۵</sup>  
 چه بسیار فرج‌های پاک و باعفتی که حرمت آن‌ها توسط ابوحنیفه حلال شد.

۱. شهری، فائزین عبدالله، وجاء دور المجوس، ص ۲۲۲.

۲. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، ج ۱، ص ۶۰.

۳. ابن نجیم مصری، البحر الرائق، ج ۵، ص ۳۰؛ ابن قدامه، المغنی، ج ۱۰، ص ۱۹۴. با این ادعا که مالک بودن منفعت آن زن، شبهه‌ای است که حد را دفع می‌کند.

۴. خطیب بغدادی، احمد، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۲۰.

۵. ابن حبان، المجروحین، ج ۳، ص ۷۲؛ ابن دمیاطی، ذیل تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۴.

در اینجا توجه شما را به آرای برخی از علمای الازهر شریف پیرامون شیعه که پس از خواندن کتاب‌هایشان صادر شده است، جلب می‌کنم:

استاد عبدالهادی مسعود ایباری<sup>۱</sup> می‌گوید: «تردیدی نیست که مذهب شیعی یکی از مذاهب مهم اسلامی است که بیش از یک صد میلیون مسلمان در اقصی نقاط هند و ایران و عراق پیرو آن می‌باشند. من بسیاری از کتاب‌های شیعه و همچنین دیدگاه‌هایی را که گفته می‌شود با دیدگاه‌های اهل سنت اختلاف زیادی دارد، دنبال کردم و دریافتم که این سخنان پایه و اساسی ندارد»<sup>۲</sup>.

دکتر ابوالوفا تفتازانی<sup>۳</sup> می‌گوید: «بسیاری از پژوهشگران، خواه در شرق خواه در غرب، چه قدیم چه جدید، گرفتار داوری‌های نادرستی درباره شیعه شده که به دلایل و شواهد نقلی قابل اعتمادی تکیه ندارد و برخی از مردم نیز همین داوری‌ها را در میان خود رواج داده‌اند، بی آنکه از خود، درباره صحت و سقم آن پرسند.

از چیزهایی که نباید درباره آن تردید کرد، آن است که هر پژوهشگری که بخواهد درباره تاریخ شیعه یا عقاید یا فقه آنان تحقیق نماید، باید در مرحله نخست و پیش از هر چیزی بر میراث خود شیعه در این زمینه‌ها تکیه کند. نیز از جمله عواملی که به بی‌انصافی نسبت به شیعه انجامیده، آن است که استعمار غربی در دوران ما می‌خواهد اختلاف میان شیعه و سنی را گسترش دهد تا امت اسلامی به بیماری اختلاف و چنددستگی گرفتار شوند. از این رو، به برخی از

---

۱. او معاون اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی ملی و مدیر کتابخانه‌های عمومی در دارالکتب المصریه است.

۲. رضوی، سید مرتضی، عصمة القرآن من الزیادة والنقصان، ص ۲۶۱.

۳. او استاد فلسفه اسلامی در دانشگاه قاهره است.

خاورشناسان خود سفارش کرده که به نام تحقیق دانشگاهی آزاد، این هدف را دنبال کنند. از چیزهایی که بسیار تأسف آوراست آن است که برخی از پژوهشگران مسلمان در دوران کنونی در دیدگاه‌هایشان از همان خاورشناسان پیروی کرده‌اند، بی آنکه به اهداف آنان پی ببرند».

تا آنجا که این دکتر می‌گوید: «مقدار اختلاف موجود میان سنی و شیعه بیشتر از اختلافی نیست که میان مذاهب امام مالک و پیروان او که اهل رأی و قیاس هستند وجود دارد»<sup>۱</sup>.

### دوم: غرابت موضوع نیاز به دلیل روشن دارد

چنانچه کسی موضوعی را ادعا کند که از نظر عقلی دور به نظر برسد، اثبات آن نیاز به دلیلی روشن و قانع‌کننده دارد. از باب نمونه، اگر گوینده ادعا کند که هزاران نفر در کنار دریا بودند و یکی از آنان توانست روی آب راه برود. این موضوع ممکن است، لیکن دور از ذهن می‌باشد و نمی‌توان آن را باور کرد، مگر اینکه دلیل نیرومندی اقامه کند. از این قبیل است، ادعای عدالت صحابه؛ چه هر کسی که پیامبر ﷺ را یک ساعت، یا یک روز، یا یک هفته، یا یک ماه ببیند، عادل می‌شود. این ادعا اگرچه ممکن است و ناممکن نیست، لیکن بسیار غریب است؛ زیرا این کار حتی برای احدی از پیامبران و مصلحان هم اتفاق نیفتاده است. روشن است که شمار صحابه از یک صد هزار تن فراتر می‌رود<sup>۲</sup>. هر چند شمار کسانی که

۱. رضوی، سید مرتضی، مع رجال الفکر فی القاهرة، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲. همان‌گونه که ابوزرعه گفته است: رسول خدا ﷺ در حالی رحلت کرد که یک صد و چهارده هزار صحابه برجای نهاد، آنان که از او روایت کردند و از او شنیدند. این روایت را سیوطی نقل کرده و سپس در آن اشکال نموده و گفته است: ساجی در المناقب با سندی نیکواز رافعی روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ در حالی رحلت کرد که شمار مسلمانان

نام‌هایشان ثبت شده از ده هزار کمتر است<sup>۱</sup>. از این رو، این سخن که صحابه از اوّل تا آخرشان عادل‌اند و آنان شخصیت‌های آرمانی هستند، آن‌چنان غریب است که ثابت نمی‌شود، مگر اینکه دلیل نیرومندی وجود داشته باشد که تمامی شبهات پیرامون عدالت آنان را از میان ببرد.

### سوم: صحابی شدن معجزه نمی‌کند

مقدار مصاحبت صحابه با پیامبر ﷺ یکسان نبوده است؛ مثلاً برخی از آن‌ها از نخستین ساعت‌های بعثت تا آخرین لحظه‌های زندگی پیامبر ﷺ با وی همراه بوده‌اند، برخی آنان پس از بعثت و پیش از هجرت اسلام آوردند و بسیاری از آنان پس از هجرت به اسلام گرویدند. برخی یک سال با آن حضرت همراه بودند، برخی یک ماه، برخی چند روز و برخی چند ساعت.

بنابراین، آیا درست است که بگوییم: مصاحبت چند ساعت یا چند روز، تمامی ریشه‌های غیر صالح و خصلت‌های پست را از دل‌های آنان برکنده است و از آنان شخصیت‌های ممتازی ساخته و آنان را در چنان رتبه‌ای قرار داده است که دیگر در چارچوب جرح و تعدیل یا انتقاد قرار نمی‌گیرند؟

شصت هزار بود؛ سی هزار در مدینه و سی هزار در قبایل عرب و غیر عرب. با وجود این، همه کسانی که درباره صحابه نوشته‌اند، شمار صحابه در کتاب‌های آنان به ده هزار نفر نرسیده است، با اینکه آنان کسانی را نام می‌برند که در حیات پیامبر ﷺ درگذشته‌اند و کسانی که معاصر او بودند یا او را در کودکی درک کردند. (تدریب الراوی، ج ۲، ص ۲۲۰).

۱. همان‌گونه که محمد سعید مبیض در کتاب خود موسوعه حیاة الصحابة، ج ۱، ص ۶ گفته است: دانشنامه ما بزرگ‌ترین عدد ممکن از صحابه را در بردارد؛ چه برخی از نویسندگان افرادی را از صحابه دانسته‌اند که دیگران آن‌ها را از صحابه نمی‌دانند. از این رو، ما نام‌های افرادی را در این کتاب گرد آورده‌ایم که در همه منابع ثبت شده است و شمار آنان به ۹۳۳۳ صحابی رسید.



اثرگذاری مصاحبت از نگاه کسی که همهٔ صحابه را عادل می‌داند به سان مادهٔ شیمیایی است که برای تبدیل عنصری همانند مس به عنصری دیگر همانند طلا به کار می‌رود و گویی این مصاحبت، صحابی را، هر چند در مدّت چند ساعت، به انسان آرمانی آراسته به عدالت تبدیل کرده است و این، چیزی است که برهان و عقل سلیم آن را نمی‌پذیرد؛ زیرا پیامبر گرامی ﷺ از طریق اعجاز به تربیت و آموزش مردم اقدام نکرد. خداوند بلند مرتبه فرموده است: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا»؛ «اگر پروردگار تومی خواست، قطعاً هر که در زمین است همهٔ آن‌ها یکسر ایمان می‌آوردند». «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»؛ «بگو: برهان رسا ویژه خداست و اگر می‌خواست قطعاً همهٔ شما را هدایت می‌کرد». بلکه پیامبر ﷺ با روش‌های متعارف، به هدایت مردم پرداخت و آنان را به حقّ فرا خواند؛ نظیر تلاوت قرآن، فرستادن نمایندگان و مبلغان دینش به نقاط جهان و امثال آن. دعوتی که بر این اساس باشد، اثر آن درد لها، بر حسب استعدادها و قابلیت‌ها متفاوت خواهد بود و به همین دلیل نباید اثرگذاری این دعوت را نسبت به همه یکسان بدانیم.

### قرآن گروهی از صحابه را ستایش می‌کند و گروهی را نکوهش

از این رو، می‌بینیم که قرآن کریم اصحاب را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروهی از آنان را ستایش می‌کند و گروهی دیگر را نکوهش. اما گروه مورد ستایش - همان گونه که جناب عالی هم گفتید - افرادی از مهاجران و انصار هستند که در گرویدن به اسلام پیشی گرفتند و کسانی که زیر آن درخت بیعت کردند، اصحاب فتح و... . انسانی که پیش داوری نداشته باشد و قلبش از هرگونه غرض‌ورزی پاک باشد،

۱. یونس (۱۰): ۹۹.

۲. انعام (۶): ۱۴۹.

خودبه خود پی می‌برد که باید به این گروه احترام بگذارد. لیکن داوری دربارهٔ عموم صحابه ایجاب می‌کند که همهٔ آیات قرآنی را که دربارهٔ ایشان نازل شده است بررسی کنیم؛ زیرا در قرآن حکیم آیاتی به چشم می‌خورد که به روشنی نشان می‌دهد، گروه‌هایی از صحابه هستند که در اخلاق، خصلت‌ها، رفتارها و کردارها با گروه پیشین ناسازگاری دارند؛ همانند منافقان که رسول خدا ﷺ را در طول زندگی اش رنج دادند.

از این رو، چنانچه منافقان، گروهی اندک و غیرتأثیرگذار بودند، به طور حتم قرآن کریم تا این اندازه به آن‌ها توجه نمی‌کرد. گروهی از پژوهشگران پیرامون نفاق و منافقان رساله‌ها و کتاب‌هایی نوشته‌اند. برخی از این پژوهشگران به شمارش آیاتی که دربارهٔ آنان است پرداخته و دیده‌اند که تعداد آیات مربوط به آنان، به یک‌دهم قرآن رسیده است<sup>۱</sup> و این، نشانگر بسیاری اصحاب نفاق و اثرگذاری آنان در آن روزگار در جامعهٔ اسلامی است. اینک به بیان آیاتی می‌پردازیم که دربارهٔ آنان نازل شده است:

### آیات رسیده دربارهٔ منافقان

**یکم:** آیاتی که دربارهٔ منافقان نازل شده است، به گونه‌ای که از وجود منافقانی که در آن زمان میان صحابه شناخته شده بوده‌اند به روشنی پرده برمی‌دارد و این گروه در جامعهٔ اسلامی آن روز نقش داشته‌اند تا آنجا که سورهٔ جداگانه‌ای دربارهٔ ایشان نازل شده است.

**دوم:** آیاتی که نشان می‌دهد هم در پیرامون مدینه منافقانی وجود داشته‌اند و هم از اهالی مدینه گروهی بوده‌اند که بر نفاق خو گرفته بودند و پیامبر اعظم ﷺ برخی

۱. ابراهیم علی سالم المصری، النفاق و المنافقون.

از آن‌ها را نمی‌شناخت: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ التَّفَاقِي لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ «برخی از بادیه‌نشینانی که پیرامون شما هستند منافق‌اند و از ساکنان مدینه [نیز عده‌ای] بر نفاق خو گرفته‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم».

ابن کثیر گفته است: «خداوند به پیامبرش، صلوات و سلام خدا بر او باد، خبر می‌دهد که در قبایل عرب پیرامون مدینه منافقانی وجود دارند. نیز در میان مردم مدینه منافقانی هستند که «مَرَدُوا عَلَىٰ التَّفَاقِي»؛ یعنی بر نفاق خو گرفته و بدان ادامه دادند»<sup>۲</sup>.

قرآن کریم توجه ویژه‌ای به گروه منافقان کرده و نیت‌های آنان را آشکار ساخته و در سوره‌هایی چند، آن‌ها را نکوهش نموده است. این سوره‌ها نشان می‌دهد که منافقان گروه بزرگی در جامعه اسلامی بوده‌اند، هر چند که برخی با ویژگی نفاق شناخته می‌شده و برخی با این ویژگی شناخته نمی‌شده؛ بلکه به ایمان و دوستی پیامبر ﷺ تظاهر می‌کرده‌اند، به گونه‌ای که هر کس در پیرامون پیامبر ﷺ بوده، می‌ترسیده که آیه‌ای در شأن او نازل شود و او را در برابر مسلمانان رسوا کند.

ابن جوزی در زاد المسیر گفته است: «عمر بن خطاب گفت: وقتی سوره براءت نازل شد، همه ما گمان می‌کردیم که درباره هر کدام از ما آیه‌ای نازل خواهد شد [و وضعیت ما را بیان خواهد کرد]»<sup>۳</sup>.

۱. توبه (۹): ۱۰۱.

۲. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۹۸.

۳. ابن جوزی، عبدالرحمن، زاد المسیر، ج ۳، ص ۳۱۶.

سیوطی گفته است: «ابوعوانه، ابن منذر، ابوشیخ و ابن مردویه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند: «از عمر دربارهٔ سورهٔ توبه پرسیدند؟ او گفت: این سوره به عذاب نزدیک‌تر است و تا زمانی که تکلیف همهٔ مردم را روشن نکرده است، دست از سر آنان بر نمی‌دارد»<sup>۱</sup>.

### چند پرسش

الف) این منافقانی که در طول زندگی پیامبر ﷺ او را رنج دادند، پس از رحلت او کجا رفتند؟

ب) چگونه به محض قطع شدن وحی و پیوستن پیامبر ﷺ به رفیق اعلیٰ، سخن دربارهٔ آنان قطع شد؟

ج) آیا زندگی پیامبر ﷺ عامل نفاق منافقان و مرگ او عامل ایمان و عدالت آنان و موجب تبدیل شدن ایشان به برترین آفریدگان پس از انبیای الهی بوده است؟

د) چگونه ماهیت این منافقان پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ دگرگون شد و پس از آن نفاق به فضیلت تبدیل گردید که با وجود ارتکاب آن جنایت‌های بزرگ، هیچ چیزی در آن اثر نمی‌گذارد؟

ه) بر اثبات این ادعاها، چه دلیلی از کتاب، سنت، عقل، اجماع یا قیاس وجود دارد؟

و) آیا موضوع نفاق قطع شده است و منافقان از میان رفته‌اند؟ یا اینکه به برکت خلیفگان پیامبر، اصلاح شدند؟! یا اینکه نفاق آنان شدیدتر از زمان رسول خدا ﷺ ادامه یافته و خفا به علن تبدیل شده است! همان‌گونه که در صحیح بخاری از حدیفة

---

۱. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۸.

بن یمان آمده است که گفت: «منافقان امروز بدتر از منافقان دوران پیامبر ﷺ اند؛ زیرا آنان در آن روز پنهانی رفتار می کردند؛ اما امروز آشکارا رفتار می نمایند».

یا اینکه نفاق آنان به کفر بدل شده است، آن گونه که در همین منبع از حدیث آمده است که گفت: «نفاق در دوران پیامبر ﷺ بود؛ اما امروز به کفر پس از ایمان بدل شده است»<sup>۱</sup>.

(ز) پس از همه آنچه گفته آمد، چه بگوییم درباره آنچه آمده است که عمر بن خطاب بر هیچ مرده ای نماز نمی گزارد، مگر پس از آنکه حدیثه گواهی می داد که او از منافقان نیست؟

ابن کثیر گفته است: «برای ما گفته اند که عمر بن خطاب وقتی شخصی وفات می یافت و گمان می رفت که او هم از منافقان باشد، به حدیثه نگاه می کرد که آیا در نماز بر او شرکت می کند یا نه و چنانچه او شرکت نمی جست، عمر هم شرکت نمی کرد»<sup>۲</sup>.

چگونه به دانشجویی که می پرسد: کار نفاق و کمبود آگاهی ایمانی در دل های صحابه، به جایی رسیده بود که خلیفه عمر بن خطاب شک می کرد که آیا او هم از منافقان است یا نه، به وی چه پاسخ دهیم؟

ابن کثیر و طبری گفته اند: «برای ما گفته اند: عمر بن خطاب به حدیثه گفت: تو را به خدا سوگند، آیا من هم از آنان [یعنی منافقان] هستم؟ او گفت: نه، ولی پس از تو، دیگر کسی را تبرئه نخواهم کرد»<sup>۳</sup>.

۱. بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۰۰، کتاب الفتن.

۲. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۹۹.

۳. همان؛ طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج ۱۱، ص ۱۶.

ح) آیا قبول کنیم که بگویند: منافقان به قدری شناخته شده بودند که نباید آنان را با صحابه در هم آمیخت؟ آن‌گاه چگونه روایتی را توجیه کنیم که در صحیح بخاری از عمر بن خطاب آمده است که برخاست و گفت: ای رسول خدا، بگذار گردن این منافق را بزنم (مقصود او عبدالله بن ابی بود). اما پیامبر ﷺ فرمود: «اورا رها کن تا مردم نگویند: محمد اصحابش را می‌کشد»<sup>۱</sup>.

همچنین در قضیه «ذوالخویصره» که رسول خدا ﷺ پاسخ داد: «پناه می‌برم به خدا از اینکه مردم بگویند: من اصحابم را می‌کشم. این شخص [= ذوالخویصره] و یارانش قرآن می‌خوانند، لیکن قرآن از حنجره‌هایشان فراتر نمی‌رود. آنان از دین خارج می‌شوند، همان‌گونه که تیر از بدن شکار خارج می‌شود»<sup>۲</sup>.

در داستان حاطب، [عمر] گفت: «بگذار که گردن این منافق را بزنم؟»<sup>۳</sup>.

درنگی دیگر: چگونه در اینجا، عمر بن خطاب درباره صحابی رسول خدا ﷺ واژه منافق را به کار می‌برد و درخواست می‌کند که گردن او را بزند؟ وقتی عمر به یک صحابی «منافق» می‌گوید، جایز است! لیکن اگر کسی بگوید: او عادل نیست، بلافاصله حکم زندیق بودن وی صادر می‌شود!؟

ط) اگر همه اصحاب بدون استثنا عادل‌اند، پس اجرای حدود شرعی توسط ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم در حق زناکاران، دزدان و شراب‌خواران صحابه،

۱. بخاری، اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۶۶-۶۷، تفسیر سوره منافقون؛ صحیح مسلم،

ج ۸، ص ۱۹؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۹۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۹۳.

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۰۹، باب ذکر الخوارج.

۳. مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۲۱؛ ابن حجر عسقلانی، سبیل السلام، ج ۴، ص ۱۸۸؛ تاریخ

ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۲.

چه معنایی دارد؟

ی) اجتهاد و تأویلی که هر خلاف شرعی را توجیه می‌کند، چه معنا و مفهومی دارد؟ نظیر داستان خالد بن ولید در کشتن مالک بن نویره و ابوالغادیه در کشتن عمّار...؟

آیا درست است که مخالفت صحابه با احکام قطعی شریعت را زیر سایه اجتهاد توجیه کنیم؟

آیا صحابه به بهانه اجتهاد، مجازند که هر کاری را انجام دهند و حتی بر امام زمانشان بشورند و انسان‌های بسیاری را از پای در آورند و خون‌های فراوانی بر زمین بریزند و این جنایت‌ها نه تنها گناهی برای آنان محسوب نشود که در برابر همه این جنایت‌ها پاداش هم دریافت کنند؟، زیرا آنان همه آنچه را انجام داده‌اند از روی اجتهاد انجام داده‌اند و عمل به آن واجب بوده است و با انجام دادن واجب، کسی تفسیق نمی‌شود<sup>۱</sup>.

آیا این اجتهاد به برخی از آنان اختصاص دارد یا همه آنان را دربرمی‌گیرد و کسانی را که پس از آنان می‌آیند و سیره آنان را در پیش می‌گیرند نیز شامل می‌شود، یعنی از باب عمل کردن به سخن پیامبر ﷺ: «اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم؛ یاران من همانند ستارگان‌اند، به هر کدام که اقتدا کنید، هدایت شده‌اید؟»

آیاتی که درباره افراد بیمار دل و فتنه‌انگیز نازل شده است

سوم: آیات قرآنی که در حق افرادی نازل شده است که بیمار دل‌اند و از نگاه

۱. فواتح الرحموت فی شرح مسلم الثبوت، ج ۲، ص ۱۵۶ و ۱۵۸؛ حکمی، الحافظ، سلم الوصول،

ج ۳، ص ۱۷۶-۱۷۷؛ السنّة قبل التدوین، ص ۴۰۴-۴۰۵.

روانی و اخلاقی به منافقان شباهت دارند. خدای سبحان درباره آنان چنین فرموده است: ﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾؛ «و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است می‌گفتند: خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما وعده‌ای ندادند».

بنابراین، چگونه ممکن است کسانی که خلف وعده را به خدای سبحان و پیامبرش نسبت می‌دهند، به تقوا و عدالت موصوف گردند؟

**چهارم:** آیاتی که درباره تشکیک‌کنندگان و فتنه‌انگیزان و جاسوسان آنان نازل شده است: ﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَاتَّبَعَت قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ \* وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتَهُمْ فَتَبَطَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ \* لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾؛ «تنها کسانی از تو اجازه می‌خواهند که [به جهاد نروند] که به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند و دل‌هایشان به شک افتاده و در شک خود سرگردان‌اند. و اگر اراده بیرون رفتن را داشتند، قطعاً برای آن ساز و برگ تدارک می‌دیدند، ولی خداوند راه افتادن آنان را خوش نداشت، پس ایشان را منصرف گردانید و [به آنان] گفته شد: با ماندگان بمانید. اگر با شما بیرون آمده بودند جز فساد برای شما نمی‌افزودند و به سرعت خود را میان شما می‌انداختند و در حق شما فتنه‌جویی می‌کردند و در میان شما جاسوسانی دارند [که] به نفع آنان [اقدام می‌کنند] و خدا به [حال] ستمگران داناست».

۱. احزاب (۳۳): ۱۲.

۲. توبه (۹): ۴۵-۴۷.



### آزاردهندگان پیامبر ﷺ

پنجم: آیاتی که دربارهٔ کسانی نازل شده است که رسول خدا ﷺ را آزار می‌دادند و به همین دلیل، سزاوار عذاب شدند: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۱</sup>؛ «و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او زودباور است. بگو: گوش خوبی برای شماست، به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می‌کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی است و کسانی که به پیامبر خدا آزار می‌رسانند عذابی دردناک خواهند داشت».

آیا خرد سالم به عدالت کسی که خداوند وعدهٔ عذابش داده و لعنتش کرده است، حکم می‌کند؟ آنجا که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا»<sup>۲</sup>؛ «بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است».

### کسانی که گمان‌های دروغ به خدا می‌برند

ششم: آیاتی که نشان می‌دهد، گروهی از صحابه گمان‌های دروغ به خدا می‌بردند، همانند گمان‌های مشرکان دوران جاهلیت و این گمان‌ها به دلیل تردید در کارهای خدا و تکذیب پیامبرش انجام می‌شد. نیز به این دلیل که آنان گمان داشتند، خداوند پیامبرش را خوار و کافران را براو مسلط می‌کند<sup>۳</sup>. خدای سبحان

۱. توبه (۹): ۶۱.

۲. احزاب (۳۳): ۵۷.

۳. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج ۴، ص ۱۸۹.

آنان را چنین معرفی کرده است: «وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّيِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ»<sup>۱</sup>؛ «و گروهی [تنها] در فکر جان خود بودند و درباره خدا گمان‌های ناروا همچون گمان‌های [دوران] جاهلیت می‌بردند».

آیا امکان دارد، کسانی که درباره خدا شک و تردید دارند، از عادلان ثقه به شمار

آیند؟<sup>۲</sup>

حاصل آنچه در این آیات مشاهده می‌شود، آن است که در میان اصحاب کسانی

وجود دارند که بی‌تردید عادل و ثقه‌اند و برخی از آنان نیز غیر عادل و ضعیف‌اند.

#### چهارم: مقام صحابه از مقام همسران پیامبر ﷺ برتر و بالاتر نیست

افتخار صحابی بودن پیامبر ﷺ از افتخار همسری با پیامبر ﷺ بیشتر نیست.

خدای سبحان درباره همسران آن حضرت فرموده است: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ

مِنْكُمْ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»<sup>۳</sup>؛ «ای

همسران پیامبر، هر کس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند، عذابش

دوچندان خواهد بود و این برخدا همواره آسان است». همراهی صحابه از همراهی

همسر نوح و همسر لوط بیشتر و نیرومندتر نبود؛ اما همراهی آن دو دردشان را دوا

نکرد. خداوند سبحان فرموده است: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَ امْرَأةَ لُوطٍ

كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا

النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ»<sup>۴</sup>؛ «خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند، زن نوح و زن لوط را مثل

۱. آل عمران (۳): ۱۵۴.

۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲۷.

۳. احزاب (۳۳): ۳۰.

۴. تحریم (۶۶): ۱۰.

آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آن‌ها خیانت کردند و کاری از دست [شوهران] آن‌ها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد: با داخل شونندگان داخل آتش شوید».

اینک ای برادر! آنچه را که از علمای بزرگ اهل سنت در تفسیر این آیه شریفه رسیده است برایتان می‌خوانیم:

ابن جوزی گفته است: «این سخن خداوند: ﴿فَلَمْ يُغْنِنَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾؛ یعنی آن دو [= نوح و لوط] نتوانستند عذاب خدا را از آن دوزن دفع کنند. این آیه طمع کسانی را قطع کرد که معصیت می‌کنند، ولی امیدوارند که نیکی دیگری آنان را سود بخشد. آن‌گاه خداوند خبر داده است که معصیت دیگران زیانی به شخص فرمانبردار نمی‌رساند و چنین فرموده است: ﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةٌ فِزَعُونَ﴾<sup>۱</sup>. همسر فرعون همان آسیه دختر مزاحم رضی الله عنها است. یحیی بن سلام گفته است: خداوند مثل نخست را زده است و با این مثل به عائشه و حفصه هشدار می‌دهد و آن‌گاه این مثل را برای آن دو می‌زند و آن‌ها را به فرمانبرداری [از پیامبر] تشویق می‌کند، همان‌گونه که آسیه به موسی ایمان آورد»<sup>۲</sup>.

طبری پس از نقل این آیه شریفه گفته است: «خوبی این دو [= نوح و لوط] نتوانست از عذاب آن دو زن جلوگیری کند و کفر فرعون نتوانست به همسر فرعون زیانی برساند. سپس وی از بشر روایت کرده است که گفت: یزید نقل کرد و گفت: سعید از قتاده نقل کرد که این سخن خداوند: ﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةٌ نُوحٍ وَامْرَأَةٌ لُوطٍ...﴾؛ یعنی وقتی این دو همسر دو پیامبر خدا، پروردگارش را نافرمانی

۱. تحریم (۶۶): ۱۱.

۲. ابن جوزی، عبدالرحمن، زاد المسیر، ج ۸، ص ۵۶.

کردند، شوهرانشان نتوانستند در پیشگاه خدا برایشان کاری کنند»<sup>۱</sup>.

نزدیک به همین سخن، از قرطبی، در تفسیرش نقل شده است.<sup>۲</sup>

ابن قیم جوزی گفته است: «در این مَثَل‌ها، رازهای زیبایی نهفته است که با سیاق آیه همخوانی دارد؛ زیرا این آیه دربارهٔ همسران پیامبر ﷺ آورده شده است و به آن‌ها هشدار می‌دهد که بر ضد پیامبر ﷺ توطئه نکنند و اگر آنان از خدا و پیامبرش فرمانبرداری نکنند و آخرت را نخواهند، پیوند ایشان با رسول خدا ﷺ سودی به حال آنان ندارد، همان گونه که پیوند همسران نوح و لوط با آن دو پیامبر برای آن‌ها سودی نبخشید و به همین دلیل، برای آن دو، در این سوره، پیوند نکاح را مثل زده است نه خویشاوندی را.

یحیی بن سلام گفته است: خداوند مَثَل نخست را زده است تا عائشه و حفصه را هشدار دهد، سپس برای آن دو، مَثَل دوم را زده است تا آن‌ها را بر چنگ زدن به فرمانبرداری تشویق کند»<sup>۳</sup>.

روشن‌تر از این، سخنی است که شوکانی آن را آورده و گفته است: «چقدر زیبا گفته آن که گفته است: یاد کردن از دو همسر دو پیامبر پس از آوردن داستان آن دو همسر پیامبر ﷺ و همداستانی آن دو ضد آن حضرت، به کامل‌ترین و رساترین شیوه به این نکته اشاره می‌کند که مقصود، هشدار دادن به آن دو با دیگر امتهات المؤمنین است و بیان این سخن که آن دو اگر چه در نکاح بهترین آفریدهٔ خدا و خاتم پیامبران او هستند، لیکن این امر، عذاب خدا را از آن دو باز نمی‌دارد»<sup>۴</sup>.

۱. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج ۲۸، ص ۲۱۷.

۲. قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد، تفسیر القرطبی، ج ۱۹، ص ۲۰۱.

۳. ابن جوزی، محمد بن ابی بکر، الامثال فی القرآن، ص ۵۷.

۴. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، ج ۵، ص ۲۵۵.

### پنجم: دیدگاه‌های علمای اهل سنت دربارهٔ عدالت صحابه

شما در نامهٔ خود نوشته‌اید: «کسانی که از صحابه پیروی کردند، اهل سنت اند نه شیعه؛ زیرا برخی از شیعیان آنان را تکفیر می‌کنند و برخی نکوهش؛ یعنی شیعهٔ امامیهٔ پسین، بدون استثنا».

می‌گویم: برادر عزیز! تونزد من بسیار عزیز بودی؛ زیرا من از تو، انصاف زیبا و اخلاق نیکو دیدم، لیکن از صادر شدن این عبارت از سوی شما سخت در شگفتم، به گونه‌ای که هر زمان آن را می‌خوانم، به حیرت و شگفتی ام افزوده می‌شود! چگونه سخنان مردم، چه سنی چه شیعه، دربارهٔ عدالت صحابه بر شما پنهان مانده است؟<sup>۱</sup>

اگر ابن حزم حکم کرده است که تمامی صحابه به طور قطع از اهل بهشت می‌باشند<sup>۲</sup> و ابن اثیر گفته است: «همهٔ صحابه عادل اند و انتقاد به آنان راه پیدا نمی‌کند»<sup>۳</sup>، و برخی در این باره ادعای اجماع کرده‌اند. همان‌گونه که ابن حجر عسقلانی آشکارا گفته است: «اهل سنت اتفاق کرده‌اند که همهٔ صحابه عادل اند»<sup>۴</sup>، و ابن عبدالبرّ گفته است: «عدالت همهٔ صحابه ثابت شده است؛ زیرا اهل حق از مسلمانان که همان اهل سنت و جماعت باشند، بر آن اجماع دارند»<sup>۵</sup>. لیکن کسانی از اهل سنت همانند ابن حاجب قائل بر نبود اجماع بر عدالت صحابه اند. او می‌گوید: دیدگاه عدالت صحابه، دیدگاه اکثریت اهل سنت است

۱. چرا که همهٔ اهل سنت قائل به عدالت صحابه نیستند و نکوهش برخی افراد صحابه اخلاقی در کار ایجاد نمی‌کند.

۲. عسقلانی، ابن حجر، الاصابة فی تمیيز الصحابة، ج ۱، ص ۱۹.

۳. ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۳.

۴. عسقلانی، ابن حجر، الاصابة فی تمیيز الصحابة، ج ۱، ص ۱۷-۱۸.

۵. ابن عبدالبرّ، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۱، ص ۸.

نه همه آنان. او گفته است: «اکثریت [اهل سنت] قائل به عدالت صحابه‌اند. برخی گفته‌اند: صحابه همانند سایر افرادند. برخی گفته‌اند: صحابه تا هنگامی عادل‌اند که وارد فتنه نشوند. از این رو، چنانچه وارد فتنه شوند، عدالت ایشان قابل قبول نیست؛ زیرا که فاسق مشخص نشده است. معتزله گفته است: همه صحابه عادل‌اند، مگر کسانی که با علی علیه السلام جنگیدند»<sup>۱</sup>.

همچنین، در جمع الجوامع و شرح آن گفته است: «اکثریت به عدالت صحابه قائل‌اند، ولی در روایت و شهادت، عدالت آنان قابل بحث نیست». سپس دیدگاه‌های دیگری را مطرح کرده است<sup>۲</sup>.

حتی برخی از بزرگان همانند تفتازانی برآن‌اند که برخی اصحاب از راه حقی منحرف شدند و به حدّ ستم و فسق رسیدند<sup>۳</sup>. به زودی متن سخن تفتازانی خواهد آمد.

ابوحامد غزالی (درگذشته سال ۵۰۵ ق) پس از آنکه گفته است: «عدالت صحابه روشن است؛ زیرا خداوند آنان را عادل دانسته و در کتابش از آنان ستایش کرده و این، باور ما درباره آنان است»، اختلاف علما درباره عدالت صحابه را چنین نقل کرده است: «گروهی گفته‌اند: وضعیت صحابه همانند وضعیت سایر مردم است؛ یعنی باید بررسی شود [که آیا عادل هستند یا نه]. برخی گفته‌اند: آنان در آغاز کار عادل بودند تا اینکه جنگ و دشمنی‌ها آغاز شد و آن‌گاه وضعیت تغییر کرد و خون‌ها ریخته شد؛ بنابراین باید درباره عدالت آنان تحقیق شود. جمهور معتزله گفته‌اند: عائشه، طلحه، زبیر و همه مردم عراق و شام به دلیل جنگیدن با

---

۱. ابن حاجب، عثمان بن عمر، المختصر فی الاصول، ج ۲، ص ۶۷.

۲. محمد بن عقیل، النصائح الکافیة، ص ۱۶۰.

۳. تفتازانی، مسعود، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۳۱۰.

امام برحق فاسق اند.

گروهی از پیشینیان قدریه گفته‌اند: شهادت و گواهی علی و طلحه و زبیر، چه با هم چه جدا از هم را نباید پذیرفت؛ زیرا فرد فاسق در میان آنان را عیناً نمی‌شناسیم. گروهی گفته‌اند: ما شهادت هر کدام از صحابه را به تنهایی قبول می‌کنیم؛ زیرا که فسق او مشخص نشده است؛ اما چنانچه با مخالف خویش باشد و هردو شهادت دهند، شهادت آن‌ها پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا می‌دانیم که یکی از آن دو فاسق است. برخی در فاسق بودن عثمان و قاتلان او شک کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### صحابهٔ عادل و صحابهٔ غیر عادل

گروهی از علمای بزرگ اهل سنت، از پیشینیان و پسینیان، آشکارا گفته‌اند: صحابه معصوم نیستند؛ برخی از آنان عادل‌اند و برخی عادل نیستند. اینک متن سخنان برخی از آن‌ها را می‌آوریم:

ابن حزم (۱ رگزشته سال ۴۵۶ ق)<sup>۲</sup> می‌گوید: «امکان ندارد پیامبر ﷺ به پیروی

۱. المستصفی، ص ۱۳۰، الباب الثالث فی الجرح والتعديل، الفصل الرابع فی عدالة الصحابة.  
 ۲. ذهبی، ابن حزم را توثیق کرده و گفته است: ابن حزم: پیشوای بی‌نظیر، دریا و صاحب هنرها و دانش‌هاست. او دارای هوشی بالا، اندیشه‌ای باز و کتاب‌های نفیس بسیار است؛ چه او، در علوم اسلامی، سرآمد و در نقل، ماهر و بی‌نظیر است. (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۸۴). همچنین به راستگویی، امانت‌داری، دیانت، شکوه و آقایی او گواهی داده است (العبر، ج ۳، ص ۲۳۹).

شیخ عزالدین بن عبدالسلام گفته است: او یکی از مجتهدان بود و من در میان کتاب‌های اسلام، در دانش همچون کتاب المحلی از ابن حزم ندیدم. ذهبی پس از نقل این سخن، گفته است: شیخ عزالدین راست گفته است. (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۹۳). نزدیک به این سخن را سیوطی در طبقات الحفاظ گفته است، ص ۴۳۶.

از هر فردی از صحابه رضی الله عنهم که سخنی را گفته است دستور دهد و حال آنکه میان آنان کسانی هستند که چیزی را حلال می‌دانند و کسانی هستند که آن را حرام می‌دانند - تا اینکه گفته است: - صحابه دیدگاه‌هایشان را در زمان خود پیامبر ﷺ بازگو می‌کردند و این کار را به آن حضرت می‌رسانیدند و او دیدگاه درست و نادرست را مشخص می‌کرد و این موضوع پس از رحلت پیامبر ﷺ گسترش بیشتری یافت. سپس ابن حزم موارد بسیاری را آورده است که صحابه بدان فتوا داده‌اند و رسول خدا ﷺ این فتوا را رد کرده است»<sup>۱</sup>.

او پس از چند صفحه گفته است: «و اما این سخن آنان: صحابه رضی الله عنهم شاهد وحی بودند و به همین دلیل، از ما به آن دانانترند، این سخن آنان را ملزم می‌سازد که بر همین اساس، تابعین شاهد صحابه بوده‌اند و آنان به ایشان دانانترند و به همین دلیل، تقلید از تابعین واجب است و به همین ترتیب؛ نسلی پس از نسلی تا اینکه به ما می‌رسد و بر ما واجب است که از نسل قبلی تقلید کنیم، در حالی که این رفتار، ویژگی دین نصارا است که از اسقف‌هایشان پیروی می‌کنند، نه ویژگی دین ما. سپاس از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان است»<sup>۲</sup>.

مازری (درگذشته سال ۵۳۰ق)<sup>۳</sup> در شرح البرهان می‌گوید: مقصود ما از اینکه

زرکلی گفته است: ابن حزم در عصر خویش، دانشمند اندلس و یکی از پیشوایان اسلام بوده است. در اندلس، مردمان بسیاری بوده‌اند که از مذهب او پیروی کرده‌اند و به آنان «حزمیّه» می‌گفتند. (الاعلام، ج ۴، ص ۲۵۴).

۱. ابن حزم، علی بن احمد، الاحکام فی اصول الاحکام، تحقیق احمد شاکر، ج ۶، ص ۸۱ و ج ۵، ص ۶۴۲ و ج ۶ ص ۸۰۶ و ۸۱۳ و ۸۱۶.

۲. همان، ج ۶، ص ۸۱۶ و چاپ دارالجیل، تحقیق انجمن علما، ج ۶، ص ۲۵۰ از جلد دوم.

۳. ذهبی گفته است: او یکی از افراد باهوش شناخته شده و پیشوایان ماهر و آگاه به دانش



می‌گوییم: صحابه عادل‌اند، هرکسی نیست که پیامبر ﷺ را روزی دیده باشد یا او را به گونه‌ای دیدار کرده باشد یا از بهر حاجتی خدمت او رسیده و با سخنی از او بازگشته باشد؛ بلکه مقصود ما از این سخن کسانی است که همیشه با او بوده‌اند و او را بزرگ داشته و یاری‌اش کرده باشند و از نوری که با او فرو فرستاده شده، پیروی نموده باشند و اینان همان رستگاران‌اند»<sup>۱</sup>.

ابن عقیل پس از نقل سخنان مازری گفته است: «آلوسی گفته است: مانند این دیدگاه را ابن عماد حنبلی<sup>۲</sup> در شذرات الذهب انتخاب کرده است»<sup>۳</sup>.

ذهبی گفته است: «اگر در جرح و تعدیل را بر خود بگشاییم، شماری از صحابه و تابعین و پیشوایان در آن وارد خواهند شد؛ زیرا برخی از صحابه برخی دیگر را با تأویلی تکفیر کردند که خداوند از همه راضی باشد و آن‌ها را بیامرزدا، زیرا آنان معصوم نیستند و اختلاف و جنگ آنان هم چیزی نیست که ایشان را نزد ما ضعیف گرداند».

حدیث بوده است. (سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۱۰۵). زرکلی گفته است: او محدث و از فقیهان مالکیه است و کتاب المعلم بفوائد مسلم در حدیث از آن اوست. او از کسانی است که در سال ۴۹۹ ق بر صحیح مسلم حاشیه زده است. (الاعلام، ج ۶، ص ۲۷۷). عمر رضا کحاله گفته است: او [= مازری] به پیشوای محدث، حافظ، فقیه، اصولی، متکلم و ادیب شناخته شده است. (معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۳۲).

۱. عسقلانی، ابن حجر، الاصابه، ج ۱، ص ۱۶۳؛ محمد بن عقیل، النصائح الکافیة، ص ۱۶۷.  
 ۲. خیرالدین زرکلی گفته است: عبدالحی بن احمد بن محمد بن عماد عسکری حنبلی، ابوالفلاح: تاریخ‌دان، فقیه، ادیب. کتاب شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، از اوست. (الاعلام، ج ۳، ص ۲۹۰). در کتاب معجم المؤلفین از عمر رضا کحاله، ج ۵، ص ۱۰۷، نیز چنین آمده است.

۳. محمد بن عقیل، النصائح الکافیة، ص ۱۶۸.

او سپس گفته است: «أما صحابه رضی الله عنهم، گلیمشان جمع شده و هر چیزی که اتفاق افتاده، اتفاق افتاده است و اگر خطایی مرتکب شده‌اند، حکم خطای دیگر افراد ثقه را دارد؛ زیرا هیچ کس از خطا سالم نمی‌ماند، لیکن این خطا، نادر است و هرگز زبانی ندارد!؛ چرا که علما به عدالت آنان رأی داده‌اند و به آنچه از آنان نقل شده، عمل کرده‌اند و ما هم به آن باور داریم»<sup>۱</sup>.

### درگیری‌هایی که به حدّ ستم و تبه‌کاری رسید

سعدالدین تفتازانی<sup>۲</sup> (درگذشته سال ۷۹۱ق) گفته است: «جنگ‌ها و درگیری‌هایی که میان صحابه به وقوع پیوست، به آن شکلی که در کتاب‌های تاریخ ثبت شده و بر سر زبان‌های راویان ثقه افتاده است، نشان می‌دهد که برخی از

۱. ابوریه، محمود، *اضواء علی السنة المحمدیه*، ص ۳۴۲، به نقل از ذهبی در رساله‌ای که آن را دربارهٔ راویان ثقه تألیف کرده است، ص ۳-۲۱. نیز آن را در *فتح الملک العلی*، از احمد بن صدیق مغربی، ص ۱۴۷ نقل کرده است. نیز از *لسان المیزان*، ج ۱، ص ۶-۸ و از *ارغام المبتدع الغبی* از سقاف، از مقدمه رساله الذهبی، در قسمت «الرواة الثقات المتکلم فیهم بمالا یوجب ردّهم؛ راویان ثقه‌ای که دربارهٔ ایشان سخنانی گفته شده که موجب ردّ آنان نمی‌شود» نقل شده است.

۲. ابن حجر گفته است: او [یعنی تفتازانی] در علوم گوناگون پیشی گرفت و بدان شهرت یافت و آوازه‌اش به همه جا گسترش پیدا کرد و مردم از کتاب‌های او سود بردند و شناخت علوم در شرق به او پایان یافت. او در سال ۷۹۱ق در سمرقند درگذشت. (*بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة*، ج ۲، ص ۲۸۵) و (*الدرر الکامنة*، ج ۴، ص ۳۵۰) و (*شذرات الذهب*، ج ۶، ص ۳۱۹) و (*البدر الطالع*، ج ۲، ص ۳۰۳).

الیان سرکیس گفته است: تفتازانی از خوبان زمان بود که در میان بزرگان و شهره‌داران، دیدگان همانند او را ندیدند. او به اتفاق همگان، استاد بی چون و چرا و بلندآوازه بود. کتاب‌های او در سراسر جهان شهرت یافت و ریاست مذهب حنفیه را در زمان خویش برعهده گرفت. (تلخیص شده از کتاب *الفوائد البهیة*). (*معجم المطبوعات العربیة*، ج ۱، ص ۶۳۵).

آنان از راه حق بیرون رفته و به حدّ ستم و فسق رسیده‌اند و موجب آن، کینه، دشمنی، حسد، لجاجت و به دست آوردن فرمانروایی و ریاست بوده است»<sup>۱</sup>.

او سپس می‌گوید: «این‌گونه نیست که هر که پیامبر ﷺ را دیدار کرده باشد، آدم خوبی هم باشد، جز اینکه علما به دلیل حسن ظنی که به اصحاب رسول خدا ﷺ دارند، توجیه و تأویل‌های خوبی برای عملکرد آنان ارائه داده‌اند و این باور را به وجود آورده‌اند که آنان از کارهایی که موجب گمراهی و فسق می‌شود، به دورند. آنان این کار را برای حفظ باورهای مسلمانان از لغزش و گمراهی نسبت به بزرگان صحابه، به ویژه در حق مهاجران و انصار و کسانی که به بهشت مرده داده شده، انجام داده‌اند»<sup>۲</sup>.

می‌گوییم: این سخن، روایتی را تأیید می‌کند که از ابوبکر روایت شده است. او خطاب به مهاجران چنین گفت: «شما دنیا، پرده‌های ابریشم و بالش‌های پرنقش و نگار را می‌خواهید و طالب ریاست هستید و همه شما آن‌ها را برای خود می‌خواهید و همه‌تان افرادی متکبر و خودخواه هستید»<sup>۳</sup>.

ابن خلدون، در گذشته سال ۸۰۸ ق، گفته است: «همه صحابه اهل فتوا نبوده‌اند و دین از همه آنان گرفته نمی‌شده است، بلکه این موضوع به حاملان قرآن اختصاص داشته؛ یعنی کسانی که نسبت به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن

۱. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۳۱۰.

۲. همان جا.

۳. هیشمی، علی بن ابوبکر، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۲؛ طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۶۲؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۱۹؛ ابن عساکر، علی بن الحسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۴۱۸؛ ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابه، ج ۴، ص ۷۰؛ ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۸؛ عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۸.

و سایر مطالبی که از پیامبر ﷺ فرا گرفته بودند، آگاهی داشتند»<sup>۱</sup>.

دکتر طه حسین، در گذشته سال ۱۳۹۳ق، می‌گوید: «ما نمی‌توانیم دربارهٔ اصحاب پیامبر ﷺ چیزی را اعتقاد داشته باشیم که خود آنان دربارهٔ خودشان نداشته‌اند؛ زیرا آن‌ها باور داشتند که بشرند و همانند دیگران در معرض خطاها و گناهان قرار دارند. آنان به یکدیگر تهمت‌های بزرگی می‌زدند و گروهی از آنان به کفر و فسق نسبت داده می‌شدند و کسانی که صحابی پیامبر ﷺ عثمان را یاری دادند، بر این باور بودند که دشمنان ایشان از دین خارج شده و با فرمان آن مخالفت ورزیده‌اند و به همین دلیل، همهٔ آنان جنگیدن با یکدیگر را حلال می‌دانسته‌اند و عملاً هم در جمل و صفین با یکدیگر جنگیدند... وقتی اصحاب پیامبر ﷺ خودشان را به این اختلاف وامی‌دارند و گناهان کبیره را به یکدیگر نسبت می‌دهند و در راه خدا با یکدیگر پیکار می‌کنند، نباید دیدگاه ما دربارهٔ آنان بهتر از دیدگاه آنان دربارهٔ خودشان باشد و نباید دیدگاه کسانی را برگزینیم که بیشتر روایاتی را که فتنه و اختلاف موجود میان آنان را برای ما نقل کرده‌اند، تکذیب می‌کنند.

چرا که اگر ما این کار را انجام دهیم، تمامی تاریخ اسلامی را، از زمانی که پیامبر ﷺ برانگیخته شد تکذیب کرده‌ایم؛ چه کسانی که اخبار این فتنه‌ها را برای ما روایت کرده‌اند، همان راویان اخبار پیروزی‌ها، جنگ‌ها و سیرهٔ پیامبر و خلیفگان هستند. از این رو، روا نیست که آنچه را آنان روایت می‌کنند و خوشایند ماست، تصدیق کنیم و آنچه را روایت می‌کنند و خوشایند ما نیست، دروغ بشماریم و شایسته نیست که برخی از رویدادهای تاریخ را تصدیق و برخی از آن‌ها

را تکذیب کنیم، آن هم تنها به این دلیل که برخی از این تاریخ را خوش می‌داریم و برخی دیگرش را نمی‌پسندیم»<sup>۱</sup>.

### صحابه یکدیگر را لعن می‌کنند

دکتر احمد امین<sup>۲</sup>، در گذشته سال ۱۳۷۳ق، می‌گوید: «ما صحابه را می‌بینیم که از یکدیگر انتقاد و حتی همدیگر را لعن می‌کنند. اگر صحابه، پیش خود، دارای منزلتی بودند که در این منزلت، نه انتقاد از ایشان درست بود و نه لعن آنان، این منزلت از وضعیت خود آن‌ها به دست می‌آمد؛ زیرا آنان به جایگاه خود، از عوام روزگار ما داناترند. این طلحه و زبیر و عایشه و همراهان و یاران ایشان هستند که دست از سر علی علیه السلام بر نمی‌دارند و این معاویه و عمرو بن عاص هستند که از ضربه زدن به او کوتاهی نکردند و یاران او را با شمشیر زدند و همانند آنچه از عمر روایت شده است که او در روایت ابوهریره خدشه کرد و به خالد بن ولید دشنام داد و حکم فسق او را صادر کرد و در میان صحابه کمتر کسی وجود دارد که از زبان یا دست او ایمن مانده باشد و از این قبیل نمونه‌ها که در تاریخ فراوان به چشم می‌خورد.

تابعان نیز با صحابه با همین شیوه رفتار می‌کردند و درباره گناهکاران ایشان

۱. طه، حسین، الفتنۃ الکبری، ص ۱۷۰-۱۷۳.

۲. زرکلی گفته است: احمد امین: ادیب، آگاه به تاریخ و از نویسندگان بزرگ است. او از اعضای انجمن علمی عربی در دمشق، عضو انجمن زبان در قاهره و عضو انجمن علمی عراق در بغداد بود. دانشگاه قاهره در سال ۱۳۴۸ق به وی دکترای افتخاری داد.

او از جمله نویسندگان مصری است که بیشتر از همه کتاب نوشته و افاضه علمی کرده است. از جمله کارهای او: ریاست انجمن تألیف، ترجمه و نشر به مدت سی سال است. برخی از تألیفات او از این قرارند: فجر الاسلام، ضحی الاسلام، ظهر الاسلام، یوم الاسلام، زعماء الإصلاح فی العصر الحدیث. (الاعلام، ج ۱، ص ۱۰۱؛ معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۱۶۸).

همین سخن را می‌گفتند و تنها تودهٔ مردم ناآگاه پس از این مرحله آنان را به سان اربابان خویش برگزیدند.

صحابه هم گروهی از مردم هستند و مانند آن‌ها نقاط قوت و ضعف دارند. هر که از صحابه بد کند، او را نکوهش می‌کنیم و هر که نیکی کند، او را می‌ستاییم. صحابه هیچ برتری بردیگران ندارند جز اینکه آنان پیامبر ﷺ را دیده‌اند و با او هم‌زمان بوده‌اند و حتی ممکن است گناهانشان زشت‌تر از گناهان دیگران باشد؛ زیرا آنان شاهد نشانه‌ها و معجزات بوده‌اند؛ اما گناهان ما سبک‌تر است؛ زیرا ما از آنان معذورتریم.<sup>۱</sup>

ابن عقیل<sup>۲</sup>، درگذشتهٔ سال ۱۳۵۰ ق، گفته است: «اما عادل دانستن هر کسی که به نام صحابی یاد می‌شود، هر چند گناهان کبیره مرتکب شده باشد و تأویل و توجیه این گناهان، پذیرفته نیست؛ زیرا که به اتفاق همگان، صحابی بودن، ملازم با عصمت

---

۱. احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۷۵.

۲. زرکلی گفته است: ابن عقیل (۱۲۷۹-۱۳۵۰ ق/۱۸۶۳-۱۹۳۱ م) همان محمد بن عقیل بن عبدالله بن عمر از آل یحیی، علوی حسینی حضرمی، جهانگرد، از خانوادهٔ علم در حضرموت است. (الاعلام، ج ۶، ص ۲۶۹).

عمر رضا کخّاله گفته است: محمد بن عقیل بن عبدالله بن عمر علوی صادقی حسینی حضرمی، فاضل و شرکت‌کننده در برخی علوم است. او در شهر مسیله آل شیخ، نزدیک تریم از مناطق حضرموت در بیست و هشتم شعبان دیده به جهان گشود و به شهر سنگاپور رفت و در آنجا به تجارت مشغول شد و ریاست مجلس شورای اسلامی آن شهر را برعهده گرفت و در این شهر، گروه جمعیت اسلامی و مجله و روزنامهٔ عربی و مدرسهٔ عربی دینی را بنیان نهاد. برخی از تألیفات او عبارت‌اند از: النصائح الکافیة لمن تولی معاویه، تقویة الایمان، فصل الحاکم فی النزاع و التخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم، العتب الجمیل علی علماء الجرح و التعدیل و ثمرات المطالعه (معجم المؤلفین، ج ۱۰، ص ۲۹۶).

نیست تا عدالت او ثابت شود. بلکه آنان در این باره اختلاف فراوان دارند و اکثریت قائل به عدالت آنان هستند»<sup>۱</sup>.

محمد ناصرالدین البانی معاصر گفته است: «چگونه برای ما جایز است که تصوّر کنیم، پیامبر ﷺ به ما اجازه می‌دهد، به هر فردی از صحابه اقتدا کنیم، با اینکه در میان آنان هم دانا وجود دارد، هم متوسط و هم نادان. از باب نمونه، در میان آنان کسی وجود دارد که باور دارد: خوردن بیخ روزه را باطل نمی‌کند»<sup>۲</sup>.

نزدیک به این سخن از شوکانی<sup>۳</sup>، درگذشته سال ۱۲۵۵ق، و شیخ محمود ابوریّه<sup>۴</sup>، درگذشته سال ۱۳۷۰ق، و شیخ محمد عبده<sup>۵</sup>، درگذشته سال ۱۳۲۳ق، و سید

۱. محمد بن عقیل، النصائح الکافیة، ص ۱۶۶.

۲. البانی، محمد ناصرالدین، سلسلة الاحادیث الضعیفة والموضوعة، ج ۱، ص ۸۲.

۳. شوکانی، محمد بن علی، ارشاد الفحول، ص ۱۵۸. زرکلی گفته است: محمد بن علی بن محمد شوکانی: فقیه و مجتهد و از بزرگان علمای یمن و از مردمان صنعاست. او در هجره شوکان از مناطق خولان یمن زاده شد و در صنعا پرورش یافت و در سال ۱۲۲۹ق، مقام قضاوت این شهر را برعهده گرفت و به همین شغل اشتغال داشت که چشم از جهان فرو بست. او تقلید را حرام می‌دانست. وی ۱۱۴ کتاب دارد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند: از نیل الاوطار، البدر الطالع، فتح القدیر فی التفسیر، و السیل الجزار. (الاعلام، ج ۶، ص ۲۹۸).

۴. ابوریّه، محمود، اضواء علی السنة المحمدیه، ص ۳۵۶-۳۵۹، مصر، دارالمعارف.

۵. زرکلی گفته است: شیخ محمد عبده بن حسن خیرالله، مفتی دیار مصر و از شخصیت‌های برجسته اصلاح طلب و نوگرا در اسلام است. او کتاب‌هایی همچون تفسیر قرآن کریم و شرح نهج البلاغه دارد. (الاعلام، ج ۶، ص ۲۵۲).

عمر رضا که‌خاله گفته است: او (محمد عبده) فقیه، مفسر، متکلم، حکیم، ادیب، نویسنده، روزنامه‌نگار و سیاستمدار بود (معجم المؤلفین، ج ۱۰، ص ۲۷۳).

محمدرشید رضا<sup>۱</sup>، درگذشته سال ۱۳۵۴ق، و رافعی، درگذشته سال ۱۳۵۶ق نقل شده است<sup>۲</sup> و این عیناً همان دیدگاه شیعه امامیه است.

### دیدگاه برتری برخی تابعین از صحابه

برخی بر این باورند که کسانی که پس از صحابه آمده‌اند، از صحابه برترند؛ مثلاً قرطبی گفته است: «ابوعمر بن عبدالبر<sup>۳</sup> [درگذشته سال ۴۶۳ق] برای این باور است: گاه در میان کسانی که پس از صحابه آمده‌اند، کسانی وجود دارند که از صحابه برترند و این سخن پیامبر ﷺ: «برترین مردم، هم‌روزگاران من‌اند» عمومیت ندارد؛

---

۱. رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۳۷۵. زرکلی گفته است: رشید رضا صاحب مجله المنار و یکی از شخصیت‌های اصلاح طلب اسلامی، از نویسندگان و از دانشمندان علم حدیث، ادبیات، تاریخ و تفسیر است. او در سال ۱۳۱۵ به مصر رفت و همراه و شاگرد شیخ محمد عبده شد. او به مرجع فتاوی در ایجاد الفت میان شریعت و شرایط عصر جدید بدل گردید. (الاعلام، ج ۶، ص ۱۲۶).

۲. رافعی، مصطفی صادق، اعجاز القرآن، ص ۱۴۱. زرکلی گفته است: او آگاه به ادبیات، شاعرو از نویسندگان بزرگ است. وی در اصل از طرابلس شام است. (الاعلام، ج ۷، ص ۲۳۵). عمر رضا کتّاله گفته است: او به عنوان عضو انجمن علمی عربی در دمشق انتخاب شد. (معجم المؤلفین، ج ۱۲، ص ۲۵۶).

۳. ذهبی گفته است: ابن عبدالبر، پیشوای اهل سنت، علامه، حافظ در سرزمین مغرب، شیخ الاسلام، ابو عمر، یوسف بن عبدالله، مالکی، صاحب آثار ارزشمند است. او بزرگان را درک کرد و عمر طولانی داشت. اعتبار بالایی یافت و دانشجویان بسیاری پیرامون او گرد آمدند و مطالب زیادی گردآوری کرده به رشته تحریر آورد و به توثیق و تضعیف دیگران پرداخت و کتاب‌هایش به نقاط مختلف پخش گردید و دانشمندان زمان در برابر دانش او کرنش کردند. (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۵۳).

زرکلی گفته است: ابن عبدالبر از حافظان بزرگ حدیث، تاریخ‌نگار، ادیب و پژوهشگر بود و به وی حافظ مغرب می‌گفتند. (الاعلام، ج ۸، ص ۲۴۰).



زیرا که در یک نسل هم فاضل وجود دارد و هم مفضول. میان هم‌روزگاران آن حضرت، منافقانی وجود داشتند که اظهار ایمان می‌کردند و در همان حال، گناهان کبیره‌ای مرتکب شدند که بر آنان یا برخی از آنان اقامه حد کردند<sup>۱</sup>. همچنین، نووی از قاضی عیاض، از ابن عبدالبرّ<sup>۲</sup> و مناوی در فیض القدیر و مبارکفوری، در تحفة الاحوذی و ابن حجر در فتح الباری، این سخن را نقل و سپس در آن مناقشه کرده‌اند<sup>۳</sup>.

### صحابه بهتر از دیگران همدیگر را می‌شناختند

بی‌تردید، کسی که تاریخ صحابه را پس از رحلت پیامبر ﷺ واکاوی کند، در آن صفحاتی را می‌یابد که آکنده از ستیزه و درگیری و لبریز از تبادل ناسزاگویی و دشنام میان آنان است و حتی از این هم فراتر رفته، دست به کشتار یکدیگر می‌زدند. چه بسیار از مجاهدان بدر و احد که به دست دیگر صحابی حرمتشان شکسته یا خونشان ریخته شد و این چیزی است که حتی دو نفر در آن با هم اختلاف ندارند. وقتی صحابی باور دارد که دشمن او، صحابی دیگر از حق انحراف پیدا کرده و از شریعت خدا و پیامبر دور شده و او دوزخی‌ای است که سزاوار کشته شدن است و به همین دلیل، وی کشتن او را مباح می‌داند، چگونه برای ما رواست که به عدالت و پاکی همه صحابه حکم کنیم، در حالی که آنان انگیزه‌های خود و روحیه نسل خود را بهتر از ما می‌شناسند؟ آیا شنیده‌ای که دایه به کودک دلسوزتر از مادر باشد؟

۱. قرطبی، محمد بن احمد، تفسیر القرطبی، ج ۴، ص ۱۷۱.

۲. نووی، محی‌الدین، شرح صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸.

۳. مناوی، زین‌الدین، فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۶۸؛ مبارکفوری، محمد عبدالرحمن، تحفة

الاحوذی، ج ۸، ص ۳۳۷؛ ابن حجر، فتح الباری، ج ۷، ص ۶.

نیز ابن عقیل گفته است: «صحابه خودشان این منزلتی را که برخی از محدثان برای آنان ادعا دارند، یعنی عدالت همه آنان، برای خود ادعا ندارند، در حالی که آنان خودشان و کسانی را که با پیامبر ﷺ معاصر بودند و با او معاشرت داشتند، از کسانی که از صحابه، پیامبران معصوم ساخته‌اند بهتری شناسند. چگونه چنین باشند در حالی که از آنان نقل شده، شیوع پیدا کرده و انتشار یافته است که برخی از صحابه روایت برخی دیگر را رد کرده و او را در نقل و پذیرفته نشدن آنچه را که او آورده متهم ساخته‌اند، مگر پس از جستجوی سخت و تحقیق بسیار؟

به طور صحیح از علی کرم الله وجهه روایت شده است که می‌فرمود: هیچ کس از رسول خدا ﷺ حدیثی برایم نقل نکرد جز اینکه او را سوگند دادم و احدی از مسلمانان را استثنا نمی‌کنم، مگر ابابکر را»<sup>۱</sup>.

### اعتقاد به عدالت همه صحابه از اعتقاد شیعه به عصمت امامان به صواب دورتر است

ابن عقیل گفته است: «ما اهل سنت، ادعای شیعه مبنی بر عصمت امامان دوازده‌گانه ایشان را انکار می‌کنیم و بر سر آنان بلند فریاد می‌کشیم و به سبب این اعتقاد آنان را نادان می‌نامیم و دلایل آنان را رد می‌کنیم. با این وصف، آیا برای ما زینده است که ادعا کنیم، یک صد و بیست هزار نفر؛ از شهری و بادیه‌نشین، دانا و نادانشان وزن و مردشان همگی معصوم‌اند، یا بگوییم: همگی از دروغ و گناه به دورند و به عدالت همه آنان یقین پیدا کنیم و روایت هر کدام از این افراد را مسئله قطعی بگیریم و هر کسی را که در درستی آن اشکال کند، گمراه و فاسق بدانیم و آنچه را که از دیدگاه ما درست و ثابت است، نادیده بگیریم.

۱. محمد بن عقیل، النصائح الکافیة، ص ۱۷۲.

حتی به طور متواتر ثابت شده است که برخی آنان کارهایی کردند که عدالت را در هم می‌شکنند، از قبیل ستم، دروغ، کشتار بناحق، شراب‌خواری و امثال آن و پافشاری بر این گناهان. من نمی‌دانم، چگونه این معضل، حل می‌شود و چگونه این مشکل را می‌توان توجیه کرد؟»<sup>۱</sup>.

### اتهام کفر و زندقه به کسی که خدش‌های به یکی از صحابه وارد کند

با همه آنچه گفته آمد، برخی از آنان کسی را که از صحابه انتقاد کند، به زندیق بودن و بیرون رفتن از دین و الحاد متهم می‌کنند. برای نمونه، سرخسی گفته است: «هر که از صحابه انتقاد کند، ملحد و مطرود از اسلام است و چنانچه توبه نکند، درمان او شمشیر است»<sup>۲</sup>.

خطیب بغدادی با اسنادش از احمد بن محمد بن سلیمان شوشتری روایت کرده است که می‌گوید: «از ابازرعه شنیدم که می‌گفت: هرگاه شخصی را دیدی که یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ را به باد انتقاد می‌گیرد، بدان که او زندیق است؛ چه پیامبر ﷺ از نگاه ما حق است و قرآن حق است و این قرآن و سنت را اصحاب رسول خدا ﷺ به ما رساندند و هدف اشخاص انتقادگران است که به شاهدان ما خدشه وارد کنند تا کتاب و سنت را باطل کنند، در حالی که آنان خود، کافرو به خدشه سزاوارترند»<sup>۳</sup>.

سپس ابن حجر پس از نقل این سخن گفته است: از جمله دلایل بر اثبات عدالت صحابه این روایت است: «ترمذی و ابن حبان در صحیح خود از حدیث

۱. محمد بن عقیل، النصائح الکافیة، ص ۱۷۴.

۲. سرخسی، محمد بن احمد، اصول السرخسی، ج ۲، ص ۱۳۴.

۳. خطیب بغدادی، احمد بن علی، الکفایة فی علم الروایة، ص ۶۷.

عبدالله بن مغفل نقل کرده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: خدا را خدا را دربارهٔ اصحابم در نظر داشته باشید. آنان را هدف انتقاد قرار ندهید. هر که آنان را دوست بدارد، به خاطر دوستی من، آنان را دوست داشته و هر که آنان را دشمن بدارد، به خاطر دشمنی من، آنان را دشمن داشته است و هر که آنان را آزار دهد، مرا آزار داده است و هر که مرا آزار دهد، خدا را آزار داده است و هر که خدا را آزار دهد خداوند به زودی او را مجازات خواهد کرد»<sup>۱</sup>.

می‌گویم: این حدیث را ترمذی در سنن خود روایت کرده و سپس گفته است: «این حدیث حسن و غریب است که ما آن را تنها از همین طریق می‌شناسیم»<sup>۲</sup>.

البانی در شرح کتاب السنّة عمرو بن ابی عاصم ضحاک، پس از نقل این حدیث گفته است: «اسناد آن ضعیف است؛ زیرا عبدالله بن عبدالرحمن مجهول می‌باشد و به او عبدالرحمن بن زیاد نیز گفته می‌شود: من دربارهٔ او سخن گفته‌ام و حدیث او را در کتاب الضعیفه آورده‌ام»<sup>۳</sup>.

نیز البانی در کتاب ضعیف سنن الترمذی گفته است: «این حدیث ضعیف است تخريج الطحاویه ۴۷۱ (۶۷۳). الضعیفة ۲۹۰۱ (ضعیف الجامع الصغیر و زیاده الفتح الکبیر ۱۱۶۰)»<sup>۴</sup>، این اولاً.

ثانیاً: این سخن پیامبر ﷺ: «فحبّی احبّهم»؛ یعنی به سبب اینکه من آنان را دوست دارم، وی آنان را دوست می‌دارد. «و من ابغضهم فببغضی ابغضهم»؛ یعنی به

۱. عسقلانی، ابن حجر، الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۱۰.

۲. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۵۸، ابواب المناقب، باب ماجاء فی سب اصحاب النبی ﷺ.

۳. کتاب السنة، ص ۴۶۵.

۴. البانی، محمد ناصرالدین، ضعیف سنن الترمذی، ص ۵۱۸.

سبب اینکه من آنان را دشمن می‌دارم، وی آنان را دشمن می‌دارد. معنای این سخن آن است که از نشانه‌های دوست داشتن پیامبر ﷺ آن است که هر کسی را که آن حضرت دوست می‌دارد، دوست بدارد و هر کسی را او دشمن می‌دارد، دشمن بدارد. قاضی عیاض در شرح الحدیث گفته است: «در حقیقت، هر که چیزی را دوست بدارد، هر چیزی را هم که آن دوست بدارد، دوست می‌دارد و این سیره پیشینیان ما حتی دربارهٔ مباح‌ها و خواسته‌های نفسانی است. انس [خادم پیامبر ﷺ] گوید: وقتی پیامبر ﷺ را دیدم که در اطراف کاسه به دنبال کدو می‌گردد، از آن روز کدورا دوست می‌دارم. حسن بن علی و عبدالله بن عباس و ابن جعفر نزد سلمی آمدند و از او خواستند: برایشان غذایی درست کند که رسول خدا ﷺ آن را دوست می‌داشته است. ابن عمر کفش سببی زرد می‌پوشید؛ زیرا پیامبر ﷺ را دیده بود که چنین می‌کند.

از این قبیل است دشمنی با دشمن خدا و رسولش و دوری از کسی که با سنت او مخالفت ورزد و در دین او بدعت ایجاد کند و هر آنچه را با شریعت او ناسازگاری دارد، بزرگ شمارد. خداوند متعال فرموده است: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾<sup>۱</sup>؛ قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند دوست بدارند»<sup>۲</sup>.

این روایت، نشان می‌دهد که دوست داشتن هر صحابی که پیامبر ﷺ او را دوست بدارد و دشمنی با هر صحابی که پیامبر ﷺ او را دشمن بدارد، واجب است.

۱. مجادله (۵۸): ۲۲.

۲. قاضی عیاض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲، ص ۲۶.

بی‌گمان، دوست داشتن همهٔ صحابه، هر چند که در میان آنان کسی باشد که پیامبر ﷺ او را دشمن می‌دارد، یا آن حضرت را به خشم آورده است یا آن بزرگوار، وی را لعنت کرده باشد، به هیچ روی به معنای دوست داشتن پیامبر ﷺ نیست. همان‌گونه که از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است: «أصدقاؤك ثلاثة وأعداؤك ثلاثة. فأصدقاؤك: صديقك و صديق صديقك و عدو عدوك و أعداؤك: عدوك و عدو صديقك و صديق عدوك؛ دوستانت سه دسته‌اند و دشمنانت نیز سه دسته‌اند: دوستانت از این قرارند: دوستت، دوست دوستت و دشمن دشمنت. دشمنانت از این قرارند: دشمنت، دشمن دوستت و دوست دشمنت»<sup>۱</sup>.

با آنچه گفته آمد، نادرست بودن باور یکی از شارحان که با هوس او همخوانی دارد، آشکار می‌شود؛ نظیر مناوی که در شرح این حدیث می‌گوید: «فمن أحبهم فحببني أحبهم»؛ یعنی به سبب اینکه آنان مرا دوست می‌دارند یا من آنان را دوست می‌دارم، یعنی آنان را دوست بدارد؛ زیرا آنان مرا دوست می‌دارند یا من آنان را دوست می‌دارم. «و من ابغضهم فبغضني»؛ یعنی به سبب دشمنی او با من «آنان را دشمن می‌دارد»، یعنی آن شخص به این دلیل صحابه را دشمن می‌دارد که مرا دشمن می‌دارد و به همین دلیل، مالکیه گفته است: «کسی که صحابه را دشنام دهد، کشته می‌شود»<sup>۲</sup>. نزدیک به این سخن، از مبارکفوری در شرح سنن ترمذی نقل شده است<sup>۳</sup>.

می‌بینی که مناوی چگونه میان این سخن پیامبر ﷺ: «فحببني أحبهم» و این

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۹، ص ۲۰۰؛ قندوزی، سلیمان ابن ابراهیم، ینابیع المودة،

ج ۲، ص ۲۴۷؛ ذهبی، محمد، مختصر تاریخ ابن الدبیبی، ص ۱۲۴.

۲. مناوی، محمد عبدالرؤوف، فیض القدر، شرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳. مبارکفوری، محمد عبدالرحمن، تحفة الاحوذی، ج ۱۰، ص ۲۴۷.

سخن او: «فبغضی ابغضهم» تفاوت قائل شده است؛ زیرا سخن نخست را چنین تفسیر کرده است: دوست داشتن اصحاب، یا به این سبب است که آنان رسول خدا ﷺ را دوست دارند، یا به این سبب است که رسول خدا ﷺ آنان را دوست دارد؛ در حالی که در تفسیر سخن دوم، نگفته است: دشمن داشتن اصحاب، یا به این سبب است که آنان رسول خدا را دشمن می‌دارند یا به این سبب است که رسول خدا ﷺ آنان را دشمن می‌دارد، بلکه در تفسیر آن چنین گفته است: «اصحاب را تنها کسی دشمن می‌دارد که مرا دشمن بدارد»؛ یعنی سبب دشمنی شخصی که اصحاب را دشمن می‌دارد، وجود دشمنی رسول خدا در قلب اوست و این، تفسیری است که در حقیقت با سیاق حدیث از هر جهت ناسازگاری دارد.

**ششم: دیدگاه شیعه دربارهٔ صحابه**

#### امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله

هر که بخواهد از دیدگاه شیعه دربارهٔ صحابه آگاه شود، باید سخن پیشوای مسلمانان، علی علیه السلام را در حق آنان بخواند که چنین فرمود:

«من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیدم و احدی را نمی‌بینم که همانند آنان باشد. آنان ژولیده مو و غبارآلود، بامداد می‌کردند و در سجده و قیام شب را به روز می‌آوردند؛ گاه پیشانی بر زمین می‌سودند و گاه گونه بر خاک می‌نهادند. از بیم یاد معاد به سان کسی بودند که بر پارهٔ آتش ایستاده باشد. بر اثر سجده‌های طولانی میان دو چشمشان به سان زوانه‌های بُزان پینه بسته بود و چون نام خدا برده می‌شد، چنان اشک از چشمانشان روان می‌شد که گریبانشان را خیس می‌کرد و به سان درخت در روز تندباد می‌لرزیدند، از کیفی که بیم آن داشتند و پاداشی که به آن امید بسته بودند»<sup>۱</sup>.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۷.

«کجایند برادران من که راه حق را پیمودند و با حق [عمر خود را] سپری کردند. کجاست عمّار؟ کجاست ابن تیهان؟ کجاست ذو‌شهادتین؟ و کجایند همتایانشان، برادرانی که تا پای جان با هم پیمان بستند و سرهایشان را به فاجران پیشکش کردند. دریغ! از برادرانم که قرآن را خواندند و به خوبی آن را فرا گرفتند و درباره‌ی واجب اندیشیدند و آن را برپا کردند و سنت را زنده نمودند و بدعت را میراندند و به جهاد فرا خوانده شدند و به آن پاسخ مثبت دادند و به رهبرشان اعتماد کردند و از پی او رفتند...»<sup>۱</sup>.

### امام علی بن الحسین علیه السلام و اصحاب

امام علی بن الحسین علیه السلام در یکی از دعاهایش از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله یاد می‌کند و چنین می‌گوید: «پروردگارا! [به آمرزش و خشنودی] اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را [یاد کن]، به ویژه آنان که حق مصاحبت با او را به خوبی ادا کردند و دریاری او دلاوری‌ها از خودشان نشان دادند و از او پاسداری کردند و به استقبال از او شتافتند و به دعوت او از یکدیگر پیشی گرفتند و چون حجت رسالت خویش به گوش ایشان رسانید، آن را پذیرفتند و از زنان و فرزندان خود در راه کمک به دعوت او بریدند و برای تثبیت نبوت او با پدران و فرزندان خود جنگیدند...»<sup>۲</sup>.

### سخن پدر شیخ بهایی، درگذشته سال ۹۸۴ ق

شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد عاملی، پدر شیخ بهایی از پیشوایان فقه و حدیث گفته است: «در مذهب ما چیزی که نشان دهد، دشنام دادن آنان [= صحابه] واجب است، وجود ندارد و تنها افراد بی سواد متعصب‌اند که آنان را دشنام می‌دهند؛

۱. همان، خطبه ۱۸۲.

۲. صحیفه سجادیّه، دعای چهارم.



اما علمای ما، احدی قائل به واجب بودن دشنام دادن به آنان نشده و کتاب‌هایشان در این باره موجود است.

من سوگند شدید یاد می‌کنم<sup>۱</sup> که اگر کسی هزار سال زندگی کند و پیرو مذهب اهل بیت علیهم‌السلام باشد و آنان را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزاری جوید و هرگز به صحابه دشنام ندهد، نه خطا کرده و نه در ایمانش کوتاهی نموده است»<sup>۲</sup>.

سخن سید علی خان شیرازی، درگذشته سال ۱۱۳۰

سید علی خان شیرازی گفته است: «حکم صحابه از نگاه ما در عدالت، حکم دیگران است و نمی‌توان به محض صحابی بودن، به ایمان و عدالت شخص حکم کرد و بدین سبب، شخص از مجازات دوزخ و خشم پروردگار رهایی نمی‌یابد، مگر اینکه وی از یقین در ایمان و اخلاص قلبی برخوردار باشد. از این رو، کسی را که می‌دانیم عادل است، ایمان دارد و سفارش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره اهل بیتش را حفظ کرده و بر همین حالت از دنیا رفته است، همانند سلمان و ابوذر و عمار، او را دوست می‌داریم و با دوستی او به خداوند متعال تقرّب می‌جویم.

کسی را که می‌دانیم به عقب بازگشته و دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام را آشکار کرده است، به خاطر خداوند متعال او را دشمن می‌داریم و به پیشگاه خدا از او بیزاری می‌جویم و درباره کسی که مجهول‌الحال و ناشناخته است، سکوت اختیار می‌کنیم»<sup>۳</sup>.

آن‌گاه گفته است: «بدان که بسیاری از صحابه، به سوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام

۱. او این سخن را در یکی از مناظره‌هایش با یکی از علمای حلب گفته است.

۲. مقاتل بن عطیه، المناظرات، تحقیق وردانی، ص ۷۷.

۳. شیرازی، سید علی خان، الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، ص ۱۱.

بازگشتند و حقّ برایشان آشکار شد، با اینکه با او دشمنی کرده بودند و برخی از آنان در خلافت ابوبکر و برخی در خلافت آن حضرت به تزلزل دچار شدند و احوال همه آنان را نمی‌توان به دست آورد. ناقلان اخبار در این باره وحدت نظر دارند که بیشتر صحابه در جنگ‌هایش با او بودند».

مسعودی در مروج الذهب گفته است: «کسانی که از اصحاب بدر در صفین در کنار علی علیه السلام حضور داشتند، هشتاد و هفت نفر بودند: هفده نفر از مهاجران و هفتاد نفر از انصار. نیز به همراه او برخی از کسانی بودند که زیر آن درخت بیعت کردند و این بیعت، همان بیعت رضوان است، هم از مهاجران حضور داشتند و هم از انصار. از سایر صحابه نهصد نفر حضور داشتند و همه کسانی که از صحابه با او حضور داشتند، دو هزار و هشتصد تن بودند»<sup>۱</sup>.

آن‌گاه مسعودی باب اول کتابش را به طبقه نخست، یعنی به بنی‌هاشم و بزرگان آنان از صحابه عالی‌قدر اختصاص داده و چهارده تن از آنان را برشمرده است<sup>۲</sup>. او باب دوم را به بیان غیربنی‌هاشم از صحابه ستوده و شیعه مرتضوی رضوان الله علیهم اختصاص داده و حدود پنجاه تن از آنان را نام برده است<sup>۳</sup>.

### سخن سید محسن امین، درگذشته سال ۱۳۷۱ ق

سید محسن امین عاملی سخنی را گفته که نمایانگر عقیده شیعه است:

«حکم صحابه در عدالت، حکم دیگران است و نمی‌شود به محض صحابی بودن، یعنی دیدار شخص با پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که به او ایمان داشته و با کیش اسلام

---

۱. همان، ص ۳۹.

۲. همان، ص ۴۱-۱۹۵.

۳. همان، ص ۱۹۷-۴۵۲.

از دنیا رفته است، نمی‌توان به عدالت او حکم کرد. این ویژگی در ثبوت عدالت کافی نیست؛ زیرا همه اتفاق دارند که صحابی از ویژگی عصمت که مانع از گناه کردن می‌شود برخوردار نیست. از این رو، هر که را عادل بدانیم، به عدالت او حکم می‌کنیم، روایت او را می‌پذیریم و برایش احترام قائل می‌شویم؛ زیرا او افتخار صحابی بودن و یاری کردن اسلام و جهاد در راه خدا را با خود دارد؛ اما هر کس را بدانیم که عادل نیست، روایتش پذیرفته نمی‌شود، همانند مروان بن حکم، مغیره بن شعبه، ولید بن عقبه، بسر بن اریطه و برخی از افراد بنی امیه و همدستان آنان و هر که از صحابه از نگاه عدالت برای ما ناشناخته باشد، در پذیرش روایت او توقف می‌کنیم.

از مطالبی که در اینجا باید یادآور شویم آن است که پیامبر ﷺ درگذشت و کسانی که او را دیدند و از او شنیدند، از زن و مرد، شمارشان از یک صد هزار نفر فراتر می‌رود، آن گونه که ابن حجر در الاصابة از ابوزرعۀ رازی نقل کرده است: برخی گفته‌اند: او در میان یک صد و چهارده هزار صحابی به دیدار حق شتافت<sup>۱</sup>.

ناممکن است که این شمار از صحابه - با توجه به فزونی شمار آنان و پراکندگی خواسته‌هایشان و اینکه به طور طبیعی هر انسانی تمایل دارد به دنبال خواسته‌های نفسانی خود باشد - به محض دیدن پیامبر ﷺ و ایمان آوردن به او به ملکه تقوا که از ارتکاب گناهان کبیره و پافشاری بر گناهان صغیره جلوگیری می‌کند، دست یافته باشد.

ما می‌دانیم که برخی از صحابه داوطلبانه و با طیب خاطر ایمان آوردند و برخی از روی اجبار و ترس و برخی از آنان از باب تألیف قلوب. امت اسلامی نیز همانند

۱. رک: ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابة، ج ۱، ص ۱۵۴.

دیگر امت‌ها به طور فطری دوست دارند که به دنبال خواسته‌های نفسانی‌شان باشند و سرشت آنان چنین ایجاب می‌کند، مگر اینکه بازدارنده‌ای وجود داشته باشد؛ زیرا همگی آدمی زاده‌اند.

به طور صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «لتسلکن سنن من قبلکم حدوالنعل بالنعل والقذة بالقذة حتی لو دخل احدهم جحر ضبٍ لدخلتموه؛ به طور حتم شما سنت‌های کسانی را که پیش از شما بودند، مویه مویروی می‌کنید، حتی اگر یکی از آن‌ها به لانه سوسماری در آمده باشد، شما نیز در خواهید آمد.»

اگر دیدن پیامبر ﷺ از ارتکاب گناهان جلوگیری می‌کرد، به طور حتم از مرتد شدن نیز جلوگیری می‌کرد، در حالی که گروهی از صحابه مرتد شدند؛ از قبیل عبدالله بن جحش، عبیدالله بن خطل، ربیعة بن امیة بن خلف، اشعث بن قیس<sup>۱</sup> و دیگران.

با وجود این، کارهایی از برخی صحابه سرزد که با عدالت همخوانی ندارد؛ نظیر شورش بر ضد پیشوایان عادل، ایجاد اختلاف میان مسلمانان، کشتن انسان‌های بی‌گناه، چپاول اموال بارزش، ناسزاگویی و دشنام دادن، جنگیدن با مسلمانان و فریب دادن آنان، برانگیختن آتش فتنه، عشق به دنیا، ستیز بر سر حکومت و ریاست و امثال آن که کتاب‌های آثار و تاریخ به آن‌ها پرداخته و جهان را پر کرده است.<sup>۲</sup>

### سخن محمدحسین آل کاشف الغطاء، درگذشته سال ۱۳۷۳

محمدحسین آل کاشف الغطاء از علمای بزرگ شیعه گفته است: «من نمی‌گویم

---

۱. سه نفر اول مرتد شدند و در همان حالت ارتداد مردند. اشعث هم مرتد شد و او را اسیر کردند و نزد خلیفه ابوبکر آوردند و او به اسلام بازگشت و ابوبکر خواهرش را به همسری او در آورد. این زن از یک چشم نابینا بود و از او محمد به دنیا آمد که یکی از قاتلان حسین علیه السلام در کربلا بود.

۲. امین، محسن، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۳.

دیگر صحابه - یعنی اکثریت صحابه که از مسیر ولایت اهل بیت علیهم السلام نرفتند - با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیدند و به رهنمونی او عمل نکردند، هرگز چنین نیست و به خدا پناه می برم که چنین گمانی درباره آنان برود، در حالی که آنان در آن زمان بهترین افراد روی زمین بودند، لیکن شاید همه آنان آن سخنان [یعنی سخنان پیامبر در حق اهل بیت] را نشنیده باشند و چنانچه کسانی برخی از آن سخنان را شنیده باشند، مقصود آن را نفهمیده اند؛ زیرا مقام صحابه بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله بالاتر از آن است که بتوان به کمک اندیشه ناقص به آن رسید»<sup>۱</sup>.

او در ادامه می گوید: «گمان مبر که این سخن بدان معنا باشد که ما کارهای نیک و خدمات برخی خلیفگان به اسلام را انکار کنیم که جز افراد بی منطق، کسی چنین کاری نمی کند و ما الحمد لله از افراد بی منطق و ناسزاگو نیستیم، بلکه از کسانی هستیم که از کار نیکو سپاسگزاری می کنند و از کار بد چشم می پوشند و می گوئیم: امتی که در گذشته اند، آنچه کار نیکو کرده اند به سودشان و آنچه کار بد کرده اند به زیانشان است و حساب ایشان با خداوند است و به همین دلیل، اگر آن ها را ببخشند، به دلیل بخشش اوست و اگر مجازاتشان کند، به دلیل عدالت اوست»<sup>۲</sup>.

### سخن سید شرف الدین عاملی، درگذشته سال ۱۳۷۷ ق

سید شرف الدین، از بزرگان علمای شیعه لبنان، گفته است: «کسی که بر دیدگاه ما درباره صحابه آگاهی یابد، خواهد دانست که میانه ترین دیدگاه است؛ زیرا ما نه همچون غالیان تفریط می کنیم که همه آنان را تکفیر کرده اند و نه افراط می کنیم، همانند جمهور [اهل سنت] که همه آنان را توثیق کرده اند؛ زیرا گروه کاملیه و دیگر

۱. کاشف الغطاء، محمد حسین، اصل الشیعة و اصولها، ص ۱۸۸.

۲. همان، ص ۲۰۹.

غلوکنندگان گفته‌اند: تمامی صحابه کافرند. اهل سنت گفته‌اند: هر مسلمانی که از پیامبر ﷺ سخنی شنیده یا او را دیده است، بی‌چون و چرا عادل است. لیکن ما صحابی بودن محض را، اگر چه فضیلتی بزرگ می‌دانیم، اما این فضیلت به تنهایی نمی‌تواند شخص را از گناه بازدارد؛ زیرا صحابه همانند دیگر افرادند که در میان آنان هم اشخاص عادل وجود دارند؛ همچون بزرگان، علما و اولیای آنان و هم افراد ستمگر و جنایتکار و منافق و هم افراد مجهول‌الحال و ناشناخته. ما به سخن اشخاص عادل آنان استدلال می‌کنیم و ایشان را در دنیا و آخرت دوست می‌داریم. اما کسانی که بروصی و برادر پیامبر ﷺ ستم کردند و سایر جنایتکاران آنان، همچون فرزند هند جگرخوار، فرزند نابغه، فرزند آن زن کبودچشم، فرزند عقبه، فرزند ارطاة و امثال آنان، نه خودشان احترامی دارند و نه حدیث آنان ارزشی.

گروهی از صحابه هم که وضعیت آنان ناشناخته است، ما درباره آنان توقف می‌کنیم تا وضعیت ایشان برای ما روشن شود. دیدگاه ما درباره حاملان حدیث از صحابه و دیگران نیز همین است و کتاب و سنت هم همین دیدگاه را تأیید می‌کنند، چنان که این موضوع در جای خود در اصول فقه به تفصیل بحث شده است.

لیکن جمهور اهل سنت در تقدیس کسی که او را صحابی می‌نامند، مبالغه کرده و از اندازه اعتدال خارج شده‌اند و به همین دلیل، به خوب و بد آنان استدلال کرده‌اند و به هر مسلمانی که از پیامبر ﷺ شنیده یا او را دیده است، اقتدا نموده‌اند و هرکسی را که با این افراط‌گرایی مخالفت ورزیده تکذیب کرده‌اند و در این تکذیب، از حد و مرز فراتر رفته‌اند و این تکذیب زمانی سخت‌تر می‌شود که آنان می‌بینند، ما حدیث بسیاری از صحابه را نمی‌پذیریم و آشکارا از آنان انتقاد می‌کنیم یا می‌گوییم: آنان ناشناخته‌اند و این کار را از باب عمل به وظیفه شرعی و روشن شدن حقایق دینی و به دست آوردن روایات صحیح نبوی انجام می‌دهیم و

به همین دلیل، آنان به ما بدگمان شده‌اند و به ما تهمت‌ها زده‌اند و هیچ دلیلی برای این تهمت‌ها هم ندارند و ناآگاهانه سخنان ضد و نقیض بر زبان می‌آورند، در حالی که اگر از خواب بیدار شوند و به قواعد علم روی آورند، به طور حتم خواهند دانست که اجرای اصالة العداله درباره صحابه، هیچ دلیلی ندارد.

اگر اهل سنت در قرآن تدبر کنند، خواهند دید که این کتاب از یاد کردن منافقان از صحابه آکنده است و در این باره سوره توبه و سوره احزاب و ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُتَأَفِّقُونَ﴾ (سوره منافقون) برای شما بسنده است و از آیات قرآن، این آیه بسنده می‌کند: ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا﴾؛ بنابراین، ای کاش می‌دانستم که منافقان پس از رسول خدا ﷺ کجا رفتند، در حالی که در مدت زندگی پیامبر ﷺ او را غصه‌ها دادند تا آنجا که دبه‌ها را غلطانیدند [تا شتر حضرت را رم دهند]. شما می‌دانید که پیامبر ﷺ با هزار تن از اصحابش به سوی اُحُد رفتند؛ اما پیش از رسیدن به آنجا سیصد نفر از منافقان بازگشتند و چه بسا منافقانی که با آن حضرت ماندند و به دلیل بیم از شهره شدن بازنگشتند یا دوست داشتند که از افتخارات قوم خود دفاع کنند [نه از پیامبر ﷺ]. حتی اگر در میان این هزار تن، تنها همان سیصد منافق وجود داشت، وجود همین تعداد، دلیل کافی است برای اینکه نفاق در زمان وحی به طور گسترده بوده است؛ بنابراین، به محض قطع شدن وحی و پیوستن پیامبر ﷺ به رفیقِ اعلیٰ، چگونه نفاق از میان می‌رود؟

چه زیانی متوجه ماست اگر ماهیت این منافقان را فاش کنیم؛ زیرا امت اسلامی، با وجود صحابه مؤمن و ثابت قدم، نیازی به منافقان ندارد. این صحابه باایمان، دارای پیشینه درخشان و فضایل هستند و اکثریت را تشکیل می‌دهند،

به ویژه علما، بزرگان و حاملان آثار نبوی و خادمان احکام الهی که خداوند درباره ایشان فرموده است: «وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛<sup>۱</sup> «واینان اند که همه خوبی‌ها برای آنان است. اینان همان رستگاران اند. خدا برای آنان باغ‌هایی آماده کرده است که از زیر [درختان] آن نهرها روان است و در آن جاودانه‌اند. این همان رستگاری بزرگ است.» این گروه از اصحاب، به دلیل اینکه خدای بزرگ از آنان ستایش کرده است، نیازی به ستایش ندارند و ستایش او از آنان در قرآن حکیم موجود است و تأیید دین و انتشار دعوت به سوی حق روشن برای آنان بسنده است. به علاوه، ما آن شمار از صحابه را که ناگزیر شدند در ظاهر سیاست بی طرفی نسبت به وصی پیامبر ﷺ را در پیش بگیرند یا از باب احتیاط و پاسداری از شوکت مسلمانان با مقامات حکومتی همراهی کنند دوست می‌داریم و اینان اکثریت صحابه رضوان الله علیهم را تشکیل می‌دهند؛ زیرا دوستی آنان لازم است و دعا برای آنان واجب: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»<sup>۲</sup>؛ «و کسانی که پس از آنان آمده‌اند می‌گویند: پروردگارا، بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند کینه‌ای مگذار. پروردگارا، به راستی که تورثوف و مهربانی»<sup>۳</sup>.

#### سخن سید شهید محمد باقر صدر<sup>۴</sup>

شهید صدر گفته است: «صحابه با این ویژگی که پیشاهنگان باایمان و

۱. توبه (۹): ۸۸ و ۸۹.

۲. حشر (۵۹): ۱۰.

۳. موسوی، سید عبدالحسین شرف‌الدین، اجوبة مسائل جارا لله، ص ۱۴.

۴. سید محمد باقر صدر، مجتهد و مرجع شیعی بلند آوازه‌ای است که آثار فراوانی دارد. برخی از



روشنی بخش هستند، برترین و شایسته‌ترین بذری بودند برای پرورش امتی مکتبی، تا آنجا که نسل عقیدتی پارسا، نجویب‌تر و پاک‌تر از نسلی که پیامبر اکرم ﷺ آن را ایجاد کرد، مشاهده نشده است»<sup>۱</sup>.

گمان نمی‌کنم که ابن تیمیه توانسته باشد در ستایش صحابه، بالاتر از آنچه این رهبر بزرگ شیعی گفته است، بنویسد.

### سخن آیه‌الله سبحانی (معاصر)

آیه‌الله سبحانی، از علمای بزرگ و استاد حوزه علمیه شهر مقدس قم گفته است: «امکان ندارد که انسان پیامبر ﷺ را دوست بدارد و در عین حال، کسی را دشمن بدارد که جان و مالش را در راه رسالت او داده است و در قلب انسان مؤمن، هرگز دو حالت ناسازگاری با هم جمع نمی‌شود. آنچه اهل سنت را وا داشته است که شیعه را به دشنام دادن [به صحابه] متهم کند، آن است که آنان به عدالت همه افراد صحابه از اول تا آخر اعتقاد دارند و حال آنکه شیعه دوازده امامی این اعتقاد را قبول ندارند، بلکه صحابه و تابعین و دیگران، یعنی تابعین تابعین از نگاه آنان یکسان‌اند و هیچ ملازمه‌ای میان اینکه شخص صحابی باشد و پیامبر ﷺ را دیده باشد و اینکه وی یک شخصیت آرمانی و پیشوا و رهبر مسلمانان تا قیامت باشد، وجود ندارد. شیعیان بر این باورند که سرنوشت صحابه همچون سرنوشت دیگر افراد است و در میان ایشان هم صالح، پرهیزگار و مخلص وجود دارد و هم بدکار و

این آثار از این قرارند: اقتصادنا، فلسفتنا و البنک اللاربوی. تألیفات او در پانزده جلد گردآوری شده است. او مجاهدانه زندگی کرد و مردم را به اصلاح، از میان بردن رژیم‌های لائیک و برپایی نظام اسلامی فرا خواند. او در زندان بغداد، به سال ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۰م در چهل و هفت سالگی به شهادت رسید.

۱. بحث حول الولاية، ص ۴۸؛ المجموعة الكاملة، ص ۱۱.

منافق و دلایل بسیاری این موضوع را ثابت می‌کند»<sup>۱</sup>.

نیز آیه‌الله سبحانی گفته است: «آنچه ما در اینجا در صدد بررسی و کاوش آن هستیم، مسئله «عدالت همه صحابه» است، نه ناسزاگویی صحابه و جای تأسف است که میان این دو مسئله فرق نمی‌گذارند و از روی عمد افرادی را که با عدالت همه صحابه مخالف‌اند، متهم می‌سازند و سخنان ناحق به آنان نسبت می‌دهند. در پایان بر این نکته تأکید می‌کنیم که از دیدگاه شیعه امامیه احترام گذاردن به صحابه، مانع از انتقاد از کارهای برخی آنان نمی‌شود. شیعه بر این باور است که هم‌نشینی با پیامبر ﷺ، موجب پیشگیری از گناه تا پایان عمر نمی‌شود. به علاوه، موضع شیعه در این زمینه، از آیات قرآنی، احادیث صحیح، تاریخ قطعی و عقل انسان بی‌طرف و خوش‌فکر سرچشمه گرفته است»<sup>۲</sup>.

پس از جلب نگاه بلند شما به این امور، به تحلیل آنچه در نامه شما آمده است می‌پردازیم:

### نگاهی بی‌طرفانه به روایات حوض

شما گفتید:

نخست: این روایات را صحابه خود روایت کرده‌اند و این به دلیل امانت‌داری و درستی ایمان آن‌هاست؛ اگر چه بعدها از آنچه روایت کرده‌اند بازگشته باشند. دوم: معنای این روایات آن است که یا بگوییم: مقصود از این روایات، همه صحابه است که این دیدگاه به دلیل آیات پیش‌گفته و احادیث صحیحی که در فضیلت همه آنان و فضیلت تک‌تک آنان رسیده، مردود است.

---

۱. سبحانی، جعفر، رسائل و مقالات، ص ۱۵۵.

۲. سبحانی، جعفر، العقیده الاسلامیه، ص ۲۹۸.

یا اینکه مقصود از این روایات برخی از صحابه باشد و این نیاز به دلیلی قطعی دارد که این دلیل وجود ندارد.

یا اینکه مقصود از این احادیث برخی از افراد امت باشد و پیامبر ﷺ آنان را اصحابش نامید؛ زیرا تمامی امت، اصحاب او هستند؛ چه آنان در دین و در بهشت شریک او می‌باشند، یعنی او را همراهی می‌کنند. از این رو، زمانی که این گروه به سمت حوض می‌آیند و نشان مسلمانان و آثار وضورا در پیشانی دارند و از حوض جلوگیری می‌شوند، پیامبر ﷺ می‌گوید: اصحابی...؛ اصحابم. در برخی از این روایات آمده است که حضرت «اصحابی» نمی‌گوید، بلکه می‌گوید: «الاهلم؛ هان! بیایید». در برخی از این روایات با تصغیر آمده است: اصحابی. از این رو، چنین برمی‌آید که همین معنا مراد باشد و این معنایی است که ما بدان اعتقاد داریم.

### احادیث حوض، از دیدگاه بخاری و مسلم<sup>۱</sup>

می‌گویم: پیش از آنکه به سخن شما پاسخ دهم، احادیث حوض را برطبق آنچه بخاری و مسلم در صحیح خود نقل کرده‌اند، می‌آورم تا خواننده حقیقت آنچه را که دربارهٔ اصحاب رسیده است بشناسد، سپس آنچه را که شما گفته‌اید دنبال می‌کنم. روایاتی که در صحیحین پیرامون صحابه در باب حوض آمده، بر چند دسته‌اند:

#### ۱- روایاتی که نشان‌دهندهٔ بدعت‌گذاری صحابه پس از پیامبر ﷺ است

بخاری از ابن عباس روایت کرده است: «ألا والله ي جاء برجال من أمتي فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول: يا رب أصيحابي. فقال: إنا لا تدرى ماذا أحدثوا بعدك<sup>۲</sup>؛ رسول خدا ﷺ فرمود: مردانی از امت مرا می‌آورند و آنان را به سمت چپ [اصحاب

۱. این بخش را پیش از چاپ افزودم و در اصل نامه نبود.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۹۲، ش ۴۶۲۵.

شمال] می‌برند. من می‌گویم: پروردگار من! اصحابم! خطاب می‌شود: تونمی‌دانی آنان پس از توجه بدعت‌ها گذاردند!.

در روایت دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «فأقول يا رب أصحابي! فيقال: إنك لاتدري ما أحدثوا بعدك<sup>۱</sup>؛ می‌گویم: پروردگارا، اینان اصحاب من‌اند! خطاب می‌شود: تونمی‌دانی آنان پس از توجه بدعت‌هایی گذاردند!.

در روایت انس<sup>۲</sup>، ابوسعید خدری<sup>۳</sup>، ابوهریره<sup>۴</sup> و ابن مسیب<sup>۵</sup> نیز به همین شکل آمده است.

## ۲- روایاتی که حاکی از ارتداد آنان پس از رحلت پیامبر ﷺ است

بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «يؤخذ برجال من اصحابي ذات اليمين وذات الشمال. فأقول: أصحابي؟ فيقال: إنهم لم يزالوا مرتدين على أعقابهم منذ فارقتهم<sup>۶</sup>؛ مردانی از اصحابم را به راست و چپ می‌برند.

---

۱. همان، ج ۷، ص ۲۰۷ (۱۲۵۸، ش ۶۵۷۶) و مسلم آن را با شماره ۲۲۹۷ روایت کرده است، کتاب الرقاق باب فی الحوض.

۲. همان (۱۲۵۹، ش ۶۵۸۲) و مسلم آن را با شماره ۲۳۰۴ روایت کرده است، کتاب الرقاق باب فی الحوض.

۳. همان، (۱۲۵۹، ش ۶۵۸۴) کتاب الرقاق باب فی الحوض و ج ۸، ص ۸۷ (۱۳۴۹، ش ۵۱-۷۰۵)، کتاب الفتن، باب ماجاء فی قول الله تعالى: واتقوا فتنة: این روایت را مسلم با ش ۲۲۹۰ روایت کرده است.

۴. همان جا.

۵. همان، (۱۲۵۹، شماره ۶۵۸۶)، کتاب الرقاق، باب فی الحوض.

۶. همان، ج ۴، ص ۱۴۲ (۶۶۴)، ش ۳۴۴۷، کتاب بدء الخلق، باب واذكر فی الكتاب مريم. مسلم این حدیث را با شماره ۲۸۶۰ روایت کرده است؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۱۰ (۶۴۰)، ش ۳۳۴۹.

عرض می‌دارم: اینان اصحاب من اند؟ خطاب می‌شود: از زمان رحلت تو، آنان همواره به عقب [یعنی دوران جاهلیت] بازگشتند».

در روایتی دیگر از ابوهریره آمده است: «أنهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری<sup>۱</sup>؛ آنان مرتد شدند و به دوران جاهلی خود بازگشتند».

### ۳- روایاتی که نشان دهنده دور ساختن آنان از حوض کوثر است

مسلم از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «وانا فرطهم علی الحوض. الا لیذادن رجال عن حوضی کما یذاد البعیر الضال. انادیهم: الا هلّم، فیقال: انهم قد بدلوا بعدک. فأقول: سحقاً سحقاً! من زودتر از اصحابم وارد بر حوض می‌شوم؛ اما بدانید که مردانی را از حوض من می‌رانند، چنان که شتر گم شده را می‌رانند و دور می‌کنند. من به آنان بانگ می‌زنم: هان! بیایید. خطاب می‌شود: آنان پس از تو همه چیز را تغییر دادند. و من می‌گویم: رحمت حق از آنان دور باد، دور باد». در روایت بخاری آمده است: «انا فرطکم علی الحوض و لیزفعنّ معی رجال منکم ثم لیختلجنّ دونی<sup>۲</sup>؛ من زودتر از شما وارد بر حوض می‌شوم و مردانی از شما به من نمایانده می‌شوند. سپس از من دورشان می‌سازند».

- 
- باب سخن خداوند: واتخذ الله ابراهیم خلیلاً وج ۵، ص ۲۴۰ (ش ۴۷۷۰)، کتاب التفسیر، باب تفسیر سورة الانبیاء. مسلم آن را در جلد ۷، ص ۱۵۷، ش ۲۸۶۰ روایت کرده است.
۱. همان، ج ۷، ص ۲۰۷ (۱۲۵۹)، ش ۶۵۸۵، کتاب الرقاق، باب فی الحوض.
  ۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۰، ش ۲۴۹؛ کتاب الطهارة، باب ۱۲، باب استحباب اطالة الغرة والتحجیل فی الوضوء، ح ۳۹.
  ۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۰۷، ش ۶۵۷۶. مسلم آن را با شماره ۲۲۹۷ روایت کرده است.

این حدیث را مسلم نیز از ام سلمه روایت کرده است.<sup>۱</sup>  
 بخاری و مسلم از انس، از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «لیردَنَّ علیَّ ناس من اصحابی الحوض حتی اذا عرفتهم اخلتجوا دونی<sup>۲</sup>؛ گروهی از اصحابم در کنار حوض بر من وارد می‌شوند تا اینکه من آنان را می‌شناسم؛ اما از من دور می‌شوند». آن دو این حدیث را از ابوائل نیز روایت کرده‌اند.<sup>۳</sup>

#### ۴- روایاتی که حاکی از ورود اصحاب به دوزخ است

بخاری از ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «بینا انا قائم فإذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم، فقال: هلّم. فقلت: أين؟ قال الی النار واللّه. قلت: وما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا بعدك علی أدبارهم القهقری<sup>۴</sup>؛ در حالی که من ایستاده‌ام، گروهی را می‌آورند تا اینکه من آنان را می‌شناسم، مردی از میان من و آنان بیرون آید و بگوید: بشتابید. گفتم: به کجا؟ گفت: به دوزخ، سوگند به خدا. گفتم: آنان چه کرده‌اند؟ گوید: آنان پس از تو مرتد شده به دوران جاهلیت بازگشتند».

#### ۵- روایاتی که نشان می‌دهد تنها اندکی از صحابه از دوزخ رهایی می‌یابند

بخاری از ابوهریره، از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «... ثم اذا زمرة حتى

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۷ (ش ۲۲۹۵)، کتاب الفضائل، باب اثبات حوض نبینا ﷺ، ح ۲۹.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۰۷، ش ۶۵۸۲. مسلم آن را با ش ۲۳۰۴ روایت کرده است، کتاب الرقاق، باب فی الحوض.

۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۸، ص ۸۷ (ش ۷۰۴۹)، کتاب الفتن، باب ماجاء فی قول الله تعالی: «واتقوا فتنة»؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۷۱، ش ۲۲۹۷.

۴. همان، ج ۷، ص ۲۰۷ (ش ۱۲۵۹)، شماره ۶۵۸۷، کتاب الرقاق، باب فی الحوض.

عرفتهم خرج رجل من بينى وبينهم، فقال: هلّم. قلت: أين؟ قال: الى النار والله. قلت: ما شأنهم؟ قال: انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقري. فلا أراه يخلص منهم الا مثل همَل النعم؛ سپس ناگهان گروهی وارد می شوند تا آنجا که من آن ها را می شناسم؛ اما مردی از میان من و آنان بیرون می آید و می گوید: بیایید. می گویم: کجا؟ می گوید: به دوزخ، سوگند به خدا. می گویم: آنان چه کرده اند؟ آن مرد می گوید: آنان پس از تو مرتد شدند و به دوران جاهلیت خود بازگشتند. می بینم که از آنان به اندازه شتران رها شده [یعنی شماری اندک] نجات می یابند».

#### ۶- روایاتی که نشانگر نفرین پیامبر ﷺ بر صحابه است

بخاری از ابوسعید خدری، از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «فأقول: انهم متى. فيقال: انك لاتدرى ما أحدثوا بعدك؟ فأقول: سحقاً سحقاً لمن غير بعدى؟» می گویم: آنان از من اند. خطاب می شود: تونمی دانی که آنان پس از تو، چه بدعت ها گذاردند؟ می گویم: هر که پس از من [اسلام را] تغییر داده است، از رحمت خدا دور باد، دور باد».

نزدیک به این حدیث را مسلم از ابوهریره<sup>۳</sup> و ام سلمه<sup>۴</sup> روایت کرده است.

۱. همان جا.

۲. همان (۱۲۵۹)، شماره ۶۵۸۴، کتاب الرقاق، باب فى الحوض؛ ج ۸، ص ۸۷ (۱۳۴۹) ش ۵۱- (۷۰۵) کتاب الفتن، باب ما جاء فى قول الله تعالى: «واتقوا فتنة». مسلم آن را به ش ۲۲۹۰ روایت کرده است.

۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۰ (ش ۲۴۹)، کتاب الطهارة، باب ۱۲، باب استحباب اطالة الغرة والتحجيل فى الوضوء، ح ۳۹.

۴. همان، ج ۷، ص ۶۷ (ش ۲۲۹۵)، کتاب الفضائل، باب ۹، باب اثبات حوض نبينا ﷺ، ح ۲۹.

### مقصود از صحابه در حدیث حوض چه کسانی هستند؟

در این باره که آیا مقصود از صحابه در حدیث حوض، معنای اصطلاحی آن است؛ یعنی هر که با او هم‌نشینی کرده و او را دیده است، آن گونه که اهل سنت آن را تعریف کرده‌اند، یا مقصود از آن، معنای لغوی است؛ یعنی هر کسی که از آن حضرت پیروی کرده و در رفتارش با او هماهنگی داشته است؟

قاضی عیاض در تأویل احادیث حوض گفته است: «اصحاب پیامبر ﷺ اگرچه در عرف به هر کسی از مهاجران و انصار گفته می‌شود که با او همراه بوده است، لیکن در لغت بر کسی به کار می‌رود که حتی یک بار از او تبعیت کرده باشد»<sup>۱</sup>.

### چند اشکال

نخست: مراد از «رده» در این روایات، کفر یا ارتداد و بیرون رفتن از اسلام نیست، بلکه مراد از آن، مخالفت صحابه با یکی از مهم‌ترین واجبات دینی است، همان گونه که ابن‌اثیر در النهایة گفته است: «در حدیث قیامت و حوض، می‌گویند: آنان [یعنی صحابه] همچنان به دوران جاهلیت خود بازمی‌گشتند؛ یعنی از برخی واجبات سرباز می‌زدند و مقصود، ارتداد کفر نیست»<sup>۲</sup>.

از این رو، مقصود این حدیث، آن است که صحابه وصیت پیامبر ﷺ درباره علی علیه السلام و اهل بیت او را کرده‌اند. همچنین، مقصود از احداث در این روایت، وقایع و بدعت‌هایی است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله احداث شد؛ چنان که به زودی این معنا از براء بن عازب و ام‌المؤمنین عائشه و ابوسعید خدری نقل خواهد شد.

دوم: سخن در واژه «اصحاب» است که در زبان پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است، نه در لغت

۱. مبارکفوری، محمد عبدالرحمن، تحفة الاحوذی، ج ۹، ص ۶.

۲. ابن‌اثیر، النهایة فی غریب الحدیث والاثار، ج ۲، ص ۲۱۴؛ ماده «ردد» و همچنین در لسان العرب.



یا پس از گذشت چند سال در زبان تابعین؛ چه، مقصود آن حضرت از واژه اصحاب، کسانی است که او را دیده‌اند و با او هم‌نشینی کرده‌اند و در این تردیدی نیست. سوم: اگر واژه «اصحاب» در زبان پیامبر ﷺ را بر همه کسانی حمل کنیم که از او پیروی کرده‌اند، باید این واژه را در همه موارد برای این معنا حمل کنیم از جمله در این سخن پیامبر ﷺ: «لا تسبوا اصحابی» و در این سخن او: «اصحابی کالنجوم»... و این چیزی است که احدی آن را نمی‌پذیرد.

روایاتی که نشان می‌دهد صحابه همان کسانی هستند که با پیامبر ﷺ هم‌نشینی کرده‌اند و او را دیده‌اند

چهارم: بررسی متن روایات حوض و دیگر روایات، ثابت می‌کند که مراد از صحابه، کسانی هستند که با پیامبر ﷺ هم‌نشینی کرده‌اند و او را دیده‌اند و در این باره تردیدی نیست. اینک برخی روایات را به شما عرضه می‌داریم:

۱- در برخی روایات به صراحت آمده است: «صاحبینی و رآنی»:

از باب نمونه، در مسند احمد بن ابی بکر آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «لیردن علی الحوض رجال مّمن صحبنی و رآنی، حتّی اذا رفعوا الیّ و رأیتهم اختلجوا دونی، فلاقولن رب اصحابی! اصحابی! فیقال: أنّک لاتدری ما احدثوا بعدک؟<sup>۱</sup> مردانی از کسانی که با من هم‌نشینی داشته و مرا دیده‌اند در کنار حوض بر من وارد می‌شوند، تا آنجا که به سوی من می‌آیند و من آن‌ها را می‌بینم که از من

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۸؛ ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد، المصنّف، ج ۷، ص ۴۱۵، شماره ۳۵، کتاب الفضائل، باب ما اعطی الله محمداً ﷺ؛ ابن عساکر، علی بن الحسن، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۶، ص ۸؛ متقی هندی، علاءالدین علی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۳۹، ح ۳۶۷۱۴.

دور می‌شوند. می‌گویم: پروردگارا، اصحابم! اصحابم! اما به من خطاب می‌رسد: تو نمی‌دانی که آنان پس از تو، چه بدعت‌ها کردند؟».

در صحیح مسلم، از عبدالعزیز بن صهیب حدیث می‌کند که گفت: انس بن مالک ما را حدیث کرد که پیامبر ﷺ فرمود: «لِيرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضَ رِجَالُ مَمَّنْ صَاحِبِنِي حَتَّى إِذَا رَأَيْتَهُمْ وَرَفَعُوا إِلَيَّ اخْتَلَجُوا دُونِي فَلْأَقُولَنَّ: أَي رَبِّ! اصْحَابِي اصْحَابِي! فَلْيَقَالَنَّ لِي: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ<sup>۱</sup>؟» مردانی از کسانی که با من هم‌نشین بودند در کنار حوض بر من وارد می‌شوند، تا آنجا که من آنان را می‌بینم و به سوی من می‌آیند، لیکن از من دور می‌شوند. از این رو، می‌گویم: پروردگارا! اصحابم، اصحابم! اما به من خطاب می‌شود: تو نمی‌دانی که آنان پس از تو، چه بدعت‌ها کردند؟».

ابن حجر گفته است: «احمد و طبرانی از ابوبکره به طور مرفوع حدیث کرده‌اند: «لِيرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضَ رِجَالُ مَمَّنْ صَاحِبِنِي وَرَأْنِي؛ بَرَمِنْ اشْخَاصِي مِنْ كَسَانِي كَمَا بَا مِنْ هَمْ نَشِينٌ بُوْدَهُ اَنْدَ وَ مَرَا دِيْدَهُ اَنْدَ دَر كِنَارِ حَوْضِ بَرَمِنْ وَّارِدٍ مِي شُوْنَد.» سند این حدیث حسن است. طبرانی همانند این حدیث را از ابودردا روایت کرده و افزوده است: گفتم: [یعنی ابودردا] ای رسول خدا، دعا کن که خداوند مرا از آنان قرار ندهد. حضرت فرمود: تو از آنان نمی‌باشی. سند این حدیث حسن است»<sup>۲</sup>.

در تفسیر طبری آمده است: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيْدِهِ لِيْرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضَ مَمَّنْ صَاحِبِنِي اِقْوَامٌ حَتَّى إِذَا رَفَعُوا إِلَيَّ وَرَأَيْتَهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي فَلْأَقُولَنَّ رَبِّ اصْحَابِي

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۷۰، باب اثبات حوض نبینا ﷺ؛

نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۶۴.

۲. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۳۳.

اصحابی، فليقالنَّ اِنَّكَ لاتدرى ما احدثوا بعدك!؛ سوگند به آن که جان محمد در دست قدرت اوست، از کسانی که با من هم نشینی کرده اند، گروه هایی در کنار حوض بر من وارد می شوند تا اینکه به سوی من می آیند و من آنان را می بینم که از من دور می شوند. عرض می کنم: پروردگارا! اصحابم، اصحابم! به من خطاب می رسد: تونمی دانی که پس از تو، آنان چه بدعت هایی کردند؟».

۲- پیامبر خدا ﷺ از مخاطبان به صحابه و از کسانی که پس از آنان می آیند به برادران تعبیر کرده است. در صحیح مسلم آمده است: «از ابوهریره نقل شده است که رسول خدا ﷺ به قبرستان آمد و گفت: السلام علیکم، دار قوم مؤمنین و اِنَّا اِنْ شاء الله بکم لاحقون. وددت انا قد رأینا اخواننا. قالوا: أو لسنّا اخوانك یا رسول الله؟ قال: انتم اصحابی و اخواننا الذین لم یأتوا بعد. فقالوا کیف تعرف من لم یأت بعد من امتک یا رسول الله؟ فقال: ارأیت لو أنّ رجلاً له خیل غرّ محجّلة بین ظهري خیل دهم بهم. الا یعرف خيله؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: فأنهم یأتون غراً محجّلين من الوضوء و انا فرطهم علی الحوض. الا لیذادنّ رجال عن حوضی کما یذاد البعیر الضالّ أنادیهم الا هلّمّ فیقال: إنهم قد بدّلوا بعدک. فأقول سحقاً سحقاً؛ سلام بر شما. [اینجا] خانه گروه مؤمنان [است]. اگر خدا بخواهد، ما نیز به شما خواهیم پیوست. من دوست داشتم که برادرانم را ببینم. اصحاب گفتند: ای رسول خدا،

۱. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج ۴، ص ۵۵، در تفسیر آیه: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ اشْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾.

۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۰، کتاب الطهارة، باب استحباب الغرّة و التحجیل فی الوضوء؛ البانی، احکام الجنائز، ص ۱۹۰ که گفته است: این حدیث را مسلم روایت کرده است؛ ج ۱، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ مالک، ج ۱، ص ۴۹-۵۰؛ نسائی، ج ۱، ص ۳۵؛ ابن ماجه، ج ۲، ص ۵۸۰؛ بیهقی، ج ۴، ص ۷۸؛ احمد، ج ۲، ص ۳۰۰ و ۴۰۸.

مگر ما برادران شما نیستیم؟ فرمود: شما اصحاب من هستید و برادران من کسانی هستند که هنوز به دنیا نیامده‌اند. آنان پرسیدند: ای رسول خدا! چگونه کسانی از امت را که هنوز نیامده‌اند، می‌شناسی؟

حضرت فرمود: آیا دیده‌اید که اگر شخصی مالک اسپانی باشد که پیشانی و دست و پای آن‌ها سفید است و در میان انبوه اسپان سیاه‌رنگ یک دست قرار گرفته باشند، آیا نمی‌تواند آن‌ها را بشناسد؟ گفتند: آری، ای رسول خدا. حضرت فرمود: این برادران من هم، آثار وضویر پیشانی و دست و پایشان نقش بسته است و من پیشاپیش آنان بر حوض وارد می‌شوم. هان! اشخاصی از حوض من رانده می‌شوند، چنان‌که شترگم شده رانده می‌شود. آنان را صدا می‌زنم که بشتابید؛ اما به من خطاب می‌شود: آنان پس از تو همه چیز را تغییر دادند، و من می‌گویم: از رحمت خدا دور باشند، دور باشند».

در روایت عبدالرزاق آمده است: «ثم يلتفت الى اصحابه و فيهم يومئذ الافاضل فيقول: انتم خيرٌ أم هؤلاء؟ فيقولون: نرجوان لا يكونوا خيراً منا - الى ان قال - فإن هؤلاء قد مضوا و قد شهدت لهم، و انى لا ادرى ما تحدثون بعدى؛ سپس آن حضرت به اصحابش که برترین‌ها در میان آنان بودند رو می‌کند و می‌فرماید: آیا شما بهترید یا آنان؟ اصحاب عرضه می‌دارند: امیدواریم، آنان از ما بهتر نباشند. - تا اینکه فرمود: - اینان از دنیا رفتند، در حالی که من شاهد کارهایشان بودم و نمی‌دانم که شما پس از من، چه بدعت‌ها خواهید کرد؟».

در تفسیر ثعالبی آمده است: «سپس آن حضرت به اصحابش رو کرد و فرمود: این گروه از شما برترند. آنان گفتند: ای رسول خدا! برادران ما؛ ما اسلام آوردیم،

همان گونه که آنان اسلام آوردند. ما هجرت کردیم، همان گونه که آنان هجرت کردند. ما جهاد کردیم، همان گونه که آنان جهاد کردند و زمانی که اجل ایشان رسید، آنان از دنیا رفتند و ما هم به انتظار اجل هایمان هستیم. بنابراین، چه چیزی آنان را بر ما برتری داده است؟

حضرت فرمود: «اینان در حالی از دنیا رفتند که هیچ مزدی دریافت نکردند و در حالی که من شاهد کارهای خوب آنان بودم، چشم از این جهان فرو بستند. اما شما مزدتان را دریافت کردید و نمی دانم که پس از من چه بدعت ها خواهید کرد؟  
راوی گوید: هنگامی که مردمان این سخنان را شنیدند، درباره آن اندیشیدند و از آن سود بردند و گفتند: ما به خاطر آنچه از این جهان به دست می آوریم، مورد حسابرسی قرار می گیریم و از پاداش های ما کاسته خواهد شد»<sup>۱</sup>.

۳- اصحاب از پیامبر ﷺ درخواست کردند که از خداوند بخواهد آنان را از رانده شدگان قرار ندهد، و به خداوند پناه بردند از اینکه به دوران جاهلیت بازگردند:  
در معجم طبرانی از ابودردا نقل شده است که گفت: «قال رسول الله: لألفين ما نوزعت احداً منكم على الحوض فأقول: هذا من أصحابي. فيقال: انك لا تدري ما احدثوا بعدك. قال ابوالدرداء: يا رسول الله! ادع الله ان لا يجعلني منهم. قال: لست منهم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: می بینم که برسریکی از شما در کنار حوض (کوثر) با من منازعه می شود و من می گویم: این از اصحاب من است، ولی در جوابم گفته

۱. ثعالبی، عبدالرحمن، تفسیر الثعالبی، ج ۵، ص ۲۲۱.

۲. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۱۲۵؛ همو، مسند الشامیین، ج ۲،

ص ۳۱۷؛ ابن عساکر، علی بن الحسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۷، ص ۱۱۷ و ج ۵۴، ص ۷۶؛

ابن کثیر، اسماعیل، البداية والنهاية، ج ۶، ص ۲۳۱.

می‌شود: تونمی دانی آنان پس از توجه بدعت‌ها کردند. ابودردا گفت: ای رسول خدا! از خدا بخواه که مرا از آنان قرار ندهد. پیامبر فرمود: تواز آنان نیستی».

هیثمی از ابودردا روایت کرده است که گفت: «قال رسول الله ﷺ لالفتین ما نوزعت احداً منکم عند الحوض فأقول: هذا من اصحابی، فيقول: انك لاتدری ما احدثوا بعدك؛ رسول خدا ﷺ فرمود: می‌بینم که در کنار حوض (کوثر) بر سر یکی از شما با من منازعه می‌شود و من می‌گویم: این از اصحاب من است و در جوابم گفته می‌شود: تونمی دانی که آنان پس از تو، چه بدعت‌ها گذاردند».

ابودردا گفت: ای رسول خدا، دعا کن که خداوند مرا از آنان قرار ندهد. پیامبر ﷺ فرمود: تواز آنان نیستی. این حدیث را طبرانی در الاوسط و بزار همانند آن را روایت کرده است و راویان این دو ثقة‌اند<sup>۱</sup>.

همچنین، پناه بردن ابن ابی‌ملیکه به خدا از اینکه به دوران جاهلیت بازگردد؛ چنان که در صحیح بخاری و مسلم آمده است: از ابن ابی‌ملیکه از اسماء بنت ابی‌بکر روایت است که گفت: «قال النبی ﷺ: ائی علی الحوض حتی انظر من یرد علی منکم و سیؤخذ ناس دونی فاقول: یا رب متی و من امتی؟

فیقال: هل شعرت ما عملوا بعدك و الله ما یرحوا علی اعقابهم. فکان ابن ابی‌ملیکه یقول: اللهم انا نعوذ بك ان نرجع علی اعقابنا أو نفتن عن دیننا؟ پیامبر ﷺ فرمود: من

۱. هیثمی، علی بن ابی‌بکر، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۶۷؛ باب ماجاء فی ابی‌الدرداء رضی الله عنه و حج ۱۰، ص ۳۶۵. طبرانی این حدیث را با دو اسناد روایت کرده و راویان یکی از این دو، راویان صحیح‌اند، از ابوعبدالله اشعری که ثقة است.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۰۹، کتاب الرقاق، باب فی الحوض و حج ۸، ص ۸۶، کتاب الفتن، ماجاء فی قول الله تعالی: ﴿و اتقوا فتنةً لا تُصیبون الذین ظلموا منکم خاصةً﴾؛ نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۶، کتاب الفضائل، باب اثبات حوض نبینا.

در کنار حوض ایستاده‌ام تا اینکه نگاه می‌کنم یکی از شما بر من وارد می‌شود و گروهی از شما را از من دور می‌کنند. می‌گویم: پروردگارا، اینان از من و از امت من هستند؟ خطاب می‌رسد: آیا می‌دانی آنان پس از توجه کار کردند؟ سوگند به خدا، آنان همواره در حال بازگشت به دوران جاهلیت بودند. ابن ابی‌ملیکه می‌گوید: خداوندا! ما به تو پناه می‌بریم از اینکه به دوران جاهلیت مان بازگردیم یا از دین مان منحرف شویم». در معجم طبرانی آمده است: «فکان ابن ابی‌ملیکه یقول: اللهم انا نعوذ بک ان نرجع علی اعقابنا او نغیر دیننا؛ ابن ابی‌ملیکه می‌گفت: خداوندا، ما به تو پناه می‌بریم از اینکه به دوران جاهلیت مان بازگردیم یا دین مان را تغییر دهیم».

۴- گریه کردن ابوبکر هنگامی که حدیث حوض و ارتداد امت پس از پیامبر ﷺ

را شنید:

در الموطأ از مالک، از ابونضر، غلام آزاد شده عمر بن عبیدالله، آمده است: «انه بلغه ان رسول الله ﷺ قال لشهداء احد: «هؤلاء اشهد علیهم». فقال ابوبکر الصديق: السنن یا رسول الله باخوانهم؟ اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا. فقال رسول الله ﷺ: بلی و لکن لا ادری ما تحدثون بعدی؟ فبکی ابوبکر، ثم بکی، ثم قال: ائنا لکائنون بعدک؟؛ به او خبر رسید که رسول خدا ﷺ درباره شهیدان اُحد فرموده است: «من برای این گروه شهادت می‌دهم». ابوبکر صدیق گفت: ای رسول خدا، آیا ما برادران ایشان نیستیم؟ ما اسلام آوردیم، همان‌گونه که آنان اسلام آوردند و جهاد کردیم، همان‌گونه که آنان جهاد کردند. رسول خدا ﷺ فرمود: آری، لیکن من

۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۴۲، ص ۹۴.

۲. مالک بن انس، الموطأ، ج ۲، ص ۴۶۱، ح ۳۲؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۵،

ص ۳۸؛ واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ج ۱، ص ۳۱۰.

نمی‌دانم شما پس از من چه بدعت‌ها می‌گذارید؟ ابوبکر گریست و گریست و آن‌گاه گفت: آیا ما پس از شما زنده خواهیم بود؟».

بنابراین، چنانچه مراد از «اصحاب» در این احادیث، کسانی باشند که پس از زمان صحابه می‌آیند، این سخن پیامبر ﷺ: «مَنْ صاحِبِنِي وَرَأَى؛ کسی که با من هم‌نشینی داشته و مرا دیده است» چه معنایی دارد؟ یا اینکه سخن ابودردا و پناه بردن ابن ابی‌ملیکه به خدا و گریستن ابوبکر به چه معناست؟

۵- این سخن پیامبر ﷺ «منذ فارقتهم»:

در صحیح بخاری آمده است: «وَأَنَّ أَنَسًا مِنْ أَصْحَابِي يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَاقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي، فَيَقَالُ: أَنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ اعْقَابَهُمْ مِنْذُ فَارَقْتَهُمْ؛ گروهی از اصحاب مرا می‌آورند که آن‌ها را به دست چپ می‌برند. می‌گویم: اصحاب من، اصحاب من! خطاب می‌رسد: اینان از زمانی که تو از آنان جدا شدی، همواره به دوران جاهلیت‌شان بازمی‌گشتند».

این روایت تصریح می‌کند، مراد از صحابه کسانی هستند که در عصر پیامبر ﷺ زندگی کردند و پس از رحلت او زنده ماندند.

۶- سخن رسول خدا ﷺ در حدیث حوض که فرمود: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَادَمْتُ فِيهِمْ؛ من بر اعمال آن مردم گواه بودم، مادام که در میان آنان بودم» و گواهی دادن او برای افرادی از اصحاب که در گذشته‌اند:

---

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۴۲، کتاب بدء الخلق، باب واذکر فی الکتاب مریم و قبل باب نزول عیسی و ج ۵، ص ۱۹۲، باب قوله ان تعذبهم فانهم عبادك و ۲۴۰ و ج ۷، ص ۱۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۵۷، کتاب الجنة و صفة نعيمها و اهلها، باب صفة يوم القيامة.



در روایت بخاری آمده است: «ثمَّ يُؤْخَذُ بِرِجَالِ مَنْ أَصْحَابِي ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ. فَاقُولُ: أَصْحَابِي. فَيَقَالُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ إِعْقَابَهُمْ مِنْذُ فَارَقْتَهُمْ. فَاقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ\*﴾ إِنَّ تَعَذُّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»<sup>۱</sup>؛ سپس مردانی از اصحاب مرا می آورند که پرونده آنان در دست راست ایشان و افرادی را می آورند که پرونده آنان در دست چپ ایشان است. من می گویم: اینان اصحاب من اند. خطاب می رسد: آنان از زمانی که تواز آنان جدا شدی، همواره به دوران جاهلیت بازمی گشتند. و من همان سخنی را می گویم که بنده شایسته خداوند، عیسی بن مریم، گفت: «و تا وقتی در میانشان بودم، بر آنان گواه بودم و چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی. اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تو آند و اگر برایشان ببخشایی تو خود، توانا و حکیمی»<sup>۲</sup>.

در مصنف عبدالرزاق از معمر آمده است که گفت: به من خبر داد کسی که از حسن شنیده است که می گفت: پیامبر ﷺ به شهیدان جنگ احد فرمود: «إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ مَضُوا وَقَدْ شَهِدْتُ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يَأْكُلُوا مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئًا وَلَكِنَّكُمْ تَأْكُلُونَ مِنْ أَجُورِكُمْ وَلَا أَدْرِي مَا تَحْدِثُونَ بَعْدِي»<sup>۳</sup>؛ اینان چشم از این جهان فرو بستند، در حالی که من گواه بر آنان بودم و چیزی از پاداش خود را نگرفتند، لیکن شما پاداشتان را می گیرید و نمی دانم که پس از من چه بدعت ها می کنید».

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۴۲.

۲. مائده (۵): ۱۱۷-۱۱۸.

۳. صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، ج ۳، ص ۵۴۱، ح ۶۶۳۴ و ج ۵، ص ۲۷۳، ح ۹۵۸۱.

نیز در همین کتاب از ابن جریح نقل شده است که گفت: «حَدَّثت أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَنْطَلِقُ بِطَوَائِفٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَى دَفْنِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ يَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ. لَوْ تَعْلَمُونَ مِمَّا نَجَاكُمْ اللَّهُ مِمَّا هُوَ كَائِنٌ بَعْدَكُمْ.

ثم يَلْتَفِتُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَفِيهِمْ يَوْمئِذٍ الْإِفَاضِلُ يَقُولُ: أَنْتُمْ خَيْرٌ أَمْ هَؤُلَاءِ؟ فَيَقُولُونَ: نَرَجُو أَنْ لَا يَكُونُوا خَيْرًا مِنَّا. هَاجَرْنَا كَمَا هَاجَرُوا فَقَالَ: هَؤُلَاءِ خَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَأْكُلُوا مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئًا وَأَنْتُمْ تَأْكُلُونَ مِنْ أَجُورِكُمْ. فَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ مَضَوْا وَقَدْ شَهِدْتَ لَهُمْ وَأَنْتِي لَا أَدْرِي مَا تَحْدِثُونَ بَعْدِي؛<sup>۱</sup> به من حدیث کرده‌اند که پیامبر ﷺ با گروهی از اصحابش به سوی دفن شدگانِ بقیع غرقد می‌رفت و چنین می‌گفت: سلام بر شما ای باشندگانِ گورها. ای کاش می‌دانستید که خداوند شما را از آنچه پس از شما خواهد بود، رهایی بخشد.

آن‌گاه به اصحابش رو می‌کرد، در حالی که افراد فاضل در میان آنان بودند و چنین می‌فرمود: آیا شما بهترید یا این گروه؟ آنان گفتند: امیدواریم که آنان از ما بهتر نباشند؛ ما هجرت کردیم، آن‌گونه که آنان هجرت کردند. حضرت فرمود: اینان در حالی از این جهان رخت بر بستند که چیزی از پاداش‌هایشان را نگرفته بودند و حال آنکه شما پاداش‌هایتان را می‌گیرید. اینان درگذشتند و من به درستی آنان گواهی می‌دهم، لیکن نمی‌دانم که شما پس از من چه بدعت‌ها می‌کنید؟».

ثعالبی در تفسیرش گفته است: «وروی ابن المبارک فی رقائقه من طریق الحسن عن النَّبِيِّ أَنَّهُ خَرَجَ فِي أَصْحَابِهِ إِلَى بَقِيعِ الْغَرْقَدِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ. لَوْ تَعْلَمُونَ مَا نَجَاكُمْ اللَّهُ مِنْهُ مِمَّا هُوَ كَائِنٌ بَعْدَكُمْ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ خَيْرٌ مِنْكُمْ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِخْوَانُنَا اسْلَمْنَا كَمَا اسْلَمُوا وَهَاجَرْنَا كَمَا هَاجَرُوا وَجَاهَدْنَا

كما جاهدوا و أتوا على آجالهم فمضوا فيها و بقينا في آجالنا فما يجعلهم خيراً ممّا؟  
 قال: هؤلاء خرجوا من الدنيا لم يأكلوا من أجورهم شيئاً و خرجوا و انا الشهيد  
 عليهم و انكم قد اكلتم من اجوركم و لا ادرى ما تحدثون من بعدى؟

قال: فلما سمعها القوم عقلوها و انتفعوا بها و قالوا: انا لمحاسبون بما اصبنا من  
 الدنيا و انا لمنتقص به من اجورنا؛ ابن مبارك در رقائق خود از طریق حسن از  
 پیامبر ﷺ روایت کرده است که آن حضرت به همراه اصحاب خود به بقیع الغرقد  
 رفت و چنین گفت: سلام بر شما، ای باشندگان گورها! ای کاش می دانستید که  
 خداوند شما را از بدعت هایی که پس از شما خواهد آمد، رهایی بخشید! سپس به  
 اصحابش رو کرد و فرمود: این گروه از شما بهتر است. آنان گفتند: ای رسول خدا!  
 اینان برادران ما هستند، ما اسلام آوردیم، همان گونه که آنان اسلام آوردند، هجرت  
 کردیم، همان گونه که آنان هجرت کردند، جهاد کردیم، همان گونه که آنان جهاد  
 کردند و چون اجل آنان فرا رسید، آنان درگذشتند و ما در انتظار اجل مان ماندیم.  
 بنابراین، چه چیزی آنان را از ما بهتر قرار می دهد؟

حضرت فرمود: اینان از این جهان رخت بریستند و چیزی از پاداش شان را  
 نگرفتند و در حالی رفتند که من گواه آنان هستم. اما شما پاداش خود را گرفتید و  
 نمی دانم که پس از من چه بدعت ها می کنید؟

راوی گوید: پس از آنکه آن مردمان این سخنان را شنیدند، درباره آن اندیشیدند  
 و از آن سود بردند و گفتند: ما بر اثر گناهایی که در دنیا مرتکب می شویم، مورد  
 حسابرسی قرار می گیریم و از پاداش مان کاسته می شود».

۱. ثعالبی، عبدالرحمن، تفسیر الثعالبی، ج ۵، ص ۲۲۱.

در تاریخ المدینه از ابن شبه نمیری آمده است: «ان هؤلاء مضوا لم يأكلوا من اجورهم شيئاً و شهدت عليهم و انکم قد اکلتم من اجورکم بعدهم و لا ادری کیف تفعلون بعدی؟<sup>۱</sup>؛ این گروه از این جهان رفتند، در حالی که چیزی از پاداش هایشان را نگرفتند و من گواه آنان هستم و شما پس از آنان، پاداش هایتان را گرفتید و من نمی دانم که پس از من چه کارهایی خواهید کرد؟».

در جایی دیگر آمده است: «و لا ادری کیف تصنعون بعدی؟<sup>۲</sup>؛ نمی دانم پس از من چگونه رفتار خواهید کرد؟».

این روایت نشان می دهد که پیامبر ﷺ نسبت به آینده اصحابش پس از خودش اطمینان نداشته و بر این باور نبوده است که تنها صحابی بودن آنان، موجب رفتن آنان به بهشت می شود و آن‌ها را به درجه عصمت می رساند یا اینکه این مصاحبت آنان را از هرگونه حساب و مجازاتی در امان می دارد و عمل ایشان هر چه باشد و هرکاری را انجام دهند، تفاوتی ندارد؛ زیرا این دیدگاه برخلاف قانون قرآن است که می فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>۳</sup>؛ پس هر که هم وزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید و هر که هم وزن ذره ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید.

۷- دل مشغولی و نگرانی رسول خدا ﷺ از کارهایی که صحابه انجام می دهند: سخن پیامبر ﷺ در ماجرای گریه ابوبکر بیان شد که فرمود: «لکن لا ادری ما تحدثون بعدی؟<sup>۴</sup> لیکن من نمی دانم، شما پس از من چه بدعت‌ها خواهید کرد». در

۱. نمیری، عمر بن شبه، تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۹۴.

۲. همان، ص ۹۵.

۳. زلزال (۹۹): ۷-۸.

۴. ابن انس، مالک، الموطأ، ج ۲، ص ۴۶۱، ح ۳۲.

فصل پیشین، در داستان شهیدان احد، حضرت فرمود: «ولا ادري ما تحدثون بعدی<sup>۱</sup>؛ نمی دانم، پس از من چه بدعت ها خواهید کرد». در ماجرای بقیع غرقد از تفسیر ثعالبی و مصنف عبدالرزاق از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «وآئی لا ادري ما تحدثون بعدی<sup>۲</sup>؛ من نمی دانم، پس از من چه بدعت ها می گذارید». از تاریخ المدینه نقل شد که فرمود: «لا ادري كيف تفعلون بعدی<sup>۳</sup>» یا «لا ادري كيف تصنعون بعدی<sup>۴</sup>».

۸- سخن پیامبر ﷺ درباره بازگشت صحابه به دوران جاهلیت در روایات حوض آمده است: «ایضاً لا تدری بما احدثوا. انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری<sup>۵</sup>»؛

در این آیه آمده است: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟»؛ و محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمدند و] درگذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود باز می گردید؟ گویی احادیث پیش گفته درباره تفسیر این آیه آمده است و بر تحقق یافتن مضمون آن پس از رحلت پیامبر ﷺ تأکید می کند.

۹- برخی از اصحاب اعتراف کرده اند که صحابه پس از رسول خدا ﷺ بدعت

گذارده اند:

۱. صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، ج ۳، ص ۵۴۱، ح ۶۶۳۴ و ج ۵، ص ۲۷۳، ح ۹۵۸۱.

۲. ثعالبی، عبدالرحمن، تفسیر الثعالبی، ج ۵، ص ۲۲۱؛ المصنف، ج ۳، ص ۵۷۵، ح ۶۷۲۰.

۳. نمیری، عمر بن شبه، تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۹۴.

۴. همان، ص ۹۵.

۵. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۰۸، کتاب الرقاق، باب فی الحوض.

۶. آل عمران (۳): ۱۴۴.

### الف) اعتراف براء بن عازب

بخاری این اعتراف را از محمد بن فضیل، از علاء بن مسیب، از پدرش روایت کرده است که گفت: «با براء بن عازب رضی الله عنهما دیدار کردم و گفتم: خوشا به حالت، صحابی پیامبر بودی و زیر آن درخت با او بیعت کردی! او گفت: ای برادرزاده من، تونمی دانی که ما پس از او بدعت ها گذاردیم»<sup>۱</sup>.

براء بن عازب از بزرگان صحابه و از سبقت گیرندگان نخستین به اسلام و از کسانی است که زیر آن درخت با پیامبر ﷺ بیعت کردند، برضد خود و دیگر افراد صحابه گواهی می دهد که پس از رحلت پیامبر ﷺ بدعت گذارده اند تا مردم توسط آنان فریب نخورند. وی توضیح داده است که هم نشینی پیامبر ﷺ و بیعت با او زیر آن درخت که به نام بیعت رضوان یاد می شود، از گمراه شدن صحابی و بازگشت او از دین پس از پیامبر ﷺ جلوگیری نمی کند.

### ب) اعتراف ابوسعید خدری

ابن عدی از ابن ابی بکر، از عباس روایت کرده است که گفت: «از یحیی درباره خلف بن خلیفه پرسیدند. او در پاسخ گفت: وی مشکلی ندارد. بهلول بن اسحاق از سعید بن منصور، از خلف بن خلیفه، از علاء بن مسیب، از پدرش، از ابوسعید خدری روایت کرد که گفت: ما به او گفتیم: گوارایت باد، ای ابوسعید که رسول خدا ﷺ را دیدی و با او هم نشین شدی؟ او گفت: برادرم! تونمی دانی که ما پس از او بدعت ها پدید آوردیم»<sup>۲</sup>.

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۵، ص ۶۵، کتاب المغازی، باب غزوة الحديبية؛ مقدمه فتح الباری از ابن حجر، ص ۴۳۳.

۲. عبدالله، ابن عدی، الکامل، ج ۳، ص ۶۳، شرح حال خلف بن خلیفه.

این حدیث را ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق و ابن حجر در الاصابة، در شرح حال سعد بن مالک بن سنان روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### ج) اعتراف عائشه ام المؤمنین

عائشه نیز پیش از مرگ خود اعتراف کرد که پس از رسول خدا ﷺ بدعت گذارده است. همان گونه که حاکم از قیس بن ابی حازم روایت کرده است که گفت: «قالت عائشة و كأنّ تحدث نفسها ان تدفن فی بیتها مع رسول الله ﷺ و ابی بکر، فقالت: ائی احدثت بعد رسول الله ﷺ حدثا، ادفنونی مع ازواجه، فدفنت بالبقیع. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه؛ عائشه که گویی با خودش می‌گفت: او را در خانه‌اش با رسول خدا ﷺ و ابوبکر دفن کنند، گفت: من پس از رسول خدا ﷺ بدعت‌هایی مرتکب شده‌ام. مرا با همسران او دفن کنید، و او را در بقیع دفن کردند. این حدیث برطبق شرط شیخین صحیح است، ولی آن‌ها آن را روایت نکرده‌اند.»

۱۰- پیامبر ﷺ صحابه را می‌شناسد و صحابه او را.

ابوحازم از سهل بن سعد روایت کرده است که گفت: «قال النبی ﷺ: ائی فرطکم علی الحوض، من ورد شرب و من شرب لم یظماً ابداً و لیردّ علی اقوام

۱. ابن عساکر، علی بن الحسن، تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۰، ص ۳۹۱؛ عسقلانی، ابن حجر، الاصابة، ج ۳، ص ۶۶.

۲. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۶ و ذهبی آن را در تلخیص المستدرک صحیح شمرده است؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۷۴، شرح حال عائشه؛ ابن ابی شیبة، المصنّف، ج ۸، ص ۷۰۸، چاپ دارالفکر، فی مسیره عائشه و طلحه و الزبیر؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۹۳. در حاشیه این کتاب آمده است: حاکم آن را صحیح دانسته است: ج ۴، ص ۶ و ذهبی با او در این باره موافقت کرده است.

اعرفهم و يعرفونی ثم یحال بینی و بینهم... قال ابو حازم: فسمع النعمان بن ابي عیاش و انا احذثهم بهذا الحدیث فقال: هكذا سمعت سهلاً یقول؟

فقلت نعم. قال: و انا اشهد علی ابي سعید الخدری لسمعته یزید. فیقول: انهم منی. فقال: انک لا تدری ما احدثوا بعدک. فاقول: سحقا سحقا لمن بدل بعدی؛

اخرجه البخاری و مسلم؛ من زودتر از شما وارد بر حوض می شوم. هر که وارد شود می نوشد و هر که [از آب حوض] بنوشد، هرگز تشنه نمی شود. بر من گروه‌هایی وارد می شوند که من آنان را می شناسم و آنان مرا می شناسند، سپس آنان را از من جدا می سازند....

ابو حازم گوید: در حالی که من این حدیث را با آنان می گفتم، نعمان بن ابي عیاش آن را شنید و گفت: آیا خود این حدیث را از سهل شنیده‌ای؟

گفتم: آری. او گفت: من نیز گواهی می دهم که ابوسعید خدری گفت: من این حدیث را شنیدم که اضافه هم داشت و می گفت: پیامبر ﷺ عرضه می دارد: آنان از من اند. خطاب می رسد: تو نمی دانی که آنان پس از توجه بدعت‌ها کردند، می گویم: از رحمت خدا دور باد کسی که پس از من ستم را تغییر داد». این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

روشن است که به دلیل این سخن پیامبر ﷺ: «بر من گروه‌هایی وارد می شوند که من آنان را می شناسم و آنان مرا می شناسند، سپس آنان را از من جدا می سازند» و این سخن او: «از رحمت خدا دور باد کسی که پس از من ستم را تغییر داد»، مقصود از این حدیث، اصحاب او یعنی کسانی هستند که با او هم‌زمان بودند و با او هم‌نشینی

---

۱. ابن اثیر، مجدالدین، جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۱۲۰، کتاب الحوض فی ورود الناس علیه، حدیث شماره ۷۹۷۲؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۰۷ و ج ۸، ص ۸۷؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۵.



کردند و پس از او مدتی زنده بودند و سپس درگذشتند.

در مسند احمد نیز چنین آمده است:

«عبدالله ما را حدیث کرد، پدرم مرا حدیث کرد، ابوعامر نقل کرد، زهیرنقل کرد، از عبدالله بن محمد، از حمزة بن ابی سعید خدری، از پدرش که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که بالای همین منبر می فرمود: «ما بال رجال یقولون ان رحم رسول الله ﷺ لاتنفع قومه، بلی والله انّ رحمی موصولة فی الدنيا والآخرة وائی ایها الناس فرط لكم علی الحوض. فاذا جئتم قال رجل: یا رسول الله، انا فلان بن فلان وقال آخر: انا فلان بن فلان. قال لهم: اما النسب فقد عرفته، و لكنکم احدثتم بعدی و ارتددتم القهقری؛ چه شده است اشخاصی را که می گویند: خویشاوندی رسول خدا ﷺ به قوم او فایده ای ندارد. آری، سوگند به خدا، خویشاوندی من در دنیا و آخرت ادامه دارد. ای مردم، من جلوتر از شما در کنار حوض وارد می شوم. در آن هنگام، یکی از شما می آید و می گوید: ای رسول خدا، من فلانی فرزند فلانی هستم و دیگری می آید و می گوید: من فلانی فرزند فلانی هستم. حضرت به آن ها می فرماید: نسب شما را شناختم، لیکن شما پس از من بدعت کردید و به عقب بازگشتید».

این روایت را ابویعلی در مسند خویش<sup>۲</sup> و متقی در کنز العمال<sup>۳</sup> روایت کرده اند.

هیثمی گوید: «ابویعلی آن را روایت کرده است و راویان آن، راویان صحیح اند،

به استثنای عبدالله بن محمد بن عقیل که او نیز توثیق شده است»<sup>۴</sup>.

۱. احمد بن حنبل، المسند، ج ۳، ص ۱۸.

۲. موصلی، ابویعلی، مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۴۳۴.

۳. متقی هندی، علی بن حسام، کنز العمال، ج ۱، ص ۳۸۷.

۴. هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۴.

### دنباله سخن:

آیا مقصود از کسانی که مرتد شدند، اصحاب رده است؟

ممکن است کسی بگوید: مراد از کسانی که مرتد شدند، اصحاب رده است که خلیفه ابوبکر با آنان جنگید<sup>۱</sup> و آنان افراد مشخص هستند و به همین دلیل، نوبت به تردید و خودداری از چنگ زدن به آن عمومات نمی‌رسد. لیکن این احتمال، بسیار دور به نظر می‌رسد؛ زیرا با آنچه روایت ابوهریره با صراحت می‌گوید ناسازگاری دارد: «فلا اراه یخلص الا مثل همل النعم<sup>۲</sup>؛ نمی‌بینم کسی را از آتش دوزخ رهایی یابد مگر به اندازه شتران گم‌گشته».

این سخن، رساترین کنایه از شمار اندک است و معنایش آن است که اکثریت صحابه محکوم بر ارتداد شده‌اند، در حالی که مرتدشدگان که ابوبکر با آنان جنگید، تنها افراد بسیار اندکی را تشکیل می‌دهند.

به علاوه، این احتمال، با حقایق ناسازی دارد که از صحابه پدیدار شد؛ از قبیل ترس و پناه بردن و گریستن آنان و اینکه آشکارا گفتند: ما پس از رسول خدا ﷺ بدعت‌ها کردیم. همچنین هیچ‌کدام از آنان از سپاه سجاح یا اسود عنسی [از سران اصحاب رده] نبوده است.

با این بیان، نادرستی دیدگاه قاضی عیاض آشکار می‌شود که مرتدشدگان را گروهی از اعراب بادیه‌نشین همچون اصحاب مسیلمه کذاب و اسود عنسی و سجاح می‌داند.<sup>۳</sup>

---

۱. این مطلب را ابن حجر در فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۳۴ و ابن روزبهان آورده است، همان‌گونه که در دلائل الصدق، ج ۳، ص ۴۱۰ آمده است.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۰۹، کتاب الرقاق، باب فی الحوض.

۳. مبارکفوری، محمد، تحفة الاحوذی، ج ۹، ص ۶.

## دنباله مطلب:

## چرا پیامبر خدا ﷺ دیوارها و در کعبه را تغییر نداد؟

بخاری، مسلم، ابن ماجه، ترمذی، نسایی و احمد، همگی از عائشه<sup>۱</sup> روایت کرده‌اند. عبارت از آن بخاری است: عائشه گفت: «سألت النَّبِيَّ ﷺ عن الجُدُرِ، أَمِنَ البَيْتَ هُوَ؟ قال: نعم. فقلت: فما شأن بابَه مرتفعاً؟ قال: فعل ذلك قومك ليدخلوا من شاءوا ويمنعوا من شاءوا ولولا ان قومك حديث عهد بالجاهلية ان تنكر قلوبهم ان ادخل الجدر في البيت وان الصق بابَه في الارض؛ از پیامبر ﷺ درباره دیوارهای کعبه پرسیدم که آیا جزء خانه است یا نه؟ حضرت فرمود: آری. گفتم: چرا آنان آن را جزء خانه قرار ندادند؟ حضرت فرمود: زیرا قوم تو [= قریش] هزینه این کار را نداشتند. عرض کردم: چرا در خانه کعبه از سطح زمین بلندتر است؟ حضرت فرمود: قوم تو این کار را به این دلیل انجام دادند که هر کسی را بخواهند وارد کنند و هر کسی را بخواهند نگذارند و چنانچه قوم تو، تازه مسلمان نبودند و بیم آن نبود که آنان به کفر برگردند، من دیوارها را جزء خانه قرار می‌دادم و در آن را به زمین می‌چسباندم».

در عبارت ابن ماجه آمده است: «ولولا ان قومك حديث عهد بكفر، مخافة ان تنفر قلوبهم؛ اگر آنان تازه مسلمان نبودند و بیم آن نمی‌رفت که دل‌هایشان از دین نفرت پیدا کند». علامه سندی در حاشیه‌ای بر سنن نسائی بر این حدیث حاشیه زده و گفته است: «اسلام در دل‌های صحابه استوار نشده است و چنانچه

۱. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۱۵۸۴، کتاب الحج، باب فضل مكة و بنیانها؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۷۳، ح ۴۰۵، باب جدر الكعبة؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۸۵، باب الطواف بالحجر؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۲۲۴، باب ماجاء في كسر الكعبة؛ سنن النسائی، ج ۵، ص ۲۱۵.

دیوارهای کعبه ویران شود، شاید از دین برگردند»<sup>۱</sup>.

### آیاتی که گروه‌هایی از صحابه را ستایش کرده

خدای سبحان و بلندمرتبه در کتاب خویش، گروه‌هایی از صحابه را ستایش کرده است و ما این آیات را به ترتیبی که در نامه شما آمده است می‌آوریم و سپس به تحلیل آن‌ها می‌پردازیم.

آیه «السَّابِقُونَ الْأُولُونَ» همه مهاجران و انصار را ستایش نمی‌کند.

آیه نخست:

«وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»<sup>۲</sup>؛ «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان نیز از او خشنودند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ».

خدای سبحان در این آیه سه گروه از صحابه را ستایش کرده است:

گروه نخست: پیشگامان نخست از مهاجران و آنان کسانی هستند که در ایام هجرت پیامبر اکرم ﷺ یا اندکی پس از آن هجرت کردند و از آنجا که واژه «مِنْ» در «مِنَ الْمُهَاجِرِينَ» برای تبعیض است، مهاجران پسین را از تحت آیه خارج می‌کند و به همین دلیل، آیه شریفه، تنها پیشگامان مهاجران را ستایش می‌کند نه عموم

۱. حاشیه سندی، چاپ شده در حاشیه سنن النسائی، ج ۵، ص ۲۱۵؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۷۶.

۲. توبه (۹): ۱۰۰.

مهاجران را.

به بیانی دیگر: استدلال به اینکه ستایش در آیه یاد شده، همه مهاجران و انصار را در برمی گیرد، در صورتی درست است که با دلیل قطعی ثابت شود که «مِنْ» بیانیه است نه تبعیضیه، در حالی که این دلیل قطعی وجود ندارد.

گروه دوم: پیشگامان انصار و آنان کسانی هستند که با انفاق اموال و پناه دادن، دریاری کردن پیامبر ﷺ از دیگران پیشی گرفتند، لیکن همه انصار، نیز فرزندان و هم پیمانان ایشان را در بر نمی گیرد؛ زیرا آیه در تقدیر چنین است: «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْأَنْصَارِ».

از این رو، آیه فقط پیشگامان نخست از انصار را ستایش می کند نه عموم آنان را. از آنجا که موضوع ستایش، پیشی گرفتن در هجرت و پیشی گرفتن دریاری کردن است، این دو عنوان، تنها بر کسانی تطبیق می شود که پیش از استوار شدن ساختمان دین و به اهتزاز درآمدن پرچم های آن، هجرت کردند یا پیامبر ﷺ را یاری نمودند و این گروه بر سه دسته اند:

۱- کسانی که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و در برابر آشوب ها، گرفتاری ها و دوری از خانه و اموال بر اثر هجرت به حبشه و مدینه، شکیب ورزیدند.

۲- کسانی که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و یاری اش کردند و به او و یاران مهاجرش پناه دادند و پیش از به وقوع پیوستن جنگ ها آماده دفاع از دین شدند. این گروه بر کسانی تطبیق می شود که پیش از هجرت به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و پیش از جنگ بدر - که پیروزی اسلام بر کفر از آن آغاز شد - هجرت کردند، یا بر کسانی منطبق می شود که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند، به او پناه دادند و زمانی که به مدینه هجرت کرد، برای یاری او آماده شدند.

بنابراین، آغاز این زمان، آشکار شدن دعوت پیامبر ﷺ در دوران مکی و پایان آن، پیش از ظهور اسلام و چیرگی آن بر نیرومندترین نماد شرک در منطقه، یعنی نبرد بدر است. در پرتو آنچه گفته آمد، مقصود از دسته سوم روشن می‌شود:

دسته سوم: کسانی هستند که با نیکوکاری از پیشگامان نخستین مهاجرو انصار پیروی کردند و این دسته، افرادی هستند که پس از جنگ بدر تا بیعت رضوان یا تفتح مکه اسلام آوردند. از این رو، هیئت‌هایی از عرب را که در سال نهم - عام الوفود - آمدند، در بر نمی‌گیرد.

اما دلیل ستایش از تابعان، با اینکه آنان پیامبر اکرم ﷺ را در جنگ‌های یاری نکردند، آن است که آنان بر اثر از دست دادن خویشاوندانشان در نبردها گزند دیدند و به دشواری‌ها دچار شدند و چه بسا برخی از آزارها به آن‌ها رسید. مقصود از «تابعین باحسان» کسانی هستند که سیره و رفتارشان اصلاح شد و از ارتکاب گناهان و اخلاق زشت فاصله گرفتند و از پیشگامان با انجام دادن کارهای نیک پیروی کردند.

با توجه به آنچه گفته آمد، این آیه کجا و اثبات عدالت ده هزار صحابی که نام‌هایشان در فرهنگ‌ها ثبت شده کجا؟ یا اثبات عدالت یکصد هزار صحابی که در جاهای گوناگون با پیامبر ﷺ هم‌نشین شده‌اند و او را دیده‌اند و با او معاشرت کرده‌اند؟ این است مفهوم آیه بر حسب قراین آشکار و روشن.

اکنون به آنچه شما پیرامون این آیه بیان کرده‌اید بازمی‌گردیم و سپس به تحلیل آن می‌پردازیم. متن سخنان شما چنین است:

«خداوند همه مهاجران و انصار را بی‌آنکه قیدی بیاورد ستایش کرده است؛ زیرا «أل» برای عموم چیزی است که بر آن داخل شود، و نیز همه کسانی را که از آنان با نیکوکاری پیروی کرده‌اند ستایش فرموده است. تابعان را به احسان قید کرده و این اصلی است که احدی از مهاجران و انصار از آن خارج نمی‌شود مگر با دلیلی قطعی.

آیه بسیار روشن است و آن گاه خداوند مقتدر و بزرگ کسانی را که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده‌اند ستایش کرده است و آنان همان اهل سنت اند نه شیعه؛ زیرا شیعه یا آنان [= صحابه] را تکفیر می‌کنند یا نکوهش. منظورم شیعیان پسین است بی‌استثنا.

### ۱. شما گفتید:

«خداوند همه مهاجران و انصار را بی‌آنکه قیدی بیاورد، ستایش کرده است؛ زیرا «أل» برای عموم چیزی است که بر آن داخل شود».

این سخن را چنین باید نقد کرد: خدای سبحان گروه خاصی از مهاجران و انصار را ستایش می‌کند نه همه آنان را و این گروه، فقط پیشگامان نخستین هستند و چنانچه مقصود خداوند عموم مهاجران و انصار می‌بود و پیشی گرفتن و اول بودن شرط نبود، آوردن عبارت: «السابقون الاولون» زاید و بی‌فایده بود.

اما اینکه الف و لام برای عموم است، با آنچه ما بیان کردیم ناسازگاری ندارد؛ زیرا مقصود، عموم این گروه خاص است نه عموم مهاجران و انصار.

### ۲. شما گفتید:

«این اصلی است که احدی از مهاجران و انصار از آن خارج نمی‌شود، مگر با دلیلی قطعی».

می‌گویم: بله، این اصل است، لیکن نه درباره همه مهاجران و انصار، بلکه تنها درباره پیشگامان نخستین از آنان و به همین دلیل، از این اصل نمی‌توان عدول کرد، مگر با دلیلی قطعی. از باب نمونه، هرگاه دلیلی نشان دهد که صحابی‌ای از پیشگامان نخستین از حق عدول کرده است، به دلیل دوم عمل می‌شود و چنانچه دلیل نشان دهد که حارث بن سوید از صحابیان بدری، مجذربن زیاد مسلمان را از بهر انتقام دوران جاهلی کشته است، حکم می‌شود که او از آیه خارج شده

است.<sup>۱</sup> یا دلیلی نشان دهد که قدامه بن مظعون بدری شراب نوشیده است<sup>۲</sup> و به همین ترتیب... .

۳. شما گفتید:

«آن‌گاه خداوند مقتدر و بزرگ کسانی را ستایش کرده است که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند و کسانی که از آنان پیروی کردند، اهل سنت اند.»

از این سخن انتقاد می‌شود: این سخن خداوند: «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» فعل ماضی است که از تحقق یافتن تبعیت با نیکوکاری هنگام فرود آمدن آیه حکایت دارد و به همین دلیل، افرادی که با نیکوکاری از آنان تبعیت کردند باید از جمله صحابه باشند. بنابراین، چگونه شما آنان را به اهل سنت تا رستاخیز تفسیر می‌کنید و سپس شیعیان را از آن خارج می‌سازید، با اینکه هر دو طایفه از مفاد جمله خارج هستند و در غیر این صورت، لازم بود که خداوند می‌فرمود: وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَهُمْ بِإِحْسَانٍ [به صورت فعل مضارع]؟

آنچه مطلب را ثابت می‌کند آن است که دسته‌های سه‌گانه‌ای که در این آیه آمده، در سوره حشر هم آمده است و این موضوع را پیش از این بیان کردیم. خداوند از دستة سوم این‌گونه تعبیر کرده است: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا...» (حشر/۱۰)؛ «و آنان که پس از مهاجران و انصار آمده‌اند، می‌گویند: خداوندا، ما را ببخش...». از این رو، چنانچه مراد عموم مسلمانان یا دسته‌ای از آنان بود، باید خداوند چنین می‌فرمود: «وَالَّذِينَ يَجِئُونَ مِنْ بَعْدِهِمْ»؛ یعنی کسانی که پس از آنان می‌آیند.

---

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابة، ترجمة الحارث بن سويد الانصاری.

۲. ابن عبدالبر، الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۲۷۶، باب قدامة.



## اختلاف مفسران دربارهٔ پیشگامان نخستین و تابعان آنان

### ۴. شما گفتید:

«آیه بسیار روشن است».

می‌گویم: این سخن از شما بسیار شگفت‌آور است. چگونه آیه را به نهایت درجهٔ روشنی توصیف می‌کنید، در حالی که مفسران در تعیین مقصود آیه اختلافی شدید دارند؟ ما این اختلاف نظر را ذکر می‌کنیم تا میزان درستی این داوری شما دربارهٔ روشنی معنای آیه معلوم بشود.

ابن جوزی حنبلی می‌گوید: در تفسیر این سخن خداوند: «الْأُولُونَ»، شش دیدگاه وجود دارد:

- ۱- مراد از آن کسانی است که به همراه رسول خدا ﷺ به سوی دو قبله نماز گزارند. این دیدگاه ابوموسی اشعری، سعید بن مسیب، ابن سیرین و قتاده است.
- ۲- مراد، کسانی هستند که در بیعت رضوان، یعنی در حدیبیه، با رسول خدا ﷺ بیعت کردند. این دیدگاه شعبی است.
- ۳- مراد، اهل بدرآند. این دیدگاه را عطاء بن ابی‌رباح برگزیده است.
- ۴- مراد از اولون، همهٔ اصحاب رسول خداست که در هم‌نشینی با او بردیگران پیشی گرفتند. محمد بن کعب قرظی گفته است: «خداوند همهٔ اصحاب پیامبر ﷺ را آمرزیده و بهشت را برای آنان واجب کرده است، چه نیکوکار آنان چه بدکارشان، در این سخن خود: «الْأُولُونَ؛ پیشگامان».
- ۵- مراد، کسانی هستند که با مرگ و شهادت به سوی پاداش خداوند بلندمرتبه از دیگران سبقت گرفتند. این دیدگاه را ماوردی بیان کرده است.
- ۶- مراد، کسانی هستند که پیش از هجرت اسلام آوردند. این دیدگاه را فاضی

ابویعلی آورده است.<sup>۱</sup> نزدیک به این دیدگاه در جامع البیان از ابن جریر طبری آمده است.<sup>۲</sup> سیوطی، پس از آنکه از ابن جریر و ابن ابی حاتم و دیگران نقل کرده که مراد از «السابقون الاولون» کسانی هستند که به دو قبله نماز خوانده‌اند، گفته است: «ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که گفت: مراد از «السابقون الاولون من المهاجرین» ابوبکر، عمر، علی، سلمان و عمار بن یاسر است»<sup>۳</sup>.

همچنین، درباره معنای تابعان: «والذین اتبعوهم باحسان» بر چند دیدگاه اختلاف کرده‌اند. ابن جوزی گفته است: سخن خداوند بلندمرتبه: «اتبعوهم باحسان». کسی که گفته است: مراد از «سابقون» همه صحابه‌اند، این گروه را تابعان صحابه قرار داده است؛ زیرا آنان با رسول خدا ﷺ هم‌نشینی نکرده‌اند. از ابن عباس روایت شده است که گفت: «تابعین کسانی هستند که با نیکوکاری از صحابه پیروی کنند تا روز رستاخیز».

کسی که قائل است مراد از «سابقین» صحابه متقدم می‌باشد، گفته است: «تابعین در شیوه صحابه از ایشان پیروی کردند و در کردارهای آنان به ایشان اقتدا نمودند. از این رو، فضیلت صحابه متقدم بر اثر پیشی گرفتن آنان است، هر چند که صحابی بودن برای همه آنان بوده است».

عطا گفته است: «پیروی از صحابه با نیکوکاری آن است که آنان از خوبی‌های صحابه یاد کنند و بر آنان رحمت فرستند»<sup>۴</sup>.

ابن جریر و سیوطی نیز گفته‌اند: «کسانی که از صحابه با نیکوکاری پیروی

۱. ابن جوزی، عبدالرحمن، زاد المسیر، تحقیق محمد بن عبدالرحمن عبدالله، ج ۳، ص ۳۳۳.

۲. طبری، محمد بن جریر، تفسیر الطبری، تحقیق صدقی جمیل عطار، ج ۱۱، ص ۱۰.

۳. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۶۹.

۴. ابن جوزی، عبدالرحمن، زاد المسیر، ج ۳، ص ۳۳۳.

می‌کنند؛ یعنی مسلمانانی که تا روز رستاخیز به دنیا می‌آیند»<sup>۱</sup>.

ثعالبی گفته است: «شعبی گوید: هر که بیعت رضوان را درک کرده باشد و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده باشند. مقصود سایر صحابه است و این عبارت، تابعین و سایر امت را نیز دربرمی‌گیرد، لیکن مشروط بر اینکه نیکوکار باشند»<sup>۲</sup>.

شوکانی گفته است: «مراد از «الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ»، کسانی هستند که از پیشگامان نخست از مهاجران و انصار پیروی کرده‌اند و آنان صحابه‌ای هستند که پس از آنان می‌آمدند و کسانی که پس از آنان تا روز قیامت می‌آیند. مقصود، تابعین اصطلاحی نمی‌باشند.

کلمه «یا احسان» قید تابعین است؛ یعنی کسانی که در انجام دادن کارها و گفتارهای نیک به پیشگامان نخستین اقتدا نمودند»<sup>۳</sup>.

تورا به خدا، ای برادر عزیز! با وجود این همه اختلاف میان عالمان و مفسران، چگونه این آیه در نهایت درجه روشنی است؟

آنچه گفته آمد با چشم‌پوشی از دیدگاهی است که شماری از مفسران و مورخان آن را برگزیده‌اند و آن این است که مراد از «السابقون» علی بن ابی طالب عليه السلام است و او نخستین کسی است که اسلام آورد. این را ثعلبی، قرطبی، خطیب، ابونعیم و دیگران گفته‌اند<sup>۴</sup>. حاکم نیشابوری گفته است: «من میان مورخان در این باره

۱. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج ۸۲، ص ۱۲۰؛ سیوطی، جلال‌الدین، الدر المشور، ج ۳، ص ۲۷۱.

۲. ثعالبی، عبدالرحمن، تفسیر الثعالبی، تحقیق دکتر عبدالفتاح ابوسنة، ج ۳، ص ۲۰۸.

۳. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدير، ج ۲، ص ۳۹۸.

۴. ثعالبی، عبدالرحمن، تفسیر الثعالبی (نسخه خطی)؛ خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الخوارزمی، ص ۴۰؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۸، ص ۲۳۶؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۳؛

اختلافی ندیدم که علی عليه السلام از همه جلوتر اسلام آورده است»<sup>۱</sup>.

ابن تیمیه در رساله رأس الحسین گفته است: «سپس علی و حمزه و جعفر و عبیده بن حارث از زمره پیشگامان نخستین هستند و به همین دلیل، آنان از طبقه دوم از سایر قبایل برترند»<sup>۲</sup>.

در پایان، ما همه این دیدگاه‌ها را تأیید نمی‌کنیم و دیدگاه مورد انتخاب ما، دیدگاهی است که پیش‌تریان کردیم و هدف ما از استدلال به این دیدگاه‌های مختلف، اثبات این مطلب است که آیه آن‌گونه که شما گفتید، در نهایت درجه روشنی نیست.

### آیه دوم:

آیه ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ بر فضیلت همه افراد صحابه دلالت ندارد.

خداوند متعال فرموده است:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>۳</sup>؛ «محمد صلى الله عليه وآله پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربان‌اند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت آنان بر اثر

---

ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵-۶۶؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۸، ج ۴، ص ۲۳۳؛

الصواعق المحرقة، ص ۱۵۹؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲.

۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، معرفة علوم الحدیث، ص ۲۲.

۲. ابن تیمیه، احمد، رساله رأس الحسین، ص ۲۳، در چاپ مصحح دکتر سید جمیلی، ص ۲۰۱.

۳. فتح (۴۸): ۲۹.

سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثل آن‌ها در انجیل به سان کشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا سبتر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از آنان کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است».

### ۵. شما گفتید:

«خداوند مقتدر و بزرگ آنان را تربیت کرده و پرورش داده است، همان‌گونه که گیاهی را که از زمین می‌روید پرورش می‌دهد تا رسیده و کامل شود و این سبب خشم کافران می‌شود. به همین دلیل، هر کسی که آنان را مورد نفرت و خشم خود قرار دهد، دچار عذاب خداوند خواهد شد».

این سخن شما مورد انتقاد قرار می‌گیرد: ظاهر سخن شما آن است که خداوند سبحان در این آیه همه صحابه را وصف می‌کند که او آن‌ها را تربیت کرده و پرورش داده است، همان‌گونه که گیاهی را که از زمین می‌روید، پرورش می‌دهد. لیکن این سخن شما به دلایل زیر درست نیست:

الف) آیا مراد از این سخن خداوند: «وَالَّذِينَ مَعَهُ» معیت جسمانی است یا معیت روحانی و به همین دلیل، بر کسانی تطبیق می‌شود که در استواری ایمان و عقیده و عمل و سیره با او بودند؟ از آنجا که همراهی جسمی ارزشی ندارد، آیه به طایفه دوم اختصاص دارد و همه صحابه این چنین نبوده‌اند؛ زیرا، چنان که در قبل گفتیم، صحابه ده‌گونه بوده‌اند و عنوان‌ها و آیات و شماره‌های آن را بیان کردیم.

ب) خدای سبحان بیان می‌کند: یکی از ویژگی‌های آنان آن است که «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ با همدیگر مهربان‌اند. آیا همه صحابه این ویژگی را داشته‌اند یا اینکه یکدیگر را می‌کشته‌اند؟ چه بسیار بدری که به دست صحابه کشته شدند و این

خلیفه سوم است که کشته می‌شود و صحابه بسیاری در جنگ‌های ناکثین و قاسطین و مارقین با دست صحابه دیگر به کام مرگ فرستاده شدند.

ج) نیز از ویژگی‌های آنان این است: ﴿سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ الشُّجُودِ﴾؛ «علامت آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است». آیا این علامت در عموم صحابه وجود داشته است؟

د) برفرض اینکه علایم یاد شده در عموم صحابه وجود داشته باشد، لیکن دنباله آیه گواهی می‌دهد که خداوند گروهی از آنان را ستایش می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾؛ «خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است».

چرا که واژه «مِنْ» در سخن خداوند: «مِنْهُمْ» برای تبعیض است و اینکه می‌گویند: «مِنْ» بیانیه است، درست نیست؛ زیرا اگر بیانیه باشد در کلام عرب بر ضمیر داخل نمی‌شود و تنها بر اسم ظاهر داخل می‌شود، چنان‌که در سخن خداوند آمده است: ﴿فَأَجْتَبَيْتُمُ الرَّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ﴾<sup>۱</sup>؛ «از پلیدی که همان بت‌هاست دوری کنید».

آیه سوم:

آیه ﴿وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا﴾<sup>۲</sup> نشان می‌دهد که ستایش در این آیه بر گروهی از صحابه اختصاص دارد.

خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ... وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَ

۱. حج (۲۲): ۳۰.

۲. انفال: (۸): ۷۲.

جَاهِدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛<sup>۱</sup> «کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد نموده‌اند و کسانی که [مهاجران را] پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، یاران یکدیگرند... و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته...».

می‌گویم: مفاد این آیه، نزدیک به آن چیزی است که در سوره حشر آمده و در گذشته بیان شد. این آیه گروهی از صحابه را توصیف و ستایش می‌کند، نه همه آنان را و اینک قسمت‌هایی از آیه را برای شما بیان می‌کنیم تا آنچه را گفتیم روشن سازد:

۱- ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ مراد از کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و جهاد کردند، همان پیشگامان نخست‌اند، نه همه کسانی که هجرت و جهاد کردند، به این دلیل که هجرت را در گروه سوم قرار داده و این قرینه است بر اینکه مراد از آنان، همان پیشگامان نخست‌اند نه هر مهاجری.

۲- ﴿وَالَّذِينَ آوَأُوا وَنَصَرُوا﴾ مراد از کسانی که پناه دادند و یاری کردند، انصاری است که به مهاجران پناه دادند و این به کسانی اختصاص دارد که مسلمانان مهاجر را یاری کردند و پناه دادند و موضوع پناه دادن نیز با کوچاندن یهود بنی‌نضیر از سرزمین یثرب در سال چهارم هجری پایان یافت؛ زیرا پیامبر ﷺ زمین‌های آنان را در همان سال میان مهاجران تقسیم کرد و با این کار، آنان از پناه دادن انصاری‌بی‌نیاز شدند.

۳- ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ﴾. مقصود از این گروه کسانی هستند که پس از پیشگامان نخست، ایمان آوردند، هجرت کردند و جهاد نمودند. از این رو، این مقطع از آیه به آنچه در آیه نخست آمده، اشاره دارد؛ یعنی به این جمله از سخن خداوند: «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ». از آنجا که هجرت پس از فتح مکه

پایان یافت، این آیه نه طُلُقَاء [= آزادشدگان] را ستایش می‌کند و نه فرزندان ایشان را و نه اعراب را و نه کسانی را که پس از فتح ایمان آوردند و به همین دلیل، معنای این مقطع از آیه با معنای این سخن خدا: «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بَاحْسَانٍ» یکی می‌شود. پس، این آیات سه‌گانه ثابت می‌کند که صحابه، همانند تابعین، هم عادل دارند و هم غیرعادل، نه اینکه همه آنان عادل باشند یا همه آنان فاسق

۶. شما گفتید:

«آیا این، ستایش خداوند از همه مهاجران و انصار و تأیید ایمان آنان نیست؟». می‌گوییم: این، ستایش از همه مهاجران و انصار نیست، بلکه ستایش از پیشگامان آنان و کسانی است که با نیکوکاری از ایشان پیروی کردند. در این هنگام، اگر دلیلی نشان دهد که [فلان صحابی یا شخص] از آنان تبعیت نکرده یا در تبعیت او با نیکوکاری شک کردیم، این آیه دلیلی بر عدالت او در مورد شک نیست؛ زیرا وقتی قید موضوع یعنی «یا احسان» [درباره شخص یا اشخاصی] مورد شک باشد، نمی‌توان حکم به داخل شدن آن مورد کرد؛ زیرا حکم موضوع خود را ثابت نمی‌کند. همان‌گونه که در علم اصول بیان شده است. آری، چنانچه تبعیت با نیکوکاری ثابت شود، آیه آن مورد را دربر می‌گیرد.

### آیه چهارم:

وعدۀ خداوند به نیکی و مشروط بودن آن به حُسن عاقبت  
 خداوند متعال فرموده است: «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى»؛ «کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق و جهاد کرده‌اند [با دیگران] یکسان نیستند. آنان از



حیث درجه بزرگ‌تر از کسانی‌اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته‌اند و خدا به هر کدام وعده نیکو داده است».

### ۷. گفتید:

«این آیه کسانی را ستایش می‌کند که پیش از فتح ایمان آورده‌اند و در راه خدا انفاق کرده‌اند و برای بالا بردن کلمه خدا جنگیده‌اند و کسی که پس از این مرحله به آنان پیوسته است، به فضیلت ایشان نمی‌رسد و این، گواهی بزرگ از سوی خداوند مقتدر و بزرگ است».

این سخن را می‌توان چنین نقد کرد: آیه نشانه نبود برابری میان دو گروه است و این چیزی است که در آن تردیدی وجود ندارد. همچنین، این آیه نشان می‌دهد که خدای سبحان به هر کدام وعده نیکو داده است، لیکن این وعده مشروط به حسن عاقبت است؛ زیرا خداوند هر کسی را که کار نیکو انجام دهد به نیکی وعده داده است، لیکن مشروط بر اینکه بر آن رفتاری که دارد باقی بماند.

قرآن کریم نشان می‌دهد که گروهی از مؤمنان پس از مدتی به عقب بازگشتند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخْبَرْنَا نَبَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا آيَاتِنَا فَأَنْسَلَخْ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ﴾؛ «و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت، آن‌گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد».

این آیه از سرنوشت کسی خبر می‌دهد که آیات به او داده شد، لیکن وی از آن‌ها عاری گشت؛ بنابراین، کسی که خداوند او را در این آیه وعده نیکو داده است، برتر از شخصی نیست که در دانش و کار به جایگاهی رسید که به موجب آن به یکی از آیات خداوند دست یافت، ولی در پایان زندگی گام‌هایش لغزید.

بخاری در صحیح خود، بابی را به نام «العمل بالخواتیم»<sup>۱</sup> قرار داده است. بنابراین، روایاتی را که در آن آمده است مطالعه کنید. خداوند سبحان به ما حُسن عاقبت روزی کند.

### آیه پنجم:

آیه «للفُقراء المهاجرین»<sup>۲</sup> به ستایش عموم صحابه نمی‌پردازد، بلکه گروهی از آنان را ستایش می‌کند.

خداوند سبحان فرموده است: «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَسْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ \* وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»<sup>۲</sup>؛ [این غنایم، نخست] اختصاص به بینوایان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شده‌اند: خواستار فضل خدا و خشنودی [او] می‌باشند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند. اینان همان مردم درست‌کردارند.

و کسانی که قبل از [مهاجران] در [مدینه] جای گرفته و ایمان آورده‌اند، هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است درد دل‌هایشان حسدی نمی‌یابند و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آن‌ها را بر خودشان مقدم می‌دارند و هر کس از خست نفس خود مصون

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۱۲، کتاب القدر، باب العمل

بالخواتیم.

۲. حشر (۵۹): ۸-۱۰.

ماند، ایشان اند که رستگاران اند.

و کسانی که پس از آنان [= مهاجران و انصار] آمده اند، می گویند: پروردگارا، بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دل هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده اند [هیچ گونه] کینه ای مگذار. پروردگارا، راستی که تو باشفقت و مهربانی».

این آیات سه گانه نیز همانند آیات پیش گفته عموم صحابه را ستایش نمی کنند، بلکه گروهی از آنان را می ستایند.

مهاجران تهی دست را ستایش می کند، مشروط بر اینکه ویژگی های زیر در آنان وجود داشته باشد:

الف) «کسانی که از دیارشان و اموالشان رانده شده اند».

ب) «خواستار فضل خدا و خشنودی او می باشند».

ج) «خدا و پیامبرش را یاری می کنند».

از این رو، قرآن مهاجرانی را که از این سه ویژگی برخوردار باشند، ستایش کرده است و از آنجا که برجسته ترین ویژگی مهاجران آن است که از دیار و اموالشان دور شدند، مقصود از آنان کسانی هستند که پیش از جنگ بدر هجرت کردند.

از انصار، نیز، قرآن آن هایی را ستایش می کند که از ویژگی های زیر برخوردار باشند:

الف) «کسانی که پیش از مهاجران در مدینه جای گرفته و ایمان آورده اند»؛ یعنی به خدا و رسول او ایمان آورده اند و با این قید، منافقان از تحت آیه خارج می شوند.

ب) «هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده، دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل هایشان حسدی نمی یابند».

ج) «و هر چند در خودشان نیازی مبرم باشد، آن ها را بر خودشان مقدم می دارند».

از آنجا که برجسته‌ترین ویژگی انصار، پناه دادن به مهاجران و مقدم داشتن آنان بر خودشان است، مقصود کسانی است که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و به آن حضرت و مهاجران پناه دادند. از این رو، بر کسانی منطبق می‌شود که پیش از جنگ بدر، ایمان آوردند و پناه دادند؛ زیرا پس از جنگ بدر، موضوع پناه دادن از میان رفت، به ویژه پس از بیرون راندن «بنی نضیر» پس از جنگ أُحُد؛ زیرا آنان از مدینه بیرون شدند، در حالی که دژها، اموال و سلاح‌هایشان را برجای نهادند و آن‌ها به دست مسلمانان افتاد. از تابعین، یعنی کسانی که پس از صحابه آمدند، نیز کسانی مورد ستایش‌اند که دارای ویژگی‌های زیر باشند:

الف) «می‌گویند: پروردگارا، بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند، بیخشای».

ب) «و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، کینه‌ای مگذار».

بدین سان، مضمون آیاتی که در سوره حشر آمده است با آنچه در سوره توبه وجود دارد، یکی است و اختلاف ندارد.

از این رو، استدلال به این آیه برای اثبات این مطلب که قرآن همه صحابه را از نخستین فرد تا آخرین فرد آنان - که شمارشان از صد هزار فراتر می‌رود - ستایش کرده، غفلی است از مفاد آیات؛ چه ستایش گروهی از مهاجران و انصار و تابعین آنان با ویژگی‌هایی مشخص کجا و ستایش طلقاء، عرب‌های بادیه، فرزندان طلقاء و منافقان کجا؟

#### ۸. شما گفتید:

«این تقسیم‌بندی شگفت‌انگیز برای گروه‌های مؤمنان را می‌بینید:

مهاجران

انصار

تابعین که آنان را دوست می‌دارند و برای ایشان دعا می‌کنند و از آنان نفرت ندارند. جایگاه امامیه در اینجا کجاست؟ و جایگاه اهل سنت کجاست؟».

این سخن شما که گفتید: «مهاجران»، درست آن است که بگویید: «مهاجران نخست و پیشگام»؛ زیرا خداوند این مهاجران را چنین توصیف می‌کند: «کسانی که از خانه‌هایشان رانده شدند»، در حالی که همه مهاجران چنین نبودند.

این سخن شما: «انصار»، درست آن است که بگویید: «پیشگامان نخست از انصار»؛ زیرا خدای سبحان آنان را چنین وصف می‌کند: «کسانی که پیش از مهاجران در [مدینه] جای گرفته و ایمان آورده‌اند». هر انصاری به مهاجران پناه نداد، بلکه پناه دادن پس از کوچاندن بنی‌نضیر قطع گردید - چنان که بیان شد - بنابراین، هر که از انصار پس از این مرحله ایمان آورد، خارج از معنای آیه است.

این سخن شما: «تابعین که آنان را دوست می‌دارند و برایشان دعا می‌کنند و از آنان نفرت ندارند». درست آن است که بگویید: «و کسانی که پس از آنان آمدند می‌گویند: پروردگارا، بر ما و بر آن برادرانمان ... ببخشای ...».

### شیعه و سنی دو برادر از یک ریشه‌اند

سخنی تند:

آن‌گاه شما در دنباله سخنانتان این دو جمله را آورده‌اید:

«جایگاه امامیه [= شیعه] در اینجا کجاست؟

جایگاه اهل سنت کجاست؟»

پیش‌تر دانستید که این دو طایفه داخل در این آیه نیستند و به همین دلیل، پرسش شما پس از سقوط موضوع، ساقط است و جایی ندارد؛ چه تقابل میان این دو طایفه نشان می‌دهد که با یکدیگر در تضاد هستند و در هیچ اصلی یا

اصولی با یکدیگر وجه اشتراک ندارند و به دو اردوی شرق و غرب می‌مانند که هر کدام ایدئولوژی ویژه خود را دارد، در حالی که شیعه همان مسلمانان نخستین می‌باشند که بروصیت پیامبر ﷺ در حق اهل بیت او باقی ماندند و اهل سنت نیز همان مسلمانان نخست می‌باشند، با این تفاوت که با وصیت پیامبر ﷺ در حق اهل بیتش مخالفت ورزیدند و وصیت او را در حق علی عنه السلام و اهل بیت او اجرا نکردند و اگر از این موضوع چشم‌پوشی کنیم، هر دو طایفه برادرانی از یک ریشه‌اند. تا اینجا مفاد آیات روشن شد و امامیه حتی به اندازه یک تار موبا آن مخالفتی ندارد و با هیچ مرد یا زن صحابی دشمنی نمی‌ورزد، لیکن به عدالت همه صحابه هم اعتقاد ندارد و می‌گوید: صحابه در این باره همانند تابعین هستند که هم عادل در میان آنان وجود دارد و هم غیرعادل.

### استدلال به سنت

#### ۹. شما گفتید:

«از ابوسعید خدری روایت شده است که گفت: «رسول خدا ﷺ فرمود: به اصحاب دشنام ندهید که چنانچه یکی از شما همانند کوه اُحد، طلا انفاق کند، نه به پاداش یک مُد از انفاق صحابه می‌رسد و نه به پاداش نیم مُد.»

می‌گویم: این حدیث به روشنی نشان می‌دهد که برخی از صحابه به برخی دیگر دشنام می‌داده‌اند و به همین دلیل، رسول خدا ﷺ خالد را از دشنام دادن به عبدالرحمن بن عوف بازداشت و حال آنکه هر دو از صحابه‌اند و این حدیث،

---

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۳۴۳، ح ۳۴۷؛ صحیح مسلم،

آشکارترین دلیل بر اثبات عادل نبودن همه صحابه است.

سعد بن عباد، رئیس قبیله خزرج، خطاب به سعد بن معاذ می گوید: «سوگند به خدا، دروغ گفتمی. اسید بن حضیر پسر عموی سعد بن معاذ، خطاب به سعد بن عباد می گوید: «سوگند به خدا، تو را می کشیم؛ زیرا تو منافقی»<sup>۱</sup>.

لیکن مهم آن است که میان دشنام دادن صحابه و نقد زندگی آنان تفکیک قائل شویم؛ زیرا ناسازگویی و دشنام مغایر با نقد است؛ چه شیوه نخست، مولود عصبانیت و پیامد خشم و کینه و هوای نفس می باشد؛ اما شیوه دوم، بر پایه های درست و معیارهای سالمی مبتنی است، که قبله جویندگان حقیقت است.

۱۰. شما گفتید:

«از عبدالرحمن بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم»<sup>۲</sup>؛... بهترین انسان ها، مردمانی هستند که در روزگار من زندگی می کنند، سپس کسانی که پس از آنان می آیند و سپس کسانی که پس از آنان می آیند...».

این حدیث، اگرچه سند آن صحیح بوده و امام بخاری آن را روایت کرده باشد، با واقعیت ملموس از تاریخ صحابه و تابعین ناسازگاری دارد و ما اینک از تاریخ صحابه صرف نظر می کنیم و به این سخن او توجه می کنیم: «ثم الذین یلونهم». مراد از این سخن، تابعین است و در میان آنان، امویان قرار دارند. آیا امکان دارد که ما عصر امویان را بهترین دوران ها بدانیم؟ در حالی که آنان زمین را از خون بی گناهان رنگین کردند و نوه پیامبر صلی الله علیه و آله را با لب تشنه در کربلا شهید کردند و فرزندان و یارانش را سر

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۵۶، تفسیر سوره نور، حدیث افک.

۲. همان، ص ۱۵۱؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۸۵.

بریدند و زنان او را به اسیری بردند و حرمت کعبه را شکستند! حجاج که ساخته دست امویان بود، جنایت‌های زشتی را مرتکب شد که پیشانی انسانیت از آن پلیدی‌ها عرق شرم می‌ریزد. در این باره سخن را به درازا نمی‌کشانم و تاریخ بردروغ بودن این روایت و جعل شدن آن از سوی دلّالان حدیث گواهی می‌دهد؛ کسانی که می‌کوشیدند دستگاه حاکم اموی را از جنایت‌هایی که انجام داده است پاک کنند.

در این باره، حاشیه‌ای که ابوالمعالی جوینی بر این حدیث زده است بسنده می‌کند. او گفته است: «از آنچه که بر نادرست بودن این حدیث دلالت دارد، این مطلب است: قری که پنجاه سال پس از او [یعنی پس از پیامبر ﷺ] آمد، بدترین قرن‌های دنیاست و این یکی از قرن‌هایی است که در متن [روایت مورد نظر] آمده است، در حالی که این قرن، همان قری است که حسین علیه السلام در آن کشته شد، به مدینه حمله کردند و مکه را به محاصره در آوردند و حرمت کعبه را شکستند. جانشینان پیامبر و کسانی که بر جایگاه او تکیه زده بودند، شراب نوشیدند و جنایت‌ها مرتکب شدند. همان‌گونه که یزید بن معاویه، یزید بن عاتکه و ولید بن یزید چنین کردند و خون‌های ناروا ریختند و مسلمانان را کشتند و خانواده‌ها را به اسیری بردند و فرزندان مهاجران و انصار را به بردگی گرفتند و بردست‌های آنان، همچون اسیران رومی، داغ نهادند و این جنایت‌ها در دوران خلافت عبدالملک و امارت حجاج رخ داد.

چنانچه کتاب‌های تاریخ را بخوانی و بیندیشی، درمی‌یابی که همه پنجاه سال دوم بد بوده و هیچ خوبی در این سال‌ها و در سردمداران و فرمانروایان آن وجود نداشته است، در حالی که مردم پیرو سران و فرمانروایانشان هستند. قرن: پنجاه



سال است. بنابراین، چگونه ممکن است این روایت درست باشد؟<sup>۱</sup>.

### اختلاف گرایش‌ها و دیدگاه‌های اهل سنت و شیعه

شما هنگام بیان «اختلاف گرایش‌ها و دیدگاه‌های اهل سنت و شیعه» گفته‌اید: «از عقیده شیعه چنین به دست می‌آید که پیامبر ﷺ فقط برای علی علیه السلام مبعوث شده و خداوند عز و جلّ بارها به او دستور داده است که برای جانشینی علی علیه السلام وصیت کند و این وصیت را به دیگران هم ابلاغ نماید و همچنین، شیعه بر این باور است که مقصود از فرمان ابلاغ [در آیه ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾] همان ابلاغ وصیت است. از این رو، فرا گرفتن علم دین از غیر علی علیه السلام روا نیست. در این صورت، هردینی که از طریق غیر علی علیه السلام به دست ما برسد، دین نیست».

### حدیث وصایت، دیدگاه شیعه را اثبات می‌کند

می‌گوییم: این سخن شما: «شیعه بر این باور است که رسول خدا ﷺ فقط برای علی علیه السلام مبعوث شده نه برای دیگران» سخنی نادرست است و کسی از شیعه حتی عوام آنان، چنین نگفته است.

اما چنانچه مقصود شما از این سخن، آن باشد که علی علیه السلام همان کسی است که به دست رسول خدا ﷺ تربیت شده و همو محصول تلاش‌ها، خزانة دانش‌ها و آموزه‌های اوست و از سنت‌ها و آداب او پیروی می‌کند و به همین دلیل، وصی و جانشین آن حضرت پس از اوست، سخن حقیقی است که روایات نبوی صحیح و آثار ثابت شده از صحابه بر آن دلالت دارد. در این روایات آمده است که رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را وصی و وارث خود قرار داد. اینک به بیان برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

طبرانی با اسناد خویش از سلمان روایت کرده است که گفت: «قلت یا رسول

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۲۰، ص ۲۹.

الله: ان لكل نبي وصياً فمن وصيتك - الى ان قال - فان وصيتي و موضع سري و خير من اترك بعدى و ينجز عدتي و يقضى ديني، علي بن ابي طالب<sup>۱</sup>؛ عرض کردم ای رسول خدا، هر پیامبری جانشینی دارد. جانشین شما کیست؟ - تا اینکه فرمود: جانشین، رازدار، بهترین کسی که پس از خود باقی می‌گذارم، عملی کننده و عده من و ادا کننده دینم، علی بن ابي طالب است».

احمد بن حنبل از انس بن مالک از رسول خدا ﷺ روایت کرده است: «قال: وصيتي و وارثي، يقضى ديني و ينجز موعدي، علي بن ابي طالب<sup>۲</sup>؛ فرمود: جانشین من و وارث من که دینم را ادا و وعده‌ام را عملی می‌کند، علی بن ابي طالب<sup>۳</sup> است».

ابن عساکر از بریده، از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «لکل نبي وصي و وارث و انّ علیاً وصي و وارثي<sup>۴</sup>؛ هر پیامبری را جانشینی و وارثی است و علی جانشین و وارث من است».

طبرانی از حسن بن علی<sup>۵</sup> روایت کرده و گفته است: «خطب الحسن بن علی بن ابي طالب فحمد الله و اثنى عليه و ذکر امیر المؤمنین علیاً<sup>۶</sup> خاتم الاوصیاء و وصي خاتم الانبياء<sup>۷</sup>؛ حسن بن علی بن ابي طالب به ایراد سخن پرداخت و خدا را سپاس گفت و ستایش کرد و از امیر المؤمنین علی<sup>۸</sup> خاتم اوصیا و جانشین خاتم انبیا یاد کرد».

۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۲۱؛ هیشمی، علی بن ابي بکر، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳؛ عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ج ۸، ص ۱۱۴.

۲. احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۱۵، ح ۱۰۵۲، مکه مکرمه، جامعه ام القرى.

۳. ابن عساکر، علی بن الحسن، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۲؛ خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۴۲ و ۸۵.

۴. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۳۶.

هیثمی این حدیث را روایت کرده و به دنبال آن گفته است: «این حدیث را احمد با اختصار بسیار روایت کرده و اسناد احمد و برخی طریق‌های بزاز و طبرانی در المعجم الکبیر حسن است»<sup>۱</sup> و نزدیک به همین را ابونعیم از انس روایت کرده است.<sup>۲</sup>

طبرانی از علی بن علی هلالی، از پدرش، سخن رسول خدا ﷺ را روایت کرده است که خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: «و وصیتی خیر الاوصیاء و احبهم الی الله و هو بعلک؟<sup>۳</sup> جانشین من برترین جانشینان و محبوب‌ترین آنان در پیشگاه خدا می‌باشد و همو شوهر توست».

هیثمی گفته است: «این حدیث را طبرانی در المعجم الکبیر و المعجم الاوسط روایت کرده و در آن هیثم بن حبیب آمده و ابوحاتم گفته است: او منکر الحدیث و به سبب همین حدیث متهم است»<sup>۴</sup>.

او در حدیثی دیگر که در آن هیثم قرار دارد، گفته است: «اما هیثم بن حبیب، من کسی را ندیدم که درباره او سخن گفته باشد، جز ذهبی که او را بر اثر روایتی که آن را روایت کرده، متهم نموده، در حالی که ابن حبان وی را توثیق کرده است»<sup>۵</sup>.

در اینجا میان جرح ابوحاتم - که ذهبی از او پیروی کرده - و توثیق ابن حبان تعارض واقع می‌شود، زیرا ذهبی درباره ابوحاتم گفته است: «اگر ابوحاتم شخصی را

۱. هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶.

۲. اصفهانی، احمد، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۴۲؛

ابن عساکر، علی بن الحسن، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۶.

۳. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۳۲۷ و المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۵۷؛

ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۰.

۴. هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۶.

۵. همان، ج ۳، ص ۱۹۰.

ضعیف بشمارد یا درباره او بگوید: به روایت او استدلال نمی‌شود، توقّف کن تا بنگری دیگران درباره اش چه گفته‌اند. اگر کسی او را توثیق کند، به جرح ابوحاتم توجه مکن؛ زیرا وی درباره او بیان سخت‌گیری می‌کند»<sup>۱</sup>.

به علاوه، وقتی که تضعیف، مستند نباشد پذیرفته نیست، همان‌گونه که نووی گفته است: «جرح تنها در صورتی پذیرفته می‌شود که مُفسّر باشد و آن جرحی است که سبب جرح را بیان کنند و دیگر آنکه مردم درباره آنچه موجب فسق انسان می‌شود اختلاف نظر دارند و شاید کسی که به فسق او گواهی داده، برطبق باور خودش گواهی داده باشد»<sup>۲</sup>.

نزدیک به این سخن از ابن قدامه نقل شده است<sup>۳</sup>.

ابن حجر پس از تضعیف یزید بن ابی مریم توسط دارقطنی گفته است: «این جرح مُفسّر نیست و به همین دلیل، مردود است»<sup>۴</sup>.

خطیب گفته است: من از قاضی ابوطیب، طاهر بن عبدالله بن طاهر طبری، شنیدم که می‌گفت: جرح فقط در صورتی که مُفسّر باشد، پذیرفته است و این سخن محدّثان که فلانی ضعیف است و فلانی اهمیتی ندارد، موجب جرح و مردود شمردن روایت او نمی‌شود و این بدان سبب است که مردم در آنچه سبب فسق می‌شود اختلاف نظر دارند و به همین دلیل باید سبب فسق را بیان کرد تا دیده شود که آیا او فاسق است یا نه؟ گفتم: این دیدگاه از نگاه ما درست است و

---

۱. ذهبی، شمس‌الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۶۰؛ ابن حجر، مقدمه فتح الباری، ص ۴۴۱.

۲. نووی، یحیی، المجموع، ج ۲۰، ص ۱۳۶؛ شرح مسلم، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

۳. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغنی، ج ۱۱، ص ۴۲۳.

۴. مقدمه فتح الباری، ص ۴۵۳.

پیشوایان از حافظان و منتقدان حدیث، از قبیل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری و دیگران همین دیدگاه را انتخاب کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### حدیث وصایت در سخنان صحابه و تابعان

به طور متواتر ثابت شده است که صحابه و لغویان واژه «وصی» را برای علی بن ابی طالب علیه السلام به کار برده‌اند، چنان که در روایت طبرانی و دیگران از سلمان فارسی بیان شد.<sup>۲</sup> همچنین از ابویوب انصاری<sup>۳</sup> و علی مکی هلالی نقل شده است.<sup>۴</sup> خوارزمی از علی علیه السلام روایت کرده است که به گروهی از فرستادگان معاویه نزد آن حضرت فرمود: «معاشر الناس، انا اخو رسول الله و وصیته؛ ای مردم، منم برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جانشین او».

همچنین این سخن در نامه‌ی علی علیه السلام به مردم مصر آمده است<sup>۵</sup> و در استدلال او بر ضد خوارزمی<sup>۶</sup> و در خطبه‌اش پس از بازگشت از صفین<sup>۷</sup>.

۱. خطیب بغدادی، احمد بن علی، الکفایة فی علم الروایة، ص ۱۳۵.

۲. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۲۱؛ هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹،

ص ۱۱۳؛ احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۱۵، ح ۱۰۵۲.

۳. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۷۱؛ هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۸،

ص ۲۵۳.

۴. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۵۷؛ همو، المعجم الصغیر، ج ۶، ص

۳۲۷؛ ابن عساکر، علی، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۰.

۵. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۲۲۲.

۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۷۱.

۷. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۳.

۸. نهج البلاغة، خطبه ۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۳۸.

حاکم و هیشمی این حدیث را از امام حسن علیه السلام<sup>۱</sup> و ابن اثیر و طبری آن را از امام حسین علیه السلام<sup>۲</sup> روایت کرده‌اند.

ابن عساکر از بریده بن حصیب بن عبدالله<sup>۳</sup>، خوارزمی از ابن مردویه، از ام سلمه<sup>۴</sup>، گنجی شافعی و ابن صباغ مالکی از ابوسعید خُدَری<sup>۵</sup> و ابونعیم و دیگران از انس بن مالک<sup>۶</sup> و یعقوبی از مالک بن حارث اشتر<sup>۷</sup>، خوارزمی از عمرو بن عاص<sup>۸</sup> و قندوزی از عمر بن خطاب<sup>۹</sup> و مسعودی از ابن عباس<sup>۱۰</sup> روایت کرده‌اند. همچنین ذهبی و ابن حجر از جابر بن یزید جعفی روایت کرده‌اند<sup>۱۱</sup>.

- 
۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲؛ هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶.
  ۲. ابن اثیر، عبدالله، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۸۷؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۲.
  ۳. ابن عساکر، علی، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۲.
  ۴. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۱۴۷.
  ۵. گنجی شافعی، البیان، ص ۵۰۱، باب نهم؛ ابن صباغ مالکی، علی، الفصول المهمة، ص ۲۹۵، فصل دوازدهم.
  ۶. اصفهانی، احمد، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۴۲؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۶.
  ۷. یعقوبی، احمد، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸.
  ۸. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۱۹۹.
  ۹. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة، ج ۲، ص ۷۵.
  ۱۰. مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۸.
  ۱۱. ذهبی، محمد، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۳.

از مزّی شگفت آور است؛ زیرا از سعید بن منصور روایت کرده است که گفت: «ابن عیینه به من گفت: من از جابر شصت حدیث شنیدم که روانمی دانم چیزی از آن ها را از او روایت کنم. او می گفت: وصیّ الأوصیاء مرا حدیث کرد، تا اینکه وی گفته است: کمترین چیزی که درباره او می توان گفت، آن است که حدیث او قابل استدلال نیست، مگر اینکه حدیثی را روایت کند که راویان ثقه با وی در آن شرکت داشته باشند».<sup>۱</sup>

می گویم: مقصود او از شرکت راویان ثقه با وی چیست؟ آیا مقصودش امثال حرّیز بن عثمان حمصی است؟ او از راویان بخاری و ائمه اربعه<sup>۲</sup> است و مزّی از احمد بن حنبل روایت می کند که او ثقه، ثقه، ثقه است و در شام کسی معتبرتر از حرّیز نیست. همچنین، وثاقت او را از یحیی بن معین و مدینی و عجلّی نقل کرده است<sup>۳</sup> و حال آنکه او کسی است که بامدادان و شامگاهان علی بن ابی طالب علیه السلام را لعن می کرد، همان گونه که ابن حبان درباره او گفته است: «او علی علیه السلام را در بامداد هفتاد بار و در شامگاه هفتاد بار لعن می کرد. از او در این باره پرسیدند؟ گفت: او سرهای پدران و اجداد ما را بریده است».<sup>۴</sup>

یا مراد از افراد ثقه، همانند ابراهیم بن یعقوب جوزجانی از پیشوایان جرح و تعدیل نزد اهل سنت و از راویان ابوداود، ترمذی و نسائی است؟ مزّی گفته است: «احمد بن حنبل سخت او را گرامی می دارد». نسائی گفته

۱. مزّی، جمال الدین، تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۴۷۰.

۲. ابن حجر عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۷.

۳. مزّی، جمال الدین، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۷۲، ۵۷۳ و ۵۷۶.

۴. ابوحاتم، محمد بن حبان، المجروحین، ج ۱، ص ۲۶۸.

است: «او ثقه است». دارقطنی گوید: «او از حافظان دارای تصنیف و از استخراج‌کنندگان افراد ثقه است و ابن حبان وی را از زمره ثقات شمرده است. با اینکه وی را شیفته مذهب اهل دمشق در ضدیت با علی ع دانسته و در او انحراف از علی ع وجود داشته است»<sup>۱</sup>.

ابن حجر در شرح حال مصدع ابویحیی اعرج گفته است: «جوزجانی مشهور به ناصبی بودن و انحراف [از علی ع] است»<sup>۲</sup>.

یا منظور او از افراد ثقه، خالد بن عبدالله قسری است که بخاری در کتاب خلق افعال العباد و ابی داود، از او حدیث نقل کرده است<sup>۳</sup>. ابن حبان او را در الثقات آورده است<sup>۴</sup>. ابوالفرج گفته است: «خالد قسری، یکی از والیان بنی امیه، از یکی از آنان خواست که برایش سیره بنویسد. نویسنده گفت: من به نکته‌ای از سیره علی بن ابی طالب برمی‌خورم، آیا آن را بنویسم؟ خالد گفت: خیر، مگر اینکه او را در ژرفای دوزخ ببینی!»<sup>۵</sup>

ابن کثیر گوید: ابن خلکان گفت: خالد در دین خویش متهم بود و برای مادرش کنیسه‌ای در خانه‌اش ساخته بود»<sup>۶</sup>.

---

۱. مزّی، جمال‌الدین، تهذیب‌الکمال، ج ۲، ص ۲۴۹؛ ابن حجر عسقلانی، احمد، تهذیب‌التهذیب، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. ابن حجر عسقلانی، احمد، تهذیب‌التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۴۳.

۳. همان، ج ۳، ص ۸۸.

۴. ابوحاتم، محمد بن حبان، الثقات، ج ۶، ص ۲۵۶.

۵. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسن، الأغانی، ج ۲۱، ص ۲۵.

۶. ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۲۳، تحقیق علی شیری.



یا مقصود از افراد ثقه عمران بن حطّان از راویان بخاری و ابوداوود و نسائی است. عجللی گفته است: او بصری، تابعی و ثقه است. ابوداوود گفته است: «در میان فرقه‌ها کسی بهتر از خوارج نیست که حدیث را درست روایت کند. او سپس همین عمران و افراد دیگر را یاد کرده است. ابن حبان در الثقات از او نام برده است»<sup>۱</sup>.  
با اینکه عجللی تصریح کرده که عمران بن حطّان از خوارج بوده<sup>۲</sup> و همان کسی است که از ابن ملجم ستایش کرده و گفته است:

يا ضربة من تقى ما اراد بها الا ليلبغ من ذى العرش رضواناً<sup>۳</sup>  
بنام ضربت آن مرد پرهیزکار را که از وارد کردن آن، هدفی جز رضایت خداوند صاحب عرش نداشت!

ابن کثیر گفته است: «یکی از خوارج پسین در زمان تابعین، ابن ملجم را ستایش کرده و او عمران بن حطّان است و همویکی از عابدان است که از عائشه، در صحیح بخاری، روایت کرده و درباره ابن ملجم گفته است: يا ضربة من تقى...»<sup>۴</sup>.  
ابن قدامه پس از نقل شعر عمران بن حطّان در ستایش قاتل علی بن ابی طالب عليه السلام گفته است: «از مذهب خوارج آن بوده است که بسیاری از صحابه و کسانی را که پس از آنان آمدند تکفیر کردند و خون و مال ایشان را حلال دانسته و بر

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۱۳؛ مزّی، جمال‌الدین یوسف،

تهذیب الکمال، ج ۲۲، ص ۳۲۲.

۲. عجللی، محمد، الضعفاء، ج ۲، ص ۲۰۴.

۳. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۳، ص ۶۲؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ

مدینة دمشق، ج ۴۳، ص ۴۹۵.

۴. ابن کثیر، اسماعیل، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۶۴.

این باور بودند که با کشتن آنان به پروردگارشان نزدیک می‌شوند<sup>۱</sup>.  
این گروه، بخشی از ثقات اهل سنت و راویان صحاح شش‌گانه‌اند و چه بسیار  
افرادی که همانند آنان هستند!

### چند پرسش

برادر عزیزم! چند پرسش در ذهنم بود که هر زمان از برادران اهل سنت  
می‌پرسیدم، پاسخ قانع‌کننده به من نمی‌دادند و من به دنبال کسی بودم که به دور  
از تعصب و با تکیه به دلایل به من پاسخ دهد و به همین دلیل می‌پرسم:

۱- چگونه کسی که به علی علیه السلام ناسزا می‌گوید، توثیق می‌شود؟

چگونه می‌توان کسی را توثیق کرد که به علی بن ابی طالب علیه السلام لعنت فرستاده  
است؟ و از او در صحاح شش‌گانه که معیار سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و محور  
استنباط احکام است روایت کرد؟

پس این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که: «من سب علیاً فقد سبنی؛ هر که علی را دشنام

دهد، در حقیقت مرا دشنام داده است» کجا رفت؟

چگونه این روایت که از ام سلمه روایت شده، از آنان مخفی مانده است؟ او به  
عبدالله جدلی گفت: «آیا در میان شما به رسول خدا ناسزا می‌گویند؟ گفتم: پناه  
می‌برم به خدا، یا گفت: سبحان الله! یا همانند آن! ام سلمه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
شنیدم که می‌فرمود: «من سب علیاً فقد سبنی<sup>۲</sup>؛ هر که علی را دشنام دهد، در  
حقیقت مرا دشنام داده است». حاکم این حدیث را روایت کرده و گفته است: «این

---

۱. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغنی، ج ۱۰، ص ۸۵.

۲. احمد بن حنبل، المسند، ج ۶، ص ۳۲۳؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۳؛ نسائی،

خصائص امیرالمؤمنین، ص ۹۹.

حدیث صحیح الإسناد است، ولی شیخین آن را روایت نکرده‌اند<sup>۱</sup>. هیشمی نیز این حدیث را نقل کرده و به دنبال آن گفته است: «این حدیث را احمد روایت کرده و راویان آن راویان حدیث صحیح‌اند، به جز ابو عبد الله جدلی که او هم ثقه است»<sup>۲</sup>.

طبرانی از ام سلمه روایت کرده است که گفت: «أَيَسَّبَ رَسُولَ اللَّهِ فِيكُمْ عَلَى رُؤُوسِ النَّاسِ؟ فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَأَنْتَى يَسَّبُ رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَتْ: أَلَيْسَ يَسَّبُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَمَنْ يَحِبُّهُ. فَأَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يُحِبُّهُ<sup>۳</sup>؛ آیا رسول خدا ﷺ را در میان شما در ملاء عام دشنام می‌دهند؟ گفتم: سبحان الله! کجا رسول خدا را دشنام می‌دهند؟»

ام سلمه گفت: مگر نه این است که به علی بن ابی طالب و کسی که او را دوست می‌دارد، دشنام می‌دهند؟ بنابراین، من گواهی می‌دهم که رسول خدا ﷺ او را دوست می‌داشت».

هیشمی گفته است: «طبرانی این حدیث را در هر سه معجم روایت کرده است و ابویعلی و راویان طبرانی، راویان صحیح هستند، مگر ابو عبد الله که او هم ثقه می‌باشد. طبرانی پس از وی با اسنادی که راویان آن تا ام سلمه ثقه‌اند همانند این حدیث را از پیامبر ﷺ روایت کرده است»<sup>۴</sup>.

آنچه را که ابن عبدربه از ام سلمه، همسر پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده است که

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲. هیشمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰.

۳. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۲۱؛ همو، المعجم الاوسط، ج ۶،

ص ۷۴؛ همو، المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۲۳.

۴. ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۰۸، تحقیق محمد سعید عریان؛ محمد ماهر حمادة،

الوثائق السياسية والادارية العائدة للعصر الاموی، ص ۱۶۶.

به معاویه گفت: «اتکم تلعنون الله ورسوله علی منابرکم وذلک انکم تلعنون علی بن ابی طالب و من اَحَبُّهُ وانا اشهد ان الله اَحَبُّهُ ورسوله فلم یلتفت الی کلامها؛ شما خدا و پیامبر او را بر منبرهایتان لعن می‌کنید؛ زیرا شما علی بن ابی طالب علیه السلام و کسانی که او را دوست دارند، لعن می‌کنید و من گواهی می‌دهم که خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارند؛ اما معاویه به سخن او توجهی نکرد».

پس از آنچه گفته آمد، بنگر که سخن ابن کثیر چه ارزشی دارد، آنجا که گفته است: «همهٔ اسانید این حدیث ضعیف است که به آن استدلال نمی‌شود».<sup>۱</sup>

این سخن او، چیزی جز جرح غیرمفسرنیست و به همین دلیل، نمی‌توان آن را پذیرفت. ای کاش، او مشخص می‌کرد که کدام راوی ضعیف است که روایت بر اثر آن ضعیف شده است.

لیکن ابن کثیر پس از این سخن نقل کرده است: مسلم از زب بن حبیش روایت کرده و گفته است: «سمعت علیاً یقول: والذی فلق الحبّة وبرا النسمة إنه لعهد النبى صلی الله علیه و آله الیّ انه لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق ثم قال: وهذا الذی آوردناه هو الصحیح من ذلک و الله اعلم؟<sup>۲</sup> از علی علیه السلام شنیدم که می‌گفت: سوگند به آن که دانه را شکافت و موجودات را آفرید، پیامبر صلی الله علیه و آله به من سفارش فرمود که تو را فقط مؤمن دوست می‌دارد و فقط منافق دشمن می‌دارد. سپس گفته است: آنچه را ما آوردیم، از این جهت، صحیح است و خداوند داناتر می‌باشد».

۱. همو، العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۰۸، تحقیق محمد سعید عریان، چاپ مکتبه الرياض الحدیثه؛

محمد ماهر حمادة، الوثائق السياسية و الادارية العائدة للعصر الاموی، ص ۱۶۶.

۲. ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهایة، ج ۷، ص ۳۹۱.

۳. همان جا.

۲- چگونه کسی که ابوبکر را دشنام دهد حکم قتلش صادر و کسی که علی را

دشنام دهد، توثیق می‌شود؟

چه تفاوتی میان علی بن ابی طالب و ابوبکر و عمر وجود دارد؟ آنان کسی را که به علی علیه السلام دشنام داده است، توثیق کرده‌اند و کسی را که به ابوبکر و عمر دشنام داده است، حکم کفرش را صادر کرده و به کشتن او فتوا داده‌اند؛ چنان که از فاریابی نقل شده است که گفت: «هر که به ابوبکر دشنام دهد، کافر است و من بروی نماز نمی‌خوانم. به او گفتند: با او چه رفتار می‌کنی و حال آنکه او لا اله الا الله می‌گوید؟ گفت: به او دست نزنید و او را با تابوت بردارید و در گور بگذارید»<sup>۱</sup>.

۳- آیا علی بن ابی طالب علیه السلام از زمره صحابه بیرون شده است؟

آیا علی بن ابی طالب علیه السلام از زمره صحابه نبوده است؟ تا فتوای ابوزرعه او را دربرگیرد: «هرگاه شخصی را دیدی که از یکی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله عیب جویی می‌کند، بدان که او زندیق است»<sup>۲</sup>. نیز سرخسی گفته است: «هر که از صحابه انتقاد کند، کافر است و اسلام را به دور افکنده است و چنانچه توبه نکند، دوی او شمشیر است»<sup>۳</sup>.

یا اینکه آنان این فتوا را فقط برای قتل شیعه داده‌اند؟ همان‌گونه که ابن اثیر در رویدادهای سال ۴۰۷ ق گفته است: در این سال، شیعه در تمامی کشورهای آفریقا کشته شدند و سبب این کشتار آن بود که آنان را به ناسزاگویی به شیخین متهم کردند<sup>۴</sup>.

۱. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغنی، ج ۲، ص ۴۱۹؛ همو، الشرح الکبیر، ج ۱۰، ص ۶۴؛

ابن تیمیه، احمد، الصارم المسلول، ص ۵۷۵.

۲. خطیب بغدادی، احمد بن علی، الکفایة فی علم الروایة، ص ۶۷.

۳. سرخسی، محمد، اصول السرخسی، ج ۲، ص ۱۳۴.

۴. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۱۱۰.

لیکن غیر شیعه در دشنام دادن به علی بن ابی طالب علیه السلام و لعن او در تعقیب نمازهای جمعه و جماعت و بر روی منبرها در شرق و غرب و حتی در سرزمین وحی آزادند، همان گونه که حموی گفته است: «علی بن ابی طالب بر بالای منبرهای شرق و غرب و منبرهای حرم‌های مکه و مدینه مورد لعن قرار گرفت»<sup>۱</sup>.

زمخشری و حافظ سیوطی گفته‌اند: «در زمان بنی امیه بیش از هفتاد هزار منبر وجود داشت که بر آن‌ها علی بن ابی طالب علیه السلام را لعن می‌کردند؛ زیرا این کار سستی بود که از معاویه برجای مانده بود»<sup>۲</sup>.

آیا معاویه از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی را در فضیلت ناسزاگویی به علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده بود که به سعد می‌گفت: «چه چیزی تو را از دشنام دادن به ابوتراب بازداشته است؟»<sup>۳</sup>.

این در صحیح مسلم آمده است؛ اما ابن عساکر و ابن کثیر روایت کرده‌اند: «سعد به معاویه گفت: مرا به خانه‌ات آوردی و بر تخت نشاندی و سپس علی علیه السلام را دشنام می‌دهی»<sup>۴</sup>.

در سخن ابن ابی شیبه آمده است: «سعد نزد او آمد و آنان از علی علیه السلام یاد کردند و معاویه از علی علیه السلام عیب جوئی کرد و به همین دلیل، سعد خشمگین شد»<sup>۵</sup>.

---

۱. حموی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۹۱.

۲. زمخشری، محمود، ربیع الأبرار، ج ۲، ص ۱۸۶؛ محمد بن عقیل، النصائح الکافیة، ص ۷۹.

۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.

۴. ابن عساکر، علی، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۱۹؛ ابن کثیر، اسماعیل، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۷۶.

۵. ابن ابی شیبه، عبدالله، المصنف، ج ۷، ص ۴۹۶.

آیا برای ما واجب است که بگوییم: پیامبر ﷺ از ناسزاگویی به عموم اصحابش نهی کرده؛ اما درباره دشنام دادن به علی علیه السلام در زمان صدور نهی چیزی به زبان نیاورده است؟

۴- چرا قاتل عثمان ملعون است، لیکن قاتل علی علیه السلام مجتهدی تأویل‌گر؟

میان کسانی که عثمان را کشتند و کسی که علی بن ابی طالب علیه السلام را کشت چه تفاوتی وجود دارد که ابن حزم درباره قاتلان عثمان می‌گوید: «آنان فاسق، ملعون و محارب‌اند و از روی عمد خونی حرام را ریختند»<sup>۱</sup>، و ابن تیمیه می‌گوید: «قاتلان عثمان گروهی خارج از دین و مفسد فی الارض بودند. عثمان را تنها گروهی اندک که سرکش و ستمگر بودند کشتند و کسانی که در قتل او کوشیدند، همگی خطاکار و حتی ستمگر و سرکش و متجاوز بودند»، و ابن کثیر می‌گوید: «کشنندگان عثمان، افرادی جلف و سبک‌سربودند و تردیدی نیست که آنان مفسد فی الارض و شورش‌گرند که بر ضد امام خود شورش کردند و افرادی نادان، زورگو، خیانتکار، ستمگر و اهل افترا بودند»<sup>۲</sup>.

لیکن قاتل علی بن ابی طالب علیه السلام مجتهدی تأویل‌گر بوده است. همان‌گونه که ابن حزم با صراحت گفته است: «هیچ اختلافی میان ائمت در این باره نیست که عبدالرحمن بن ملجم، تنها در حالی که مجتهدی تأویل‌گر بود و فکرمی‌کرد کارش درست است، این قتل را مرتکب شد و در این باره عمران بن حطان، شاعر صُفَری مذهب می‌گوید:

یا ضربة من تقی ما اراد بها الا لیبلغ من ذی العرش رضوانا

۱. ابن حزم، الفصل، ج ۴، ص ۱۶۱.

۲. ابن کثیر، اسماعیل، تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۷۶، ۱۹۸، ۱۸۶، ۱۸۷ و ۲۰۸، رویدادهای سال ۳۵ ق

بنازم ضربتی را که از انسان پرهیزکاری صادر شد. او از این ضربت فقط خشنودی صاحب عرش را می‌خواست.

انسی لأذکره حیناً فأحسبه أوفی البریة عندالله میزاناً<sup>۱</sup>

من هنگامی که او را به خاطر می‌آورم، گمان می‌کنم، ترازوی عمل او نزد خدا از همه سنگین‌تر است.

در کتاب الام از شافعی، المختصر از مزنی، المجموع از نووی، مغنی المحتاج و الجوهر النقی<sup>۲</sup> همین‌گونه آمده است.

حتی کار به جایی رسید که دشنام دادن به امام علی علیه السلام، به پایه حکومت آنان تبدیل شد، همان‌گونه که ابن عساکر از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قال مروان بن الحکم: ما کان فی القوم احد ادفع عن صاحبنا من صاحبکم یعنی علیاً عن عثمان.

قال قلت: فما لکم تسبونه علی المنبر؟ قال: لا یستقیم الأمر الاً بذلك؟ مروان بن حکم گفت: در میان این مردمان احدی نبود که بیشتر از یار شما از یار ما دفاع کند؛ یعنی علی از همه بیشتر از عثمان دفاع کرد. حضرت فرمود: گفتم: پس چرا او

---

۱. ابن حزم، المحلی، ج ۱۰، ص ۴۸۴.

۲. شافعی، کتاب الام، ج ۴، ص ۲۲۹؛ مزنی، اسماعیل، مختصر المزنی، ص ۲۵۶؛ نووی، المجموع، ج ۱۹، ص ۱۹۷؛ شربینی، محمد، مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۱۲۴؛ ماردینی، الجوهر النقی، ج ۸، ص ۵۸.

۳. ابن عساکر، علی، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۸؛ عسقلانی، ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۳۳؛ علوی، محمد بن عقیل، النصائح الکافیة، ص ۱۱۴ به نقل از دارقطنی؛ شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۲۲۰.



را بر منبرها ناسزا می‌گویید؟ او گفت: حکومت بدون این کار استوار نمی‌ماند». بلاذری گوید: «مروان به علی بن الحسین گفت: کسی نبود که بیشتر از یار شما از یار ما دفاع کند. حضرت فرمود: پس چرا او را بالای منبرها دشنام می‌دهید؟ او گفت: حکومت ما تنها با این کار استوار می‌ماند!»<sup>۱</sup>.

بنابراین، کجا رفت سخن پیامبر ﷺ: «سباب المسلم فسوق؟ دشنام دادن به مسلمان گناه است؟» نکند شما علی علیه السلام را مسلمان نمی‌دانید یا می‌گویید: او پس از اسلام آوردن، از اسلام خارج شده است؟ از بدی‌های نفسمان به خدا پناه می‌بریم.

**علی بن ابی طالب علیه السلام دروازه شهر دانش پیامبر ﷺ و داناترین فرد صحابه**  
اما این سخن شما که گفته‌اید: شیعه بر این باورند که فراگیری دانش فقط از علی علیه السلام رواست و در این صورت، هر دینی که از غیر او رسیده باشد، دین نیست. در پاسخ شما می‌گوییم:

یکم: این باور شیعه، نصّ سخن پیامبر اکرم ﷺ است که علی علیه السلام دروازه دانش اوست و هر که دانش او را بخواهد باید از این دروازه وارد شود. همان گونه که طبرانی با اسنادش از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «قال رسول الله ﷺ: انا مدينة العلم وعلیٌّ بابها فمن اراد العلم فلیاتنه من بابہ؟ رسول خدا ﷺ فرمود: من شهر علم و علی [ علیه السلام ] دروازه آن و هر که علم می‌خواهد باید از دروازه آن وارد شود».

۱. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ص ۱۸۴.

۲. بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۷، ح ۴۸، کتاب الایمان، باب خوف المؤمن ان یحبط عمله.

۳. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵؛ ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۲؛ خطیب بغدادی،

تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۸۱؛ سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۱۵ و ج ۳، ص ۶۰.

حاکم نیز این حدیث را با چند طریق روایت کرده و آن را صحیح دانسته است.<sup>۱</sup>  
 متقی نیز آن را در کنز العمال آورده و قائل به صحّت آن شده است.<sup>۲</sup>  
 همچنین پیامبر ﷺ به علی عليه السلام فرمود: «انت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه من بعدى؛ آنچه را اتمم پس از من درباره آن اختلاف می‌کنند، تو برای آنان بیان می‌کنی».  
 این حدیث را حاکم از انس بن مالک روایت کرده و به دنبال آن گفته است: «این حدیث بر طبق شرط شیخین صحیح است، ولی آن دو آن را روایت نکرده‌اند».<sup>۳</sup>  
 آیه «وَتَعْبَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»<sup>۴</sup> درباره علی عليه السلام نازل شده است، همان‌گونه که طبری و سیوطی و قرطبی و دیگران آن را گفته‌اند.<sup>۵</sup>

ابن عساکر از امیرالمؤمنین علی عليه السلام روایت کرده است که گفت: «نشدتکم بالله افیکم احد دعا رسول الله له فی العلم وان تكون أذنه الواعية مثل ما دعا لی؟ قالوا: اللهم لا؛ شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا ﷺ همانند آنچه را درباره علم من فرموده است، درباره علم او فرموده باشد و گوش‌های او شنوا باشد؟ گفتند: بارخدا یا، نه».

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶-۱۲۷.

۲. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۹.

۳. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۷؛ خوارزمی، المناقب، ص ۳۲۹.

۴. حاقّه / ۱۲.

۵. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج ۲۹، ص ۶۹، ح ۲۶۹۵۵؛ سیوطی، عبدالرحمن، الدرّ

المنثور، ج ۶، ص ۲۶۰؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۸، ص ۲۶۴؛ تفسیر الرازی، ج ۳۰، ص ۱۰۷؛ تفسیر

ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۱۳؛ روح المعانی، ج ۲۹، ص ۳.

۶. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۱۶.

دوم: بخاری از عمر نقل کرده است که گفت: «أقرؤنا أبي وأقضانا علي؛ برترین قاری ما اَبی و برترین قاضی ما علی علیه السلام است». بی گمان برتری قضاوت در میان مردم، نشان دهنده برتری علمی اوست.

همچنین سعید بن مسیب گفته است: «هیچ یک از صحابی نمی گفت: «سَلُونِي؛ از من پرسید» جز علی بن ابی طالب علیه السلام». <sup>۱</sup> ابن عباس گفت: «نه دهم دانش به علی علیه السلام داده شد و سوگند به خدا که در آن یک دهم دیگر هم با دیگران شریک است» <sup>۲</sup>.

نیز ابن عباس گفته است: «أعطى علي تسعة اعشار العلم و والله لقد شاركهم في العشر الباقي؛<sup>۳</sup> نه دهم دانش به علی علیه السلام داده شد و سوگند به خدا که در یک دهم باقی مانده هم با آنان شریک است».

نیز از ابن عباس نقل شده است که گفت: «وقتی چیزی از سوی علی علیه السلام برای ما ثابت می شد، از او به دیگری عدول نمی کردیم» <sup>۴</sup>.

سوم: هیچ کدام از صحابه جرئت نکرد که بگویند: از من پرسید، جز علی بن ابی طالب علیه السلام، همان گونه که حاکم روایت کرده است که عامر بن وائله روایت کرد و گفت: «سمعت علياً عليه السلام قام فقال: سلوني قبل ان تفقدوني ولن تسألوا بعدی

۱. احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۴۶؛ ابن اثیر، علی، اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۲؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۹.

۲. ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۲؛ ثعالبی، عبد الرحمن، تفسیر الثعالبی، ج ۱، ص ۵۲.

۳. ابن عبد البر، یوسف، الاستیعاب، ش ۱۱۰۴۴؛ نووی، یحیی، تهذیب الاسماء واللغات، ج ۱، ص ۳۱۷.

۴. ابن عبد البر، یوسف، الاستیعاب، ش ۱۱۰۴۴؛ نووی، محی الدین، تهذیب الاسماء واللغات، ج ۱، ص ۳۱۷.

مثلی... هذا حدیث صحیح عال؛<sup>۱</sup> از علی رضی الله عنه شنیدم که گفت: پیش از آنکه مرا از دست دهید از من بپرسید و هرگز پس از من نمی‌توانید از کسی همانند من بپرسید. این حدیث، صحیح و عالی است».

سعید بن مسیب گوید: «هیچ کدام از صحابه نمی‌گفت: از من بپرسید، مگر علی بن ابی طالب رضی الله عنه».<sup>۲</sup>

چهارم: عمر از مشکلی که ابوالحسن، علی رضی الله عنه را [برای حل آن] نیابد، به خدا پناه می‌برد.<sup>۳</sup> او گفت: «لولا علیٌّ لهلك عمر؛ اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود».

پنجم: نووی گفته است: «پرسش بزرگان صحابه و رجوع آنان به فتواها و گفتارهای او در بسیاری موارد و در مسائل دشوار، شهره است».<sup>۵</sup>

### اصحاب به علی رضی الله عنه رجوع کردند؛ اما او به آنان رجوع نمی‌کرد

ششم: اصحاب و حتی بزرگان اصحاب نسبت به احکام ناآگاه بودند و به همین دلیل، آنان به علی رضی الله عنه رجوع می‌کردند، لیکن علی رضی الله عنه به کسی از آنان رجوع نکرد، همان گونه که ابن حزم گفته است: «ما صحابه رضی الله عنهم را یافتیم که اعتراف می‌کردند: بسیاری از سنت‌ها به دست ما نرسیده است. همچنین حدیث مشهور از ابوهریره نقل شده است: برادران مهاجر من در بازار به معامله می‌پرداختند و برادران

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق مرعشلی، ج ۲، ص ۳۵۳؛ مقرئ، عثمان بن

سعید، السنن الواردة فی الفتن، ج ۴، ص ۸۳۸ و ج ۶، ص ۱۱۹۶؛ تهذیب الکمال، ج ۱۷، ص ۳۳۵.

۲. احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۴۶؛ ابن اثیر، علی، اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۲.

۳. ابن حجر عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۷؛ ابن سعد، محمد، الطبقات

الکبری، ج ۲، ص ۳۳۹؛ ابن اثیر، علی، اسد الغابة، ج ۳، ص ۲۲.

۴. ابن قتیبہ، تأویل مختلف الحدیث، ج ۱، ص ۱۶۲.

۵. نووی، محی الدین، تهذیب الاسماء واللغات، ج ۱، ص ۳۱۷.

انصار من نیز سرگرم رسیدگی به دارایی هایشان بودند. براء نیز چنین گفته است: آنچه را شما حدیث کردید، ما آن‌ها را از رسول خدا ﷺ شنیدیم، لیکن اصحاب ما، برای ما حدیث کردند و ما سرگرم چرانیدن شترها بودیم.

این ابوبکر [خلیفه اول] حکم میراث جدّه [یعنی مادر بزرگ] را نمی دانست و حال آنکه محمد بن مسلمه و مغیره بن شعبه آن را می دانستند. ابوبکر از عائشه پرسید که رسول خدا ﷺ را در چند کفن پیچیدند.

عمر [خلیفه دوم] در حدیث استیذان می گوید: از آنجا که تجارت در بازار مرا به خود سرگرم کرده بود، نظر رسول خدا ﷺ درباره این موضوع بر من پوشیده است.

نیز عمر حکم سقط جنین از سوی زن را نمی دانست و دیگران به او یاد دادند. عمر از ابوواقد لیشی درباره آنچه رسول خدا ﷺ آن را در دو نماز عید فطر و عید اضحی قرائت می کرد پرسید، در حالی که رسول خدا ﷺ سال‌های فراوانی این دو نماز را خوانده بود. نیز او نمی دانست که با مجوس چگونه رفتار کند، تا اینکه عبدالرحمن او را از فرمان رسول خدا ﷺ درباره آنان آگاه کرد<sup>۱</sup>.

با چشم پوشی از همه آنچه گفته آمد، دانشمندان باانصاف در این باره تردید ندارند که علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین کسی بود که اسلام آورد، در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله تربیت یافت و پیش از بعثت در کنار او زندگی کرد تا اینکه نیرومند گردید و به همراه او بود تا اینکه آن حضرت به رفیق اعلی پیوست و در حضور و در سفر او را تنها نگذاشت. او پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و شوهر دختر او، فاطمه بانوی زنان جهانیان بود و به جز جنگ تبوک در همه جنگ‌ها حضور داشت و چنانچه علی علیه السلام - که بسیار خردمند و باهوش و حافظ بود - روزی یک حدیث از

۱. ابن حزم، علی بن احمد، الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۵.

پیامبر ﷺ حفظ می‌کرد، در حالی که بیش از یک‌سوم قرن به همراه او بود، باید بیش از دوازده هزار حدیث را از او روایت می‌کرد.

با چشم‌پوشی از همه آنچه گفته آمد، از نگاه دانشمندان باانصاف همچون ابوریثه تردیدی وجود ندارد که «نخستین کسی که اسلام آورد و پیش از بعثت در دامان پیامبر ﷺ پرورش یافت و در پناه او زندگی کرد و در دامان او بزرگ شد و به همراه او بود تا اینکه به رفیق‌اعلی پیوست و در سفر و حضر از او جدا نشد، او پسرعموی پیامبر ﷺ، شوهر دخترش فاطمه علیها السلام است. اگر علی علیه السلام که زیرک و باهوش و حافظ بود - روزی یک حدیث از پیامبر ﷺ حفظ کرده باشد، با توجه به اینکه در حال رشادت، یک‌سوم قرن با او زندگی کرد، باید بیشتر از دوازده هزار حدیث از او روایت کرده باشد که اسناد آن‌ها را به او داده باشند؛ اما می‌بینیم که سیوطی ۵۸۶ حدیث روایت کرده و ابن حزم گفته است: از میان آن‌ها فقط پنجاه حدیث صحیح است و بخاری و مسلم تنها بیست حدیث از این احادیث را روایت کرده‌اند»<sup>۱</sup>.

با تأسف شدید، بخاری، تنها ۲۹ حدیث از علی علیه السلام روایت کرده<sup>۲</sup>، در حالی که از ابوهزیره ۴۴۶ حدیث آورده است<sup>۳</sup>.

### خلافت ابوبکر بر اساس شورای مسلمانان و اجماع آنان نبوده است

شما گفتید: اهل سنت برای باورند که امامت یک امر توافقی و شورایی است و این حق امت است که برای این مقام، هر که را شایسته می‌دانند برگزینند، تا با قرآن و

---

۱. ابوریثه، ابوهزیره، ص ۱۲۸. سپس در حاشیه این کتاب گفته است: این است آنچه در صحیح بخاری و صحیح مسلم وجود دارد، ولی ما از مقدار احادیث او [یعنی علی علیه السلام] که شیعه از او روایت کرده‌اند آگاهی نداریم و هر گروهی سنت و امام خود را دارد.

۲. مقدمه فتح الباری، ص ۴۷۶.

۳. همان، ص ۴۷۷.

سنت بر آنان حکومت کند و اختلاف برداشت‌ها هیچ مشکلی ندارد.

می‌گوییم:

نخست: این سخن شما برخلاف دیدگاه علمای بزرگ اهل سنت، نظیر ماوردی شافعی، در گذشته سال ۴۵۰ ق، و ابویعلی حنبلی، در گذشته سال ۴۵۸ ق است: «گروهی گفته است: امامت، تنها با اکثریت اهل حلّ و عقد از هر شهری برگزار می‌شود، تا رضایت از امامت همگانی و تسلیم به آن اجماعی باشد. اما این دیدگاه با توجه به بیعت ابوبکر دفع می‌شود؛ زیرا کسانی او را به خلافت انتخاب کردند که در آن جلسه حضور داشتند و به انتظار آمدن افرادی که برای بیعت غایب بودند، نشستند»<sup>۱</sup>.

قرطبی در گذشته سال ۶۷۱ ق گفته است: «امامتی که یکی از افراد حلّ و عقد منعقد کند، ثابت می‌شود و بر دیگران لازم است که آن را انجام دهند. برخلاف برخی از مردم که گفته‌اند: امامت، تنها با گروهی از اهل حلّ و عقد منعقد می‌شود و دلیل ما [بر اثبات امامت با بیعت یک نفر از اهل حلّ و عقد] آن است که عمر با ابوبکر بیعت کرد»<sup>۲</sup>.

امام الحرمین، در گذشته سال ۴۷۸ ق، شیخ غزالی گفته است: «بدانید که در عقد امامت، اجماع شرط نیست، بلکه امامت - اگرچه امت بر عقد آن اجماع نکنند - منعقد می‌شود و دلیل آن این است که به محض انعقاد امامت برای ابوبکر، وی به اجرای احکام مسلمانان پرداخت و درنگ نکرد که خبر امامت او به صحابه‌ای که در مناطق دوردست قرار دارند برسد و کسی هم به این اقدام او معترض نشد. از این رو، وقتی اجماع در عقد امامت شرط نباشد، شماری مشخص

۱. ماوردی، ابوالحسن، الاحکام السلطانية، ص ۳۳؛ ابویعلی، محمد بن الحسن، الاحکام السلطانية، ص ۱۱۷.

۲. قرطبی، جامع احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۹.

و اندازه‌ای معین نیز شرط نیست و به همین دلیل، می‌توان حکم کرد که امامت با عقد یک نفر از افراد اهل حلّ و عقد منعقد می‌شود.<sup>۱</sup>

عضدالدین ایجی، در گذشته سال ۷۵۶ ق، گفته است: «هرگاه امامت با انتخاب و بیعت ثابت شود، بدان که این اثبات به اجماع نیاز ندارد؛ زیرا دلیل عقلی یا نقلی بر آن اقامه نشده است، بلکه عقد یک یا دو نفر از اهل حلّ و عقد بسنده است؛ زیرا می‌دانیم، صحابه با وجود سرسختی که نسبت به دین داشتند بدان بسنده کردند؛ نظیر عقد عمر برای ابوبکر و عقد عبدالرحمن بن عوف برای عثمان».

وی در ادامه گفته است: «آنان اجماع کسانی را که در مدینه بودند شرط ندانسته‌اند تا چه رسد به اجماع امت. با وجود این، احدی بر آن اعتراض نکرده است و بر همین روش دوران‌ها سپری شده تا به زمان ما رسیده است».<sup>۲</sup>

ابن عربی مالکی، در گذشته سال ۵۴۳ ق، گفته است: «در عقد بیعت با امام لازم نیست که همه مردم باشند، بلکه برای این عقد، وجود یک یا دو نفر بسنده است».<sup>۳</sup>

آیا این بزرگان از اهل سنت نیستند؟ بنابراین، ای صاحبان بصیرت! پند گیرید.

### چرا خلافت عمر به امت واگذار نشد؟

دوم: اگر موضوع امامت، موضوعی شورایی برای امت است و آنان هرکه را شایسته بدانند انتخاب می‌کنند، چرا ابوبکر به این قانون عمل نکرد و مسئله امامت را پس از خلافت خود، به امت واگذار ننمود؛ بلکه عمر بن خطاب را خودش به عنوان خلیفه تعیین کرد، با اینکه صحابه، به این کار او اعتراض کردند؟ چنان‌که ابن ابی شیبه

۱. غزالی، الارشاد فی الکلام، ص ۴۲۴.

۲. ایجی، عضدالدین، المواقف فی علم الکلام، ج ۸، ص ۳۵۱.

۳. ابن عربی مالکی، شرح سنن الترمذی، ج ۱۳، ص ۲۲۹.



روایت کرده است:

«ابوبکر در هنگام مرگش عمر را احضار کرد تا او را جانشین خود کند. مردم گفتند: آیا فردی تندخو و سنگ دل را بر ما حاکم می‌سازی و اگر او به حکومت برسد، با بی‌رحمی و تندخویی بیشتری با ما رفتار خواهد کرد. بنابراین، وقتی عمر را جانشین خود بر ما قرار می‌دهی، هنگامی که خدا را دیدار کنی، چه پاسخی به او خواهی داد؟ ابوبکر گفت: آیا مرا از پروردگارم می‌ترسانید؟ می‌گویم: خدایا، بهترین آفریدگانت را جانشین خود بر آنان قرار دادم. سپس به دنبال عمر فرستاد و به او چنین گفت: من تو را سفارش می‌کنم...»<sup>۱</sup>.

همچنین، محمد بن مفلح مقدسی حنبلی، در گذشته سال ۷۶۳ ق، گفته است: «چون ابوبکر عمر را جانشین خود قرار داد، به معیقیب دوسی گفت: مردم درباره جانشینی عمر چه می‌گویند؟ او گفت: گروهی آن را دوست ندانند و گروهی بدان راضی هستند. او گفت: ناراضیان بیشتر هستند یا رضایت‌دهندگان؟ وی گفت: ناراضیان»<sup>۲</sup>.

بنابراین، با اینکه او می‌دانست اکثریت در این باره بر او خشمگین‌اند، چگونه عمر را بر آنان تحمیل کرد و به ایشان در انتخاب کسی که برای حکومت می‌خواستند، آزادی نداد و برای او شایسته‌تر بود که به احساسات اکثریت قاطع مسلمانان پاسخ دهد و تنها پس از جلب رضایت ایشان، فردی را سرپرست آنان قرار دهد یا بر حسب قانون شورا با اهل حلّ و عقد مشورت کند.

چرا عمر انتخاب خلافت را برشش نفر منحصر کرد و شروط را به گونه‌ای قرار داد که

۱. ابن ابی شیبه، المصنّف، ج ۸، ص ۵۷۴، تحقیق سعید محمد لحم؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه

دمشق، ج ۳، ص ۴۱۳.

۲. مقدسی حنبلی، محمد بن مفلح، الآداب الشرعية، ج ۱، ص ۷۱.

حکومت به عثمان برسد نه به دیگری؟ آیا این کار را می‌توان شورای امت نامید؟

### ام‌المؤمنین تعیین خلافت توسط شورا را رد می‌کند

سوم: این سخن شما: «اهل سنت اعتقاد دارند که خلافت امری توافقی و شورایی برای امت است» با آنچه مسلم و دیگران از حفصه روایت کرده‌اند ناسازگاری دارد. حفصه به پسر عمر گفت: «آیا می‌دانی که پدرت جانشین تعیین نکرده است؟ او نزد پدرش آمد و گفت: از مردم سخنانی را شنیدم و سوگند خوردم که آن را به تو گویم. آنان می‌گویند که تو جانشینی تعیین نکرده‌ای و چنانچه چوپان شتری یا چوپان گوسفندی داشته باشی و سپس نزد تو آید و آن‌ها را رها کند، خواهی گفت: او در انجام وظیفه اش کوتاهی کرده است، در حالی که مراقبت از مردم سخت‌تر است»<sup>۱</sup>.

همچنین عائشه ام‌المؤمنین به ابن عمر گفت: «فرزندم! سلام را به عمر برسان و بگو: امت محمد ﷺ را بدون حاکم مگذار. بر آنان خلیفه تعیین کن و آنان را پس از خود رها مکن که من بر آنان از فتنه می‌ترسم. عبدالله نزد عمر آمد و سخن عائشه را به او اعلام کرد»<sup>۲</sup>.

### سنت، شورایی بودن خلافت را نفی می‌کند

چهارم: اگر خلافت نزد اهل سنت شورایی است، آنان درباره آنچه ابن حبان و ابن کثیر و دیگران آورده‌اند که پیامبر ﷺ نیز هیچ بهره‌ای در تعیین خلافت ندارد،

---

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۵، کتاب الامارة، باب الاستخلاف و ترکه؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۷؛

عبدالرزاق، المصنف، ج ۵، ص ۴۴۸.

۲. دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۴۲؛ کحاله، عمرضا، اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۷.

بلکه این موضوع فقط در دست خداست، چه می‌گویند؟  
اینک آنچه را آنان آورده‌اند می‌خوانیم:

«سپس پیامبر ﷺ نزد بنی عامر بن صعصعه در خانه‌هایشان آمد و آنان را به خداوند فرا خواند. اما یکی از آنان گفت: اگر ما از تو پیروی کنیم و تورا تأیید نماییم و خداوند تورا یاری کرد و بر مخالفان پیروز شدی، آیا حکومت پس از تو، از آن ما خواهد بود؟ رسول خدا ﷺ فرمود: این امر به دست خداست و به هر کس که صلاح بداند عنایت می‌کند. آنان گفتند: آیا ما برای تو کشته شویم و زمانی که پیروز شدی، حکومت از آن دیگران باشد؟ ما در این باره نیازی به فرمان تو نداریم»<sup>۱</sup>.

### دلیل بروصایت علی بن ابی طالب علیه السلام

این سخن شما: «از عقیده شیعه چنین فهمیده می‌شود که بر خدا واجب است امامی را نصب کند و این امام، علی علیه السلام است. با اینکه نه در قرآن و نه در سنت هیچ عبارتی نیامده است که امامت یا وصایت را بیان کند، بلکه عموم‌هایی است که چند گونه می‌توان آن‌ها را توجیه کرد».

در پاسخ شما می‌گوییم: اما آمدن داستان امامت علی بن ابی طالب علیه السلام در سنت، چنانچه کسی به حدیث «الدّار یوم الانذار»، حدیث «المنزلة»، حدیث «غدیر»، حدیث «ثقلین»، حدیث «سفینه»، حدیث «وهو ولیّ کلّ مؤمن بعدی»، حدیث «انا مدینه العلم و علی علیه السلام بابها»، حدیث «مؤاخاة»، حدیث «تبلیغ سورة براءة»، حدیث «سدّ ابواب»، حدیث «باب حطّة»، حدیث «رایة» و ده‌ها و حتی صدها حدیث دیگر در این باره رجوع کند، به نصّ پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام یقین پیدا خواهد کرد.

۱. ابن حبان، الثقات، ج ۱، ص ۸۹؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۱۷۱.

### حدیث «دار» خلافت امام علی علیه السلام را ثابت می‌کند

در برخی احادیث یاد شده، به صراحت بیان گردیده که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه است؛ از قبیل حدیث «دار» که علی علیه السلام گفت: «اخذ برقبتی ثم قال: انّ هذا اخی و وصیّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا! قال: فقام القوم یضحکون و یقولون لابی طالب قد امرک ان تسمع لابنک و تطیع!؛ او [یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله] گردنم را گرفت و سپس فرمود: این، برادر، وصی و جانشین من در میان شماست. بنابراین، از او بشنوید و اطاعت کنید. علی علیه السلام گفت: اما آن مردمان برخاستند و می‌خندیدند و به ابوطالب می‌گفتند: به تو فرمان داد که از پسرت بشنوی و از وی فرمان ببری».

آیا این روایت، از عمومات قابل تأویل است؟ اگر قابل تأویل بود، چرا قریش آن را تأویل نکرد؟ بلکه آنان از این روایت نصّ در خلافت را فهمیدند و به همین دلیل، بر ابوطالب طعنه زدند.

آری، این روایت [قابل تأویل نیست، لیکن] قابل تحریف است، کاری که محمد حسنین هیکل در کتابش به نام حیاة محمد صلی الله علیه و آله کرده است؛ چه او در این کتاب حدیث یاد شده را در صفحه ۱۰۴، چاپ اول، سال ۱۳۵۴ ق آورده است، لیکن در چاپ دوم، صفحه ۱۳۹ و در چاپ‌های بعدی، این حدیث را تغییر داده و عبارت «و وصیّی و خلیفتی» را تحریف کرده است.

نیز این حدیث در *الجریدة السیاسیة المصریة*، از محمد حسنین هیکل، پیوست شماره ۲۷۵۱، به تاریخ ۱۲ ذی القعدة ۱۳۵۰ ق، ص ۵ و پیوست شماره ۲۷۸۵، ص ۶ آمده است.

---

۱. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الطبری*، ج ۲، ص ۶۲.

همچنین، ابن اثیر جزری در اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۵، چاپ الوهبیه، مصر، گفته است: آیه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» نزل فی علیؑ حین بات علی فراش رسول الله ﷺ؛ این آیه هنگامی دربارهٔ علیؑ نازل شد که او شبانه در بستر خدا ﷺ خوابید. لیکن در چاپ اُفست این کتاب که در کتابخانه اسلامی حاج ریاض شیخ موجود است - و در کتابخانهٔ من نیز یک نسخه از آن وجود دارد - با دست نه با ابزار چاپ، عبارت «بات علی فراشه» را به عبارت «بال علی فراشه»! تغییر داده‌اند تا به امیرالمؤمنین علیؑ بن ابی طالبؑ اهانت کنند. انا لله وانا الیه راجعون، از آنچه دست لجاجت و دشمنی انجام می‌دهد!

#### تصحیح سند حدیث «دار»

اما از نگاه سند، گروهی از علما به صحت سند حدیث «دار» تصریح کرده‌اند؛ از قبیل ابن جریر طبری، زیرا متقی در کنز العمال این مطلب را در جلد ۱۳، ص ۱۲۸، شماره ۳۶۴۰۸ نقل کرده است، هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۰۲، ابوجعفر اسکافی برطبق آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۴۳ از او نقل کرده، حاکم در مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲، ذهبی در تلخیص المستدرک - در یک حدیث طولانی -، شهاب خفاجی در شرح خویش بر الشفاء از قاضی عیاض، نسیم الزیاض، ج ۳، ص ۳۵ و همگی صحت این حدیث را تأیید کرده‌اند. نیز آمدن این روایت در کتاب المختارة از ضیاء مقدسی دلیل بر صحت آن می‌باشد، زیرا وی تعهد کرده است که جز روایات صحیح و معتبر را در این کتاب نقل نکند و گروهی از علما به این مطلب تصریح کرده‌اند؛ نظیر عبدالله بن صدیق مغربی در کتاب: رد اعتبار الجامع الصغیر، ص ۴۲ و مصححان کنز العمال در ج ۱، ص ۹. ابن حجر گفته است: «ابن تیمیه تصریح می‌کند که احادیث المختارة از احادیث

المستدرک، صحیح ترو نیرومندتر است»<sup>۱</sup>.

### حدیث ولایت و خلافت علی علیه السلام

همچنین است حدیث ولایت که وقتی حاکم نیشابوری داستان سپاه یمن و داستان شکایت از علی علیه السلام را یاد نموده، به صحت این حدیث تصریح کرده است و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در این هنگام فرمود: «انّ علیاً متی و انا منه و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی؛ علی از من است و من از علی هستم و او سرپرست هر مؤمنی پس از من است». حاکم گفته است: «این حدیث بر حسب شرط مسلم و بخاری صحیح است، ولی آن دو، آن را روایت نکرده اند»<sup>۲</sup>.

[آقای غامدی!] آیا این حدیث از عمومات قابل تأویل است؟ چه تفاوتی میان این واژه در زبان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و این واژه در زبان عمر بن خطاب وجود دارد که گفته است: «فلما توفی رسول الله صلی الله علیه و آله قال ابوبکر: انا ولیّ رسول الله، فجتّما... فرأیتماه کاذباً آثمّاً غادراً خائناً... ثم توفی ابوبکر فقلت: انا ولیّ رسول الله صلی الله علیه و آله و ولیّ ابی بکر فرأیتمانی کاذباً آثمّاً غادراً خائناً؛ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم؛ اما شما دوتا [= امیرالمؤمنین علیه السلام] و عباس [مرا دروغگو، گناهکار، فریبکار و خیانتکار دانستید... پس ابوبکر درگذشت و گفتم: من جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشین ابوبکر؛ اما شما دوتا مرا دروغگو، گناهکار، فریبکار و خیانتکار دانستید».

همچنین این واژه در سخن ابی بکر در نامه اش برای خلافت عمر در بیماری اش

۱. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۲۱۱.

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۰.

۳. مسلم، صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۲، کتاب الجهاد، باب ۱۵، حکم الفیء حدیث ۴۹.

آمده است که گفت: «اَنْتِ قَدْ وُلَّيْتُ عَلَيْكُمْ عَمْرًا؛ من عمر را جانشین خود بر شما قرار دادم». نیز در سخن عمر بن خطاب آمده است: «لو ادرکت سالم مولى ابى حذيفة لَوَلَّيْتُهُ و استخلفته<sup>۲</sup>؛ اگر من سالم وابسته ابو حذیفه را درک می کردم، به طور حتم او را سرپرست و جانشین خود قرار می دادم».

### حدیث ثقلین و رهایی از گمراهی

همچنین حدیث ثقلین، «اَنْتِ تَارِكُ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ و عِترتی اهل بیته؛ من در میان شما دو چیز گران سنگ را باقی گذاشتم؛ کتاب خدا و عترت من، اهل بیتم». این حدیث در صحیح مسلم آمده و حاکم و ذهبی و ابن کثیر در التفسیر و السیره و بغوی در المصابیح و البانی در الصحیح و دیگران به صحت این حدیث تصریح کرده اند.<sup>۳</sup>

رسول خدا ﷺ اهل بیت خود را همتای قرآن و چنگ زدن به آنان را مایه رهایی از گمراهی قرار داده است. همان گونه که متاوی گفته است: «این سخن پیامبر ﷺ: «اَنْتِ تَارِكُ فَيْكُمُ؛ من در میان شما باقی می گذارم» اشاره بلکه تصریح است به اینکه آن دو با هم هستند که پیامبر ﷺ آن ها را پس از خود برجای نهاده و به امتش سفارش کرده است با آن دو به نیکی رفتار کنند و حق آن ها را بر خودشان

۱. طبری، تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۲۹؛ ابن جوزی، سیره عمر، ص ۳۷؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲،

ص ۸۵.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۳؛ زهری، محمد بن سعد، طبقات ابن اسعد، ج ۳، ص ۱۸۱ و ۲۴۸؛ ابن عبدالبر،

الاستیعاب، ج ۲، ص ۱۶۱؛ ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۴۶.

۳. مسلم، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲، کتاب الفضائل، باب فضائل علی بن ابی طالب؛ حاکم

نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۲؛ همو،

السیره النبویه، ج ۴، ص ۴۱۶؛ بغوی، مصابیح السنة، ج ۲، ص ۲۰۵؛ البانی، الاحادیث

الصحیحة، ص ۱۷۶۱.

برتری دهند و در دین به آن‌ها چنگ زنند»<sup>۱</sup>.

تفتازانی پس از نقل حدیث صحیح مسلم گفته است: «آیا نمی‌بینی که پیامبر ﷺ آنان را همتای کتاب خدا قرار داده است، در این باره که چنگ زدن به آن دو، رهایی از گمراهی است و چنگ زدن به کتاب خدا، تنها این معنا را دارد که به دانش و رهنمونی این کتاب باید عمل کرد و همین‌گونه است اهل بیت او [یعنی باید به رهنمونی آنان عمل کرد]»<sup>۲</sup>.

دکتر عصام عماد<sup>۳</sup> گفته است: «ما بر این باوریم که مذهب اثناعشری با دو بال پرواز می‌کند؛ یکی حدیث ثقلین و دیگری حدیث اثناعشر و مادام که وهابیت این دو حدیث را درک نکند، برایش امکان ندارد که حقایق و ویژگی‌های مذهب اثناعشری را بفهمد»<sup>۴</sup>.

تردیدی نیست که مراد از اهل بیت همان کسانی هستند که آیه تطهیر دربارهٔ آنان نازل شده است؛ یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام و این آیه دیگر افراد

---

۱. المناولی، محمد عبدالرؤف، فیض القدير، ج ۲، ص ۱۷۴.

۲. تفتازانی، مسعود، شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳. دکتر عصام عماد، متولد سال ۱۹۶۸ م، از دانشجویان رشته حدیث دانشگاه محمد بن سعود در ریاض و شاگرد مفتی کشور پادشاهی سعودی، شیخ بن باز و پیش‌نماز یکی از مساجد شهر صنعاء و استاد در این دانشگاه است. وی کتابی دارد، در تکفیر شیعه دوازده امامی، به نام: الصلة بين الاثنی عشرية و فرق الغلاة. او سپس در سال ۱۹۸۹ از وهابیت دست برداشته و به مذهب شیعه امامیه گرایش پیدا کرده است و کتابی را به نام: رحلتی من الوهابية الی الشیعه تألیف کرده است. نیز هموپس از استبصارش کتاب دیگری دارد با عنوان: المنهج الجديد و الصحيح فی الحوار مع الوهابیین.

۴. دکتر عصام عماد، المنهج الجديد و الصحيح فی الحوار مع الوهابیین، ص ۱۵۵.



بنی هاشم را دربر نمی گیرد؛ چنان که همسران پیامبر ﷺ را دربر نمی گیرد. به این نکته در صحیح مسلم تصریح شده است.<sup>۲</sup>

همچنین ترمذی و دیگران از ام سلمه نقل کرده اند که پیامبر ﷺ کسی خود را بر روی حسن و حسین و علی و فاطمه پوشانید و سپس گفت: «اللهم هؤلاء اهل بیتی و حاتمّی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً». فقالت ام سلمة: وانا معهم یا رسول الله؟ قال: اِنَّکَ علی خیر؛ «خداوندا، اینان اهل بیت و خواص من اند. پلیدی را از آنان بزدای و پاک و پاکیزه شان گردان. ام سلمه عرضه داشت: ای رسول خدا، آیا من نیز همراه ایشانم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: تو بر نیکی هستی». این حدیث، حسن و صحیح است و بهترین حدیثی است که در این باب روایت شده است.<sup>۳</sup> حاکم نیز این حدیث را روایت کرده و گفته است: این حدیث بر طبق شرط بخاری صحیح است، لیکن وی آن را روایت نکرده است.<sup>۴</sup> او پس از نقل روایتی دیگر گفته است: این حدیث بر طبق شرط مسلم صحیح است، لیکن وی آن را روایت نکرده است.<sup>۵</sup>

همچنین این حدیث را احمد و طبرانی و سیوطی از ام سلمه روایت کرده اند که

۱. ابن تیمیه در منهاج السنّة، ج ۷، ص ۳۹۴، همین دیدگاه را برگزیده است.

۲. مسلم، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳، کتاب الفضائل، باب فضائل علی بن ابی طالب؛ صبیح، محمد علی، شرح النووی، ج ۱۵، ص ۱۸۱.

۳. ترمذی، السنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۶۱.

۴. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۱۶؛ ج ۳، ص ۱۴۶.

۵. همان جا.

او گفت: «فرفعت الکساء لادخل معهم فجزبه من یدی وقال: اِنَّک علی خیر؛ کسا را بلند کردم تا به همراه آنان وارد شوم؛ اما پیامبر ﷺ آن را از دستم کشید و گفت: تو بر نیکی هستی».

بنابراین، کسی که می‌گوید زنان پیامبر ﷺ جزء اهل بیت هستند، می‌خواهد کسا را از دست پیامبر ﷺ بکشد و زنان پیامبر ﷺ را وارد کسا کند.

### حدیث «علی با حق است و حق با علی»

همچنین حدیث «علی مع الحق و الحق مع علی» را هیشمی از ابوسعید خدری روایت کرده و گفته است: «راویان این حدیث ثقه‌اند»<sup>۱</sup>. نیز آن را از سعد بن ابی وقاص و ام سلمه روایت کرده و گفته است: «این حدیث را بزار روایت کرده است و در آن سعد بن شعیب قرار دارد و من او را نشناختم؛ اما دیگر راویان آن، صحیح‌اند»<sup>۲</sup>. خطیب آن را از ابوثابت، وابسته ابوذر<sup>۳</sup>، ابوجعفر اسکافی از عمار بن یاسر<sup>۴</sup> و ابن کثیر از ابوسعید و ام سلمه روایت کرده است<sup>۵</sup>.

حاکم از علی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: «قال رسول الله ﷺ: رحم الله

---

۱. احمد بن حنبل، المسند، ج ۶، ص ۳۲۳؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۵۳؛ سیوطی،

عبدالرحمن، الدرّ المشور، ج ۵، ص ۱۹۸.

۲. هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵.

۳. همان، ص ۲۳۵. در این کتاب آمده است: علی بن ابی طالب رضی الله عنه عبور کرد و پیامبر ﷺ فرمود: «الحق مع ذا، الحق مع ذا؛ حق با این است، حق با این است».

۴. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۴۹.

۵. اسکافی، محمد بن عبدالله، المعیار و الموازنه، ص ۱۱۹، تحقیق محمد باقر محمودی.

۶. ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۷، ص ۳۹۸.

علیاً، اللهم أدر الحق معه حيث دار». ثم قال: «هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه؛ رسول خدا ﷺ فرمود: خدای علی را رحمت کند. خداوند، حق را با او به گردش در آور، هر جا که او بگردد». سپس حاکم گفته است: «این حدیث بر طبق شرط مسلم صحیح است، لیکن آن دو آن را روایت نکرده اند»<sup>۱</sup>.

امام فخر رازی گفته است: «من اقتدی فی دینه بعلی بن ابی طالب فقد اهتدی؛ لقول النبی ﷺ: اللهم، أدر الحق مع علي حيث دار؟ هر که در دین خویش از علی بن ابی طالب پیروی کند، هدایت یافته است؛ زیرا پیامبر ﷺ گفت: «خداوند، حق را با علی به گردش در آور، هر جا که او بگردد».

حاکم از ام سلمه روایت کرده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «علی مع القرآن و القرآن معه، لا یفترقان حتی یردا علی الحوض؛ علی با قرآن است و قرآن با او و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند». سپس حاکم گفته است: «این حدیث صحیح الاسناد است و ابوسعید تیمی همان عقیصاء و ثقه و مأمون است، ولی آن دو آن را روایت نکرده اند»<sup>۲</sup>.

من از شما خواهش می کنم به سخن ابن تیمیه پیرامون این روایت، منصفانه نگاه کنید که در پاسخ به علامه گفته است: «علی مع الحق و الحق معه یدور

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴، ح ۴۶۲۹.

۲. رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۵ و ۲۰۷؛ همو، المحصول، ج ۶، ص ۱۳۴؛

حافظ ابن بطریق، خصائص الوحی المبین، ص ۳۱.

۳. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴، ح ۶۲۸. ذهبی آن را اعتراف

کرده است؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۳۵؛ همو، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۵۵؛

هیثمی، احمد، الصواعق المحرقة، ص ۷۴؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۶.

حيث دار ولن يفترقا حتى يردا على الحوض»، از بزرگ‌ترین سخنانی است که به دروغ و از سرنا آگاهی صادر شده است؛ زیرا این سخن را احدی از پیامبر ﷺ روایت نکرده است، نه با اسناد صحیح و نه با اسناد ضعیف<sup>۱</sup>.

شما از سخنانی که ما بیان کردیم، به ارزش سخن ابن تیمیه پی می‌برید. البته مگر اینکه کسی بگوید: علی بن ابی طالب عليه السلام و عائشه و ام سلمه و سعد بن ابی وقاص، از صحابه نبوده‌اند و هیشمی و حاکم و ابن کثیر و خطیب و رازی از علما محسوب نمی‌شوند.

### مقایسه میان روش اهل سنت و روش شیعه در پذیرش روایات

شما گفته‌اید: «روش اهل سنت در پذیرش روایات، روشی است قاطع و استوار؛ چه آنان شرح زندگی همه راویان را نوشته‌اند و از طریق روایات آنان درباره ایشان به داوری پرداخته‌اند. از این رو، هرکدام که در ترازوی جرح و تعدیل پذیرفته شده، آنان او را پذیرفته‌اند و هرکدام که در این ترازو پذیرفته نشده، آنان هم او را رد کرده‌اند و این قاعده‌ای است که هرکس با آن مخالفت کند، وی را به آن بازمی‌گردانند.

این در حالی است که نزد شیعه چنین روشی یافت نمی‌شود.

شما می‌توانید چند صفحه از آغاز یکی از کتاب‌های تراجم اهل سنت و همان تعداد را از یکی از کتاب‌های تراجم شیعه بگیرید و میان داده‌های اطلاعاتی آن دو مقایسه کنید، سپس به مقایسه میان کتاب تهذیب الکمال و کتاب مجمع الرجال پردازید».

در پاسخ می‌گوییم: کتاب‌های هر دو گروه که در علم رجال تألیف شده،

---

۱. ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۳۸.

مختلف و گونه‌گون است؛ برخی از آن‌ها مختصر است که تنها به نام بردن راوی، وثاقت یا ضعف او بسنده کرده است، بی‌آنکه از استادان، شاگردان، تألیفات و تاریخ ولادت و درگذشت او نام ببرد؛ نظیر *التاریخ الکبیر* از بخاری، درگذشته سال ۲۵۶ ق که در بسیاری از شرح‌حال‌ها، تنها به نام بردن شخص بسنده کرده است، همان‌گونه که در موارد زیر مشاهده می‌کنیم:

۱- ابراهیم بن اسحاق، *سمع الحسن* قوله، *سمع منه الولید بن ابی الولید*.

۲- ابراهیم بن اسحاق عن طلحة بن کیسان روی عنه علی بن ابی بکر.

۳- ابراهیم ابواسحاق عن ابن جریح، *سمع منه وکیع*، معروف الحدیث.

از جمله این کتاب‌هاست: *کتاب تاریخ الثقات*، از عجللی، درگذشته سال ۲۶۱ ق

*کتاب تاریخ اسماء الثقات*، از ابن شاهین، درگذشته سال ۳۸۵ ق

*کتاب الضعفاء والمتروکین*، از ابن جوزی، درگذشته سال ۵۹۷ ق و دیگر کتاب‌ها.

برخی کتاب‌های تألیف شده در علم رجال هم مفصل است؛ همانند *تاریخ*

*بغداد*، از خطیب، درگذشته سال ۴۶۳ ق و *تهذیب الکمال*، از مزّی، درگذشته سال

۷۴۲ ق و *سیر اعلام النبلاء*، از ذهبی، درگذشته سال ۷۴۸ ق و امثال آن.

کتاب‌های رجالی شیعه نیز این‌گونه است. برخی از آن‌ها مختصر است؛ نظیر

*رجال برقی*، درگذشته سال ۲۷۴ ق و *رجال ابن داود*، درگذشته سال ۷۰۷ ق و *خلاصة*

*الاقوال*، از علامه حلّی، درگذشته سال ۷۲۶ ق.

برخی از آن‌ها متوسط است؛ مانند *رجال شیخ طوسی*، درگذشته سال ۴۶۰ ق که

در بردارنده همه کسانی است که از امامان معصوم علیهم‌السلام روایت کرده‌اند و مانند

*کتاب الفهرست* او، و *کتاب رجال نجاشی*، درگذشته سال ۴۵۰ ق. این دوازده کتابی

نام برده‌اند که کتابی دارند و رجال کثّی، درگذشته پس از سال ۳۰۰ ق این کتاب به

بیان روایاتی اختصاص دارد که راوی را ستایش یا نکوهش می‌کند و منهج المقال، از استرآبادی، درگذشته سال ۱۰۲۸ق و نقد الرجال، اثر تفرشی، درگذشته سال ۱۰۴۴ق. برخی کتاب‌های شیعی مفصل است؛ نظیر جامع الرواة از اردبیلی، درگذشته سال ۱۱۰۰ق و تنقیح المقال، از مامقانی، درگذشته سال ۱۳۵۱ق و اعیان الشیعه از سید امین، درگذشته سال ۱۳۷۱ق و معجم رجال الحدیث، از آیه الله خویی، درگذشته سال ۱۴۱۴ق.

برادر عزیز! اگر کسی بخواهد میان دو کتاب مقایسه کند، باید این مقایسه میان دو کتابی صورت گیرد که در یک سطح باشند و مقایسه میان کتاب مختصرو مفصل در یک فنّ دور از انصاف است.

براین اساس، چنانچه شما می‌خواهید مقایسه کنید، کتاب تهذیب الکمال و کتاب معجم رجال الحدیث را بگیرید و میان آن دو مقایسه کنید و به زودی برای شما روشن خواهد شد که کتاب معجم الرجال برجستگی‌هایی دارد که نه در کتاب تهذیب الکمال وجود دارد و نه در دیگر کتاب‌های رجالی اهل سنت.

در اینجا به برخی از ویژگی‌های این کتاب اشاره می‌کنیم:

۱- در آغاز این کتاب، مقدمه‌ای درباره فواید علم رجال آمده است که هیچ پژوهشگری خود را از مطالعه آن بی‌نیاز نمی‌داند.

۲- در شرح حال هر شخصی که در این کتاب آمده، متن سخنان علمای رجال پیشین، نظیر نجاشی، کثّی، طوسی، علامه، ابن داوود و برقی آمده است، به گونه‌ای که پژوهشگر را از مراجعه به کتاب‌های آنان بی‌نیاز می‌کند.

۳- این کتاب، پس از نقل دلایل و قراین درباره وثاقت یا ضعف راوی و نقد آن، هر آنچه را که استدلال به آن برای اثبات وثاقت یا ضعف راوی با روش علمی دقیق

نیاز باشد، آورده است و چنانچه دربارهٔ یک راوی، وثاقت یا ضعفی نباشد، دربارهٔ او چیزی نمی‌گوید و مرادش این است که او، مجهول‌الحال می‌باشد.

۴- دربارهٔ راویانی که میان ثقه و غیرثقه مشترک‌اند، همهٔ آنچه را که موجب تشخیص راوی می‌شود بیان کرده است؛ از قبیل فردی که از او روایت کرده و کسی که وی از او روایت کرده، قراین زمانی، آوردن اسناد و بررسی این اسناد.

۵- نام‌ها و عنوان‌های متعدد راوی را که در کتاب‌های روایی و رجالی آمده، با شماره‌ای مستقل آورده است و در هر نام و عنوانی بیان کرده که این نام یا عنوان با نام یا عنوان دیگری است یا احتمال یکی بودن آن وجود دارد.

همان‌گونه که دربارهٔ احمد بن محمد بن خالد گفته است او با نام‌های زیر یکی است:

احمد بن محمد بن خالد برقی.

احمد بن محمد برقی.

احمد بن محمد بن ابی عبدالله.

احمد بن ابی عبدالله.

احمد بن ابی عبدالله برقی.

ابن برقی.

برقی<sup>۱</sup>.

۶- این کتاب، در شرح حال هر راوی، افزون بر شمار ورود او در سندها روایات، استادان و شاگردان وی را نیز بیان کرده است، همان‌گونه که دربارهٔ احمد بن محمد بن خالد گفته است: «او با عنوان احمد بن محمد بن خالد در اسناد

۱. موسوی خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۶۰، شماره ۸۵۷ و ۸۵۸.

شماری از روایات آمده است که به حدود ۸۳۰ روایت می‌رسد: او از ابواسحاق خفاف، ابوالبختری، ابوالجوزاء و... روایت کرده است و سعد بن عبدالله، سهل بن زیاد، علی بن ابراهیم و... از او روایت کرده‌اند»<sup>۱</sup>. همچنین در بیان این راوی با عنوان احمد بن ابی عبدالله گفته است: «او با این عنوان در اسناد بسیاری از روایات که به حدود ششصد روایت می‌رسد، آمده است: او از ابوالحسن الرضا علیه السلام و ابویوب مدینی و... روایت کرده است و ابوعلی اشعری و احمد بن ادريس و... از وی روایت کرده‌اند»<sup>۲</sup>.

۷- این کتاب در پایان هر جلد، با عنوان «تفصیل طبقات الرواة»، عنوان هر راوی را که روایت بسیار دارد، آورده و نشانی روایات او را در کتب اربعه - از قبیل جلد، شماره حدیث، کتاب و باب - و همه کسانی را که این راوی از آنان روایت کرده یا آنان از این راوی روایت کرده‌اند، مشخص کرده است، به گونه‌ای که با این کار، غالباً جدایی کامل میان مشترکات تحقق پیدا می‌کند.

۸- به اختلاف نسخه‌ها و کتاب‌ها در نام‌ها و عنوان‌های راویان و تصحیف و تحریفی که در این نام‌ها و عنوان‌ها صورت گرفته، اشاره کرده و با استناد به دلایل قانع‌کننده، درستی آن‌ها را اثبات کرده است.

برادر شما: دکتر حسینی قزوینی

۱ / شعبان المعظم / ۱۴۲۴ ق

---

۱. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲. همان، ص ۳۰.



## دیداری دیگر با دکتر احمد بن سعد حمدان غامدی

در روز هفتم ماه رمضان سال ۱۴۲۵ ق دکتر حمدان به محل اقامتم آمد و مرا به همراه خود به خانه اش برد. پیش از افطار میان من و او سخنانی پیرامون برخی مسائل رد و بدل شد که به طور کوتاه به آن اشاره می کنم:

او گفت: کتاب های رجالی شیعه، در چه زمانی نگاشته شد؟

گفتم: کتاب رجال برقی، کهن ترین کتاب رجالی شیعه است که پیش از سال ۲۷۰ ق تألیف شده و هم اینک به چاپ رسیده است. پس از آن، کتاب رجال کشی است که حدود سال ۳۰۰ ق نگاشته شده است و کتاب رجال نجاشی، درگذشته سال ۴۵۰ ق و کتاب رجال شیخ طوسی، درگذشته سال ۴۶۰ ق است که آن را پیش از کتاب رجال نجاشی تألیف کرده است.

این ها کتاب های چاپی و در دسترس ماست؛ اما کتاب هایی که در زمان امامان علیهم السلام تألیف شده و به ما نرسیده، بسیار زیاد است. از باب نمونه، عبیدالله بن ابی رافع از تابعین که نویسنده امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، کتابی دارد به نام: من شهد معه الجمل والصفین والنهروان من الصحابة.

آن گاه دکتر غامدی گفت: دو نفر از دانشجویانم در دانشگاه ام القری می خواهند رساله دکتری خود را پیرامون: «منابع دریافت از نگاه شیعه» بنویسند و اینکه شیعه

دین را از کجا می‌گیرد؟

این دو نفر می‌خواهند به منابع اصلی شیعه رجوع کنند. شما به کدام کتاب‌ها راهنمایی می‌کنید، تا من آن‌ها را به رجوع به این کتاب‌ها سفارش کنم.

گفتم: کتاب‌های روایی شیعه، کُتب اربعه است: الکافی، من لایحضره الفقیه، التهذیب و الاستبصار. نیز کتاب وسائل الشیعه که از کتاب‌های اصلی به شمار می‌رود و فقیهان شیعه در جستارهای فقهی به آن رجوع می‌کنند؛ زیرا این کتاب در دسته بندی و گردآوری روایات، دقت به خرج داده است.

اما در خصوص آثار کلامی و عقیدتی، می‌توان از کتاب‌های شیخ صدوق نام برد، از قبیل کتاب التوحید و تألیفات سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید و دیگران را برشمرد.

در زمینه کتاب‌های رجالی، باید از کتاب معجم رجال الحدیث آیه الله خویی، قاموس الرجال تستری و تنقیح المقال مامقانی، به اضافه کتاب‌هایی که پیش از این برایتان نام برده‌ام، یاد کرد.

### گفتگو پیرامون مسئله توسل

پس از صرف افطار میان من و غامدی گفتگویی پیرامون مسئله توسل جستن به پیامبر ﷺ و صالحان آغاز شد.

دکتر احمد غامدی گفت: درگاه پروردگار بر روی همگان باز است و ما نیازی به واسطه نداریم، همان‌گونه که خداوند فرموده است: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾<sup>۱</sup>؛ و هرگاه بندگان من، از تو درباره من بپرسند [بگو]: من نزدیکم و دعای دعاکننده را - به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می‌کنم.

او سپس گفت: چنانچه پادشاه بگوید: درب من برای هر که مرا بخواهد باز است، در این صورت، نیازی نیست که ما به رئیس دفتریای یکی از افسران برای دیدار با وی توسل بجوییم، بلکه این توسل، گونه‌ای حماقت است.

در پاسخ او گفتم: این سخن شما درست نیست و کتاب و سنت، خلاف آن را می‌گوید؛ زیرا می‌بینیم که برادران یوسف از پدرشان می‌خواهند که برایشان درخواست آمرزش کند و چنین می‌گویند: ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا﴾؛ ای پدر، برای گناهان ما درخواست آمرزش کن. یعقوب در پاسخ آنان گفت: ﴿سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي﴾؛<sup>۱</sup> به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌خواهم. حضرت یعقوب به آنان نگفت: درب خداوند باز است و از خدا درخواست آمرزش کنید تا شما را ببامرزد».

همچنین خداوند مقتدر و بزرگ در حق پیامبر بزرگوار ﷺ فرموده است: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾؛<sup>۲</sup> و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر برای آنان درخواست آمرزش می‌کرد قطعاً خدا را توبه‌پذیر می‌یافتند.

اما دکتر احمد غامدی گفت: این آیه درباره منافقان نازل شده است.

گفتم: آیا درب باز خداوند به روی منافقان بسته است و بالای آن نوشته شده:

ورود منافقان ممنوع است؟

سپس دکتر غامدی گفت: این آیه به کسانی اختصاص دارد که نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند و از او می‌خواستند که برایشان درخواست آمرزش کند، به این دلیل که خداوند فرموده است: «و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند»، اما کسانی را که غایب بودند و کسانی را که پس از رحلت پیامبر ﷺ به او توسل

۱. یوسف (۱۲): ۹۷-۹۸.

۲. نساء (۴): ۶۴.

می‌جویند، در بر نمی‌گیرد؛ زیرا او پس از رحلت خود، نمی‌تواند کاری انجام دهد. گفتم: این سخن شما با سخن قبلی‌تان که گفتید: «درب خداوند باز است و احدی نیاز ندارد که برای رسیدن به او به پیامبر ﷺ یا دیگران توسل جوید» ناسازگاری دارد.

به علاوه، همهٔ مسلمانان در نمازشان می‌گویند: «السلام عليك أيتها النبي و رحمة الله وبركاته» و پیامبر ﷺ با اجازهٔ خداوند و قدرت او، سلام نمازگزاران را می‌شنود و به آنان پاسخ می‌دهد.

بنابراین، خدایی که این قدرت را به پیامبرش داده، می‌تواند قدرتی به وی عنایت کند که درخواست یاری مردم را که برای آنان طلب آموزش کند، از دور بشنود.

دکتر غامدی پاسخ داد: ما روایاتی داریم که پیامبر ﷺ فرمود: «ما من احد يسلم عليّ إلا ردّ الله عزّو جلّ الحیّ روحی حتی اردّ علیه السلام؛ هر که بر من سلام کند، خداوند روح مرا به من برمی‌گرداند تا من پاسخ سلام او را بدهم».

گفتم: ای دکتر! آیا نمی‌دانی که در این سخن، به گونه‌ای توهین و آزار پیامبر ﷺ قرار دارد؛ زیرا روزی میلیون‌ها مسلمان بر پیامبر ﷺ درود می‌فرستند و در نمازشان بر آن حضرت سلام می‌کنند و بر طبق گفتهٔ شما خداوند بلندمرتبه در هر لحظه‌ای میلیون‌ها بار روح او را به او برمی‌گرداند و سپس آن را به جایگاهش بازمی‌گرداند.

او گفت: ما روایتی از پیامبر ﷺ داریم که در آن می‌فرماید: «انّ لله ملائكة سيّاحين يبلغون عن امتي السلام؛ خداوند فرشتگانی دارد که همواره در گردش‌اند تا سلام امتم را به من برسانند».

---

۱. احمد بن حنبل، المسند، ج ۲، ص ۵۲۷؛ سنن ابی داوود، ج ۱، ص ۴۵۳.  
۲. هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۴؛ عبدالرزاق، المصنّف، ج ۲، ص ۲۱۵؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۲۱۹.

گفتم: ای دکترا! فرشتگان گردشگری که سلام مردم را می‌گیرند و به پیامبر ﷺ می‌رسانند و پاسخ آن را به مسلمانان برمی‌گردانند، می‌توانند توّسل افرادی را که به آن حضرت توّسل می‌جویند نیز به او برسانند.

به علاوه، در کتاب‌های شما روایاتی وجود دارد که نشان می‌دهد، اصحاب به مرقد پیامبر ﷺ توّسل می‌جستند و این امر، نشان‌دهنده مشروعیت توّسل است؛ نظیر این روایت:

«در زمان عمر مردم دچار خشک‌سالی شدند. از این‌رو، مردی به مرقد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، مردم نابود شدند. برای امتت درخواست آب کن. شب‌هنگام، رسول خدا ﷺ به خواب این شخص آمد و به او فرمود: برو نزد عمر و سلام مرا به او برسان و به وی خبر بده که آنان سیراب خواهند شد و به او بگو: به کیسه توّجه کن!

راوی گوید: آن مرد هم نزد عمر آمد و به او خبر داد. عمر گریست و گفت: پروردگارا! آنان به چیزی پناه بردند که من از آن ناتوانم»<sup>۱</sup>.

غامدی پاسخ داد: عقیده را با این روایات ضعیف نمی‌توان تصحیح کرد. گفتم: ابن حجر در فتح الباری به صحت این روایت اعتراف کرده و گفته است: «و روی ابن ابی شیبۀ باسناد صحیح<sup>۲</sup>؛ ابن ابی شیبۀ با سندی صحیح روایت کرده

۱. بیهقی، محمد بن حسین، دلائل النبوة، ج ۷، ص ۴۷؛ باب ماجاء فی رؤیة النبی فی المنام؛ ابن ابی شیبۀ، المصنّف، ج ۷، ص ۴۸۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۴، ص ۳۴۶؛ ج ۵۶، ص ۴۸۹؛ ابن عبد البر، یوسف، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۴۹؛ ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، ص ۲۷۳، رویدادهای سال ۲۳؛ ابن کثیر، اسماعیل، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۱۰۵، واقعه سال ۱۸.

۲. ابن حجر، فتح الباری، ج ۲، ص ۴۱۲، باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا.

است». ابن کثیر در تاریخ خود، پس از نقل این حدیث، گفته است: «و هذا اسناد صحیح؛ سند این حدیث، درست است».

غامدی گفت: من تصحیح ابن حجر و ابن کثیر را قبول ندارم و من بر ضعف این روایت دلیل اقامه می کنم.

گفتم: دلیل شما بر ضعف روایت چیست؟

وقتی کار به اینجا رسید، دکتر غامدی گفت: وقت نماز عشاء نزدیک است، باید برخیزیم و وضو بگیریم و برای نماز آماده شویم.

در این اثنا من با آنان خدا حافظی کردم و به هتل بازگشتم.

پس از گذشت چند شب دکتر غامدی را ملاقات کردم و جزوه ای درباره دیدگاه های علمای اهل سنت بر مشروعیت توصل به او دادم که تاکنون به آن پاسخ نداده است. اما آن جزوه از این قرار است:

#### دیدگاه های علمای اهل سنت درباره توصل

در کتاب الموسوعة الكويتية آمده است: علما در مشروعیت توصل به پیامبر ﷺ پس از رحلت او اختلاف کرده اند؛ نظیر اینکه کسی بگوید: اللهم انی أسألك بنبيك او بجاه نبيك او بحق نبيك؛ خداوندا، به پیامبرت، یا به مقام پیامبرت، یا به حق پیامبرت از تو درخواست می کنم.

#### دیدگاه نخست: [دیدگاه اکثریت فقیهان مالکی و شافعی و پسینیان حنفی و حنبلی]

اکثریت فقیهان مالکی و شافعی و پسینیان حنفی و حنبلی به جواز این گونه توصل قائل اند، چه در زمان حیات پیامبر ﷺ چه پس از رحلت او.<sup>۲</sup>

۱. ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۷، ص ۱۰۵، واقعه سال ۱۸.

۲. زرقانی مالکی، محمد بن عبد الباقي (درگذشته سال ۱۰۵۵ق)، شرح المواهب اللدنيه، ج ۸،

قسطلانی (درگذشته سال ۹۲۳ق) گفته است: چون ابو جعفر منصور عباسی - دومین خلیفه بنی عباس - از مالک پرسید: ای ابا عبدالله! آیا من روبه رسول خدا ﷺ بایستم و دعا کنم یا روبه قبله بایستم و دعا کنم؟ مالک به وی گفت: چرا صورتت را از او برمی گردانی، در حالی که او وسیله تو و وسیله پدرت آدم ﷺ به سوی خداوند مقتدر و بزرگ در روز رستاخیز است؟ بلکه روبه مرقد او بایست و از او نزد خداوند درخواست شفاعت کن، که خدا او را شفیع می گیرد.

این داستان را ابوالحسن علی بن فهر در کتابش به نام فضائل مالک، با سندی که اشکالی ندارد، روایت کرده است. قاضی عیاض آن را در الشفاء از طریق خویش، از چند تن از استادان موثق خود روایت کرده است.<sup>۱</sup>

نووی، درگذشته سال ۶۷۶ق، در بیان آداب زیارت مرقد پیامبر ﷺ گفته است: «آن گاه زائر به جایگاهی بازمی گردد که رویاروی رسول خداست و به او متوسل می شود و از او نزد پروردگارش درخواست شفاعت می کند. از بهترین چیزهایی که زائر می گوید، سخنی است که ماوردی، قاضی ابوطیب و دیگر علمای ما آن را از عتبی حکایت کرده و آن را حسن دانسته اند. عتبی گفت: من نزد مرقد پیامبر ﷺ نشسته بودم که مردی اعرابی آمد و گفت: السلام عليك یا رسول الله. سمعت الله

ص ۳۰۴؛ نووی، المجموع، ج ۸، ص ۲۷۴؛ فیروانی مالکی، ابن الحاج ابو عبدالله (درگذشته سال ۷۳۷ق)، مدخل الشرع الشریف علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۲۴۸؛ ابن عابدین، محمد امین، رة المحتار، معروف به حاشیه ابن عابدین (درگذشته سال ۱۲۵۲ق)، ج ۵، ص ۲۵۴؛ مجموعه مؤلفین، الفتاوی الهندیه، ج ۱، ص ۲۶۶ و ج ۵، ص ۳۱۸؛ شوکانی، فتح القدر (درگذشته سال ۱۲۵۰ق)، ج ۸، ص ۴۹۷ و ۴۹۸؛ مکی شافعی، محمد بن علی، الفتوحات الربانیة علی الاذکار النوویة (درگذشته سال ۱۰۵۷)، ج ۵، ص ۳۶.

۱. زرقانی، محمد بن عبدالباقی، شرح المواهب، ج ۸، ص ۳۰۴-۳۰۵؛ قرضاوی، یوسف، المدخل، ج ۱، ص ۲۴۸ و ۲۵۲؛ علی بن عبدالله، وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۱؛ دوانی، الفواکه، ج ۲، ص ۴۶۶.

تعالی یقول: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ سلام بر تو، ای رسول خدا. شنیدم که خداوند می‌گوید: «و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند». من نزد تو آمدم، در حالی که آمرزش گناهانم را درخواست می‌کنم و از تو می‌خواهم که مرا نزد پروردگارم شفاعت کنی و سپس این شعر را می‌خواند:

يا خير من دفنت بالقاع اعظمه و طاب من طيبهن القاع والأكم

ای بهترین کسی که در این مکان بزرگ دفن شده‌ای و از بوی خوش آن دشت‌ها و تپه‌ها خوشبو گردیده است.

نفسى الفداء لقبرانت ساكنه فيه العفاف وفيه الجود والكرم

جانم فدای مرقدی که تو ساکن آن هستی. در این مرقد پاکدامنی و بخشندگی و کرم نهفته است.

عزّ بن عبدالسلام گفته است: «سزاوار است که این کار به پیامبر ﷺ اختصاص یابد؛ زیرا او سرور فرزندان آدم است و همچنین نباید جز او، به دیگر پیامبران و فرشتگان و اولیا، خداوند را سوگند داد؛ زیرا آنان در درجهٔ او نیستند و با این اختصاص باید توجه داد که رتبهٔ او از همه بالاتر است».

سبکی (درگذشتهٔ سال ۷۵۶ ق) گفته است: «توسل جستن، کمک خواستن و شفاعت طلبیدن از پیامبر ﷺ در پیشگاه خدا، کار خوبی است».

در کتاب اعانة الطالبین از دمیاطی مکی (درگذشتهٔ سال ۱۳۱۰ ق) آمده است: من برای درخواست آمرزش گناهانم و درخواست شفاعت تو در پیشگاه پروردگارم، نزد



تو آمدم». آنچه گذشت، اقوال علمای مالکی و شافعی بود.<sup>۱</sup>

اما حنبلی‌ها؛ ابن قدامه (درگذشته سال ۶۲۰ق) در المغنی - پس از نقل داستان عتبی با آن اعرابی - گفته است: «برای کسی که وارد مسجد می‌شود، مستحب است پای راستش را مقدم بدارد...». تا اینکه گفته است: «ثم تأتي القبر فتقول: ... وقد ایتک مستغفراً من ذنوبی مستشفعاً بك الی ربی...؛ من در حالی نزد تو آمدم که آمرزش گناهانم و شفاعت تو را در پیشگاه خدا درخواست می‌کنم...». نظیر این سخن در الشرح الکبیر آمده است.<sup>۲</sup>

اما حنفی‌ها؛ پسینیان ایشان نیز به روا بودن توسل به پیامبر ﷺ تصریح کرده‌اند. کمال الدین، معروف به ابن الهمام (درگذشته سال ۸۶۱ق) در فتح القدر گفته است: «ثم يقول في موقفه: السلام عليك يا رسول الله... ويسأل الله تعالى حاجته متوسلاً الى الله بحضرة نبيه عليه الصلاة والسلام؛ سپس نزد مرقد پیامبر ﷺ می‌گوید: سلام بر تو، ای رسول خدا... و از خداوند حاجت خود را درخواست می‌کند و به حضرت پیامبر ﷺ نزد خداوند متوسل می‌شود».

مؤلف الاختیار در بیان آنچه هنگام زیارت پیامبر ﷺ گفته می‌شود، چنین گفته است: «جئناك من بلاد شاسعة... والاستشفاع بك الی ربنا... ثم يقول: مستشفعين بنبیتك الیک؛ ما از سرزمین‌هایی دور نزد تو آمدم... و از تو نزد پروردگاران درخواست شفاعت داریم... سپس می‌گوید: ما پیامبرت را نزد تو شفیع قرار می‌دهیم». نظیر این سخن در مراقی الفلاح و الطحاوی علی الدر المختار و

۱. نووی، المجموع، ج ۸، ص ۲۷۴؛ فیض القدر، ج ۲، ص ۱۳۴؛ اعانة الطالبین، ج ۲، ص ۳۱.

۲. بهویی حنبلی، منصور بن یونس، کشاف القناع، ج ۲، ص ۶۸؛ ابراهیم بن محمد، المبدع، ج ۲، ص ۲۰۴؛ الفروع، ج ۲، ص ۱۵۹؛ ابن قدامة، المغنی، ج ۳، ص ۵۸۸.

الفتاوی الهندیه آمده است.

متن عبارتی که این گروه آن را هنگام زیارت پیامبر ﷺ آورده‌اند، چنین است: «اللهم... وقد جئناك سامعين قولك طائعين امرك مستشفعين بنبیک اليك؛ خداوندا،... نزد تو آمده‌ایم، به سخنانت گوش فرا دادیم و از فرمانت اطاعت کردیم و پیامبرت را نزد تو شفیع قرار دادیم». شوکانی گفته است: «و يتوسل الى الله بأنبيائه و الصالحين؛ نزد خداوند به پیامبران او و صالحان توسل می‌جویند».

دلایل کسانی که به توسل قائل‌اند

آنان برای اثبات دیدگاه خود به دلایل زیر استدلال کرده‌اند:  
الف) آیه: ﴿وَ اتَّبِعُوا لِيَّهِ الْوَسِيلَةَ﴾<sup>۱</sup>.

ب) حدیث آن مرد نابینا که پیش‌تر بیان شد.

در این حدیث آمده است: «اللهم انی اسئلك و اتوجه اليك بنبیک محمد نبی الرحمة...؛ خداوندا، به وسیله پیامبرت محمد که پیامبر رحمت است از تو درخواست می‌کنم و به توروی می‌آورم»؛ چرا که مرد نابینا در دعای خویش به خود پیامبر ﷺ روی آورده است.<sup>۲</sup>

ج) پیامبر ﷺ در دعایش برای فاطمه بنت اسد، گفت: «اغفر لأمی فاطمة بنت اسد و وسع علیها مدخلها بحق نبیک و الانبياء الذین من قبلی فإتک ارحم

---

۱. موصلی حنفی، عبدالله، الاختیار، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۵؛ شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، ج ۲، ص ۳۳۷؛ حصکفی، محمد بن علی، حاشیة الطحاوی علی الدر المختار، ج ۱، ص ۵۶۲؛ مجموعه مؤلفین، الفتاوی الهندیه، ج ۱، ص ۲۶۶؛ مبارکفوری، تحفة الاحوذی، ج ۱۰، ص ۳۴.  
۲. مائده (۵): ۳۵.

۳. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۶۹. ترمذی گفته است: این حدیث، حسن و صحیح است.

الراحمین<sup>۱</sup>؛ خداوند، مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرز و قبر او را فراخ گردان، به حق پیامبرت و پیامبرانی که پیش از من بودند، زیرا تو مهربان‌ترین مهربانانی.»

۵) آدم عليه السلام به پیامبر ما محمد عليه السلام و السلام تو مثل جُست. بیهقی در دلائل النبوة و حاکم در المستدرک کرده از عمر بن خطاب روایت کرده و آن را صحیح دانسته است که گفت: «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اقترف آدم الخطيئة قال: يا رب اسألك بحق محمد لما غفرت لي، فقال الله تعالى: يا آدم كيف عرفت محمداً ولم أخلقه؟

قال: يا رب أنك لما خلقتني رفعت رأسي فرأيت على قوائم العرش مكتوباً «لا اله الا الله، محمد رسول الله» فعلمت أنك لم تضيف الى اسمك الا أحب خلقك اليك. فقال الله تعالى: صدقت يا آدم. انه لأحب الخلق اليّ و اذا سألتني بحقه فقد غفرت لك، و لولا محمد ما خلقتك؛<sup>۲</sup> رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: چون آدم مرتکب خطا شد، عرض کرد: خداوند، به حق محمد صلى الله عليه وسلم از تومی خواهم که مرا بیامرزی. خداوند فرمود: ای آدم، چگونه محمد صلى الله عليه وسلم را شناختی و حال آنکه هنوز او را نیافریده‌ام؟

آدم گفت: پروردگارا، چون تو مرا آفریدی، سرم را بلند کردم و دیدم که بر پایه عرش نوشته شده است: «لا اله الا الله محمد رسول الله». از این رو، دانستم که تو تنها نام کسی را به نام خودت اضافه می‌کنی که محبوب‌ترین آفریدگان نزد تو باشد. خداوند فرمود: راست گفتی، ای آدم! او محبوب‌ترین آفریدگان نزد من است و چون به حق او از من درخواست کردی، من هم تو را آمرزیدم و اگر محمد نبود، تو را نمی‌آفریدم.»

۱. طبرانی این حدیث را در المعجم الكبير و المعجم الاوسط روایت کرده است. نیز این حدیث در معجم الزوائد، از هیشمی، ج ۹، ص ۲۵۷، نقل شده است. هیشمی گفته است: در سند آن روح ابن صلاح قرار دارد که ابن حبان و حاکم او را توثیق کرده‌اند. در این راوی ضعف وجود دارد، اما دیگر راویان آن، راویان حدیث صحیح هستند.

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۶۱۵؛ بیهقی، دلائل النبوة، ج ۵، ص ۴۸۹.

ه) حدیث مردی که حاجتی نزد عثمان بن عفان داشت. طبرانی و بیهقی روایت کرده‌اند که مردی نزد عثمان بن عفان در زمان خلافت او رفت و آمد می‌کرد؛ اما عثمان هیچ توجهی به حاجت او نشان نمی‌داد. از این‌رو، آن مرد به عثمان بن حنیف شکایت کرد و عثمان به او گفت: «برو کنار حوض، وضو بگیر و سپس به مسجد برو، نماز بخوان و سپس چنین بگو: «اللهم انی اسألك واتوجه الیک بنبتیک محمد نبی الرحمة. یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فیقضی لی حاجتی و تذکر حاجتک؛ خداوندا، به وسیله پیامبرت، محمد پیامبر رحمت، از تو درخواست می‌کنم. ای محمد! به وسیله توبه پروردگارم روی می‌آورم و او حاجتم را روا می‌کند و حاجت خود را بیان می‌کنی». آن مرد راه افتاد و این کار را انجام داد و سپس به خانه عثمان بن عفان آمد. دربان دست وی را گرفت و او را نزد عثمان برد و در حضور او بنشانید و به آن مرد گفت: حاجت خود را بگو. او حاجت خود را گفت و عثمان آن را برآورده کرد و سپس به وی گفت: هر حاجتی داری آن را بیان کن. آن‌گاه آن مرد از نزد عثمان بیرون آمد و ابن حنیف را دید و به وی گفت: خداوند به تو پاداش نیک دهد. او به حاجت من نگاه نمی‌کرد، تا اینکه تو این سخنان را به من یاد دادی. ابن حنیف گفت: سوگند به خدا، این سخنان از من نیست، لیکن من رسول خدا ﷺ را با چشمان خود دیدم که ضریر نزد او آمد و از کم سوشدن دیدگانش به او شکایت کرد... تا پایان حدیث...»<sup>۱</sup>.

می‌گوییم:

اولاً: آنچه در المیزان آمده، شبیب است نه شعیب.

ثانیاً: ذهبی در شرح حال این راوی چیزی را بیان نکرده است که نشان دهنده

۱. طبرانی، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۸۳.

ضعف او باشد، بلکه گفته است: «صدوق یغرب؛ راستگویی است که روایت غریب را نقل می‌کند».

ثالثاً: ابن حجر گفته است: «ابن مدینی گوید: شیبب بن سعید ثقه است ... و کتاب او صحیح است و ابوزرعه گفته است: هیچ اشکالی به او وارد نیست. ابوحاتم گفته است: کتاب‌های یونس بن زید نزد او بوده و حال آنکه وی شخص صالح‌الحديث است که ایرادی به وی وارد نیست. نسائی گفته است: اشکالی به او وارد نیست. ابن عدی گفته است: نسخه زهری نزد شیبب بوده است و او احادیث مستقیم از یونس، از زهری دارد. ابن حبان وی را در زمره ثقات آورده است. دارقطنی گفته است: او ثقه است. ابن خلفون توثیق او را از ذهلی نقل کرده است»<sup>۱</sup>.

مبارکفوری گوید: «شیخ عبدالغنی در انجاء الحاجة گفته است: شیخ ما، عابد السندي در رساله اش گفته است: این حدیث - حدیث اعمی - بر روا بودن توسل و شفاعت جستن از وجود گرامی او در زندگی اش دلالت دارد و اما پس از رحلت او، طبرانی در المعجم الکبیر از عثمان بن حنیف روایت کرده است که مردی نزد عثمان رفت و آمد می‌کرد...» تا پایان حدیث.

شوکانی در تحفة الذاکرین گفته است: «حدیث [مرد نابینا] دلیلی است بر اثبات روا بودن توسل به رسول خدا ﷺ در پیشگاه خداوند مقتدر و بزرگ، با اعتقاد به اینکه کننده کار، خداوند سبحان است و اوست بخشش‌کننده و بازدارنده، آنچه بخواهد می‌شود و آنچه نخواهد نمی‌شود»<sup>۲</sup>.

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۶۹؛ ذهبی، شمس‌الدین، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۶۲.

۲. مبارکفوری، محمد عبدالرحمن، تحفة الاحوذی، ج ۱۰، ص ۳۴.

### دیدگاه دوم دربارهٔ توسل به پیامبر ﷺ پس از رحلت او

در التاترخانیة، در حالی که به «منقی» نسبت می دهد، آمده است: «ابویوسف از ابوحنیفه روایت کرده است [که گفت: برای احدی سزاوار نیست که خدا را بخواند، مگر با نام ها و صفات او. دعایی که بدان اجازه داده شده و امر شده، همان است که از این سخن خداوند به دست می آید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾<sup>۱</sup>؛ و نام های نیکوبه خدا اختصاص دارد، پس او را با آن ها بخوانید».

از ابویوسف نقل شده است که این روایت مشکلی ندارد و ابوليث بدان عمل کرده است.

در کتاب الدرّ آمده است: «احوط آن است که به این حدیث عمل نشود؛ زیرا خبر واحد است و مخالف قطعی دارد، زیرا موضوعی که متشابه است تنها با خبر قطعی ثابت می شود»<sup>۲</sup>.

اما توسل به چیزی همانند این سخن گوینده: «خدایا به حق فرستادگان و پیامبران و اولیای خودت، یا به حق خانه کعبه»، ابوحنیفه و ابویوسف و محمد به کراهت این توسل قائل شده اند.

حصفکی گوید: «خداوند هر که را بخواهد به رحمتش اختصاص می دهد، بی آنکه این کار بر او واجب باشد».

ابن عابدین گفته است: «ممکن است کسی بگوید: آنان حق واجب برعهده خداوند ندارند، لیکن خداوند با فضل و کرم خویش حقی برای آنان قرار داده است، یا

۱. اعراف (۷): ۱۸۰.

۲. ابن عابدین، محمد امین، حاشیة ابن عابدین علی الدر المختار، ج ۵، ص ۲۵۴؛ مجموعه مؤلفین، الفتاوی الهندیة، ج ۱، ص ۲۶۶؛ شوکانی، فتح القدیر، ج ۸، ص ۴۹۷-۴۹۸؛ طحاوی، حاشیة الطحاوی علی الدر المختار، ج ۴، ص ۱۹۹.

اینکه مراد از حق، حرمت و عظمت است و به همین دلیل، از باب وسیله است و خداوند فرموده است: «وَأَتَّبِعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»<sup>۱</sup>؛ «به او توسل جوید».

توسل را از آداب دعا شمرده‌اند، چنان‌که در روایتی از الحصن آمده است: «اللهم انى اسألك بحق السائلين عليك وبحق ممشاي اليك، فانى لم اخرج أشراً ولا بطراً...<sup>۲</sup>؛ خداوندا، به حقی که درخواست‌کنندگان برعهده تو دارند و به حقی که من به خاطر آمدنم به سوی تو، برعهده‌ات دارم، از تو درخواست می‌کنم؛ زیرا من برای فساد و سرکشی بیرون نیامدم».

احتمال دارد که مراد از حق آنان [= پیامبران] برما، واجب بودن گرویدن به آنان و احترام به ایشان باشد؛ چنان‌که در یعقوبیه آمده است: «اجتمالی دارد کیه حق مصدر باشد، نه صفت مشبیه. در این صورت، معنا [ی عبارت بحق رسولك] چنین می‌شود: به حقیقت فرستادگانت سوگند. در این معنا باید دقت شود، یعنی آنان خود حق خواهند بود، نه مستحق».

ابن عابدین در ادامه گوید: «لیکن این احتمال‌ها با ظاهر لفظ ناسازگاری دارد و محض ایهام لفظ آنچه را که جایز نیست، در منع توسل، بسنده است و به همین دلیل است - خدا بهتر می‌داند - که پیشوایان اهل سنت، از این عبارت، اراده منع کرده‌اند. علاوه بر این، اراده کردن معانی یاد شده از لفظ، با وجود این ایهام، سوگند خوردن به غیر خداست و این مانع دیگری است برای اینکه نتوانیم به غیر خدا سوگند بخوریم. خوب دقت شود»<sup>۳</sup>.

۱. مائده (۵): ۳۵.

۲. ابن ماجه، السنن، ج ۱، ص ۲۵۶؛ ابن السنی، عمل الیوم واللیلة، ص ۲۴.

۳. ابن عابدین، الدرر، ج ۵، ص ۲۵۴؛ الفتاوی الهندیه، ج ۱، ص ۲۶۶؛ شوکانی، فتح القدر، ج ۸،

ص ۴۹۷؛ طحاوی، حاشیة الطحاوی علی الدر المختار، ج ۴، ص ۱۹۹.

با وجود این، در کتاب‌های حنفی بردیدگاه ابوحنیفه و دویارش دربارهٔ توسل جستن در پیشگاه خدا، به پیامبر ﷺ در غیر عبارت «بحق»، نظیر «بنبیک» یا «بجاه نبیک» یا امثال آن دست نیافتیم، مگر آنچه را که در روایت ابویوسف از ابوحنیفه آمده است که وی گفت: «برای کسی روا نیست که خدا را جز به خود او بخواند»<sup>۱</sup>.

برادر دینی‌تان

ابومهدی قزوینی

چهاردهم رمضان سال ۱۴۲۵ ق

---

۱. وزارة الاوقاف، الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۱۴، ص ۱۵۶.





## فصل سوم

### نقدی بر کتاب گفتگوی آرام

---

\* پیشگفتار

\* موضع شیعه درباره صحابه

\* موضع وهابی درباره کتاب‌های شیعه

\* کتاب *لله ثم التاريخ*، کتابی شیعی نیست

\* اهل سنت داخل ایران

\* جایگاه شیعه در جهان

\* روش نادرست در گفتگو و مناظره

\* متهم کردن به رها کردن روایات صحیح و تکیه کردن بر منابع تاریخی

\* متهم کردن به گزینش روایات و احادیث فضایل

\* آیاتی که گروهی از صحابه و برخی از همسران پیامبر ﷺ را نکوهش می‌کند

\* شیوه نادرست در فهم باورهای شیعه

\* مقایسه‌ای کوتاه میان کلینی و بخاری و کتاب‌های آن دو

\* تهمت‌ها و دروغ بستن‌ها بر ضد مذهب شیعه

\* تکفیر متقابل میان گروه‌های سنی

\* نفاق و منافقان



## پیشگفتار

در فصل دوم بیان کردیم که آغاز گفتگو [با دکتر غامدی] در شانزدهمین شب از ماه مبارک رمضان، سال ۱۴۲۳ ق بود؛ با شماری از دانشجویان دانشگاه ام‌القری به محل اقامت آنان رفتیم و پس از خوردن غذا، برای ادای نماز عشا روانه یکی از مساجد شدیم. من نماز عشا را با جماعت خواندم، لیک در نماز تراویح شرکت نکردم؛ زیرا به مشروعیت این نماز اعتقاد ندارم و به همین دلیل، سرگرم تلاوت قرآن شدم.

پس از آنکه دانشجویان نماز تراویح را تمام کردند، راهی شدیم؛ اما تصور می‌کردم داریم نزد شیخ محمد بن جمیل بن زینومی رویم، لیکن در عمل به منزل شیخ دکتر احمد غامدی رفتیم. او یکی از استادان برجسته دانشگاه ام‌القری است.

پس از خوشامدگویی، سخن پیرامون پاره‌ای از مسائل اختلافی میان شیعه و سنی را پیش کشیدیم و از آن جمله، مسئله امامت، تقیه، ولادت امام مهدی (عج)، بیعت امام علی علیه السلام، تکفیر و دیگر مسائلی که به بیان آن‌ها خواهیم پرداخت، مطرح گردید.

گفتگو تا پاسی از شب ادامه یافت و پس از پایان دیدار، دکتر غامدی بر تداوم ارتباط میان ما پافشاری کرد و از من خواست که پرسش‌هایی را برایش بنویسم تا از

طریق فاکس به صورت مکتوب پاسخ دهد. پس از آنکه با وی خداحافظی کردم و به محل اقامت در هتل بازگشتم، چند پرسش کوتاه - براساس درخواست وی - درباره صحابه مطرح کردم.

هنگامی که پرسش‌هایم به دکتر رسید، وی به آن‌ها پاسخ داد و این پاسخ را از طریق دوزنگار به من فرستاد و من در پاسخ نامه‌ای که دادم از وی سپاسگزاری کردم. لیکن به دلیل مشغله بسیارم در تدریس و تحقیق نتوانستم به پرسش‌های او پاسخ دهم و آن پرسش‌ها را نگه‌داشتم تا هر زمان که وقت کافی پیدا کنم به آن‌ها پاسخ دهم. من کوشیدم که به دلیل مودتی که میان ما ایجاد شده، بخشی از وقت خود را به نامۀ او اختصاص دهم و به برخی از اشکال‌ها و شبهه‌هایی که نامۀ او در برداشت پاسخ دهم. از این رو، پاسخ نامۀ او را آغاز کردم و کوشیدم که پاسخ‌هایم علمی و با دلایل و شواهد باشد و از شیوه درست علمی در گفتگو و مناظره پیروی کند و شیوه پاسخ، شیوه‌ای باشد که با آداب مناظره و گفتگو همخوانی داشته باشد.

از این رو، پاسخ را در قالب نامۀ کوتاهی - که متن آن را در آغاز فصل دوم این کتاب آوردم - و آن را توسط یکی از برادران که عازم سعودی بود فرستادم. پس از گذشت مدتی نزدیک به هفت ماه، دکتر غامدی پاسخ مفصلی را - به شکل جزوه‌ای - به آنچه برایش فرستاده بودم، به من تحویل داد. او در این پاسخ آنچه را که میان ما گذشته بود از قبیل گفتگوها و دیدارها حذف کرده بود و پاسخش زبان تندی داشت و به هیچ روی دوستانه نبود، یعنی درست برخلاف آن اخلاق نیکویی که من از دکتر دیده بودم.

من به همراه استاد هادوی و گلزاده در سال ۱۴۲۶ق با دکتر غامدی در منزلش دیدار کردم و به وی اعتراض کردم و گفتم: پاسخ‌ها و گفتگوهایی که برای من

فرستادید به هیچ روی آرام نبود. به علاوه، آنچه را که میان من و شما در نخستین دیدارمان در منزلتان اتفاق افتاد، تحریف و به نفع خود تفسیر کرده‌اید و آنچه را که به زیانتان بوده، حذف نموده‌اید.

او گفت: یکی از مواردی را که ادعا می‌کنید بیان نمایید.

گفتم: زمانی که بر اعتقاد شیعه در مسئله تقیه ایراد گرفتید و من پاسخ دادم، دست‌هایتان را بالا بردید و گفتید: قبول است قبول است و سپس اوراق کپی شده از کتاب الکافی را دور افکندید.

دکتر احساس شرم کرد و این ماجرا در حضور فرزندانش بود.

در بحبوحهٔ پرداختن به پژوهش‌ها و تدریس در حوزه و دانشگاه و برخی کارهای اجتماعی دیگر، نتوانستم وقت کافی به دست آورم تا به پرسش‌های دکتر - که نیاز به وقتی درخور داشت - پاسخ دهم.

من وقتی دیدم این گفتگوها را در چندین سایت اینترنتی که از سایت‌های افراطی و ضد شیعی به شمار می‌رود گذاشته‌اند، به شدت عصبانی شدم.

زمانی بیشتر شگفت‌زده شدم که دیدم آن گفتگوها را تحریف کرده‌اند و آن زمانی بود که آن گفتگوها به صورت کتابی با عنوان: حواری مع الدكتور القزوينی الشیعی الاثناعشری منتشر شد. نسخه‌ای از این کتاب به دستم رسید و آن را توروک کردم و دریافتم که دکتر غامدی در این کتاب خود، مهم‌ترین اصول گفتگو و پایه‌های مناظره را زیر پا گذاشته است. مهم‌ترین تخلف‌های او از این قرار است:

**نخست: این گفتگو آرام نبوده است**

این کتاب، بیانگر مضمون عنوانش نیست؛ زیرا این گفتگو، آرام نبوده است، بلکه گفتگویی آکنده از مواضع تند و ضد آرامش و تحریک‌آمیز برای طرف مقابل بوده است.

### دوم: رعایت نشدن امانت علمی

این کتاب ساده‌ترین مؤلفه‌های پژوهش علمی را دارا نیست و آن رعایت امانت علمی در نقل است که از پایه‌های اصلی نگارش و گفتگوبه‌شمار می‌رود. بگذریم از اینکه رعایت امانت از اصول اخلاق اسلام است. اینک به بیان نمونه‌هایی از رعایت نکردن امانت در این کتاب می‌پردازیم:

۱- دیدم که نویسنده، در کتاب نامبرده‌اش اصل گفتگوهایی را که میان ما درگرفته بود حذف کرده است و حال آنکه این گفتگوها اهمیت ویژه‌ای داشت و دکتر در بسیاری از آن‌ها ناتوانی‌اش در پاسخ دادن را آشکارا بیان کرده بود، همان‌گونه که در آینده این موضوع را یاد خواهم کرد.

۲- دکتر غامدی در صفحه ۱۱، پس از نقل نخستین نامه‌ام که پس از اولین دیدارم با وی فرستاده شد، چنین گفته است: «این عین عبارت اوست».

در حالی که وی از سخنانم آنچه را که به فهمیدن مقصود زیان می‌رساند حذف کرده است. عبارتی که وی در صفحه ۱۰ آن را نقل کرده، چنین است:

«نظر شما درباره آنچه میان برخی اصحاب اتفاق افتاد یا شرکت آنان در قتل او چیست؟ آیا آنان اجتهاد و خطا کرده‌اند و یک پاداش دارند یا نه؟».

با اینکه عبارتی که من برای او فرستادم از این قرار است:

«نظر شما درباره حدّی که بر برخی اصحاب جاری شد چیست، آیا موجب

فسق آنان می‌شود یا نه؟ چرا بر برخی از آنان حدّ جاری شد؟

چه می‌گویید درباره صحابه‌ای که به قتل عثمان دستور دادند یا در قتل عثمان

شرکت کردند؟ آیا می‌گویید: آنان هم اجتهاد و خطا کرده‌اند و یک پاداش دارند، یا

نه؟».

آیا این تغییر و حذف عبارت را خیانت علمی نمی‌دانند؟ یا روش آنان اجازه این کار را به آنان می‌دهد؟

۳- کمترین چیزی که من از دکتر غامدی امید داشتم آن بود که در کتابش: حواژ هادئ آخرین نامه‌ای را که برای او فرستادم به طور کامل نقل کند و سپس به نقد و پاسخ آن پردازد، لیکن با کمال تأسف این کار را هم نکرده و به طور گزینشی آنچه را خواسته، انتخاب نموده و بسیاری از مطالبی را که در این نامه آمده، حذف کرده است تا موارد مهم را در نظر خواننده ضعیف جلوه دهد، در حالی که این کار خیانت علمی است و شایسته هیچ مسلمانی نیست چه رسد به یک استاد دانشگاه.

### سوم: ناسازگاری‌های کتاب

کسی که این کتاب را بخواند، ناسازگاری‌های فراوانی در آن می‌بیند و اکنون به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- غامدی در صفحه ۷۷ از کتاب حواژ هادئ گفته است: «کسی که از کتاب‌های شیعه آگاهی داشته باشد، در تمامی آن‌ها، بی‌استثنا، جز تکفیر و تفسیق این بزرگان نمی‌بیند».

نیز در صفحه ۵۵ از این کتاب گفته است: «احدی از صحابه باقی نمانده است که تکفیر و تفسیق نشده باشد، مگر چهار نفر».

در صفحه ۶۶ گفته است: «ادّعی کافر بودن یا فاسق بودن یا خیانت صحابه، به جز چهار نفر، به مراتب شگفت‌آورتر از اعتقاد به عدالت آنان است».

در صفحه ۸۴ گفته است: «از آنجا که به باور شیعه همه صحابه کافریا فاسق شده‌اند، مگر چهار نفر یا امثال آنان. بنابراین، کسی باقی نمی‌ماند، جز همان چند نفر».



در صفحه ۱۴۵ گفته است: «تمامی کتاب‌های روایی شیعه، چه عقیدتی چه تفسیری و رجالی، تمامی صحابه، به استثنای چهار نفر را گمراه و کافر دانسته‌اند». در صفحه ۲۲۲ گفته است: «این بخش اندک [یعنی شیعه] تمامی صحابه، به استثنای چهار نفر، را کافریا گمراه دانسته‌اند.

می‌گویم: بی‌تردید این سخن دکتر غامدی، افزون بر اینکه تهمت و دروغ است و هر کسی که از کتاب‌های شیعه آگاهی داشته باشد، دروغ بودن آن را می‌داند، خود او نیز به دروغ بودن این مطالب در کتابش اعتراف کرده است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

الف) دکتر غامدی در صفحه ۷۴ از کتابش گفته است:

«برخی از افراد روستاهای دوردست و بیابان‌نشین که بر سفره نبوت تربیت نشده بودند، ایمان بسیاری از این افراد به لرزه افتاد و بسیاری از آنان احکام دین را نمی‌دانستند و به همین دلیل، برخی از دین خدا برگشتند و برخی از پرداخت زکات سرباز زدند و به استثنای سه شهر: مکه، مدینه و طایف، دیگر مناطق از دستورات دینی سرپیچی کردند».

در اینجا باید از دکتر پرسید: آیا افرادی که در غیر این سه شهر زندگی می‌کردند و از دین برگشتند، از صحابه بودند یا نه؟

ب) در صفحه ۷۵ برای استدلال بر اثبات آنچه در عبارت پیش گفته ادعا کرد، از ابن‌کثیر نقل کرده که او گفته است: «تمامی اعراب به طور عام یا افرادی در قبیله‌ای به طور خاص مرتد شدند. سپس ابوبکر سپاهی را برای جنگیدن با مرتدشدگان آماده کرد».

ج) غامدی در صفحه ۲۴۴-۲۴۵ گفته است: «بسیاری از اعراب پس از رحلت

پیامبر ﷺ مرتد شدند. سپس خداوند ابوبکر را برای این ارتداد برانگیخت و بزرگان صحابه او را همراهی کردند و با مرتدشدگان جنگیدند تا اینکه آنان را به دین بازگردانیدند.

بنابراین، اگر شیعیان بگویند، ارتداد به وقوع پیوسته است و منظور ایشان همین ارتداد باشد و به حقیقت اعتراف کنند، در این صورت به فضیلت ابوبکر اعتراف کرده‌اند.

اما چنانچه این حقیقت را انکار کنند، سزاوار مناظره نخواهند بود؛ زیرا انکار امور بدیهی شایستگی گفتگورا از انکارکننده می‌گیرد». در اینجا باید از دکتر پرسید: آیا این مرتدشدگان از صحابه عادل بودند و سپس مرتد شدند یا از دیگران بودند؟

#### چهارم: سخنان توهین‌آمیز به امام علی علیه السلام در کتاب غامدی

شما در صفحه ۱۸۰ در گفتاری پیرامون حدیث حوض و سخن پیامبر ﷺ که برخی از صحابه پس از او به دوران جاهلیت بازمی‌گردند - چنین گفته‌اید: «اگر کسی بخواهد این حدیث را بر علی علیه السلام حمل کند و بگوید: مقصود این حدیث، علی است و عبارت آن بروی دلالت دارد [درست گفته است] و متن حدیث را از صحیحین آورده‌اید و در این حدیث آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «انهم منی؛ آنان از من هستند».

صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۷ و صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۵. این عبارت نشان می‌دهد که مقصود پیامبر ﷺ اهل بیت اوست، زیرا عبارت: «منی» جزاین، احتمال دیگری نمی‌دهد. در روایت اسماء آمده است: «فاقول: یا رب: منی و من امتی؛ می‌گویم: پروردگار من، از من و از امت من هستند». صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۹ و صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۶. این حدیث، دلیل است بر اینکه علی علیه السلام و

کسانی که در کنار او جنگیدند، به ناحق خون‌ها ریختند! بنابراین، آیا می‌توانید بی‌دلیل، ادعای کسی را که می‌گوید: آنان مرتد شده‌اند، رد کنید؟».

استدلال غامدی در این عبارت، حکم روشنی بر ارتداد [پناه می‌برم به خدا] علی رضی الله عنه است؛ زیرا وی از یک سوره روایت یاد شده را صحیح می‌داند و از سوی دیگر، باور دارد که عبارت: «مِثِّی» در این حدیث، جز اهل بیت، احتمال دیگری ندارد. از این رو، معنای سخن او آن است که اهل بیت و علی رضی الله عنه مرتد شده‌اند و این سخن، عیناً همان ناصبی بودن و دشمنی با اهل بیت رضی الله عنهم است.

از اینجا، ضروری یافتیم که ردی بر آنچه دکتر غامدی نوشته است بنویسم تا برخی از شبهاتی را که او ایجاد نموده بر طرف سازم و مقدار ضعف دلایلی را که وی آورده و بدان استدلال نموده است بر ملا کنم. از این رو، به زودی به پاسخ و نقد برخی از آنچه در این کتاب [= حواژ هادی] آمده خواهیم پرداخت و دیگر پاسخ‌ها را به جلد دوم واگذار خواهیم کرد. البته، اگر خداوند به من توفیق دهد و زنده‌ام بدارد.

### نقدی بر کتاب «حواژ هادی»

در سخنان زیر، به مهم‌ترین انتقادات و پاسخ‌ها به یاوه‌گویی‌ها، مغالطه‌ها و استدلال‌های نادرست و بی‌ضابطه موجود در کتاب حواژ هادی اشاره خواهیم کرد و بخش بزرگ‌ترین انتقادات را به جلد دوم این کتاب واگذار می‌کنیم.

### موضع شیعه در برابر صحابه

در صفحه ۳۰ از کتاب خود گفته‌اید: «موضع شما نسبت به صحابه و تفاوت قائل نشدن میان صحابی و منافق مرا شگفت زده کرده است و این موضع، بدترین اثر را بر دین امت گذاشته و خواهد گذاشت».

می‌گویم:

اولاً: چنانچه در محتوای نامه پیشینم به شما دقت کنید، در خواهید یافت که

من در آن نامه بیان کرده‌ام که شیعه امامیه در برابر صحابه، دیدگاه معتدلی دارد که عقل و منطق و دین آن را می‌پسندد؛ زیرا آنان میان صحابی که با رسول خدا ﷺ به نیکی همراهی داشته و بر آن پیمانی که با خدا و رسولش بسته، پایبند مانده و به نواهی و اوامر و سفارش‌های آن حضرت پس از وفاتش عمل کرده است و صحابی که پیمان را شکسته و دستورها و سفارش‌های پیامبر ﷺ را تغییر داده، تفاوت قائل‌اند؛ زیرا در میان صحابه کسانی وجود داشتند که خطاکار، گناهکار، مردّد، منافق و بیمار دل بودند، چنان‌که اثبات این سخن با دلایلی از کتاب و سنت خواهد آمد. وضعیت صحابه در این باره به سان وضعیت دیگر مجموعه‌های بشری است. هر چند که ما باور داریم، وجود پربرکت پیامبر ﷺ و دعوت پایان دهنده او، اثر بزرگی در ایجاد جامعه‌ای صالح داشته است که اصول نبوت را بردوش می‌کشیدند. لیکن با درگیری‌ها و اختلاف‌های صحابه با یکدیگر پس از رحلت آن حضرت که کار به جایی کشید که آنان یکدیگر را لعن می‌کردند و می‌کشتند، چه باید بکنیم؟

ثانیاً؛ مسئله تفاوت قائل نشدن میان صحابی و منافق به زودی به تفصیل خواهد آمد و بیان خواهیم کرد که در میان صحابه افرادی منافق و بیمار دل وجود داشتند و این افراد گروه بزرگی را تشکیل می‌دادند که بدترین اثر را بر جان‌های بسیاری از مسلمانان گذارد و این ربطی به خراب کردن دین ندارد؛ زیرا قرآن کریم به خطر آنان اشاره کرده و اثرگذاری بد آن‌ها را آشکار ساخته است.

### موضع وهابی نسبت به کتاب‌های شیعه

در صفحه ۳۳ گفته‌اید: «کتاب‌های شما بردو قسم است: یک قسم از کتاب‌های شما همگی روایات و اخبار است. این قسم را وقتی یک سنی مطالعه

می‌کند، در آن آثار علمی نمی‌بیند که سزاوار توجه باشد؛ زیرا این روایات به افسانه‌ها بیشتر شباهت دارد....

قسم دوم: کتاب‌هایی که اخیراً در مسائل اختلافی نگاشته شده است. اکثر این کتاب‌ها - اگر نگوییم همه آن‌ها - احادیثی است که از کتاب‌های اهل سنت گرفته شده است. از این رو، چنانچه صاحبان این کتاب‌ها از کتاب‌های خودشان (شیعی) روی برتابند و برای استدلال به عقاید خود به کتاب‌های اهل سنت روی آورند، پس اهل سنت سزاوارترند به اینکه از این کتاب‌ها روی برتابند».

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: حقیقتاً بسیار متأسفم که این سخن از استادی صادر می‌شود که تربیت نسل‌هایی را بر اساس اصول پژوهش و تحقیق و بی‌طرفی در بررسی عقاید گروه‌ها برعهده دارد، به ویژه اینکه جناب عالی تدریس در بخش حساس و بزرگی، یعنی در بخش عقیده را برعهده دارید و سخن شما از نگاه توده‌مردمتان به سان سخن صاحب نظران تلقی می‌شود. وقتی که وضعیت افرادی امثال شما که ادعای اعتدال و بی‌طرفی را دارند چنین باشد، وضعیت افراد کم‌سواد، متعصب و متحجر و دشمنان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام از اهل سنت و وهابیت چگونه خواهد بود؟

آیا از انصاف و بی‌طرفی است که میراث طایفه‌ای بزرگ [یعنی شیعه] با این شیوه سطحی و ساده‌ارزیابی شود؟ طایفه ریشه‌داری که به اعتراف مخالفانشان دارای میراث بزرگ، گوناگون و پربار است؟

بنابراین، کجاست دلیل بر اثبات آنچه بیان کردی و چه گواهی وجود دارد بر اثبات تقسیم‌بندی بی‌پایه‌ای که آوردی؟

آیا حقیقتاً کتاب‌های آن طایفه بزرگ افسانه‌هایی است که فطرت سالم، آن‌ها را نمی‌پذیرد؟

آیا کتابخانه‌های اسلامی در رشته‌های گوناگون معارف اسلامی؛ تفسیر، حدیث، فقه، عقاید، درایه و رجال آکنده از کتاب‌های شیعه نیست؟ حتی در رشته‌های ستاره‌شناسی، پزشکی و ریاضیات. در این زمینه برای شما کافی است که به فرهنگ‌ها نظیر دانشنامه‌ی الذریعه از آقابزرگ تهرانی نگاهی کوتاه بیندازید.

آری، به دلیل اعمال سیاست خصمانه و برنامه‌براندازی و ریشه‌کنی سلفی که بر ضد پیروان اهل بیت علیهم‌السلام و میراث آنان برنامه‌ریزی شده، کتابخانه‌های وهابی را از این میراث ارزشمند خالی کرده‌اند و تنها کتاب‌های دشمنان آنان را باقی گذاشته‌اند؛ کسانی که از آنان خرده می‌گیرند، تا آنجا که شنیده‌ایم، کتاب‌های شیعه در دانشگاه‌های سعودی در جاهای ویژه‌ای گذاشته شده است که به افرادی خاص اجازه ورود به آن مکان‌ها را می‌دهند و بر آن‌ها نوشته شده است: کتاب‌های گمراهی (ضاله)!

شاید همین برنامه‌هاست که آن تصویرزشت و نگاه وارونه از کتاب‌های شیعه را نزد شما ایجاد کرده است؟

اگر کتاب‌های شیعه - آن‌گونه که شما گفته‌اید - افسانه بود، جایگاه علمی و اجتماعی خود را در محافل اسلامی پیدا نمی‌کرد، جایگاهی که هیچ کس، جز فردی بی‌منطق، آن را انکار نمی‌کند.

ثانیاً؛ شیعه عقاید و احکام دین خود را از قرآن کریم و سنت پربرکت نبوی می‌گیرند که آن‌ها را از امامان هدایت یافته از عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دریافت کرده‌اند؛ امامانی که به نص حدیث متواتر ثقلین در کتاب‌های شیعه و سنتی، عدل دوم برای قرآن کریم هستند.

اما آنچه را که شیعه در موارد اختلاف - برای استدلال به آن - از کتاب‌های اهل سنت می‌گیرند، برای استدلال بر اثبات عقیده‌شان نیست، بلکه برای استدلال بر ضد مخالفان و جدال برتر است؛ زیرا در استدلال، بهتر آن است که

شخص برای اثبات حقانیت خود به چیزی استدلال کند که در کتاب‌های معتبر خصم آمده باشد، همان‌گونه که ابن حزم گفته است: «معنایی ندارد که ما برای استدلال برضد آنان [یعنی شیعیان] به روایات خودمان استدلال کنیم؛ زیرا آنان این روایات را قبول ندارند و همچنین استدلال آنان برضد ما به روایات خودشان معنا ندارد؛ زیرا ما این روایات را قبول نداریم، بلکه باید دو طرف دعوا به چیزی استدلال کنند که طرف مقابل آن را قبول داشته باشد»<sup>۱</sup>.

این یک موضوع طبیعی و منطقی در کتاب‌های اختلافی و استدلالی است و به همین دلیل، می‌بینیم که شما در این کتاب خود، در بسیاری از اوقات به کتاب‌های: الکافی، البحار، التهذیب، الاستبصار و دیگر کتاب‌های شیعه استدلال می‌کنید. آیا این کارتان به این معناست که از کتاب‌های اهل سنت خودتان روی برتافتید و عقیده‌تان را از کتاب‌های ما ثابت کردید و آیا درست است که ما بر همین اساس، استدلال کنیم که روی گردانیدن از مطالعه کتاب‌های شما و نگاه کردن به آن‌ها برای ما سزاوارتر است؟

کسانی از اهل سنت براساس ادعای شما به نادرستی مذهب شیعه اعتقاد دارند، گروه بسیار اندکی هستند که تحت تأثیر شیوه نادرست و سیاست‌های مغرضانه - که پیش‌تر بدان اشاره کردیم - قرار گرفته‌اند.

اما بسیاری از اهل سنت که دارای اندیشه و نگرش بی‌طرفانه و باز هستند، می‌بینیم که در ارزیابی میراث این طایفه بزرگ، معتدل و با انصاف رفتار می‌کنند؛ نظیر دانشگاه الازهر و دیگر مراکز علمی اهل سنت و از آن جمله، فتوای شیخ ازهر، محمود شلتوت درباره‌ی روا بودن پیروی از مذهب جعفری به‌سان دیگر مذاهب اسلامی است. حتی

۱. ابن حزم، الفصل فی الاهواء والملل والنحل، ج ۴، ص ۱۵۹.

شمار بزرگی از علما و محققان و صاحب نظران اهل سنت را می بینیم که عقاید شیعه را پذیرفته و از روی قناعت و شناخت بدان گردن نهاده اند. وانگهی باور یک فرد به اینکه درستی یکی از ادیان صفر درصد است، واقعیت و حقیقت را تغییر نمی دهد. از این رو، فرض کنید که اگر یک غیر مسلمان بگوید: نسبت درستی اسلام از نگاه او صفر درصد است، این سخن او حقیقت موجود و دلایل قاطع بر درستی دین اسلام را تغییر نمی دهد. برادر عزیز! اثبات یار دیک مذهب با این شیوه ای که در پیش گرفته اید امکان ندارد.

### کتاب لله ثم للتاریخ کتاب شیعی نیست

شما در صفحه ۳۳ از کتاب خود، پیرامون کتاب لله ثم للتاریخ گفته اید: «این کتاب، کتاب سنی نیست، بلکه یک کتاب شیعی است». در پاسخ می گویم: همین سخن شما نشان می دهد که این کتاب را مطالعه نکرده اید یا اگر مطالعه کرده اید، به خوبی در آن غور نکرده اید. این کتاب، هر چند در آغاز به نظر می رسد که از شیعه باشد، لیکن بر فرض وجود چنین شخصی، وی در ادعایش دروغ گواست؛ زیرا از مطالب بدیهی شیعی آگاهی ندارد.

به علاوه، ما شنیده ایم که وی از سوی برخی مأمور شده بوده تا کتابی را در انتقاد از شیعه و تهمت زدن به آنان تألیف کند. این نویسنده در این اواخر از این سخنان خود بازگشته و به مذهب شیعه گرویده است.

### اهل سنت داخل ایران

در صفحه ۳۴ گفته اید: «می شنویم که اهل سنت ایران در تنگنا قرار دارند. بنابراین، آنان چگونه می توانند گفتگو کنند؟».



در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: شیعه از دیرباز در کشورهای عربی در معرض آزارهای فراوانی بوده‌اند و روشن‌ترین نمونه این آزارها، ستم‌ها و رنج‌هایی است که شیعیان عراق در مدت چندین دهه چشیده‌اند.

ثانیاً: شما در حضور من و برادر فاضلم، دکتر زمانی و شیخ توحیدی در مکه مکرمه در ماه رجب سال ۱۴۲۶ق با شماری از علمای اهل سنت ایرانی دیدار کردید و با آنان سخن گفتید و از ایشان درباره وضعیت اهل سنت در ایران پرسیدید و سخنان آنان را درباره آزادی‌ای که اهل سنت در ایران در همه زمینه‌ها از آن برخوردارند شنیدید، حتی از سخن یکی از آنان شگفت‌زده شدید که گفت: من امام جماعت فلان مسجد هستم و دیگری گفت: من امام جمعه فلان شهر هستم و سومی گفت: من مدرّس در یکی از مدارس اهل سنت هستم و از جیب خود کارت تدریس خود را در آورد و به شما نشان داد.

سپس گفتید: من شنیده‌ام که اهل سنت در ایران اذیت و آزار می‌شوند و شما می‌گویید: ما در ایران آزاد هستیم و من در شگفتم که چگونه حکومت به شما اجازه می‌دهد که در مجامع علمی حضور پیدا کنید و مدرسه‌هایی را افتتاح نمایید و به تدریس در آن‌ها بپردازید؟

یکی از آنان به شما پاسخ داد که شیعه و سنی در ایران دوستانه و همانند برادران در یک خانه زندگی می‌کنند.

آن‌گاه یکی از آنان زبان به اعتراض گشود و گفت: ما در همه کتاب‌فروشی‌های موجود در ایران شاهدیم که کتاب‌های اهل سنت برای فروش عرضه می‌شوند و در نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب که در ایران برگزار می‌شود، می‌بینیم که همه

کتاب‌های اهل سنت، موجود است و در دسترس همگان قرار می‌گیرد، لیکن وقتی که به سعودی آمدیم و کتابخانه‌های مدینه منوره و مکه مکرمه را دیدیم، حتی یک کتاب شیعی در این کتابخانه‌ها نیافتیم، بلکه کتاب‌های ضد شیعی در این کتابخانه‌ها یافتیم و چون این کتاب‌ها را ورق زدیم، در آن‌ها دروغ و تهمت بر ضد شیعه را دیدیم و این، در حالی است که ما با شیعیان زندگی می‌کنیم و این دروغ‌ها را در آن‌ها ندیدیم.

وقایع این جلسه نزد من ثبت و ضبط شده است.

### جایگاه شیعه در جهان اسلام

شما در صفحه ۳۴ گفته‌اید: «اما نگاه مردم در خارج از ایران نسبت به شیعه امامیه خوب نیست؛ زیرا آنان بر این باورند که شیعه امامیه گروهی خارج از دین هستند و به همین دلیل، برایشان دشوار است که گفتگو با این گروه را بپذیرند». در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: آن تصویر بد و تاریکی را که جناب عالی از شیعه در محافل اسلامی ارائه دادید، دور از حقیقت است؛ زیرا بسیاری از گروه‌های اسلامی با شیعه رابطه خوبی دارند و این به دلیل شیوه همبستگی‌ای است که شیعه بر آن تأکید دارند و پیامد آن به وجود آمدن دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و مؤسسه‌های علمی مشترک میان گروه‌های اسلامی است؛ از قبیل دارالتقريب بين المذاهب و امثال آن.

به علاوه، تاریخ شاهد دفاع جانانه شیعه امامیه از اسلام و مسائل سرنوشت‌ساز مسلمانان بوده است، از قبیل نقش شیعیان در «ثورة العشرین»؛ چه شیعیان از حکومت عثمانی دفاع کردند، با اینکه این حکومت، شعار اهل سنت را سرمی‌داد و شیعه سال‌های طولانی زیرستم این حکومت قرار داشتند. نیز همانند نقش

شیعیان در سرکوب و مبارزه با صهیونیست‌ها، در حالی که حکومت‌های سنی از جهاد با دشمنان صهیونیست دست کشیدند و حتی می‌بینیم که برخی از علمای وهابی با تیرهای فتاوی خود مجاهدان شیعه حزب‌الله در لبنان را نشانه رفتند و در صف صهیونیست‌ها ایستادند.

ثانیاً: باب گفتگو میان شیعه و سنی همچنان به طور کامل و در بالاترین سطح علمی باز است؛ نظیر برپایی انجمن‌ها، مناظره‌ها، همایش‌ها و نامه‌نگاری‌ها. محصول و پیامد این گفتگوها کتاب المراجعات است که گفتگویی میان دو شخصیت بزرگ از دو طایفه است، یعنی سید عبدالحسین شرف‌الدین و شیخ سلیم البشری.

از روشن‌ترین این دلایل، گفتگوهایی است که میان من و بسیاری از علمای شما با کمال احترام متقابل انجام می‌شود و کتاب شما هم دست‌آورد همین گفتگوهاست و به همین دلیل، نام آن را گفتگوی آرام گذاشتید. هر چند که این کتاب در بسیاری از موارد، پا روی حق گذاشته است که ما به زودی بدان اشاره خواهیم کرد.

ثالثاً: اگر در برخی از نقاط شناخته شده، نسبت به شیعه بدبینی وجود دارد، بر اثر یاهو سرایی‌ها و تهمت‌هایی است که سلفی‌های متعصب وهابی آن را منتشر می‌کنند، یعنی کسانی که می‌خواهند میان امت، چنددستگی ایجاد کنند و اتحاد آنان را برهم زنند و میان مسلمانان دشمنی پدید آورند تا از این طریق به استعمارگران و دشمنان اسلام خدمت کنند.

وانگهی، بدبینی نسبت به یک گروه، از گفتگو با آن جلوگیری نمی‌کند. قرآن کریم از مناظره‌ها و گفتگوهای پیامبران با طرفداران آیین‌های نادرستی که پیامد

تقلید کورکورانه از پدران و اجداد می باشد، آکنده است. از این رو، ترک گفتگو با این بهانه، از اموری است که انجام آن از یک پژوهشگر متخصص و طالب حقیقت، شایسته نیست.

### شیوه نادرست در گفتگو و استدلال

شما در صفحه ۳۴ [از کتاب حواژ هادی] گفته اید: «هر شبهه ای را که شیعه بیان داشته، علمای اهل سنت به پاسخ آن پرداخته اند و در این باره ده ها کتاب نگارش یافته است. هر چند شیوه برخی از کتاب ها تند است، لیکن این کتاب ها با افراط گیری ها و تندروی های شیعیان و گزافه گویی هایی به مقابله پرداخته اند که علما نتوانستند در اثنا پاسخ دادن به آن ها، احساساتشان را کنترل کنند و گسترده ترین اثری که در این باره نگاشته شده، کتاب منهج السنّة [اثر ابن تیمیه] است».

در پاسخ می گویم:

نخست: من نمی دانم چگونه شما استدلال به کتاب های صحاح خودتان را

شبهه می نامید؟

مهم نیست که علمای اهل سنت پاسخ می دهند، مهم آن است که آنان پاسخی علمی، درست و هماهنگ با اصول گفتگوی بی طرفی ارائه دهند. با اینکه بر حسب آنچه ما در این زمینه جستجو کردیم، کتابی نیافتیم که در این زمینه، دلایل شیعه را در سطح پیش گفته بررسی کرده باشد.

دوم: اکثریت کتاب های وهابی که در زمینه پاسخ و گفتگوی مناظره ها نگاشته شده، از روح بی طرفی و بحث علمی دور است و شیوه درهم ریختگی، احساساتی و فشار آوردن و دشمنی را با ناسزاگویی، دشنام، جرح کردن و تهمت زدن و نسبت دادن بدعت و الحاد و تکفیر به شیعه فرا پیش گرفته اند. برای اینکه خواننده و پژوهشگر به این حقیقت آگاهی یابد، کافی است به طور گذرا عناوین کتاب هایی

را که وهابیت در دوران اخیر برضد شیعه تألیف کرد است مطالعه کند، از قبیل کتاب‌های: الشيعة الروافض طائفة شرك و ردة، خيانات الشيعة، اذهبوا فانتم الروافضة، حقيقة الشيعة حتى لا نخدع، و جَاء دور المجوس و امثال آن که روح کینه‌توزی را در بردارد و دشمنی‌هایی را آشکار می‌سازد که شیخ الاسلام شما ابن تیمیه آتش آن را برافروخت و شعله‌اش را افزایش داد، همو که روش تکفیر و دشمنی را بنیان نهاد و نعره‌های تکفیر و کشتار و نابودی مسلمانان از او آغاز شد.

مسلمانان همچنان هزینه این نعره‌های تکفیری را می‌پردازند و امروز هر آنچه از قتل و کشتار مسلمانان شاهدیم، پیامد همان اندیشه انحرافی است که ابن تیمیه آن را در اسلام بدعت نهاد و متأسفیم که جناب عالی نتوانستید خود را از این شیوه افراطی آزاد کنید؛ زیرا کتاب شما - که نمی‌توان آن را گفتگوی آرام نامید - لبریز از ناسزا، دشنام، توهین و سخنانی است که شما را از عرصه اعتدال و بی‌طرفی بیرون رانده است.

سوم: آنچه از شیوه ابن تیمیه و پیروان گمراه او بیان کردیم و شما در لابه لای سخنان خود بدان اعتراف کردید، با شیوه گفتگو و مناظره در مسائل مورد اختلاف که قرآن کریم بدان تصریح کرده و برپایه انصاف در جستجوی حقایق و روح خیرخواهی در زمینه هدایت استوار است، ناسازگاری دارد؛ زیرا خداوند فرموده است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛<sup>۱</sup> «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای که] نیکوتر است مجادله نمای». نیز فرموده است: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾<sup>۲</sup>؛ «بگو: ای اهل کتاب بیایید، بر سر سخنی که میان ما و شما برابر است

۱. نحل (۱۶): ۱۲۵.

۲. آل عمران (۳): ۶۴.

بایستیم». کتاب شما که آن را در این زمینه اختصاص داده‌اید، این شیوه قرآنی برابر را از دست داده است.

چهارم: اما کتاب منهاج السنّة ابن تیمیه که مرا به خواندن آن با اندیشیدن، دعوت کرده‌اید، ابن حجر عسقلانی از این کتاب پاسخ می‌دهد؛ زیرا در ارزیابی اش از این کتاب گفته است: «لیکن این کتاب در ردّ احادیث ابن مطهر [= علامه حلی] بسیار ضعیف عمل کرده است، هر چند که بسیاری از احادیث او ساختگی و بی پایه است، لیکن وی در ردّ خویش بسیاری از احادیث خوب وارد کرده است؛ این روایات در هنگام نگارش از نگاه او مخفی مانده، چرا که وی در حفظ آن تنها به آنچه در سینه‌اش بوده تکیه کرده است، در حالی که انسان در معرض فراموشی قرار دارد. او چه بسیار به تحقیر سخنان حلی مبالغه کرده تا آنجا که به پایین آوردن شخصیت علی علیه السلام منجر شده است»<sup>۱</sup>.

این سخن، گواهی آشکار از یکی از بزرگان اهل سنّت در انتقاد از کتاب منهاج السنّة، اثر ابن تیمیه است که به دو موضوع مهم اشاره می‌کند، به گونه‌ای که یکی از آن‌ها برای ساقط کردن اعتبار این کتاب بسنده است:

نخست: اینکه ابن تیمیه بسیاری از احادیث نیکورارد می‌کرده، دلیل بر اثبات ناآگاهی او، یا رعایت نکردن امانت‌داری و گستاخی‌اش در ردّ حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شدت تعصب، بدرفتاری و انحراف او از حقّ است.

دوم: توهین او به علی علیه السلام، دلیل بر اثبات ناصبی بودن و دشمنی او نسبت به آن حضرت است و همین امر برای گناهکاری و هلاکت ابن تیمیه بسنده می‌کند؛

۱. ابن حجر، لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۲۰.

زیرا در حدیث صحیح از رسول خدا ﷺ روایت شده است که به علی رضی الله عنه فرمود: «لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق!»؛ جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق، دشمن».

به علاوه، بسیاری از علما و محدثان اهل سنت و فقیهان ایشان، به خطرناک بودن روش و گمراهی و انحراف ابن تیمیه از اسلام پی بردند و قاطعانه در برابر او ایستادند و به کفر و زندیق بودن و مرتد شدن او فتوا دادند تا آنجا که موجب افتادن او به زندان و اذیت و آزار وی شدند و او بر اثر همین آزارها به هلاکت رسید. لیکن از آنجا که گروه وهابیت راه و روش ابن تیمیه را در اندیشه و عقیده فراپیش گرفته‌اند و در دوران پسین، آن را شعار و عنوان خویش قرار داده‌اند و به شکل قابل توجهی به او تکیه می‌کنند و در ساختن مذهب خود، کتاب‌های او را منبع اصلی قرار داده‌اند، ما به زودی درباره زندگی و عقاید او، دیدگاه علما درباره وی و نادرست بودن شیوه او، در جلد دوم این کتاب سخن خواهیم گفت.

### متهم کردن به ره‌ساختن صحاح و تکیه کردن بر منابع تاریخی

شما در صفحه ۳۵ گفته‌اید: «شما به کتاب‌های تاریخ و منابع درجه سوم اهل سنت روی آورده و منابع معتبره، به ویژه صحیحین را رها کرده‌اید». در پاسخ می‌گوییم:

نخست: اینکه ادعا کرده‌اید، من بر صحیحین تکیه نکرده‌ام، حقیقت و انصاف را کنار گذاشته‌اید، زیرا نامه من که برای شما فرستادم، آکنده از اعتماد به صحیحین است، به ویژه در مسائل بنیادین و اختلافی و کافی است که خواننده به این جزء

کتاب و نامه همراه آن نگاهی سریع بیندازد تا از درستی سخن ما و نادرستی ادعای شما آگاه شود.

دوم: بهتر است که جناب عالی به چیزی پایینند باشید که از دیگران می‌خواهید بدان پایینند باشند؛ زیرا یک بار می‌بینیم که به آنچه در کتاب‌هایتان آمده است برضد ما استدلال می‌کنید و حال آنکه این کار شما با روش درست در استدلال و مناظره ناسازگار است، همان‌گونه که این روش درست، روش محققان است و بار دیگر می‌بینیم که به پاره‌ای از روایات نادر و ضعیف یا مرسل که در برخی از منابع ما آمده است، استدلال می‌کنید چنان‌که خواننده از این‌گونه موارد که در پاسخ‌های آینده بیان می‌شود، آگاه خواهد شد.

به علاوه، شما به سخنان دشمنان ما و مغرضان یا افراد مجهول الحال استناد کرده‌اید و این نشانه نقصی بزرگ در شیوه بحث نزد شماست که به نقص در نتایج می‌انجامد.

سوم: سنت پربرت نبوی بالاترو بزرگ‌تر از آن است که کتاب‌های بخاری و مسلم آن را دربرگیرد؛ چه احادیث و روایات فراوانی است که بخاری و مسلم به صحت آن‌ها تصریح کرده‌اند، لیکن در کتاب‌هایشان آن‌ها را نیاورده‌اند. ابن حجر در کتاب خود با نام التعلیق نقل کرده است که بخاری می‌گفت: «من تنها روایات صحیح را در کتاب الجامع الکبیر [معروف به صحیح البخاری] آوردم و مقداری از روایات صحیح را رها کردم تا کتاب طولانی نشود».<sup>۱</sup>

حازمی گفته است: «آشکار شد که هدف بخاری تألیف کتابی مختصر در حدیث

۱. ابن حجر، تغلیق التعلیق، ج ۵، ص ۴۲۰.



بوده و نمی‌خواسته تمامی رجال و حدیث را بیان کند»<sup>۱</sup>.

اما دربارهٔ مسلم باید گفت: او در صحیح خود، در باب تشهد در نماز، ح ۶۳ از کتاب الصلاة، آشکارا این حقیقت را بیان کرده است. هنگامی که ابوبکر بن اخت ابی‌النظر دربارهٔ حدیث ابوهریره در این باب از او پرسید. او در پاسخ وی گفت: «این حدیث از نگاه من صحیح است. او گفت: چرا آن را در اینجا ننوشتی؟ او گفت: این گونه نیست که هر چیزی نزد من صحیح باشد، آن را در اینجا بنویسم. همانا من آنچه را بر آن اجماع دارند در اینجا نوشته‌ام»<sup>۲</sup>.

نووی در شرح خود بر صحیح مسلم آورده است: مسلم گفت: «من این کتاب را روایت کردم و گفتم صحیح است و نگفتم آنچه را که من در این کتاب روایت نکرده‌ام، ضعیف است و همانا این حدیث را از صحیح روایت کرده‌ام»<sup>۳</sup>.

در تدریب الراوی آمده است: «امام احمد گفته است: هفتصد هزار و اندی حدیث صحیح است و من در المسند احادیثی را از میان هفتصد و پنجاه هزار حدیث برگزیدم»<sup>۴</sup>.

عبارت‌ها در این باره فراوان است و همگی بر این نکته صراحت دارند که تنها اندکی از سنت صحیح در صحیحین گرد آمده است و آن احادیث در مجموعه‌های حدیثی دیگر گردآوری شده است. از این رو، مهم در پذیرش یا ردّ روایت، صحت آن است، خواه این روایت در صحیحین باشد خواه در کتاب حدیثی دیگر؛ نظیر

۱. به نقل از مقدمه صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۶.

۲. مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۶.

۴. سیوطی، تدریب الراوی، ص ۷۵.

## المسانید و السنن.

اما درجه بندی و تقسیم کتاب‌ها، اگرچه برخی از علمای شما بدان اشاره کرده‌اند، لیکن هیچ معنایی ندارد؛ زیرا که معیار اعتماد بر حدیث یا ترک آن، صحت و ضعف آن است و من در نامه‌ای که برای شما فرستادم، کوشیدم که در مسائل اصلی مورد اختلاف بروایات صحیح و معتبر تکیه کنم.

وانگهی، من نمی‌دانم چگونه به خودتان اجازه می‌دهید که علم و سنت پیامبر ﷺ را به صحیحین منحصر کنید و از اینکه شیعیان باور دارند که پیامبر ﷺ علی عليه السلام را به علمش اختصاص داد و صحابه برای برطرف کردن مشکلات عقیدتی و احکام شرعی به او رجوع می‌کردند، ناراحت می‌شوید؟

چهارم: هر چند که به طور اساسی در شناخت حقیقت، به کتاب‌های تاریخ تکیه نمی‌کنیم، لیکن از نگاه علمی حذف منابع تاریخی از فهرست منابع شناخت نیز درست نیست. از این رو، می‌بینیم که تاریخ، دانش و شیوه‌های خاص خود را دارد و مراکز علمی از دیرزمان به آن اهمیت می‌داده و برای بررسی آن واحدها ورشته‌هایی در دانشگاه‌ها و بنیادها تأسیس گردیده است و این کار، تنها به این دلیل است که نقش تاریخ در ترسیم برخی آثار حقیقت بسیار رساست.

اگر تاریخ و علم تاریخ در آگاهی از برخی حقایق نقشی نداشته باشد، بررسی آن لغو و بیهوده است و لازمه آن، به دور انداختن تمامی کتاب‌های تاریخ می‌باشد که تاریخ طبری، ابن کثیر، ابن اثیر، ابن عساکر، تاریخ ذهبی، العواصم من القواصم و دیگر کتاب‌های تاریخی که از نگاه اهل سنت جایگاه ویژه‌ای دارد از آن جمله‌اند.

به ویژه اینکه بسیاری از کتاب‌های تاریخ بر شیوه اهل حدیث در نقل روایات تکیه می‌کنند، نظیر آوردن اسنادها و طریق‌های آن و تصحیح این روایات در بسیاری از اوقات و نقد یا توثیق راویان آن، همانند تاریخ خطیب بغدادی و تاریخ

این کثیر و امثال آن.

به علاوه، برخی حوادث تاریخی یا روایت‌هایی که در این حوادث بیان شده، اگرچه برطبق شیوه‌ی اهل حدیث، ضعیف است، لیکن می‌تواند قرینه و گواهی باشد که به قراین و روایات دیگر پیوست داده شود و آن‌ها را تقویت کند و در مجموع، دلیلی را تشکیل دهد که موجب اطمینان به ثبوت یکی از حقایق شود، حقیقتی که برآموزه‌های دینی و عقیدتی اثرگذاری مستقیم دارد.

این است روش درست در تعامل با کتاب‌های شناخت دینی، نه روش اسقاط و لغو آن‌ها از اساس.

### تهمت زدن تکیه بر روایات ضعیف

شما در صفحه ۳۵ گفته‌اید: «آن‌گاه در استدلال به احادیث ضعیف زیاده‌روی کرده و از احادیث صحیح که اصحاب رسول خدا ﷺ را ستایش می‌کند دوری گزیده‌اید».

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: این تهمت زدن شما که من بر احادیث ضعیف تکیه کرده‌ام، دوری گزیدن از راه درست است و در این باره، داوری را به خواننده بزرگوار و می‌گذاریم، تا مقدار نادرستی سخنان شما را ببیند.

ثانیاً: من حدیث صحیحی را بر مبنای شما که همه صحابه را ستایش کند نیافتم و چنانچه حدیثی در این زمینه وجود داشت، ما هم آن را بیان می‌کردیم.

شما در صفحه ۳۵ گفته‌اید: «شما دلالت آیاتی را که صحابه را ستایش می‌کند باطل کرده‌اید و آن را مقید ساخته‌اید تا با عقایدتان همخوانی پیدا کند».

در پاسخ می‌گوییم: من آیاتی را که برخی از صحابه را ستایش می‌کند، از پیش

خودم مقید نکرده‌ام، بلکه این آیات خودبه‌خود مقید بوده است، زیرا ما آیه‌ای نیافتیم که مطلق باشد و همه صحابه را ستایش کند و اگر چنین آیه‌ای وجود دارد، لطفاً ما را از آن آگاه سازید.

اما آنچه را در کتاب خود نوشته‌اید و چنین پنداشته‌اید که این آیه مطلق است و همه صحابه را دربرمی‌گیرد، افزون بر اینکه به این ادّعی شما در نامه‌ام پاسخ داده‌ام، به زودی و به تفصیل در این کتابم به آن پاسخ خواهم داد.

### تهمت زدن به تکیه بر روش گزینشی در روایات

شما در صفحه ۳۵ گفته‌اید: «آن‌گاه خواننده را به این توهم انداخته‌اید که بیشتر اصحاب پیامبر ﷺ - اگر همه آنان نباشند - منافق‌اند، سپس به خواننده وانمود کرده‌اید که تشخیص مؤمنان از منافقان در دوران رسول خدا ﷺ امکان‌پذیر نبوده است... تا پایان استدلال‌های گزینشی».

در پاسخ می‌گویم:

اولاً: ای برادر من، این تهمت‌های واهی و دروغ بستن چرا؟

کجاست آن عبارتی که وانمود می‌کند بیشتر صحابه پیامبر ﷺ منافق‌اند؟

اگر چه ما بر این باوریم که منافقان طایفه بزرگی را در جامعه صحابه تشکیل می‌دادند، همان‌گونه که آیات و روایاتی که در آینده بدان اشاره خواهیم کرد، بر این موضوع دلالت دارد، لیکن ما باور نداریم که بیشتر صحابه پیامبر ﷺ یا همه آنان منافق‌اند - آن‌گونه که ما را متهم کرده‌اید -، زیرا این چیزی است که هیچ مسلمان با انصافی آن را باور ندارد، چگونه چنین باشد، در حالی که در میان آنان برگزیدگان و مجاهدان و شهیدان وجود دارند؟

ثانیاً: در آینده درباره مسئله ناشناخته بودن منافقان در دوران رسول خدا ﷺ

سخن گفته خواهد شد؛ زیرا من به زودی در جایگاه خود - برحسب منابع شما - خواهم گفت که خداوند همه منافقان را به پیامبرش معرفی نکرد و آن حضرت تنها برخی از ایشان را می‌شناخت.

ثالثاً: اما اینکه مرا متهم کردید که با منابع شما گزینشی برخورد کرده‌ام، نشان دهنده آن است که جناب عالی نسبت به شیوه استدلال و مناظره در مسائل مورد اختلاف چندان شناخت ندارید؛ چه اقتضای مناظره آن است که وقتی شخص بخواهد طرف مقابل را به حقانیت دیدگاه خود وادار کند یا نقطه‌های خطا و تناقض را در باور خصم برجسته سازد، باید به چیزی استدلال کند که از دیدگاه خصم او درست باشد و این، گزینش به شمار نمی‌رود.

### تهمت زدن به گزینشی عمل کردن در احادیث فضایل

شما در صفحه ۳۵-۳۶ گفته‌اید: «کسی که از نامه شما آگاهی یابد، روش شگفت‌آوری را می‌بیند؛ زیرا شما منابع اصلی اهل سنت و احادیثی را که بزرگان صحابه را ستایش و تزکیه می‌کند رها کرده‌اید و به احادیث ضعیف یا جعلی تکیه کرده‌اید که می‌گوید: گویی سفارشی از پیامبر ﷺ وجود داشته است و این گروه به آن خیانت کرده‌اند».

آن‌گاه روایاتی را به عنوان نمونه در ستایش ابوبکر آورده‌اید.

در پاسخ می‌گوییم:

نخست: برایتان بیان کردم که این کار، به معنای گزینش احادیث نیست، بلکه شیوه استدلال در مناظره آن را ایجاب می‌کند.

دوم: احادیثی را که شما از کتاب‌های خودتان در ستایش ابوبکر آورده‌اید، برحسب شیوه استدلال در مناظره، درست نیست؛ زیرا ما به صحت این احادیث،

اعتقاد نداریم، چرا که آن‌ها از طریق ما روایت نشده است.

سوم: روایات ستایشی را که در برخی از کتاب‌های ما وجود دارد آورده‌اید، براساس اصول حدیثی و رجالی مورد قبول ما، آن‌ها روایات بسیار ضعیفی است. بگذریم از اینکه بسیاری از آن‌ها خالی از ستایش است.

چهارم: بر شما پوشیده نیست که مسئله تدوین حدیث، مراحل و دگرگونی‌های مختلفی را پشت سر نهاده است؛ چه ممنوعیت حدیث و تدوین آن نزدیک به یک سده به طول انجامید. آن‌گاه تدوین حدیث، زیر نظر و مراقبت حکومت اموی آغاز شد که کاملاً با علی علیه السلام و فرزندان و شیعیان او، دشمنی داشت و به همین دلیل، این حکومت از روی عمد می‌خواست فضایل آنان را نابود سازد و احادیثی را که در فضیلت آنان وارد شده است، به دیگر افراد صحابه نسبت دهد. بگذریم از اینکه امویان از راه دروغ و نیرنگ، احادیثی را جعل کردند تا مسئله حقانیت علی علیه السلام در امامت و خلافت را بپوشانند و به همین دلیل، باب فضایل، نخستین بابی است که جعل و پنهان‌کاری به آن راه یافت.

ابن تیمیه در مقام بیان طوایف جعل‌کنندگان روایت گفته است: «کسانی که احادیثی را به دروغ در فضایل اشخاص، مکان‌ها و زمان‌ها جعل کردند، گمان‌شان این بود که کاری مثبت و برحق انجام می‌دهند»<sup>۱</sup>.

بنابراین، فرد پژوهشگر روشن فکر باید درباره این حقیقت بیندیشد و مراحلی را که تاریخ تدوین حدیث پشت سر نهاده و دخالت سیاست‌های مغرضانه و حکومت‌های ستمگر را در این تدوین، تجزیه و تحلیل کند.

پنجم: شما شیوه گزینشی را که ما را بدان متهم کردید، خودتان در آوردن احادیث

۱. ابن تیمیه، درء التعارض، ج ۳، ص ۳۲۹.

فضایل به کار گرفته‌اید؛ زیرا از طریق ما روایاتی را برگزیده‌اید که از نگاه سند ضعیف است و از نگاه دلالت ظهور ندارد و روایات صحیح و روشن دیگری را که با گفته شما سازگاری ندارد، رها کرده‌اید. همچنین، روایات فضیلت‌ها را از کتاب‌هایتان گزینش کرده‌اید و از روایات دیگری که از خلیفه ابوبکر در بسیاری از مواضع انتقاد کرده است، روی برتافته‌اید؛ روایاتی که با روایات فضایل ناسازگاری دارد. از این رو، برای شما سزاوار بود که این تعارض و ناسازگاری را حل می‌کردید.

اینک به بیان چند نمونه از روایات انتقادی می‌پردازیم:

۱- هنگامی که علی علیه السلام و عباس نزد عمر آمدند و میراث نبوی را از او مطالبه کردند، عمر در پاسخ آن دو چنین گفت:

«ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: ما پیامبران چیزی به عنوان ارث برجای نمی‌گذاریم. آنچه از ما برجای می‌ماند صدقه است. اما شما دو نفر او را دروغگو، گناهکار، حيله‌گرو خائن می‌دانید»<sup>۱</sup>.

۲- روایتی که صنعانی، طبرانی<sup>۲</sup>، ابن سعد<sup>۳</sup>، ابن کثیر<sup>۴</sup> و دیگران روایت کرده‌اند. عبارت این روایت از صنعانی است: ابوبکر به ایراد سخن پرداخت و گفت:

«سوگند به خدا، من بهتر از شما نیستم و این مقام را دوست نداشتم و دوست داشتم که در میان شما کسی می‌بود که این مقام مرا برعهده می‌گرفت. گمان می‌کنید که من در میان شما سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجرا می‌کنم، چنین نیست؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط وحی نگهداری می‌شد و فرشته‌ای او را همراهی می‌کرد،

۱. مسلم، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷۸.

۲. طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۶۰.

۳. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱۲.

۴. ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۶، ص ۳۳۴.

در حالی که همراه من شیطان است که مرا فریب می دهد. بنابراین، هرگاه خشمناک شدم، از من دوری کنید که من به خاطر رنگ مو و پوست شما هیچ تفاوتی میان شما قائل نمی شوم. هان! مراقب من باشید. اگر درست رفتار کردم، مرا کمک نمایید و اگر منحرف شدم، راستم کنید»<sup>۱</sup>.

این سخن، اعترافی است از سوی ابوبکر بر اینکه او، با وجود آن فضایی که جناب عالی برایش بیان کردید، با دیگر صحابه هیچ تفاوتی ندارد، بلکه همانند دیگر مردم است؛ زیرا وی شیطانی دارد که او را به خطاها و لغزشها و گمراهیها وادار می کند.

۳- بخاری در صحیح خود از ابن ابی ملیکه در سبب نزول آیه: ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾<sup>۲</sup> روایت کرده و گفته است: «نزدیک بود ابوبکر و عمر هلاک گردند و این زمانی بود که هیئت از بنی تمیم نزد پیامبر ﷺ آمد. یکی از آن دو نظرش به اقرع بن حابس تمیمی حنظلی برادر بنی مجاشع بود و دیگری به فردی دیگر. از این رو، ابوبکر به عمر گفت: تو خواستی با من مخالفت کنی. عمر گفت: من قصد مخالفت با تو را نداشتم و صدای آن دو نزد پیامبر ﷺ بالا رفت»<sup>۳</sup> و به همین سبب، آیه نازل شد.

۴- بخاری از عائشه روایت کرده است که گفت: «آن فاطمة بنت النبی ﷺ ارسلت الی ابی بکر تسأله میراثها - الی ان قالت: - فابی ابوبکر ان یدفع الی فاطمة منها شیئاً، فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت و عاشت بعد النبی ﷺ سنّة اشهر، فلما توفیت دفنها زوجها علی ﷺ لیلاً ولم یؤذن بها

۱. صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، ج ۱۱، ص ۳۳۶.

۲. حجرات (۴۹): ۲.

۳. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۳۹۴، کتاب الاعتصام بالکتاب والسنّة.



ابابکر<sup>۱</sup>؛ فاطمه دختر پیامبر ﷺ شخصی را نزد ابوبکر فرستاد و از وی میراثش را مطالبه کرد. تا اینکه گفت: ابوبکر از پرداخت چیزی از میراث فاطمه به او خودداری کرد. از این رو، فاطمه علیها السلام از ابوبکر رو گردانید و دیگر با وی سخن نگفت تا اینکه از این جهان رخت بربست. او پس از پیامبر ﷺ شش ماه زندگی کرد و چون درگذشت، شوهرش علی علیه السلام او را شبانه به خاک سپرد و ابوبکر را از دفن او باخبر نکرد.

رسول خدا ﷺ در حق فاطمه علیها السلام فرمود: «أما فاطمة بضعة منی، یؤذینی ما آذاها<sup>۲</sup>؛ فاطمه پاره تن من است، هر چه او را آزار دهد، مرا آزار می دهد». نیز فرمود: «فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی<sup>۳</sup>؛ فاطمه پاره تن من است. پس، هر که او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است».

ابن حجر در فتح الباری پیرامون این روایت گفته است: «سهیلی به این حدیث استدلال کرده است که هر که فاطمه را دشنام دهد، کافر می شود و دلیل آن هم این است که او از کسی که او را دشنام دهد، خشنم می شود و پیامبر ﷺ خشم او را خشم خود دانسته است و هر که پیامبر ﷺ را به خشم آورد، کافر است»<sup>۴</sup>.

امثال این روایات فراوان است که ما به دلیل رعایت اختصار آن ها را نقل نکردیم. این روایت، علامت های استفهام پیرامون فضایی را که در کتاب هایتان آورده اید، تشکیل می دهد.

۱. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۷۷، کتاب المغازی.

۲. مسلم، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۳، کتاب فضائل الصحابة.

۳. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۴۴۶، کتاب فضائل اصحاب النبی، ح ۳۷۱۴.

۴. ابن حجر، فتح الباری، ج ۷، ص ۸۲.

**آیاتی که گروهی از صحابه و برخی از زنان پیامبر ﷺ را نکوهش می‌کند**

در صفحه ۴۴ گفته‌اید: «صحابه را خداوند مقتدر و بزرگ ستایش کرده و آنان را نکوهش نکرده است و دربارهٔ امهات مؤمنان نیز نکوهشی نرسیده است.»  
می‌گویم: پاسخ این شبهه در ضمن عناوین زیر داده می‌شود:

**اول: آیاتی که برخی از صحابه را نکوهش می‌کند**

این سخن شما: «صحابه را خداوند مقتدر و بزرگ ستایش کرده است»، دقیق نیست؛ زیرا آیاتی که در ستایش صحابه وارد شده، مجمل و نامفهوم است و ستایش این آیه، مشروط بر آن است که ایمان، اطاعت و پیروی صحابه از رسول اکرم ﷺ ادامه داشته باشد. تفصیل در این باره به زودی خواهد آمد.  
اما این سخن شما: «خداوند صحابه را نکوهش نکرده است»، برخلاف تحقیق و پژوهش است؛ زیرا آیاتی که برخی از صحابه را نکوهش کرده، بسیار است، هرچند که عبارت‌های نکوهش و توبیخ، گوناگون و مختلف است. اینک به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم و تفصیل آن را به کتاب‌هایی واگذار می‌نماییم که در این زمینه اختصاص یافته است:

۱- این سخن خداوند: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾؛<sup>۱</sup> «از میان مردم کسی است که خدا را فقط بریک حال [بدون عمل] می‌پرستد. پس اگر خیری به او برسد بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد روی برتابد در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیان آشکار». این آیه دربارهٔ برخی افرادی

نازل شده است که اسلام آورده و رسول خدا ﷺ را دیده‌اند.

ابن کثیر در تفسیر خود از ابن ابی حاتم، با سندش از ابن عباس آورده است که گفت: «گروهی از اعراب نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و اسلام می‌آوردند و زمانی که به سرزمین‌های خود باز می‌گشتند، چنانچه سالی پرباران و فراوانی وزاد و ولد خوب می‌دیدند، می‌گفتند: دین ما دین خوبی است و بدان چنگ بزنید و چنانچه سال قحطی و خشکسالی وزاد و ولد بد را می‌دیدند، می‌گفتند: در این دین ما خوبی وجود ندارد». از این رو، خداوند بر پیامبرش این آیه را فرو فرستاد: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾<sup>۱</sup>؛ «این رویداد را بخاری نیز با عبارت‌هایی دیگر در صحیح خود روایت کرده است»<sup>۲</sup>.

روشن است که آن اعراب از صحابه هستند؛ زیرا آنان مشمول تعریف بخاری، احمد، نووی، ابن حجر و دیگران‌اند؛ چه آنان نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند، او را می‌دیدند، اسلام می‌آوردند و به دست او هدایت می‌شدند و همین مقدار در شمردن شخص از صحابه رسول خدا ﷺ - برحسب تعریف بزرگان - بسنده است. بخاری در صحیح خود گفته است: «و من صحب النبی ﷺ أَوْ رَاهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ»<sup>۳</sup>؛ هر که از مسلمانان که با پیامبر ﷺ هم صحبت شده یا او را دیده باشد، از اصحاب او به شمار می‌رود».

احمد بن حنبل گفته است: «کل من صحبه سنة او شهراً او يوماً او ساعة و راه

۱. ابن کثیر، القرآن العظيم، ج ۳، ص ۲۱۹.

۲. بخاری، صحیح البخاری، ج ۳، ص ۲۲۴، کتاب الجهاد والسير، باب ۱۹۰.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۸۸، کتاب الفضائل، باب ۱۹۰.

فهومن اصحابه له الصحبة<sup>۱</sup>؛ هر که از مسلمانان پیامبر ﷺ را یک سال یا یک ماه یا یک روز یا یک ساعت همراهی کند و او را ببیند، وی از اصحاب اوست».

نووی در شرح خود بر صحیح مسلم گفته است: «فاما الصحابی فكل مسلم رأى رسول الله و لولحظة هذا هو الصحيح في حده و هو مذهب احمد بن حنبل و ابی عبدالله البخاری فی صحیحہ و المحدثین كافة<sup>۲</sup>؛ اما صحابه هر مسلمانی است که رسول خدا ﷺ را دیده باشد، اگر چه این دیدار او یک لحظه باشد. این سخن در حدّ خودش درست است، زیرا همان دیدگاه احمد بن حنبل و ابوعبدالله بخاری در صحیح خود و همه محدثان است».

بی تردید، آیه پیش گفته، به روشنی سخت ترین نکوهش و سرزنش از عبادت های سطحی و شناخت ساده لوحانه آنان از اسلام است و حتی این آیه در ارتداد این گروه از صحابه و زیان دیدن آشکار آنان در دنیا و آخرت صراحت دارد.

۲- این سخن خداوند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»<sup>۳</sup>؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی می گوئید که انجام نمی دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگوئید و انجام ندهید». پوشیده نماند که واژه «مقت» به معنای سخت ترین نفرت و خشم و دوری از رحمت خداوند است و این سخن آشکار لغویان<sup>۴</sup> و مفسران<sup>۵</sup> است. آیا واژه ای وجود دارد که از واژه هایی همچون بغض و غضب و دور کردن از رحمت خدا، بر

۱. احمد بن حنبل، اصول السنّة، ص ۴۰.

۲. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵-۳۶.

۳. صف (۶۱): ۲-۳.

۴. جوهری، الصحاح، ج ۱، ص ۲۶۶؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۹۰.

۵. طبری، ابن جریر، جامع البیان، ج ۲۲، ص ۱۷۲؛ نحاس، معانی القرآن، ج ۵، ص ۴۶۲.

نکوهش و سرزنش بیشتر دلالت داشته باشد؟

این آیه - برطبق گفته آشکار مفسران و دیگران - در شأن گروهی از صحابه نازل شده است که کردارشان برخلاف گفتارشان بوده است و تردیدی وجود ندارد که این خصلت نکوهیده از خصلت‌های منافقان است.

طبری در تفسیرش گفته است:

«اهل تأویل در سبب نزول این آیه دچار اختلاف شده‌اند. برخی از آنان گفته‌اند: این آیه برای سرزنش گروهی از مؤمنان نازل شد که آرزو کردند بهترین اعمال را بشناسند و خداوند آن را به آنان شناساند و زمانی که آن را شناختند، با این آیه سرزنش شدند. گروه دیگری از مفسران گفته‌اند: این آیه در سرزنش گروهی از اصحاب رسول خدا ﷺ نازل شد که به کار نیکویی افتخار می‌کردند که هنوز انجام نداده بودند و می‌گفتند: ما چنین و چنان کردیم. از این رو، خداوند آنان را از بهر افتخار به کارهای انجام نداده سرزنش کرد»<sup>۱</sup>.

این سخن طبری که آیه نشان‌دهنده سرزنش و عتاب گروهی از صحابه از سوی خداوند است، به روشنی نشان می‌دهد که گاه عتاب معنای سرزنش را دربردارد، بلکه نشان‌دهنده سخت‌ترین نوع نکوهش است، همان‌گونه که در معنای واژه «مقت» اشاره کردیم.

ابن کثیر در این زمینه گفته است:

«از ابن عباس درباره آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا آنچه را که انجام نمی‌دهید، به زبان می‌آورید؟»، روایت شده است که گفت: گروهی از مؤمنان، پیش از آنکه جهاد واجب شود می‌گفتند: دوست

۱. طبری، ابن جریر، جامع البیان، ج ۲۸، ص ۱۰۷.

۲. صَفِّ (۶۱): ۲.

داشتیم که خداوند ما را به محبوب‌ترین عمل نزد خود، رهنمونی می‌کرد و ما بدان عمل می‌کردیم.

از این رو، خداوند به پیامبرش خبر داد که محبوب‌ترین عمل، ایمانی است که در آن تردیدی نباشد و جهاد با گناهکارانی است که با ایمان مخالفت ورزند و بدان اعتراف نکنند. اما زمانی که فرمان جهاد نازل شد، گروهی از مؤمنان آن را خوش نداشتند و فرمان جهاد بر آنان دشوار آمد و به همین دلیل، خدای سبحان فرمود: ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ و این دیدگاه ابن جریر است.

مقاتل بن حیان گفته است:

«مؤمنان گفتند: اگر محبوب‌ترین عمل نزد خدا را می‌دانستیم، به طور حتم بدان عمل می‌کردیم. از این رو، خداوند آنان را به محبوب‌ترین عمل رهنمونی کرد و فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا﴾<sup>۱</sup>؛ «خداوند کسانی را که در راه او صف در صف می‌جنگند، دوست می‌دارد». خداوند محبوب‌ترین عمل را برای آنان بیان کرد و در جنگ اُحُد آنان را آزمایش نمود. اما آنان از پیامبر ﷺ روی گردانیدند، پس خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۲</sup>.

ابن جریر در تفسیرش بر این نظر است که آیه درباره مؤمنان، و نه منافقان، نازل شده است و در تعلیل آن گفته است: «چون خداوند عزوجل در آن مؤمنان را مورد خطاب قرار داده و فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾. چنانچه این آیه در حق منافقان نازل می‌شد، آنان را به داشتن ایمان توصیف نمی‌کرد»<sup>۳</sup>.

۳- آیه: ﴿إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ

۱. صف (۶۱): ۴.

۲. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۸۲-۳۸۳.

۳. طبری، ابن جریر، جامع البیان، ج ۲۸، ص ۱۰۸.

الْحَنَاجِرِ وَتُظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا \* هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا \* وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا<sup>۱</sup>؛ «هنگامی که از بالای [سر] شما و از زیر [پای] شما آمدند و آن گاه که چشم‌ها خیره شد و جان‌ها به گلوگاه‌ها رسید و به خدا گمان‌هایی [نابجا] می‌بردید. آنجا [بود که] مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند. و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است می‌گفتند: خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما وعده‌ای ندادند».

قرطبی در تفسیر این آیه و سبب نزول آن گفته است:

«طعمة بن ابيرق و معتب بن قشیر و گروهی که در حدود هفتاد نفر بودند، در جنگ خندق گفتند: چگونه وعده گنج‌های کسری و قیصر را به ما می‌دهد، در حالی که احدی از ما توان رفتن به قضای حاجت را ندارد؟»<sup>۲</sup>.

شرح حال نویسان طعمة بن ابيرق انصاری را از صحابه بر شمرده‌اند و گفته‌اند: معتب بن قشیر از کسانی بود که در بدر و أُحُد حضور داشت و او را نیز در شمار صحابه آورده‌اند.<sup>۳</sup>

از این رو، چنانچه این صحابه از منافقان باشند، نکوهش و سرزنش آنان در قرآن، نیازی به بیان ندارد؛ زیرا خداوند در چندین جا از کتاب عزیزش منافقان را نکوهش کرده و حتی یک سوره کامل در شأن آن‌ها نازل نموده و این سوره را به نام آن‌ها نام نهاده است و چنانچه آنان از کسانی باشند که در دل‌هایشان بیماری

۱. احزاب (۳۳): ۱۰-۱۲.

۲. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۴۷.

۳. ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۳، ص ۴۲۰؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى،

ج ۳، ص ۴۶۳.

است، خداوند در حق ایشان چنین فرموده است:

﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أُنزِلَتْ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَّادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ \* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ «و چون سوره‌ای نازل شود، از میان آنان کسی است که می‌گوید: این [سوره] ایمان کدام یک از شما را افزود؟ اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمان شان می‌افزاید و آنان شادمانی می‌کنند. اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی شان افزوده و در حال کفر درمی‌گذرند». ما بیانی روشن‌تر در نکوهش از بیان این آیه مبارکه نمی‌یابیم.

۴- این آیه: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدَانًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾<sup>۲</sup>؛ «و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و نباید زنان او را پس از [رحلت] او به نکاح خود درآورید، چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی] بزرگ است». آیا این بیان در این آیه، عتابی محض و خالی از هرگونه سرزنش و نکوهش است؟

بغوی در تفسیر این آیه گفته است: «این آیه درباره‌ی مردی از اصحاب پیامبر ﷺ نازل شد که گفت: اگر رسول خدا بمیرد، به طور حتم با عاتشه ازدواج می‌کنم. مقاتل بن سلیمان گفته است: این مرد، طلحة بن عبیدالله بود. از این رو، خداوند مقتدر و بزرگ به او خبر داد که این کار حرام است و فرمود: ﴿إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾؛ «یعنی این کار گناهی بزرگ است»<sup>۳</sup>.

آلوسی در تفسیر این آیه گفته است: «﴿أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ﴾؛ یعنی در زندگی او

۱. توبه (۹): ۱۲۴-۱۲۵.

۲. احزاب (۳۳): ۵۳.

۳. بغوی، تفسیر البغوی، ج ۳، ص ۵۴۱.



کاری انجام دهید که او دوست ندارد و از آن آزار می‌بیند». ﴿وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أُزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا﴾؛ حَقِّ ندارید که پس از درگذشت یا جدایی او با همسرانش ازدواج کنید. این جمله همانند تخصیص پس از تعمیم است؛ زیرا ازدواج با همسر مرد، پس از درگذشت یا جدایی، از بزرگ‌ترین عوامل آزار دهندهٔ او به شمار می‌رود.<sup>۱</sup>

بنابراین، برخی از صحابه که دارای هم‌نشینی طولانی با پیامبر ﷺ بوده و هجرت و جهاد کرده‌اند، همانند طلحه و امثال او، با گفتار و کردارشان آن حضرت را آزار می‌دادند و این امر موجب شد که آیاتی در نکوهش و توبیخ آنان نازل گردید. آیات قرآنی دیگر، نیز کسانی را که پیامبر ﷺ را آزار می‌دادند، لعن کرده و به آنان وعده عذاب خوارکننده داده است. خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾<sup>۲</sup>؛ «بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده کرده است».

آنچه گفته آمد، برخی از آیات مبارکه‌ای بود که گروهی از صحابه را نکوهش و سرزنش کرده است. آیات بسیاری دیگر نیز وجود دارد که برخی از آن‌ها را در نامه‌ای که به شما فرستادم نوشته‌ام و این آیات پیوست این کتاب است. همچنین آیات فراوان دیگری در این زمینه هست که آن‌ها را در پاسخ‌های آینده خواهیم آورد. بگذریم از آیاتی که در حَقِّ منافقان نازل شده است که به زودی بیان خواهیم کرد که این منافقان نیز از زمرهٔ صحابه‌اند و آیات نکوهش منافقان هم بر شما پوشیده نیست.

۱. آلوسی، روح المعانی، ج ۲۲، ص ۷۲.

۲. احزاب (۳۳): ۵۷.

افزون بر این آیات، روایات به هم پیوسته و رویدادهایی تاریخی وجود دارد که از ستم‌های برخی از صحابه و آزارهای آنان بر پیامبر ﷺ و نکوهش و توبیخ شدید آنان از سوی آن حضرت، آکنده است و اگر کسی این مطلب را انکار کند از روی دشمنی و زورگویی است.

**دوم: آیاتی که برخی از زنان پیامبر ﷺ را نکوهش می‌کند**

این سخن شما: «دربارهٔ امهات مؤمنان نکوهشی نیامده است» نباید از یک استاد فاضلی همچون شما صادر شود که مدّت زمان درازی در دانشگاه‌ها و مراکز دینی درس خوانده و درس گفته است؛ زیرا بر شما پوشیده نیست که آیات فراوانی وجود دارد که آشکارا برخی از زنان پیامبر ﷺ را با سخت‌ترین عبارات نکوهش و سرزنش می‌کند و اینک به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

۱- سخن خداوند: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ \* عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُدْلِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ﴾؛ «اگر [شما دوزن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است] واقعاً دل‌هایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید، در حقیقت، خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان [نیز یاور اویند] و گذشته از این، فرشتگان [هم] پشتیبان [او] خواهند بود. اگر پیامبر، شما را طلاق گوید، امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما به او عوض دهد».

این دو آیه به اتفاق مفسران و محدّثان دربارهٔ عائشه و حفصه نازل شده است. آنان گفته‌اند: این دوزن پیامبر ﷺ را آزار دادند و بر نافرمانی از او، و به خشم

درآوردن او همدست شدند. از این رو، پیامبر ﷺ مدتی از آن‌ها کناره‌گیری کردند. به همین دلیل، خداوند این آیات را نازل کرد و از آن‌ها خواست که از کار زشتشان توبه کنند و در غیر این صورت، خداوند به آن‌ها هشدار داد که پیامبر ﷺ آن‌ها را طلاق خواهد داد و عذاب اخروی شامل حال آن‌ها خواهد شد. این آیات، افزون بر اینکه در بردارنده نکوهش و سرزنش و هشدار به آن دو است، آنچه را که مفسران در سبب نزول آیات بیان کرده‌اند، صراحت دارد که عائشه و حفصه پیامبر ﷺ را آزار دادند و از او نافرمانی کردند و این در حالی است که خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾<sup>۱</sup>.

سمرقندی در تفسیرش گفته است:

«وَإِنْ تَطَّاهَرَا عَلَيْهِ»؛ یعنی آن دوزن بر نافرمانی از پیامبر و آزار دادن او همدست شدند و در این صورت، مثل شما، مثل همسرنوح و همسر لوط است که با کار خود رسول خدا ﷺ را آزار دادید<sup>۲</sup>.

قرطبی در تفسیرش گفته است:

«وَإِنْ تَطَّاهَرَا عَلَيْهِ»؛ آن دو بر نافرمانی از پیامبر ﷺ و آزار او همدست شدند<sup>۳</sup>.  
مسلم در صحیح خود با سندش از عمر بن خطاب روایت کرده است که گفت: «من نزد عائشه رفتم و گفتم: ای دختر ابوبکر، آیا کارت به جایی رسیده است که رسول خدا ﷺ را آزار می‌دهی؟ او گفت: ای پسر خطاب، کار من چه ربطی به تو دارد؟ برو به دختر خودت بگو. آن‌گاه نزد حفصه رفتم و گفتم: ای حفصه، آیا کارت

۱. احزاب (۳۳): ۵۷.

۲. سمرقندی، تفسیر السمرقندی، ص ۴۴۶.

۳. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۸۹.

به جایی رسیده است که رسول خدا ﷺ را آزار می‌دهی؟ سوگند به خدا، رسول خدا ﷺ تورا دوست نمی‌دارد و اگر من نبودم، به طور حتم تورا طلاق می‌داد!.

۲- آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛<sup>۱</sup> «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند] شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند و بر یکدیگر خرده مگیرید و به هم لقب‌های زشت مدهید؛ چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند».

قرطبی در تفسیر این سخن خدا ﴿وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ﴾ گفته است:

«مفسران گفته‌اند: این آیه درباره دو تن از همسران پیامبر ﷺ نازل شد که ام‌سلمه را ریشخند می‌کردند و این بدان سبب بود که ام‌سلمه دو پهلویش را با پارچه سفیدی می‌بست و دو سر آن را از پشت سرش می‌آویخت، به گونه‌ای که به دنبالش کشیده می‌شد. از این رو، عائشه به حفصه گفت: نگاه کن به آنچه پشت سراو کشیده می‌شود و گویی زبان سگ است و به این ترتیب ام‌سلمه را ریشخند می‌کردند.

انس و ابن‌زید گفته‌اند: این آیه در شأن همسران پیامبر ﷺ که ام‌سلمه را به سبب کوتاه قامتی اش ریشخند می‌کردند نازل شده است. برخی گفته‌اند: درباره عائشه نازل شده است که با دستش به ام‌سلمه اشاره می‌کرد و می‌گفت: ای پیامبر

۱. مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۱۵۰، کتاب الطلاق، باب الایلاء، ح ۱۴۷۹.

۲. حجرات (۴۹): ۱۱.

خدا، او قد کوتاه است. عکرمه از ابن عباس نقل کرده است: «صفیه دختر حی ابن اخطب نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ! زنان مرا ریشخند می‌کنند و می‌گویند: ای یهودی، دختر دو یهودی! رسول خدا ﷺ به او فرمود: چرا به آنان نگفتی: هارون پدرم، موسی عمویم و محمد ﷺ شوهرم است»<sup>۱</sup>.

روشن است که این آیه، دسته‌ای از واژه‌های نکوهش، سرزنش، نهی و تهدید به آینده بد را دربردارد؛ زیرا واژه «بئس» را به کار برده که یکی از روش‌های نکوهش در زبان عرب است و افرادی را که به ایمان وصف کرده، از اقدام‌هایی که انجام داده بودند؛ از قبیل ریشخند، اشاره، القاب زشت و نام‌های زشت باز داشته است و به آنان هشدار داده است که چنانچه از این کارهای زشت خود دست برندارند، با ستمگران خواهند بود.

من در بیان نکوهش و سرزنش، شیوه‌ای سخت‌تر از این شیوه‌ها نمی‌یابم و چنانچه ما دلالت این عبارت‌ها را بر نکوهش و سرزنش انکار کنیم، نکوهش هیچ فاسق، یا منافق یا کافری در قرآن برایمان اثبات نمی‌شود؛ زیرا آیاتی که در نکوهش و سرزنش آنان رسیده، از الفاظ موجود در این آیات مبارکه در حق زنان پیامبر ﷺ و برخی صحابه فراتر نمی‌رود.

فخر رازی در تفسیرش گفته است:

«وَمَنْ لَمْ يَتُبْ» خداوند با این سخن، به همسران پیامبر ﷺ دستور داده است که از کارهای گذشته خود توبه و ابراز پشیمانی کنند و این مبالغه در هشدار و تأکید در بازداشت از کار خلاف شرع است»<sup>۲</sup>.

۱. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۲۶.

۲. فخر رازی، تفسیر الرازی، ج ۲۸، ص ۱۳۳.

نیز بیضاوی در تفسیرش گفته است:

«﴿فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾. آنان به دلیل اینکه به جای فرمان برداری، نافرمانی کردند و خود را در معرض عذاب قرار دادند، ستمگران اند»<sup>۱</sup>.

شوکانی در تفسیرش گفته است:

«﴿وَمَنْ لَّمْ يُثِبْ﴾؛ یعنی کسانی که از آنچه خداوند از آن نهی کرده است توبه نکنند ﴿فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ «انان ستمکاران اند؛ زیرا آنان آنچه را خداوند نهی کرده، مرتکب شده اند و از توبه خودداری کرده اند و به همین دلیل، بر کسی که لقب زشت بروی نهاده اند، ستم ورزیده و به دلیل اینکه مرتکب گناه شده اند، بر خودشان ستم کرده اند»<sup>۲</sup>.

آیات دیگری نیز وجود دارد که نافرمانی برخی از همسران پیامبر ﷺ و آزار رساندن آنان به رسول خدا ﷺ و نکوهش آنان توسط خداوند را آشکارا بیان کرده است.<sup>۳</sup>

این معنا را بسیاری از روایات متضافر [خبری که چند نفر مثلاً سه یا چهار نفر آن را نقل کرده باشند] که آشکارا می گوید: عائشه رسول خدا ﷺ را در چند مورد اذیت کرده است، تأیید می کنند؛ از باب نمونه، عائشه افرادی از همسران پیامبر ﷺ را که مورد علاقه او بوده اند با حسادتی که داشته مورد تعدی قرار داده و با این کار، آن حضرت را بارها آزار داده است. مثلاً خدیجه ﷺ را نکوهش می کرد و با سخنان تیز و تند خود، او را مورد هجوم قرار می داد و این در حالی بود که وی او را ندیده بود. این کار زشت او به دلیل حسادت بود؛ زیرا می دید که خدیجه منزلت و

۱. بیضاوی، تفسیر البیضاوی، ج ۵، ص ۲۱۸.

۲. شوکانی، فتح القدر، ج ۵، ص ۶۴.

۳. احزاب (۳۳): ۲۸-۳۰. رک: تفسیر الطبری و تفسیر القرطبی.

محبوبیت ویژه‌ای در قلب پیامبر اکرم ﷺ دارد و این رفتار او رسول خدا ﷺ را می‌آزرد و به خشم می‌آورد و این چیزی است که محدثان در مجامع حدیثی خود با سندهایی معتبر روایت کرده‌اند.

احمد در مسند خویش با سندی صحیح از عائشه روایت کرده است که گفت: «روزی رسول خدا ﷺ از خدیجه یاد کرد و ستایش او را به درازا کشانید و حسادت زنانگی من به جوش آمد و گفتم: ای رسول خدا، خداوند به جای آن پیرزن قریش که دهان او بر اثر افتادن دندان‌های سفیدش به سرخی گراییده بود، زنی همانند من را نصیب تو کرده است. عائشه گفت: با این سخن من، چهره رسول خدا ﷺ آن چنان دگرگون شد که هرگز ندیده بودم چنین تغییر کند، مگر هنگام نازل شدن وحی یا هنگامی که ابری سیاه بالای سرمی آمد و معلوم نبود که آبستن باران رحمت است یا عذاب»<sup>۱</sup>.

در عبارتی دیگر آمده است: «چهره او به گونه‌ای تغییر کرد که آن را ندیده بودم، جز هنگام نزول وحی یا آمدن ابری تیره که مشخص نبود حامل باران رحمت است یا عذاب»<sup>۲</sup>.

این حدیث را نیز حاکم در المستدرک روایت کرده و گفته است: «این حدیث، برطبق شرط مسلم صحیح است، لیکن وی و بخاری آن را روایت نکرده‌اند». ذهبی در دنباله سخن حاکم گفته است: «برطبق شرط مسلم»<sup>۳</sup>. هیشمی گفته است: «این حدیث را احمد روایت کرده و سند آن حسن است»<sup>۴</sup>. ابن کثیر در حاشیه‌ای که بر

۱. احمد بن حنبل، المسند، ج ۱۷، ص ۵۴۲، مؤلف برصحت اسناد حدیث حکم کرده است.

۲. همان، ص ۵۳۲.

۳. حاکم، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۳۱۸.

۴. هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۲۴.

سند این حدیث زده، گفته است: «این سند خوبی است»<sup>۱</sup>. این حدیث را بخاری<sup>۲</sup>، مسلم<sup>۳</sup>، ابن حبان<sup>۴</sup> و دیگران با عبارت‌های گونه‌گون روایت کرده‌اند.

این آیات شریفه و دیگر آیات و احادیث صحیح نبوی، مقدار آزارهای پیامبر ﷺ را که از نزدیکان خود در منزلش تحمل می‌کرد برای ما بیان می‌کند؛ آزاری که از بزرگ‌ترین آزارهای او به شمار می‌رود و ترجمه‌ای زنده از این حدیث نبوی است که فرمود: «ما اوذی احد ما اوذیت فی الله؛ احدی همانند من در راه خدا اذیت و آزار نشد»<sup>۵</sup>.

### سوم: عتابی که در بردارنده نکوهش و سرزنش است

من از این سخن شما بسیار شگفت زده شدم: «آری، آیات عتابی آمده است که از جایگاه آنان نمی‌کاهد، جایگاهی که در ضمن ده‌ها آیه ستایش‌کننده ثابت شده است و نام نهادن آیات عتاب‌کننده به آیات نکوهش‌کننده از شگفت‌آورترین سخنان است؛ زیرا هر عتابی در قرآن کریم، نکوهش نیست».

چرا که از آنچه پیش‌تر بیان شد، روشن گردید که آیات مبارکه پیش‌گفته، سخت‌ترین الفاظ نکوهش و سرزنش و هشدار را در حق گروهی از صحابه و برخی از زنان پیامبر ﷺ به کار برده‌اند؛ از قبیل حکم به مرتد شدن برخی از صحابه، زیان

---

۱. ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۳، ص ۱۵۸.

۲. بخاری، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۳۷۵۰.

۳. مسلم، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۹، کتاب الفضائل، ح ۲۴۳۷.

۴. ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۶۸. احادیثی که به دنبال آن دیدگاه شعیب از نوؤط آمد و او دیدگاه خود را درباره این حدیث چنین بیان کرده است: سند این حدیث برطبق شرط مسلم صحیح است.

۵. البانی، صحیح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۹۷۶. البانی درباره این حدیث گفته است: این حدیث، حسن است.



آشکار، خشم و طرد شدن از رحمت خدا، لعن آنان در دنیا و آخرت و دیگر تعبیرهای نکوهش و سرزنش که نمی‌توان آن‌ها را بر عتاب و ملامت محض حمل کرد؛ بلکه حمل این الفاظ شدید بر عتاب و ملامت اندک، کاری است بی‌منطق و دلیل. به علاوه، خود عتاب در بسیاری از اوقات در بردارنده نکوهش و سرزنش است و این مطلب، از سخنی به دست می‌آید که در مقام عتاب دارای الفاظ مذمت و نکوهش صادر شده است و همچنین از حالت گوینده و شرایط و واقعیتی به دست می‌آید که سخن برای بیان این واقعیت و اظهار نظر درباره آن صادر شده است. این موضوع بر کسی که کاربردهای عربی در این زمینه را بررسی می‌کند پوشیده نیست؛ زیرا بسیاری اوقات واژه عتاب با واژه‌های نکوهش و توبیخ و سرزنش مرادف است و شما در عبارت خود این حقیقت را بیان کرده‌اید: «هر عتابی در قرآن، نکوهش نیست»، یعنی برخی از عتاب‌ها نکوهش است و این چیزی است که ما آن را در آیات پیشین که در حق برخی از صحابه و برخی از زنان پیامبر ﷺ نازل شده، ثابت کردیم و قرطبی نیز - چنان که گفته شد - آن را تأیید کرده است.

### آیات عتاب پیامبر اکرم ﷺ

شما در صفحه ۴۵ گفتید: «خداوند کسی را مورد عتاب قرار داده که از صحابه و مادران مؤمنان [= همسران پیامبر] بهتر است، در حالی که این عتاب، نکوهش نیست. خداوند پیامبر ما محمد ﷺ را در چند مورد عتاب کرده، در حالی که این عتاب به معنای نکوهش او نیست. خداوند او را درباره شخص نابینا، درباره اسیران، درباره غلامش زید و درباره تحریم آنچه خداوند آن را حلال کرده عتاب کرده است، در حالی که این عتاب به معنای نکوهش و کاستن جایگاه او نیست».

می‌گویم: پاسخ به اشکال شما متضمن چند مطلب است:

اول - تفاوت میان عتاب پیامبر ﷺ و عتاب دیگران.

چنانچه، از باب جدال، فرض کنیم که خداوند پیامبرش را عتاب کرده است؛ اما عتاب او با الفاظ نکوهش و سرزنشی که خداوند با آن برخی از صحابه را مورد عتاب قرار داده است کاملاً تفاوت دارد؛ عتاب خداوند برای پیامبرش با عبارت «عفا الله عنك»؛ خداوند تو را ببخشد» همراه است؛ اما عتاب او به برخی از صحابه با این الفاظ آمده است: «وان اصابته فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا والآخرة»؛ و چون بلایی بدو رسد روی برتابد. در دنیا و آخرت زیان دیده است» و از این قبیل الفاظ نکوهش یا الفاظی که آن را عتابِ دربردارنده سرزنش می‌نامند. این در حالی است که خطاب خداوند با پیامبرش - بر فرض اینکه از الفاظ عتاب باشد - سرزنش‌آمیز نیست.

دوم - عتاب پیامبر ﷺ در قرآن کریم وجود ندارد.

ما بر این باوریم، مواردی که شما در حق پیامبر اکرم ﷺ آورده‌اید، خالی از هرگونه عتاب و سرزنش در حق اوست و عتاب این موارد به دیگر مخاطبان از صحابه و دیگران توجه دارد.

### ۱- آیات عتاب به خاطر شخص نابینا

اما نسبت به مسئله آن شخص نابینا درباره آیه: «عَبَسَ وَتَوَلَّى \* أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى»؛ «چهره درهم کشیده و روی گردانید که آن مرد نابینا پیش او آمد»، دیدگاه اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر این آیه آن است که مخاطب این آیات مبارکه، شخص دیگری است که در آن مجلس حضور داشته است و دلیل بر اثبات این دیدگاه، از خود آیات مبارکه فراوان است:

الف) خصلت‌هایی که در این دو آیه کریمه آمده است، خصلت‌های اخلاقی

نکوهیده‌ای را دربردارد که امکان ندارد، مقصود از آن‌ها پیامبر اکرم ﷺ باشد؛ چرا که ترش‌رویی با تهی‌دستان و روی گردانیدن از آنان و روی آوردن به ثروتمندان - چنان که آیات بعدی در این سوره بر آن صراحت دارد - نه از ویژگی‌های اخلاقی پیامبر ﷺ است و نه به رفتار کریمانه و دلسوزی و مهربانی او با اصحابش شباهت دارد.

ب) خداوند پیش از نزول سوره عبس، به عظمت اخلاق پیامبر ﷺ اشاره فرموده و گفته است: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٌ»<sup>۱</sup>؛ «راستی که تورا خوبی والا است». این آیه در آغاز بعثت نازل شده است. بنابراین، چگونه خردمندانه است که خداوند اخلاق پیامبرش را در آغاز بعثت او مطلقاً بزرگ بشمارد و سپس بار دیگر، او را به دلیل برخی از کارها و ویژگی‌های اخلاقی‌اش به شدت نکوهش و سرزنش کند؟

ج) آیه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ \* وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>؛ «و خویشتان نزدیکت را هشدار ده و برای آن مؤمنانی که تورا پیروی کرده‌اند، بال خود را فرو گستر». این آیه به دلیل اینکه در سیاق انذار عشیره [= بیم دادن قوم «پیامبر»] آمده در اوایل دعوت اسلامی نازل شده است. همچنین آیه‌ای دیگر: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۳</sup>؛ «پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب». این آیه نیز در آغاز دعوت علنی اسلام نازل شده است. بنابراین، چگونه می‌توان تصور کرد که پیامبر ﷺ با ترش‌رویی به چهره مؤمنان و روی برتافتن از آنان و روی آوردن به مشرکان، با این فرمان‌های الهی مخالفت ورزیده است، کاری که با فروتنی در برابر مؤمنان و روی برتافتن از مشرکان - که خداوند او را به این دو فرمان داده است - ناسازگاری دارد؟

۱. قلم (۶۸): ۴.

۲. شعراء (۲۶): ۲۱۴-۲۱۵.

۳. حجر (۱۵): ۹۴.

به علاوه، روی برتافتن از تهی‌دستان و ترش‌رویی با آنان و روی آوردن به ثروتمندان مشرک، از نگاه عقل و عاقلان، زشت و با اخلاق والای انسانی ناسازگار است و برای دوری‌گزیدن از آن به نهی صریح در قرآن نیاز نداریم. بنابراین، چگونه پیامبر اکرم ﷺ با این حکم عقلی مخالفت کند و کاری را انجام دهد که به روشنی از نگاه عقل و عاقلان زشت است؟

از این‌رو، خصلت‌های نکوهیده‌ای که درده آیه نخست از سوره عبس ذکر گردیده، مربوط به شخص دیگری است که در کنار پیامبر اکرم ﷺ نشسته بوده است و خداوند یک بار از طریق ضمیر غایب او را به طور مستقیم مورد خطاب قرار داده و یک بار از طریق مخاطب قرار دادن پیامبر ﷺ به وی خطاب کرده است تا او را به شدت محکوم و بیان کند که وی شایستگی ندارد، به طور مستقیم مورد خطاب خداوند قرار گیرد، هر چند که خطاب در سیاق نکوهش بوده است. برخی از مفسران و بزرگان اهل سنت برای این حقیقت تصریح کرده‌اند.<sup>۱</sup>

## ۲- آیات عتاب به سبب اسیر گرفتن

اما مسئله اسراء (یعنی اسیر گرفتن)، در آیه: «مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُنْخَنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»<sup>۲</sup>: «هیچ پیامبری را سزاوار نیست که [با هدف گرفتن فدیة] اسیرانی بگیرد تا در زمین از آنان به طور کامل کشتار کند. شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است»، در اینجا نیز عتاب به پیامبر اکرم ﷺ متوجه نیست،

۱. زرکشی، محمد، البرهان، ج ۲، ص ۲۴۳؛ قاضی عیاض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲،

ص ۱۶۷.

۲. انفال: (۸)؛ ۶۷.

بلکه ناظر به برخی از صحابهٔ اوست؛ چه عتاب در این آیه به دلیل اسیر گرفتن است نه به دلیل فدیة گرفتن تا عتاب متوجه پیامبر ﷺ باشد، زیرا در این آیه آمده است: «مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخَّنَ فِي الْأَرْضِ» و این عبارت به هیچ روی نشان دهندهٔ گرفتن فدیة نیست تا عتاب به پیامبر ﷺ بازگردد و به قرینهٔ ضمیر جمع در «تُرِيدُونَ» از آیه به دست می‌آوریم که این آیه درصدد آگاه کردن مسلمانان از یک نکتهٔ مهم در جنگ است و آن این است که آنان پیش از شکست کامل دشمن نباید سرگرم گرفتن اسیر شوند؛ چرا که برخی از رزمندگان مسلمان می‌کوشیدند که به شمار بیشتری از اسیران دست یابند، تا در برابر آزادی آنان، مبلغ بیشتر ثروت دریافت کنند و این، چیزی است که مسلمانان را از جنگیدن بازمی‌دارد و زمینه را برای دشمن هموار می‌سازد که نیروهایش را گرد آورد و بار دیگر جنگ را آغاز کند، همان‌گونه که این امر در جنگ احد رخ داد.

از اینجا، آیه به سرزنش کسانی پرداخته است که با این دستور مخالفت کردند و چنین گفته است: «تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ»؛ یعنی اهمیت دادن به جنبهٔ مادی و غفلت ورزیدن از هدف نهایی که همان پیروزی بر دشمن است، از رویدادهای بدی است که باید مسلمانان از آن پاک باشند.

گروهی از علمای اهل سنت این حقیقت را تأیید کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### ۳- آیات عتاب دربارهٔ زید و طلاق دادن همسرش

داستان زید و مسئله ازدواج و طلاق او در آیه: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

۱. ابوحیان اندلسی، تفسیر البحر المحیط، ج ۴، ص ۵۱۴؛ قاضی عیاض، الشفا بتعریف حقوق

المصطفی، ج ۲، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ ۗ؛ «و آن گاه که به کسی که خدا برا او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت داده بودی، می گفتی: همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار»، این آیه نیز از عتاب و سرزنش خالی است و به درمان یک پدیده اجتماعی نامشروع در اسلام می پردازد که مردم در دوران جاهلیت آن را انجام می دادند و پس از بعثت نیز به آن عمل می کردند و این پدیده، تحریم ازدواج با همسران فرزندخواندگان بود.

زید بن حارثه فرزندخوانده رسول خدا ﷺ و ناپسری او به شمار می آمد و همسر زید زینب دختر جحش بود. از این رو، خداوند به پیامبرش وحی کرد که زید بن حارثه به زودی برای طلاق دادن همسرش نزد او خواهد آمد و خداوند مقتدر و بزرگ به پیامبر ﷺ دستور داد که پس از جدایی زید از زینب با وی ازدواج کند، تا این کار، یکی از سنت های جاهلیت را که حرمت ازدواج با همسرپسرخوانده است فسخ کند. چون زید برای شکایت از همسرش و درخواست طلاق او به حضور پیامبر ﷺ آمد، آن حضرت در نصیحت و اندرز او کوتاهی نکرد، به ویژه اینکه او از امور زید آگاه بود و آن ها را مدیریت می کرد و می دانست که منافقان شایعه ساز به زودی درباره او تهمت پراکنی خواهند کرد و وی را به عشق داشتن نسبت به زینب دختر جحش متهم خواهند کرد و اینکه طلاق با برنامه ریزی او انجام شده است.

به علاوه، مردم آن زمان بر این باور بودند که ناپسری به سان پسر نسبی است و به همین دلیل، ازدواج با همسر او را پس از طلاق زشت می دانستند. از این رو، پیامبر ﷺ به زید فرمود: «همسرت را طلاق مده». اما پیامبر ﷺ مأمور نبود که زید

را اندرز ندهد. همچنین مأمور نبود که آنچه را خداوند به وی خبر داده بود، یعنی آنکه زینب از همسران او خواهد بود، افشا کند. از این رو، آیه دربردارنده عبارت نیست که پیامبر ﷺ را به خاطر مخالفت با فرمان خدا، عتاب یا محکوم کند، بلکه آیه یک سنت جاهلی را نسخ کرده و از وقوع آن خبر داده است. به علاوه، خداوند پیامبرش و دین او را از نیرنگ منافقان حفظ کرد.

این چیزی است که گروهی از مفسران آن را تأیید کرده‌اند؛ مثلاً در تفسیر قرطبی آمده است: «اگر گویند: چگونه پیامبر ﷺ به زید دستور داد که همسرش را نگاه دارد، در حالی که می‌دانست جدایی آن دو ناگزیر است، آیا این یک تناقض است؟

در پاسخ می‌گوییم: این کار برای اهدافی درست، درست است؛ برای اتمام حجت و شناخت سرنوشت. آیا نمی‌بینی که خداوند متعال به شخص دستور می‌دهد ایمان بیاورد، در حالی که می‌داند او ایمان نمی‌آورد. بنابراین، ناسازگاری متعلق فرمان با متعلق علم، از نگاه دانش و حکمت، مانع از فرمان دادن به آن نمی‌شود و این دانش ارزشمندی است که باید بدان یقین داشته باشید و آن را بپذیرید»<sup>۱</sup>.

شمار مفسران و دیگرانی که وجود عتاب در این آیه را نفی کرده‌اند، بسیار است و می‌توان به دیدگاه‌های آنان رجوع کرد<sup>۲</sup>. بحث درباره این آیه مبارکه، طولانی و ژرف است و به همین دلیل، به جای مناسب خود واگذار می‌شود.

#### ۴- آیات عتاب در تحریم ازدواج

تحریم آنچه خداوند آن را حلال کرده، در این آیه آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ

۱. قرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱۴، ص ۱۶۹.

۲. واحدی، ابوالحسن، تفسیر الواحدهی، ص ۸۶۶؛ بغوی، حسین، تفسیر البغوی، ص ۳۵۴.

مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتُّغِي مَرْصَاتِ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ<sup>۱</sup>؛ «ای پیامبر، چرا برای خشنودی همسرانت، آنچه را خدای برای تو حلال گردانیده حرام می‌کنی و خدا آمرزندهٔ مهربان است». عتاب در این آیه نیز به برخی از زنان پیامبر ﷺ متوجه است و تحریمی که آیه آن را دربردارد، تحریم شرعی نیست، بلکه سوگندی است از سوی پیامبر اکرم ﷺ و معروف است که سوگند بر ترک برخی از مباحات موجب عتاب نمی‌شود و این سخن خداوند: «لِمَ تُحَرِّم، چرا حرام می‌کنی؟»، توبیخ و عتابی برای پیامبر ﷺ نیست بلکه گونه‌ای مهربانی و مهرورزی است، همان‌گونه که به کسی که برای فراگیری دانش تلاش می‌کند، می‌گویی: «چرا این قدر خودت را به زحمت می‌اندازی؟»؛ نظیر این سخن خداوند: ﴿طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾<sup>۲</sup>؛ «طه. قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی». در این سخن خداوند عتابی وجود ندارد، بلکه مهربانی و مهرورزی است و بخشایش و آمرزش که در پایان آیه آمده است، به همسران پیامبر ﷺ که توبه می‌کنند اختصاص دارد و دلیل آن، آیه بعدی است: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾<sup>۳</sup>؛ «اگر [شما دوزن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است]، واقعا دل‌هایتان انحراف پیدا کرده است».

آنچه گفته آمد، دیدگاه اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر این آیه است و به همین دلیل، استدلال شما [آقای غامدی] به این درست نیست؛ زیرا که در بردارندهٔ نکوهش برخی از صحابه است.

۱. تحریم (۶۶): ۱.

۲. طه (۲۰): ۱-۲.

۳. تحریم (۶۶): ۴.



### روش نادرست در فهم عقاید شیعه

شما با عنوان: «نمونه‌هایی از عقاید شیعه امامیه»، در صفحه ۴۵ در پاسخ به پاسخی که من پیرامون پاره‌ای از مقایسه‌هایی که شما میان عقیده شیعه و عقیده سنی انجام داده‌اید، گفته‌اید: «گمان نمی‌کنم معنای سختم مبهم باشد؛ زیرا من سختم را نه به کسی نسبت داده‌ام و نه به یکی از کتاب‌های شما و تنها به شما گفته‌ام: «از عقیده شیعه چنین فهمیده می‌شود» و نگفته‌ام: فلانی گفته است. شاید اگر به عبارت رجوع کنید، مقصود برایتان روشن شود».

در پاسخ می‌گویم: با اینکه شما در کتابتان از درستی و نادرستی روش فراوان سخن گفته‌اید، لیکن متأسفانه به آنچه گفته‌اید پایبند نمانده‌اید و این نکته‌ای است که در ضمن نقاط زیرروشن خواهد شد:

#### اول - رها کردن منابع شیعه

مقصود سخنان شما، همان گونه که گفتید، اگر چه روشن است، لیکن با کمال تأسف در بردارنده تهمت‌ها و ادعاهای گزافی است که مستند به هیچ منبع شیعی نیست. من نمی‌دانم که چگونه عقیده شیعه را دریافته‌اید، بی‌آنکه آن را از یکی از علمای ما یا از یکی از کتاب‌های ما بگیرید؟

ما می‌بینیم که جناب عالی پیشاپیش حکمی را درباره یکی از طوایف بزرگ اسلامی صادر می‌کنید، بی‌آنکه به منابع معتبر آنان در عقایدشان رجوع کرده باشید.

#### دوم - نتیجه‌گیری‌های نادرست، در اندیشه‌وهایی از مذهب شیعی

این سخن شما درست است که پیش‌تر گفتید: برداشت‌تان از عقیده شیعه را نه به سخن کسی نسبت داده‌اید و نه به یکی از کتاب‌های شیعه؛ چه، نتایجی که از عقاید شیعه گرفته‌اید، به هیچ روی ارتباطی با عقیده آنان ندارد. نظیر این سخن شما: پیامبر ﷺ برای علی علیه السلام برانگیخته شد؛ هیچ مسلمانی به این سخن باور

ندارد؛ چرا که خداوند فرموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾؛ «و ما تورا جز بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم». این سخن شما از ناآگاهی شما نسبت به حقیقت امامت و ابعاد آن نزد شیعه سرچشمه می‌گیرد. امامت به این معناست که امام معصوم علیه السلام امت را در امور دین و دنیا رهبری کند و حرکت آخرین رسالت را از بازی و تحریف نگه دارد.

از جمله نتیجه‌گیری‌های شما این سخن شماست: «شیعه شرط می‌کنند که باید امام معصومی باشد که دیگران به او رجوع کنند. این سخن بدان معناست که در هر نقطه‌ای باید معصومی باشد که به وی رجوع کنند...».

ما چنین نتیجه‌گیری سطحی را از شخص شما که با جایگاه علمی‌تان سازگاری ندارد، دور می‌دانیم، زیرا همهٔ مسلمانان از هر فرقه و گروهی که باشند به ضرورت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان خود و ضرورت عصمت او ایمان دارند تا شریعت را به همهٔ امت و کسانی که خواهان اسلام‌اند برساند، با اینکه لازمهٔ این سخن آن نیست که در هر نقطه‌ای پیامبری باشد تا مردم به او رجوع کنند؟

همچنین دیگر نتیجه‌گیری‌های نادر و برخلاف قاعدهٔ شما که من در نامه‌ای که آن را در پیوست این کتاب آورده‌ام به آن‌ها پاسخ داده‌ام و پاسخ بسیاری از این برداشت‌های نادرست شما در لابه‌لای جستارهای کتاب خواهد آمد.

**سوم- تکیه بر روایات ضعیف در برداشت از عقاید شیعی**

وانگهی شما در صفحه ۴۶ کتاب خود آورده‌اید: «شیعهٔ امامیه قرآن را چنین تفسیر کرده‌اند که تنها خطاب به امامان علیهم السلام و شیعیان ایشان است. از این رو، هرچه خیر و ایمان وجود دارد، از آن شیعه است و هرچه کفر و گمراهی است، از آن

مخالفان آنان است. آن‌گاه بهشت برای آنان است و دوزخ برای دشمنان ایشان». پس از این، نمونه‌هایی از روایات را از کتاب‌های ما برای اثبات پندارهای خود آورده‌اید.

در پاسخ می‌گوییم: با کمال تأسف آنچه را که شما آورده‌اید، از روح پژوهش و تحقیق علمی به دور است و این حقیقت با توجه به مواد زیر آشکار می‌گردد:

۱- شما در چند جا از کتابتان به نام حواری هادی تأکید کرده‌اید که استناد بر روایات ضعیف از کاستی‌های بزرگ در شیوه بحث است که به کاستی بزرگ در نتایج می‌انجامد؛ اما وقتی بر اثبات برداشت خود از شیعه به منابع ما استدلال می‌کنید، به برخی از روایات ضعیف یا مرسل و مقطوع‌الاسناد استناد می‌نمایید؛ زیرا روایت نخست، مرسل است از داوود بن فرقد، از کسی که او را یاد کرده [ولی نام او به ما نرسیده] است و همچنین روایت سوم، مقطوع‌الاسناد است و حتی سند ندارد.

اما روایت دوم به سبب وجود سهل بن زیاد<sup>۱</sup> و عبدالله بن محبوب<sup>۲</sup> ضعیف است. نمی‌دانم، چگونه از ما می‌خواهید که به روایات صحیح و معتبر از کتاب‌های شما استناد کنم، در حالی که خودتان وقتی می‌خواهید برای اثبات مقصودتان به کتاب‌های ما استناد کنید، به این روش پایبند نمی‌باشید؟

۲- مضمون روایتی که شما آن را هدف اشکال‌های خود قرار داده‌اید این است که قرآن کریم سه بخش یا چهار بخش چهار بخش نازل شده - در کتاب‌های

۱. نجاشی در الرجال خود، ص ۱۵۸ گفته است: «سهل بن زیاد ابوسعید آدمی رازی در حدیث ضعیف و غیرقابل اعتماد بود و احمد بن محمد بن عیسی به غلو و دروغ‌گویی او گواهی می‌داد و او را از قم به ری تبعید کرد». آقای خویی در معجم الرجال، ج ۹، ص ۳۵۶ گفته است: «در هر حال، سهل بن زیاد یا به طور قطع ضعیف است یا اینکه وثاقت او ثابت نشده است».

۲. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۱۲.

خودتان نیز با عبارات گونه‌گون آمده است. برخی از آن مضمون‌ها از این قرار است:

الف) ابن تیمیه در الفتاوی از ابوالفرج بن جوزی با اسنادش از حسان بن محمد فقیه آورده است که می‌گوید: «از ابوالعباس بن سریج پرسیدم و گفتم: سخن پیامبر ﷺ چه معنایی دارد که فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَعَادِلٌ يَكُ سَوْمُ الْقُرْآنِ اسْتِ؟ او گفت: قرآن بر سه بخش نازل شده است: یک سوم احکام است، یک سوم مژده و هشدار و یک سوم آن اسماء و صفات الهی و بخش سوم در ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ گرد آمده است»<sup>۱</sup>.

ب) در تفسیر قرطبی آمده است: «گفته‌اند: قرآن بر سه بخش نازل شده است: یک سوم آن احکام، یک سوم آن مژده و هشدار و یک سوم آن اسماء و صفات الهی است»<sup>۲</sup>.

ج) طبری با سندش از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «قرآن بر چهار حرف فرود آمده است: «حلال و حرام که احدی به ناآگاهی از آن معذور نیست و تفسیری که عرب آن را تفسیر می‌کنند و تفسیری که علما آن را تفسیر می‌کنند و متشابهی که جز خداوند مقتدر و بزرگ آن را نمی‌داند و غیر از خدا هر کس دانستن آن را ادعا کند، دروغ‌گوست»<sup>۳</sup>.

د) بیهقی در الشعب با سندش از ابوهریره روایت کرده است که گفت: «قال رسول الله ﷺ... فَإِنَّ الْقُرْآنَ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجِهٍ، حَلَالٌ وَ حَرَامٌ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ وَ امْثَالٌ؛ قرآن بر پنج بخش است: حلال، حرام، محکم، متشابه و مثل‌ها».

۱. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱۷، ص ۱۰۴.

۲. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۲۴۷.

۳. طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۵۴.

۴. بیهقی، شعب الایمان، ج ۲، ص ۴۲۷.

ها) ابن حبان در صحیح خود از ابن مسعود، از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود: «... و نزل القرآن من سبعة ابواب علی سبعة احرف: زاجروا و امر و حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال؛ قرآن از هفت باب بر هفت حرف فرود آمده است: آیات بازدارنده، امرکننده، حلال، حرام، محکم، متشابه و مثلها»<sup>۱</sup>.

این روایات را - که برخی افراد در سند آن‌ها اشکال کرده‌اند - به این دلیل آوردیم که با روش استدلال شما به روایات ما همراهی کنیم. این روایات همان‌گونه که می‌بینید قرآن را به سه یا چهار یا پنج یا هفت و چه بسا بیشتر تقسیم‌بندی کرده است و فهمیدن بخشی از قرآن را به عرب اختصاص داده است، فهمیدن بخشی از آن را به خداوند اختصاص داده و بدین سان فهمیدن بخش بزرگی از قرآن را تعطیل کرده است و تنها بخش حلال و حرام قرآن باقی مانده است، با اینکه روایاتی را که از طریق‌های ما نقل کرده‌اید بسیار گسترده‌تر از این روایات است. این روایات، افزون بر آنچه از آیات حلال و حرام یاد کردی، برآیاتی تصریح کرده است که بر اهل بیت علیهم‌السلام و دوستان و دشمنان ایشان اختصاص دارد. روشن است که مردمان، یا دوستان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام هستند و یا دشمنان ایشان و دشمنان آنان یکی از ضروریات دین را انکار می‌کنند؛ چرا که خداوند فرموده است: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۲</sup>؛ «بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم، مگر دوستی دربارۀ خویشاوندان».

وانگهی، توجیهی که آن را به عنوان تفسیر روایات خود بیان می‌کنید، نیز می‌تواند

۱. ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۳، ص ۲۰.

۲. شوری (۴۲): ۲۳.

پاسخی برای آن دست از روایات ما باشد که قرآن را سه‌تایی و چهارتایی تقسیم می‌کند.

اما اینکه گفتید: «ما نمی‌دانیم کدام تقسیم مورد اعتماد است؟ تقسیم چهارتایی یا سه‌تایی؟».

ما هم نمی‌دانیم که کدام تقسیم‌بندی‌ها در روایات شما معتبر است؟ سه‌تایی یا چهارتایی یا پنج‌تایی یا هفت‌تایی؟

بگذریم از اینکه مضامین روایاتی که آن‌ها را از کتاب‌های ما آورده‌اید، با همان عبارت در برخی منابع اهل سنت - با چشم‌پوشی از ضعف و صحت آن - نیز آمده است.

از آن جمله، روایتی است که حاکم حسکانی<sup>۱</sup> در الشواهد با سندش از علی رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «نزل القرآن ارباعاً فربع فینا وربع فی عدونا وربع سنن و امثال وربع فرائض و احکام، فلنا کرائم القرآن؛ قرآن بر چهار بخش نازل شد؛ یک چهارم درباره ما، یک چهارم درباره دشمنان ما، یک چهارم درباره سنت‌ها و مثل‌ها و یک چهارم درباره فرائض و احکام. بنابراین، کرامت‌های قرآن از آن ماست». این حدیث را گروهی از محمد بن حسن روایت کرده‌اند، همان‌گونه که من روایت کردم و گروهی از زکریا روایت کرده‌اند<sup>۲</sup>.

۱. حسکانی: امام محدث، ماهر، قاضی، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد بن حسکان قرشی، عامری، نیشابوری، حنفی و حاکم است. نیز به نام ابن‌الحذاء معروف است و از نسل امیری است که خراسان را فتح کرد. (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۶۸-۲۷۰).

۲. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۹.

با همین عبارت، این حدیث را ابن مغزلی شافعی<sup>۱</sup> در المناقب<sup>۲</sup> و قندوزی<sup>۳</sup> حنفی در ینابیع المودة<sup>۴</sup> روایت کرده‌اند. نیز حاکم از علی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: «نزل القرآن اثلاثاً، ثلث فینا و ثلث فی عدونا و ثلث فرائض و احکام و سنن؛<sup>۵</sup> قرآن بر سه بخش نازل شد؛ یک سوم درباره ما، یک سوم درباره دشمنان ما و یک سوم درباره فرائض و احکام و سنت‌هاست.»

۳- روایاتی که از کتاب‌های ما - با وجود ضعیف بودن آن‌ها - نقل کرده‌اید، هیچ‌گونه دلالتی بر اثبات نتیجه‌گیری شما که قرآن در شأن شیعه و دشمنان ایشان که همان اهل سنت باشند نازل شده است، ندارد. از این رو، در این گفته شما مغالطه‌ای است روشن، زیرا روایات نه گفته است که قرآن در شأن شیعه نازل شده و نه گفته است که دشمنان ایشان اهل سنت‌اند، بلکه گفته است: قرآن درباره حلال و حرام و سنت‌ها و مثل‌ها و درباره اهل بیت علیهم السلام و دوستان ایشان نازل شده است و مسلمانانی

۱. محمد بن عبدالله حضرمی گفته است: او محدث بود و در زمانش به وی اسناد داده می‌شد و بسیاری از او روایت کرده‌اند و او هم از گروهی روایت کرده است. او امین، راستگو و در آنچه در مرویاتش به او اسناد داده می‌شود، مورد اعتماد بوده است. او کتاب‌هایی دارد که عبارت‌اند از: ذیل تاریخ واسط از اسلم که به بحشل معروف است و کتابی در مناقب سرور ما، علی کرم الله وجهه دارد که فضایل او را در آن گرد آورده و در این کتاب، از راویان ثقه نقل کرده است. المیزان القاسط فی ترجمه مؤرخ واسط، ص ۱۹، از طبقات حضرمی.

۲. ابن المغزلی، مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ص ۳۲۸-۳۲۹.

۳. قندوزی سلیمان بن خواجه ابراهیم قبلان حسینی نقشبندی قندوزی. او شخصی فاضل از مردم بلخ است و در قسطنطنیه [= استانبول] چشم از جهان فرو بست. او کتابی دارد به نام ینابیع المودة در فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام او.

۴. قندوزی، ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۷۸.

۵. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۸.

که دشمنی اهل بیت علیهم السلام را در دل نداشته و دشمنی آنان را نصب العین خود قرار نداده باشند، جزء دوستان اهل بیت علیهم السلام قرار می‌گیرند و کافران و منافقان و دشمنان ایشان، در شمار دشمنان اهل بیت می‌باشند. دربارهٔ این افراد، آیات بسیار زیادی نازل شده و این روشن است. اهل بیت علیهم السلام نمایانگر خط درست و اصیل در اسلام‌اند و آنان کسانی هستند که خداوند بلندمرتبه به محبت و دوستی ایشان فرمان داده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین و دیگر احادیث، امت اسلامی را به تمسک جستن به آنان توصیه کرده و ایشان را به کشتی نوح در میان امتش تشبیه کرده است که هرکس بر آن سوار شد، نجات یافت و هر که از آن روی برتافت، غرق شد.

ملا علی قاری در المرقاة گفته است: «آگاه باشید که مثل اهل بیت من» مثل به فتح میم و ثای سه نقطه، یعنی شباهت اهل بیت من «در میان شما همچون کشتی نوح است»؛ یعنی در اینکه عامل رهایی از هلاکت و رساندن به ساحل نجات است. «هر که آن را سوار شد، رهایی یافت و هر که از آن عقب افتاد هلاک گردید». همچنین هر که به دوستی و پیروی از آنان متعهد شود رهایی در دنیا و آخرت می‌یابد و در غیر این صورت، در هر دو جهان هلاک می‌گردد»<sup>۱</sup>.

۴- وانگهی هیچ‌گونه ناسازگاری میان معنای دو روایت وجود ندارد؛ چه تقسیم‌بندی سه‌تایی و همچنین چهارتایی که در این دو روایت آمده است، خالی از تداخل در اقسام خود نیست؛ زیرا آیات احکام، مجموعه‌ای از سنت‌ها و مثل‌ها را شامل می‌شود، همان‌گونه که بیان محبتان اهل بیت علیهم السلام یا دشمنان ایشان را نیز دربر دارد و عکس آن در اقسام دیگر نیز درست است. از این رو، وقتی اقسامی را که

۱. قاری، ملا علی، مرقاة المفاتیح، ج ۹، ص ۳۹۸۸.



در دو روایت بیان شده است برآیات کریمه عرضه می‌کنیم، می‌بینیم که این اقسام در یکدیگر تداخل دارند و زمانی که این تداخل را بررسی کنیم، روشن می‌شود که امام علیه السلام وقتی می‌خواهد یکی از تقسیم‌بندی‌ها را بیان کند، پایه و اعتباری را در این تقسیم در نظر می‌گیرد و به همین دلیل، یک بُعد را بر ابعاد دیگری که در آیات است ترجیح می‌دهد. از اینجا می‌بینیم که گاه اقسام از نگاه کمی نسبت به مجموع آیات متفاوت است، هر چند ماهیت، حقیقت و عنوان هر قسم از اقسام یاد شده در روایت، محفوظ است. در نهایت، یک قسم از منظری ویژه یک سوم قرآن و از نگاهی دیگری یک چهارم قرآن و گاه از نگاه سوم کمتر از آن‌هاست.

### مقایسه‌ای کوتاه میان کافی و صحیح بخاری

شما در صفحه ۴۸ از کتاب خود، به مقایسه‌ای میان کتاب صحیح بخاری و کتاب کافی پرداخته‌اید و از طریق این مقایسه، نه تنها صحیح بخاری را بر کافی برتری داده‌اید، بلکه به کافی ایراد گرفته‌اید و اینکه این کتاب دربردارنده‌ی اکاذیب و خرافات است!

در پاسخ می‌گویم: مقایسه‌ای که شما میان این دو کتاب انجام داده‌اید، در بسیاری موارد بی‌طرفانه نیست؛ بلکه بر اساس ذهنیت از پیش ساخته صورت گرفته است و همین امر، شما را بر آن داشته است که اشکال‌ها و ایرادهای رسواکننده و روشنی‌را که در صحیح بخاری به چشم می‌خورد، نادیده بگیرید و در مقابل، مواردی را که ادعا شده از محاسن کتاب بخاری است، پرنرنگ کرده‌اید. همچنین از نقاط مثبت و درخشان کتاب کافی چشم‌پوشی کرده‌اید و سخن خود را درباره‌ی روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت صادر شده و شما آن‌ها را نپسندیده‌اید متمرکز ساخته‌اید.

برای اینکه مقایسه میان این دو کتاب متعادل باشد، ما آنچه را که شما در مقایسه خویش نادیده گرفته اید، تکمیل می کنیم تا مقایسه میان دو کتاب به شکل دقیق تر و واقعی تر برای خواننده امکان پذیر شود.

آنچه را ما در تعادل و مقایسه حقیقی درست می دانیم، آن است که در آغاز میان شخصیت نویسندگان دو کتاب یاد شده مقایسه کنیم و سپس به مقایسه میان کتاب های آن دو پردازیم؛ زیرا محتوای کتاب است که جایگاه علمی نویسنده، سطح فکری، توان او در شناخت راویان و تسلط او بر حدیث و دیگر ابعاد شناختی را بازتاب می دهد.

## شخصیت علمی کلینی و بخاری

مقایسه‌ای کوتاه

### ۱- شخصیت علمی کلینی

شیعه و علمای ایشان از علمای رجال گرفته تا دیگر علما بر عظمت و بلندی مقام و منزلت ثقة الاسلام کلینی و رسیدن او به والاترین درجه و ثاقت، حفظ، استواری، ضبط و فقاہت وحدت نظر دارند و او را از همه هم قطارانش در علم حدیث برتر، نقد کننده تر و داناتر می دانند.

نجاشی در الرجال خود در شرح حال کلینی گفته است: «او شیخ علمای ما در زمان خویش در ری و بزرگ آنان و موثق ترین و ثابت ترین مردم بود»<sup>۱</sup>.

سید رضی الدین بن طاووس گفته است: «شیخی که همه بروثاقت و امانت داری او هم داستان اند، محمد بن یعقوب کلینی است»<sup>۲</sup>.

نیز همو گفته است: «محمد بن یعقوب در آنچه روایت می کند، رساتر و در رایه

---

۱. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۷۷.

۲. ابن طاووس، کشف المحجۃ، ص ۱۵۸.

راستگوتر است»<sup>۱</sup>.

شیخ جلیل، حسین بهایی گفته است: «او شیخ دوران خویش و بزرگ علما و فضلاً و موثق‌ترین، ناقدترین و آگاه‌ترین آنان در حدیث بود»<sup>۲</sup>.

شیخ محمد تقی مجلسی اول گفته است: «حق آن است که در میان علمایی که ما دیدیم، کسی همانند او، وجود نداشت»<sup>۳</sup> و دیگر عبارات‌ها و سخنان ستایش و توثیقی که علمای شیعه بر آن اجماع دارند.

مدح و بیان منزلت و بلندی جایگاه او به علمای ما منحصر نمی‌شود، بلکه شماری از بزرگان اهل سنت نیز به این منزلت والا تصریح کرده‌اند؛ از جمله، از ابن اثیر جزیری نقل شده که وی گفته است: رسول خدا ﷺ فرمود: «ان الله يبعث لهذه الامة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها؛ خداوند در رأس هر صد سال کسی را برمی‌انگیزد که دین او را تجدید می‌کند».

او پس از آنکه ویژگی‌های عالمان و فقیهانی را بیان می‌کند که این حدیث بر آنان منطبق می‌شود و آنان دین امت را تجدید می‌کنند، گفته است:

«اما کسی که در رأس سده سوم قرار دارد ... ابو جعفر محمد بن یعقوب رازی از

امامیه است»<sup>۴</sup>.

۱. همو، فرج المهموم، ص ۹۰.

۲. بهایی، حسین، وصول الاخبار الى اصول الاخبار، ص ۸۵.

۳. کلینی، مقدمة اصول الكافي، ج ۱، ص ۱۸.

۴. ابن اثیر جزیری، جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۳۱۹-۳۲۰.

۵. همان، ص ۳۲۳.

او در جایی دیگر از کتاب جامع الاصول خود گفته است: «محمد بن یعقوب: همان ابوجعفر محمد بن یعقوب رازی، فقیه و پیشوا در مذهب اهل بیت علیهم السلام و عالمی بزرگ و فاضل و نام آور در مذهب شیعه، از جمله کسانی است که به عنوان علمای رأس سده سوم نام برده شده است»<sup>۱</sup>.

ذهبی در تاریخ الاسلام گفته است: «محمد بن یعقوب، ابوجعفر کلینی رازی، شیخ فاضل و بلند آوازه از سران و فقیهان شیعه است»<sup>۲</sup>.

نیز در سیر اعلام النبلاء گفته است: «کلینی، شیخ شیعه و عالم امامیه، صاحب تصنیفات، ابوجعفر، محمد بن یعقوب رازی کلینی»<sup>۳</sup>.

ابن حجر در اللسان گفته است: «محمد بن یعقوب بن اسحاق، ابوجعفر کلینی رازی، در بغداد سکونت گزید و از محمد بن احمد بن عبدالجبار و علی بن ابراهیم بن هاشم و دیگران حدیث کرد و از فقیهان و نویسندگان شیعه بود»<sup>۴</sup>.

ابن عساکر گفته است: «محمد بن یعقوب از شیوخ شیعیان است. او به دمشق آمد و در بعلبک از ابوالحسین محمد بن علی جعفری سمرقندی حدیث کرد»<sup>۵</sup>.

زیبیدی در تاج العروس گفته است: «ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی از فقیهان شیعه و از سران فضیلتی ایشان در روزگار المقتدر بود»<sup>۶</sup>.

۱. ابن اثیر جزری، جامع الاصول، ج ۱۳، ص ۸۹۵.

۲. ذهبی، تاریخ الاسلام، حوادث و فیات، ص ۳۲۱-۳۳۰.

۳. همو، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۸۰.

۴. ابن حجر، لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۳۳.

۵. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۶، ص ۲۹۷.

۶. زیبیدی، تاج العروس، ج ۸، ص ۴۸۲.

از مجموع این سخنان به دست می‌آید که کلینی دارای مقام بزرگ و بلندآوازه بوده که شهرت او همه کشورهای را دربر گرفته بوده است و دوست و دشمن به این موضوع گواهی داده‌اند، به گونه‌ای که پژوهشگر هیچ‌گونه ابهام یا اشکالی در وثاقت، دانش، بلندی مقام، برتری، ریاست و فقاقت او نمی‌یابد؛ زیرا او از بزرگان فقیهان، محدثان و نوآوران دوران خود و صاحب تصنیف‌های معروف و مشهور است.

## ۲- شخصیت علمی بخاری

می‌بینیم که بسیاری از علما و محدثان شما و دانشمندان علم رجال از پژوهشگران مذهب شما، از بخاری خرده گرفته و ابعاد شخصیت علمی او از قبیل اعتقاد، فقاقت و شناخت وی از حدیث و غیره را بررسی کرده‌اند. اینک به پاره‌ای از آن ابعاد به ترتیب زیر اشاره می‌کنیم:

### الف) انتقاد از عقیده بخاری

از مسائلی که اهل سنت توسط آن بر عقیده بخاری خرده گرفته‌اند، دیدگاه او در مسئله خلق قرآن است که بخاری در این مسئله با دیدگاه عمومی اهل سنت مخالفت کرده است؛ زیرا اهل سنت قائل به قدیم بودن قرآن کریم هستند و این باور از ضروریات مذهب آنان به شمار می‌رود و هر که با آن مخالفت ورزد، تکفیر می‌کنند. از این رو، شیخ ذهلی گفته است: بخاری بدعت‌گذار می‌باشد و او را در دین و عقیده اش متهم کرده است.

تهانوی گفته است: «امام المحدثین، بخاری نیز از نسبت داده شدن بدعت به او سالم نمانده است؛ زیرا ذهلی مسئله قائل شدن به خلق قرآن را به او نسبت داده است»<sup>۱</sup>.

۱. تهانوی، ظفر احمد، قواعد فی علوم الحدیث، ص ۲۴۰.

ابن ابی حاتم گفته است: «پدرم و ابوزرعه از او حدیث شنیدند و سپس حدیث او را رها کردند، زیرا محمد بن یحیی نیشابوری ذهلی به آن دو نوشت که بخاری معتقد به خلق قرآن شده است»<sup>۱</sup>.

ابن حجر گفته است: «ابوحامد ابن شرقی گفت: از محمد بن یحیی ذهلی شنیدم که می گفت: قرآن سخن خداوند است و مخلوق نیست و چنانچه کسی گمان برد که لفظ قرآن مخلوق است، وی بدعت گذار است و نباید با وی هم نشین و هم سخن شد و هر که پس از این، نزد محمد بن اسماعیل برود، او را متهم کنید، زیرا به مجلس او کسی حاضر می شود که بر مذهب او باشد. حاکم گفته است: وقتی میان بخاری و ذهلی در مسئله لفظ قرآن اختلاف افتاد، همه مردم از بخاری بریدند، مگر مسلم بن حجاج و احمد بن سلمه. ذهلی گفته است: هر که به خلق لفظ قرآن قائل شود، برایش روا نیست که به مجلس ما حاضر شود»<sup>۲</sup>.

از این رو، گروهی از راویان حدیث از روایت کردن از او - پیش تر بیان شد - خودداری کردند. ذهبی در المیزان در شرح حال علی مدینی استاد بخاری گفته است: «علی بن عبدالله بن جعفر بن حسن حافظ، یکی از بزرگان و افراد مورد اعتماد و حافظ عصر خویش بود. عقیلی در کتاب الضعفاء از او نام برده است؛ اما وی کار بدی کرده که نام او را در این کتاب آورده است. همچنین، مسلم از روایت کردن از بخاری به همین دلیل، خودداری کرده است. همان گونه که ابوزرعه و ابوحاتم از نقل روایت از شاگردش محمد [بن اسماعیل بخاری]، به دلیل مسئله اعتقاد به خلق لفظ قرآن، خودداری کرده اند»<sup>۳</sup>.

۱. رازی، الجرح والتعديل، ج ۷، ص ۱۰۹.

۲. ابن حجر، مقدمة فتح الباری، ص ۴۹۲.

۳. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۳۸.

### ب) ضعیف بودن بخاری در حدیث و رجال

گروهی از پسینیان، بخاری را از پیشوایان حدیث و ناقدان در علم رجال، شمرده‌اند و حتی برخی گفته‌اند: کسی که بخاری در صحیح خود از او روایت کند، از پل عبور کرده است. اما با وجود این، گروهی دیگر از محققان اشکال‌ها و ایرادهایی دربارهٔ او مطرح کرده‌اند که هم‌اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

#### اول - تدلیس بخاری

تدلیس بخاری از امور روشن و مشهور است، حتی ابن حجر نام او را در طبقات المدلسین آورده است. ابن حجر گفته است: «محمد بن اسماعیل بن مغیره بخاری، پیشوای حدیث. ابوعبدالله بن منده در سخن خویش، او را با این ویژگی‌ها وصف کرده و دربارهٔ وی گفته است: بخاری روایت کرده و گفته است: فلانی. نیز گفته است: فلانی به ما خبر داده است و این نوعی تدلیس است»<sup>۱</sup>.

سبط بن عجمی در کتابش موسوم به اسماء المدلسین نام بخاری را درج کرده است.<sup>۲</sup>

از نمونه‌های تدلیس بخاری، تدلیس او دربارهٔ استادش محمد بن یحیی ذهیلی نیشابوری می‌باشد که بیشترین عیب را از وی گرفته است. ذهبی در سیر اعلام النبلاء در شرح حالش از ذهلی گفته است: «از او مردمان زیادی روایت کرده‌اند که از جمله آنان... و محمد بن اسماعیل بخاری است و او دربارهٔ این استادش فراوان تدلیس می‌کند. او نمی‌گوید: محمد بن یحیی، بلکه می‌گوید: محمد یا محمد بن خالد یا محمد بن عبدالله و او را به جدش نسبت می‌دهد و نام

۱. ابن حجر، طبقات المدلسین، ص ۲۴، ش ۲۳.

۲. سبط بن عجمی، التبیین لاسماء المدلسین، ص ۱۷۷، ش ۶۴.



اورا نمی‌برد و این به دلیل مشکلی است که میان آن دو به وقوع پیوسته بود. خداوند آن دو را بیامرزد»<sup>۱</sup>.

ابن حجر نیز در شرح حالش از ذهلی گفته است: «بخاری از وی روایت و او را تدلیس می‌کند»<sup>۲</sup>. مبارکفوری نیز در تحفة الاحوذی همین سخن را درباره او بیان کرده است.<sup>۳</sup>

نیز ذهبی در شرح حال عبدالله بن صالح بن محمد بن مسلم جهنی مصری گفته است: «بخاری در الصحيح علی الصحيح از او روایت نموده، لیکن درباره او تدلیس کرده است و به همین دلیل می‌گوید: عبدالله ما را حدیث کرد و نسبت او را مشخص نمی‌سازد»<sup>۴</sup>.

در این هنگام، روشن شد که تدلیس بخاری از نوع تدلیس استادان است که از انواع تدلیس نکوهیده به شمار می‌رود و این تدلیس است که موجب جرح بسیاری از راویان و تضعیف ایشان از دیدگاه علمای رجال شده است.

ابن حجر گفته است: «اما تدلیس شیوخ [یعنی استادان] آن است که شخص استادش را به آنچه که به آن شهرت نیافته است، از اسم یا لقب یا کنیه یا نسبت، وصف کند و این کار غالباً برای آن انجام می‌شود که انسان توهم کند این فرد چند نفر است. او گاه این کار را برای تضعیف استادش انجام می‌دهد و این، خیانت از سوی کسی به شمار می‌رود که عمدی آن را انجام می‌دهد، همان گونه که اگر این

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۲۷۵.

۲. ابن حجر، لسان المیزان، ج ۷، ص ۵۰۷.

۳. مبارکفوری، تحفة الاحوذی، ج ۳، ص ۴۴۲.

۴. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۴۲.

تدلیس در اسناد واقع شود، خیانت است. خداوند یاری کننده است»<sup>۱</sup>. خطیب بغدادی در الکفایة با سندش از شافعی روایت کرده است که گفت: «شعبة بن حجاج گفت: تدلیس برادر دروغ است. غندر گفته است: از شعبه شنیدم که می گفت: تدلیس در حدیث، از زنا بدتر است و چنانچه از آسمان بیفتم، برایم محبوب تر از آن است که تدلیس کنم. معافی می گوید: از شعبه شنیدم که می گفت: اگر زنا کنم برایم محبوب تر از آن است که تدلیس کنم». خطیب بغدادی عبارات دیگری نیز در تدلیس نقل کرده است؛ نظیر این عبارت: «خداوند خانه های تدلیس کنندگان را خراب کند. از نگاه من آنان فقط دروغگو هستند». و «تدلیس، دروغ گفتن است»<sup>۲</sup>.

### دوم - ضعیف بودن بخاری در علم رجال

گروهی از علما به استدراک احکام بخاری در تصحیح و تضعیف رجال پرداخته اند و توهم ها، خطاها و عدم شناخت او از راویان، اعتماد او به راویان ضعیف و مواردی را که وی راویانی را در صحیح خود قوی و در تاریخ خود ضعیف دانسته است برشمرده اند و در این زمینه، کتاب هایی را نگاشته اند؛ از قبیل الالزامات والتتبع از دارقطنی، بیان خطأ البخاری، از ابن ابی حاتم رازی و موضع الاوهام از خطیب بغدادی که نشان می دهد، بخاری چندان مهارتی در علم رجال نداشته است و برخی این دیدگاه ها را به ترتیب زیر بیان می کنیم:

ذهبی گفته است: «بخاری از راویان شام آگاهی ندارد، و این از توهم های

اوست»<sup>۳</sup>.

۱. ابن حجر، طبقات المدلسین، ص ۱۶.

۲. خطیب بغدادی، الکفایة فی علم الروایة، ص ۳۹۵.

۳. ذهبی، تاریخ الاسلام، وفيات، ص ۱۰۱-۱۲۰.

ابن رجب حنبلی گفته است: «بخاری در تاریخ خود گفته است: یحیی بن ابی مطاع از عرباض حدیث شنیده است. او با تکیه به این روایت چنین گفته است لیکن حافظان اهل شام این سخن را انکار کرده و گفته‌اند: یحیی بن مطاع از عرباض نشنیده و او را ندیده است و این روایت غلط است. از جمله کسانی که این مطلب را بیان کرده، زرعۀ دمشقی است و آن را دحیم از او حکایت کرده است، و این گروه به اساتیدشان از دیگران آگاه‌ترند. بخاری در تاریخش در زمینه اخبار اهل شام دچار اوهام شده است»<sup>۱</sup>.

بخاری در صحیح خود از افراد بسیاری روایت کرده است که ضعف آن‌ها در کتاب‌های رجالی، برای اهل تحقیق در این زمینه، اثبات شده است. ابن حجر در مقدمه خود بیش از سیصد راوی را برشمرده که علمای رجال آنان را تضعیف کرده‌اند.<sup>۲</sup>

خطیب در الکفایة گفته است: «بخاری به روایات گروهی استدلال کرده است که پیش از او دیگران آن‌ها را مورد طعن و جرح قرار داده‌اند؛ نظیر عکرمه غلام ابن عباس از تابعین و همانند اسماعیل بن ابی اویس و عاصم بن علی و عمرو بن مرزوق در میان متأخران»<sup>۳</sup>.

از جمله این افراد، از باب نمونه، مروان بن حکم است که بخاری از او ۲۳ حدیث در ابواب مختلف فقه روایت کرده است و حال آنکه ذهبی درباره او گفته است: «برای مروان اعمال هلاک کننده‌ای است که از خداوند سلامتی از این اعمال را مستثلت می‌کنیم و از جمله این اعمال آن است که مروان با تیر طلحه را هدف قرار داد و مرتکب

۱. ابن رجب، جامع العلوم والحکم، ص ۲۵۹.

۲. ابن حجر، مقدمه فتح الباری، ص ۵۵۰-۶۵۰.

۳. خطیب بغدادی، الکفایة فی علم الروایة، ص ۱۳۶.

کارهای زشت دیگری نیز شد»<sup>۱</sup>.

بدر العینی گفته است: «در صحیح بخاری از گروهی روایت شده که برخی از متقدمین آنان را جرح کرده‌اند»<sup>۲</sup>.

شیخ احمد شاکر در شرح خود بر الفیه سیوطی گفته است: «در صحیحین، احادیث بسیاری وجود دارد که از برخی تدلیس‌کنندگان حدیث نقل شده است»<sup>۳</sup>.

آری، ابن حجر کوشیده است که از آن روایان ضعیف دفاع کند، لیکن در پاسخ دادن به بیراهه رفته و از روح تحقیق و انصاف دور شده است و سخنانش در این زمینه دچار تناقض شده است؛ چه زمانی که از یحیی بن یعلی محاربی در شرحش بر بخاری یاد کرده است، چنین می‌گوید: «او کوفی، ثقه و از استادان پیشین بخاری است»<sup>۴</sup>. اما وقتی او را در طریق حدیث مناقب اهل بیت علیهم‌السلام یاد می‌کند، می‌گوید: «او شخصی ضعیف است». همان‌گونه که این سخن را در شرح حال زیاد بن مطرف دربارهٔ این حدیث آورده است: «هر که دوست دارد همانند من زندگی کند و همانند من بمیرد و به بهشتی برود که پروردگارم به من وعده داده است، یعنی به بهشت جاویدان، باید علی و نسل او را پس از من دوست بدارد؛ زیرا آنان شما را از هدایت بیرون نمی‌کنند و در گمراهی وارد نمی‌سازند». او پس از بیان حدیث یاد شده می‌گوید: «در سند این حدیث، یحیی بن یعلی محاربی قرار دارد و او ضعیف است»<sup>۵</sup>.

۱. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۸۹.

۲. بدرالعینی، عمدة القاری، ج ۱، ص ۸.

۳. شاکر، احمد محمد، شرح الفیه السیوطی، ص ۳۶.

۴. ابن حجر، الاصابة، ج ۲، ص ۴۸۵.

۵. همو، فتح الباری، ج ۷، ص ۳۴۶.

به علاوه، بخاری به روایات گروهی استدلال کرده که خودش آنان را تضعیف نموده و در زمره ضعیفان آورده است.

ذهبی در شرح حال صالح بن عائذ گفته است: «او از مرجئه بود. این سخن را بخاری گفته و نام او را به دلیل مرجئه بودن در فهرست ضعیفان آورده است و از بخاری شگفت آور است که از ضعف او چشم پوشیده و به روایت او استدلال کرده است!»<sup>۱</sup>.

نیز ذهبی در شرح حال محمد کوفی گفته است: «با وجود اینکه بخاری در صحیح خود از او روایت کرده، نام او را در زمره ضعیفان آورده است»<sup>۲</sup>.

مقسم بن بجره که بخاری از وی در صحیح خود، در کتاب المغازی و تفسیر القرآن از او روایت کرده، ابوزرعۀ عراقی گفته است: «بخاری وی را در لیست ضعیفان آورده و در صحیح از او روایت نموده و ابن حزم او را تضعیف کرده است»<sup>۳</sup>. ذهبی گفته است: «شگفت آور است که بخاری در صحیح خود از او روایت کرده، ولی نام او را در کتاب الضعفاء آورده است»<sup>۴</sup>.

شواهد در این زمینه بسیار زیاد است که پژوهشگر می‌تواند آن‌ها را هنگام جستجو در کتاب‌های بخاری ببیند.

اشکال‌های فراوانی درباره عقیده بخاری و ابعاد شخصیتی او از جهاتی دیگر وجود دارد که هنگام مقایسه کتاب او با کافی روشن خواهد شد.

۱. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۸۹.

۲. همان، ص ۳۶۶.

۳. ابوزرعۀ، البیان والتوضیح، ص ۲۷۱.

۴. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۶، ش ۸۷۴۵.

## سوم - نقل به معنای حدیث

در میان پژوهشگران مشهور است که بخاری در حدیث، برنقل به معنا تکیه می‌کند و از لفظ دوری می‌گزیند و به همین دلیل، گفته‌اند: بخاری زمانی که حدیث را از استادش می‌شنیده، نمی‌نوشته است.

ابن حجر در مقدمه‌اش گفته است: «محمد بن ازهر سجستانی گفت: من در مجلس سلیمان بن حرب بودم و بخاری نیز حضور داشت و فقط حدیث گوش می‌داد و نمی‌نوشت. از این رو، کسی از کسی پرسید: او چرا نمی‌نویسد؟ او در پاسخ گفت: به بخارا بازمی‌گردد و از حفظ می‌نویسد»<sup>۱</sup>.

خطیب بغدادی با سندش از احید بن ابی جعفر، والی بخارا، روایت کرده است که گفت: «محمد بن اسماعیل روزی گفت: چه بسا حدیثی را در بصره شنیدم و آن را در شام نوشتم و چه بسا حدیثی را در شام شنیدم و آن را در مصر نوشتم. راوی گوید: گفتم: ای ابا عبدالله، آیا تمام آن حدیث را می‌نوشتی؟ گوید: او سکوت اختیار کرد»<sup>۲</sup>.

در تدریب الراوی از ابو عبدالله اخرم آمده است که گفت: «آنچه از سخن ابوعلی برایم آشکار می‌شود آن است که او صحیح مسلم را به دلیلی غیر آنچه ما در صدد آن هستیم، یعنی شرایط مطلوب در صحت [بر صحیح بخاری] مقدم داشت، بلکه چون مسلم کتابش را در شهر خودش و در غیر سفر و در حضور بسیاری از استادان خود نوشته است و به همین دلیل، در الفاظ احتیاط و مواظبت و در سیاق دقت می‌کرده است، برخلاف بخاری که بسیاری از احادیث را از حفظ نوشته و میان الفاظ راویان تفاوتی قائل نشده است و به همین دلیل، گاه شک می‌کرد»<sup>۳</sup>.

۱. ابن حجر، مقدمه فتح الباری، ص ۴۷۹.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۱.

۳. سیوطی، تدریب الراوی، ص ۷۰.

وانگهی پوشیده نیست که نقل به معنا، در رساندن مضمون حدیث به صورت کامل و با امانت‌داری کامل و پاک، آفت‌های بزرگی دارد و نقل به معنا، از نگاه منتقدان حدیث، پدیده‌ای است ناسالم و نادرست و به همین دلیل، آنان کوشیدند که این پدیده را در ضمن ضوابط ویژه‌ای قانونمند سازند؛ از قبیل اینکه راوی باید از توان فوق‌العاده در حفظ، اتقان، ضبط و تردید نکردن، هر چند زمان‌های طولانی و مسافت‌های دور را دربرگیرد، برخوردار باشد. این در حالی است که بخاری این ضوابط را ندارد، زیرا سخنان علمایی که پیش‌تر بیان کردیم، گواه بر آن است. از باب نمونه، بخاری حدیث را از بصره گرفته و آن را در شام نوشته است و این مسافت دور با آن مدّت طولانی که طی این مسافت بدان نیاز دارد و بیم‌ها و خستگی‌های سفر، بر حافظهٔ راوی اثر می‌گذارد، هر چند که به اتقان و حفظ شناخته شده و مشهور باشد؛ چه انسان، هر که باشد، از سرشت انسانی خود بیرون نمی‌رود، به ویژه با توجه به کثرت روایات و تداخل و شاخه‌شاخه شدن آن‌ها.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود، مشکلاتی که در کتاب بخاری به چشم می‌خورد؛ از قبیل تکرارها، مُدَرّجات سندی و متنی و افزایش و کاهش در بسیاری از احادیث در مقایسه با دیگر منابع معتبر حدیثی دیگر و همچنین، روایت حدیث در صحیح بخاری با یک سند و دو عبارت، یا آوردن حدیث در غیر باب خودش و عقد باب در غیر کتابش و دیگر اشکال‌هایی که صحیح بخاری دربردارد، همگی بر اثر نقل به معنا به وجود آمده است.

این برخلاف آن چیزی است که دربارهٔ کلینی در کافی نزد شیعه شهرت دارد، یعنی ضبط و محکم کاری او؛ زیرا با وجود اینکه احادیث کافی به شانزده هزار در بیشتر از دو هزار باب می‌رسد که چند برابر احادیث موجود در صحیح بخاری است، هیچ حدیثی را نمی‌یابید که در غیر باب خودش آورده شده باشد، یا بابی را در غیر

کتابش منعقد کرده باشد و کمتر بایی را می‌توان یافت که از شرح آن غفلت شده باشد. نیز در کتاب کافی نمی‌توانید روایتی را پیدا کنید که با یک سند و دو عبارت نقل شده باشد.

اگر سخنان و کتاب‌های علما را جستجو کنید، کسی را نمی‌یابید که تصرّف در لفظ حدیث یا نقل حدیث به معنا را به او نسبت داده باشد، یا گفته باشد که او حدیث را از حفظ نقل کرده است.

#### چهارم: ضعف بخاری در فقه و فتوای شگفت‌آور او

از چیزهایی که ضعف شخصیت علمی بخاری را برملا می‌سازد، ناتوانی او در مسائل فقهی است. از او در این زمینه، فتوای شگفت‌آوری را نقل کرده‌اند که برخلاف اجماع فقیهان و شهرت میان آنان است؛ امری که موجب شده است از سوی علما پذیرفته نشود و آنان او را از ارتکاب چنین مخالفت‌های رسواکننده بازدارند، مخالفت‌هایی که نشان‌دهنده کوتاه‌نظری و نداشتن مهارت او در این زمینه است. البته شواهد در این باره فراوان است و ما مقداری از این شواهد را که درخور این مختصر است به ترتیب زیر بیان می‌کنیم:

#### ثبوت محرمیت با نوشیدن شیر از چهارپایان

سرخی در المبسوط گفته است: «اگر دو کودک از شیریک گوسفند یا یک گاو بیاشامند، محرمیت شیرخوارگی با آن ثابت نمی‌شود؛ زیرا محرمیت شیرخوارگی توسط نَسَب ایجاد می‌شود، یعنی همان‌گونه که نَسَب میان آدمیان و چهارپایان تحقق پیدا نمی‌کند، همچنین شیرخوارگی با نوشیدن شیر چهارپایان اثبات نمی‌شود. محمد بن اسماعیل بخاری صاحب التاریخ می‌گفت: این محرمیت ثابت می‌شود و همین مسئله سبب بیرون کردن او از شهر بخارا شد. او در زمان ابوحنیفه کبیر به بخارا آمد و فتوا می‌داد. اما ابوحنیفه او را از این کار بازداشت و



گفت: تو برای فتوا دادن شایستگی نداری. لیکن وی دستور او را نپذیرفت، تا اینکه درباره این مسئله از او پرسیدند؛ اما او به محرمیت فتوا داد و به همین دلیل، مردم گرد آمدند و او را از شهر بیرون کردند»<sup>۱</sup>.

قاضی القضاة، اسکندری گفته است: «از امام ابوولید باجی به من خبر رسید که او می‌گفت: «او برای بخاری در علم حدیث احترام قائل است؛ اما در علم فقه چنین نیست. او دلیل این کار را چنین بیان می‌کند که میان دلایل بخاری و شرح حال‌های او ارتباطی وجود ندارد و این، بر اثر کوتاهی فکری وی و زیرپا گذاشتن فطرتش است. چه بسا شرح حالی را پیدا می‌کرد؛ اما حدیثی که به همراه آن نقل می‌شد با آن مطابقت نداشت و حدیثی را در جایی دیگر می‌یافت که بیشتر با این شرح حال مطابقت داشت. از این رو، شرح حال را رها می‌کرد و درباره حدیثی می‌اندیشید که با این شرح حال مطابقت داشت و به همین دلیل، بیان روشن را رها کرده و به بیان مبهم رو آورده است و دیگر فرض‌هایی که در شرح حال‌ها آمده و مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفته است»<sup>۲</sup>.

### واجب نشدن غسل با آمیزش

بخاری در صحیح خود، در باب «غسل ما یصیب من فرج المرأة» روایتی را از عثمان بن عفان نقل می‌کند که در آن واجب بودن غسل شخص را در حالتی که با همسرش آمیزش کند و منی بیرون نیاید، انکار می‌کند و برطبق این روایت فتوا می‌دهد، در حالی که اجماع برخلاف این فتواست. نووی در شرح خود بر صحیح مسلم گفته است: «بدان که امت هم اکنون بر واجب شدن غسل با آمیزش، چه

۱. سرخسی، المبسوط، ج ۳، ص ۲۹۷.

۲. اسکندری، ناصرالدین، المتواری علی تراجم ابواب البخاری، ص ۳۶-۳۷.

انزال صورت گیرد چه انزال صورت نگیرد، اجماع دارند»<sup>۱</sup>.  
ابن حجر گفته است: «ابن عربی به سخن بخاری اشکال کرده و گفته است: صحابه و افرادی که پس از آنان آمده‌اند، بر وجوب غسل وحدت نظر دارند و احدی با این دیدگاه مخالفت نکرده است، مگر داوود که مخالفت او اعتباری ندارد، لیکن مخالفت بخاری و حکم او به استحباب غسل، دشوار است»<sup>۲</sup>.

### مقایسه میان کتاب کافی و صحیح بخاری

پس از مقایسه‌ای کوتاه که در آن شخصیت علمی هر کدام از کلینی و بخاری را روشن ساختیم، به روشن ساختن برخی از ابعاد علمی کتاب‌های کافی و صحیح بخاری می‌پردازیم که دکتر غامدی در مقایسه‌اش از آن غفلت کرده است.

#### ۱- درنگی با کتاب کافی

علما و فقهای شیعه نسبت به کتاب کافی، موضع عقلانی، معتدل و دور از افراط و تفریط و تقدیس و غلو دارند و به همین دلیل، آن را کتابی می‌دانند مشتمل بر روایات و احادیث و دیدگاه‌هایی که کلینی آن‌ها را گرد آورده و آن‌ها را از راویان و استادان حدیث دریافت کرده است و به اندازه تلاش و توان بشری خود در این زمینه به فصل‌بندی و تصحیح این روایات پرداخته است. از این رو، آنان این کتاب را در پذیرش یا رد حدیث، تصحیح یا تضعیف آن، در چهارچوب سازوکارهای علمی گنجانده‌اند و به همین دلیل، نقاط مثبت و خوبی‌های آن را حفظ کردند و ستودند و دقت، امانت‌داری و روحیه تحقیق والا در آن را تمجید کردند؛ اما این همه ویژگی، آنان

۱. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۶.

۲. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱، ص ۳۴۰.

را از اینکه کلینی را در برخی موارد که عرصه گسترده اجتهاد است مورد نقد قرار دهند، بازداشت و این مسئله نشان دهنده سرزندگی مذهب شیعه، آزادی و توانمندی بالای آن بر فزونی دهش و شایستگی برای تداوم و مانایی است. در اینجا به برخی از ابعاد برجسته کتاب کافی اشاره می‌کنیم:

### الف) اهمیت دادن کتاب کافی به مسائل عقیدتی

کلینی کتاب کافی را از دو بخش اساسی تشکیل داده است: اصول دین و فروع دین و این، بیانگر نگاه تیزبین و فراگیر او به منظومه شریعت اسلامی است. او بخش گسترده‌ای [از کتاب] را به فکر و عقیده اختصاص داده و برای اصول دین، کتاب‌ها و باب‌های ویژه آن را جداگانه آورده است. آن‌گاه کلینی بسیاری از امور و مسائل کلامی را که پیوندی استوار با عقیده اسلامی دارد بررسی کرده و این کار را از طریق روایات فراوانی که در اصول کافی آورده، انجام داده و روایاتی را که در این زمینه آورده، خالی از حاشیه و تعلیقه باقی نگذاشته است. از این رو، وی توان بالایی را در بیان دیدگاه‌های کلامی اش در چندین جای از کتابش نشان داده است؛ نظیر احادیثی که درباره صفات ذات و صفات فعل رسیده است.

کلینی با سخنانش زیر عنوان: «خلاصه سخن در صفات ذات و صفات فعل» بر این احادیث تعلیقه زده و تفاوت این دو صفت را چنین بیان کرده است که صفات ذات الهی، عین ذات مقدس اوست و از آنجا که ذات او ضدی ندارد، امکان ندارد که خداوند به ضد این صفات، همانند علم، قدرت، حیات، عزت، حکمت، بردباری و عدالت وصف شود، در حالی که اتصاف او به اضداد صفات فعل امکان پذیر است؛ از قبیل خشنودی که ضد آن خشم است و دوستی که ضد آن دشمنی است و به همین ترتیب، در دیگر صفات فعل.

از آنجا که هر پژوهشگری باید نظریه خویش در شناخت را بنیان نهد و اصولی را که در ساختار فکری و شناختی اش بدان تکیه می کند پایه گذاری نماید، تا بتواند در شناخت توحید و دیگر اصول، در جایگاهی محکم بایستد، می بینیم که کلینی در بحث اصول کافی کتاب عقل و جهل و کتاب علم را از همه مقدم تر داشته است و سپس از مسئله رؤیت که بیان شد به مسائلی عمیق و مهمی در علوم توحید منتقل شده و باب ویژه‌ای را در احادیث توحید خداوند - که آن را کتاب توحید نامیده - باز کرده است. آن‌گاه به دنبال آن، به بیان چیزی پرداخته که حجت خدا بر مردم است؛ از قبیل پیامبران و فرستادگان الهی و اوصیای آنان. از این رو، از طریق احادیث رسیده از اهل بیت علیهم السلام نشانه‌های نبوت و آیین‌های فرستادگان و روش اوصیا را بیان کرده، سپس به بیان اصول ایمان و اسلام و حدودی پرداخته است که انسان را از دین بیرون یا به آن وارد می کند و همچنین، ویژگی‌های مؤمنان و مسلمانان و اختلاف آن با ویژگی‌های فاسقان و منافقان و کافران را بیان کرده است و آن‌گاه، فضیلت قرآن و پاداش قرائت، حمل، آموختن، ختم و شفاعت قرآن را برای پیروان قرآن آورده است.

کلینی کتاب اصول خود را با چیزی به پایان برده است که رشته‌های پیوندهای اجتماعی میان مؤمنان را استوار می کند و فرهنگ همزیستی مسالمت‌آمیز میان مسلمانان را گسترش می دهد و به همین دلیل، کتابی را آورده که آن را کتاب العشرة نام نهاده است.

تمامی آنچه گفته آمد، حاکی از فراخی افق فکری کافی و تسلسل عقلانی و منطقی اصول دین در اندیشه کلینی است.

### ب) استحکام اسناد کافی

کلینی در کتاب کافی - چه اصول و چه فروع آن - در اسناد احادیث، طرق و

راویان آن، راهی را رفته است که نشان دهنده شایستگی بی نظیر، آگاهی گسترده و دانش انبوه او در جستجوی روایات اهل بیت علیهم السلام و پایبندی کامل وی به بیان سلسله کامل سند در روایت هاست.

شیوه کلینی در این زمینه آن است که برای یک روایت، بیشتر از یک طریق را می جُست و به شیوه رایج و معمول بسنده نمی کرد که در بیشتر اوقات به یک طریق اکتفا می کردند. از این رو، هرگاه برای کلینی دو طریق وجود داشت که هر کدام به یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام می رسید، هر دو طریق را با هم در سند بیان می کرد و دوم را بر اول عطف و با عبارت «جمیعا» به این دو طریق اشاره می کردند و حتی گاه کلینی برای یک روایت، سه طریق بیان می کرد. نیز از روش های کلینی آن است که در هر طبقه از طبقات سند، از بیشتر از یک راوی روایت می کند و این تعدد، بیشتر در طبقه استادان وی یا در طبقه ای است که از یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام روایت می کند و این دلیلی بر آن است که هم نشینی کلینی با استادان بسیار بوده است و این روش نیز فواید بسیار دارد که از جمله آن ها جبران ضعف روایت است که به دلایل مختلفی از سند نشئت گرفته باشد؛ نظیر ضعف یکی از راویان این روایت، یا وجود عباراتی ناشناخته و مبهم در سند، همانند «عمن حدّثه» یا وجود فرد ناشناخته ای که کتاب های رجالی او را نام نبرده اند، یا امثال این عوامل تضعیف.

هر آنچه گفتیم، شواهد و مثال هایی دارد که برای رعایت ایجاز از آوردن آن ها خودداری کردیم.

همچنین، کلینی شناخت گسترده ای نسبت به نام های راویان، شهرها، القاب و کنیه هایشان دارد و این شناخت زمانی آشکار می شود که وی از راویان سند خویش در احادیث اصول و فروع کتاب کافی یاد می کند و در آن، تنها به نام های

این راویان پسندیده نمی‌کند، بلکه کنیه، نسبت و لقب را نیز بر آن می‌افزاید از قبیل نسبت به شهر یا صنعت یا حرفه و امثال آن؛ همانند این سخن کلینی: «عن الهیثم ابی روح صاحب الخان»<sup>۱</sup> و این گونه نمونه‌ها نیز فراوان است.

هر کس که اسانید کافی در نقل و روایت حدیث را جستجو کند، امانت‌داری کلینی در نقل و روایت حدیث برایش آشکار می‌شود، زیرا وی به الفاظ حدیث و الفاظ مشایخ سند، یکی از دیگری و نقل آن، همان گونه که هست، متعهد است. از این رو، محدّث نوری در المستدرک خویش در سخن خود از کافی گفته است: «کافی از دیگر کتاب‌های حدیث، به این دلیل برتری دارد که دوران آن به اصول مورد اعتماد و منابع حدیث نزدیک بوده است و دیگر اینکه ما شاهد دقت ضبط، ترتیب نیکو، فصل‌بندی زیبا و عناوین کوتاه در این کتاب هستیم؛ مثلاً در این کتاب حدیثی را نمی‌یابید که در غیر باب خود آورده شده باشد. همچنین این کتاب، حدیثی را نقل به معنا نکرده است و در حدیث هیچ گونه دخل و تصرفی انجام نداده است، در حالی که بخاری بارها و بارها چنین کارهایی کرده است. با وجود بزرگی و بلندی مقام کلینی در میان علما، احدی نگفته است: به همه آنچه در کافی وجود دارد، باید اعتقاد داشت و کسی آن را صحیح نام‌گذاری نکرده است، در حالی که کتاب‌های بخاری و مسلم را صحیح نامیده‌اند»<sup>۲</sup>.

### ج) سرشاری علوم در احادیث کافی

از جمله ویژگی‌های متون روایات کافی، آراسته بودن فراوان آن به آیات قرآن

۱. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۱۵۴.

۲. میرزا نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۸-۲۹.

کریم است که در برخی از این روایات، به شکل جدی، این آیات فزونی یافته است و این به دلیل موضوع عقیدتی یا فقهی این روایات است که ایجاب می‌کند، به آیات عقیده و احکام استدلال شود و این، یکی از برجستگی‌های ارزنده متون روایات کافی است که موجب افزایش اعتبار روایات این کتاب شده است. این آیات جنبه استدلالی و تفسیری دارد و در آن‌ها بر اسباب نزول تکیه شده است و این امر در تطبیق آیات به احکام و عقاید سودمند است.

#### د) همراه بودن احادیث با دیدگاه‌ها و اجتهادها

روایات کافی دیدگاه و اجتهادهای بسیاری را دربردارد که غالباً این دیدگاه‌ها از آن شخص کلینی یا یکی از راویان بلندآوازه اصحاب امامان علیهم‌السلام نظیر ابن ابی عمیر، زراره بن اعین، فضل بن شاذان، معاویه بن عمار، یونس بن عبدالرحمن و امثال ایشان است و این حاشیه‌ها - که از آیات و روایات الهام گرفته می‌شود - گاه برای توضیح مقصود و هدف نصّ می‌آید، گاه برای بیان موضع کلینی در برابر روایاتی که در پاره‌ای از متون آن‌ها تعارض به چشم می‌خورد و گاه برای بیان روش‌های جمع میان آن‌ها یا برای اهداف دیگر.

کلینی در حاشیه‌هایی که بر متون دارد، برتری فوق‌العاده خود را نشان داده است. این حاشیه‌ها و تفسیرها با این هدف آمده است که ابهام و پیچیدگی‌هایی را که در برخی از متون به چشم می‌خورد و مانع از فهم عموم می‌شود، برطرف سازد. او این کار را با پیروی از روش شرح و توضیح یا دفع احتمال تعارض در روایات و اجتهاد خود در این باره، انجام داده است. امثال این روش در کتاب کافی برای

کسی که آن را مطالعه کرده باشد روشن است.<sup>۱</sup>

### ه) باب بندی فروع و قدرت فقاهت

کافی، افزون بر آنچه در باب بندی اصول بیان کردیم، باب های مفصلی در بیان فروع، یعنی احکام شرعی دارد و این باب ها بخش بزرگ تری از کتاب را دربر گرفته است؛ چرا که کلینی بخش فروع را به ۲۶ کتاب تقسیم کرده است که از کتاب طهارت آغاز می شود و به کتاب ایمان و نذور و کفارات پایان می یابد. آن گاه کلینی این کتاب ها را به شمار بزرگی از باب ها تقسیم کرده است که مجموع آن ها تقریباً به ۱۷۷۶ باب می رسد. کلینی در این کتاب ها و باب ها ۱۰۹۱۱ حدیث روایت کرده است و این احادیث با احادیث اصول، به ۱۶۱۹۹ حدیث می رسد.

پوشیده نماند که این باب بندی و ترتیب، برای آن مجموعه سترگ از احادیث، در نتیجه تیزبینی فقهی کلینی به سان فقیهی نوگرا در دوران خودش به وجود آمده است و او با مهارت فقهی خویش توانسته است باب های بسیاری از تلاش را از طریق احادیث رسول اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم السلام برای کسانی بگشاید که می خواهند به آسانی از احکام شرعی آگاهی یابند و با مهارت خویش عناوین این باب ها را از مضامین احادیث و احکام موجود در آن ها استنباط کرده است.

### ۲- درنگی با کتاب بخاری

بزرگان طایفه اهل سنت در تعامل با کتاب بخاری، عموماً و غالباً شیوه غلو و افراط را در پیش گرفته اند و با این کار، افق های بی طرفی و گفتمان علمی و آزادی

۱. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۸۹-۲۹۰ و ج ۶، ص ۱۳۴ و ج ۷، ص ۲۹۰.



فکری را بسته، حرکت دانش را کند کرده و کشتی آن را در چارچوب کتاب بخاری متوقف ساخته‌اند و همین امر، آنان را ناگزیر کرده است که راه‌های تأویل، وصله کاری، چاره جویی و توجیهاات سرد و دور از منطق را در پیش گیرند که ذوق و عقل سالم آن‌ها را نمی‌پذیرد و برای شما کافی است که نگاهی اجمالی به شرح‌های بخاری بیندازید تا آن اندیشه و برداشت را به دست آورید.

اینک گوشه‌ای از افراط‌گری‌های برخی از بزرگان اهل سنت در کتاب بخاری را عرضه می‌داریم:

الف) سیوطی در شرح خود بر عبارت نووی در التقریب گفته است: «شیخ - یعنی ابن صلاح - گفته است: آنچه آن دو [یعنی بخاری و مسلم] یا یکی از آن دو روایت کرده، صحت آن قطعی است و علم قطعی در آن ایجاد می‌شود»<sup>۱</sup>. در حالی که ابن صلاح افراط کرده و از حق بسیار دور شده و بخاری را معصوم از خطا دانسته است. او تمامی مطالب بخاری را مفید قطع و علم یقینی نظری می‌داند؛ زیرا وی پس از آنکه آنچه را ما از وی نقل کردیم بیان کرده، قول مخالف را آورده و گفته است: «برخلاف کسی که این دیدگاه را نفی و استدلال کرده است که سخن بخاری در اصل، تنها مفید گمان است، لیکن امت آن را پذیرفته‌اند، زیرا که عمل به گمان بر آنان واجب است و گمان گاه خطا می‌کند. من هم به همین دیدگاه گرایش داشتم و آن را نیرومند می‌دانستم و سپس برآیم آشکار شد، دیدگاهی را که در آغاز انتخاب کرده بودم درست است، زیرا گمان کسی که معصوم از خطاست، خطا نمی‌کند و امت در اجماع خود معصوم از خطاست»<sup>۲</sup>.

۱. سیوطی، عبدالرحمن، تدریب الراوی، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲. ابن الصلاح، مقدمة ابن الصلاح، ص ۱۰.

ملاحظه می‌کنید جناب دکتر، چگونه شما عصمت مطلق از خطا را از برگزیدگان و اولیای آسمانی، یعنی از پیامبران و فرستادگان الهی سلب کرده‌اید و این صفت را به انسان‌های عادی نسبت داده‌اید و به این افراد شعاری پرپهنا و ویژگی درخشان بخشیده و آن‌ها را «امت» نام نهاده‌اید، تا آنان در دل‌های مسلمانان ساده لوح از اهمیت برخوردار گردند. اما وقتی می‌خواهیم مفهوم امت را بشناسیم، می‌بینیم که از چند نفری فراتر نمی‌رود که شما آن‌ها را به اهل علم یا اهل حلّ و عقد توصیف کرده‌اید.

آن‌گاه شما به این اصل چندان دامن زدید که به سان آتش که در میان هیثم گسترش می‌یابد، در زیرساخت‌های فکری و عقیدتی شما گسترش یافت و به راه حلی برای بسیاری از مشکلاتی بدل شد که شما با آن‌ها روبه‌رو هستید و به همین دلیل، ما سخن ابن صلاح را در اینجا آوردیم، زیرا وی به عصمت کتاب بخاری باور پیدا کرده است، به این دلیل که امت معصوم‌اند و امت این کتاب را پذیرفته‌اند.

ب) نووی در شرح خود بر صحیح مسلم گفته است: «امام الحرمین گفته است: اگر انسانی به طلاق همسرش سوگند بخورد که تمامی روایاتی که از پیامبر ﷺ در دو کتاب بخاری و مسلم آمده صحیح است، لازم نیست که همسرش را طلاق دهد و سوگند خویش را نیز نشکسته است، زیرا علمای مسلمان بر صحت روایات این دو کتاب اجماع دارند»<sup>۱</sup>.

به باور من، مخالفت قسم ناگزیر صورت گرفته است و امام الحرمین اگر از آنچه ما نقل کردیم و از مخالفت‌ها و یاوه‌گویی‌های روشن و رسواکننده بخاری و صحیح

۱. نووی، شرح النووی علی مسلم، ج ۱، ص ۱۹-۲۰.

او آگاهی یابد، فتوایش را تغییر خواهد داد.

ج) از ابوزید مروزی نقل شده است که گفت: «میان رکن و مقام خوابیده بودم و پیامبر ﷺ را در خواب دیدم. آن حضرت به من فرمود: ای ابوزید، تا کی کتاب شافعی را درس می دهی و کتاب مرا درس نمی دهی؟ گفتم: ای رسول خدا، کتاب شما کدام است؟ فرمود: جامع محمد بن اسماعیل»<sup>۱</sup>.

من نمی دانم، چگونه رسول خدا ﷺ از مروزی می خواهد که کتاب شافعی را رها کند و به صحیح بخاری مشغول شود، با اینکه برای یکی از اولیای خداوند اتفاق افتاده است - آن گونه که می پندارد - : «او پروردگارش را در خواب دید که گفت: پروردگارا، به کدام یک از مذاهب روی آورم؟ خداوند به او گفت: به مذهب شافعی»<sup>۲</sup>. بنابراین، آیا خردمندانه است که رسول خدا ﷺ با فرمان پروردگارش مخالفت کند؟

د) در مقدمه فتح الباری از ابن حجر آمده است: «صحیح بخاری در هر مشکلی خوانده شود، آن مشکل گشایش یابد و هر سواری بر کشتی که آن را بخواند غرق نشود»<sup>۳</sup>.

چگونه این کرامت ها را تأیید کنیم، با اینکه بسیاری از کسانی که آن ها را می شناسیم، چه شیعه و چه سنی، در حالی کشتی ها و مرکب های ایشان غرق شده است که آنان کتاب خداوند مقتدر و بزرگ را به همراه خود داشته اند. آیا کتاب بخاری صحیح تر و شریف تر و با کرامت تر از کتاب خداوند متعال است؟

۱. ابن حجر، مقدمه فتح الباری، ص ۴۹۰.

۲. شروانی، حواشی الشروانی، ج ۱، ص ۵۳.

۳. ابن حجر، مقدمه فتح الباری، ص ۱۱.

به زودی گزیده‌هایی از کاستی‌ها و لغزش‌های بخاری را خواهیم آورد که روشن می‌سازد آن سخن‌ها و خواب‌ها با واقعیت این کتاب و ارزش علمی آن ناسازگار است.

## نقدهایی بر کتاب بخاری

### اول - صحیح بخاری در زمان خود او کامل نشد

معروف است که نسخه رایج و متداول میان مردم، همان نسخه‌ای است که براساس روایت محمد بن یوسف فربری بوده است و راوی از وی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد مستملی می‌باشد. این مستملی می‌گوید: «من کتاب بخاری را از اصل آن که نزد دوست او محمد بن یوسف فربری بود، رونویسی کردم و در آن مطالبی دیدم که کامل نشده بود و جاهایی خالی دیدم. از آن جمله، شرح حال‌هایی که ناقص بودند و از آن جمله، احادیثی که شرحی برای آن‌ها نگاشته نشده بود و به همین دلیل، ما برخی از آن‌ها را به برخی دیگر اضافه کردیم. ابوالولید باجی گفته است: از چیزهایی که بردستی این سخن دلالت دارد، آن است که روایت ابواسحاق مستملی و روایت ابومحمد سرخسی و روایت ابوهیثم کشمینی و روایت ابوزید مروزی از نگاه تقدیم و تأخیر با یکدیگر اختلاف دارند، با اینکه همه آنان از یک نسخه رونویسی کرده‌اند و این اختلاف به این دلیل به وجود آمده که هر کدام از آنان درباره آنچه گرد آورده یا برگه اضافی که وجود داشته، تخمین می‌زده که این از فلان جا است و به همین سبب، آن را بدان اضافه می‌کرده است و این نشان می‌دهد که برای هر یک از آن‌ها دو شرح و بیشتر وجود داشته که به هم پیوسته‌اند و هیچ حدیثی میان آن دو وجود ندارد».

این سخن بدان معناست که کتاب صحیح بخاری در زمان نویسنده‌اش کامل

نبوده است و دیگران از نسخه نویسان و امثال ایشان، آن را کامل کرده اند و این، چیزی است که بر حجّیت کتاب سایه می افکند و در نسبت دادن آن به نویسنده اش ایجاد شک می کند؛ امری که موجب از دست رفتن اعتبار و موقعیت موهوم این کتاب می شود و دست کم موجب می گردد که در آزمودن مطالب این کتاب، باید اجتهاد و تحقیق دوباره صورت گیرد و انسان نمی تواند بدین سبب که مردم آن را پذیرفته اند، به آسانی در برابر مطالب آن تسلیم شود.

### دوم - وجود عقاید فاسد در صحیح بخاری

#### ۱- عقیده تجسیم [جسمانی بودن خداوند]

کسی که کتاب توحید در صحیح بخاری را - که آخرین کتاب های آن است - مطالعه کند، درمی یابد که این کتاب از روایاتی آکنده است که بر جسمانی بودن خداوند صراحت دارد و صورت و پا و امثال این اعضا را برای خداوند متعال ثابت می کند. این سخن، به معنای محدودیت ذات الهی و ناقص و نیازمند بودن اوست؛ اموری که با توحید اصیل اسلامی ناسازگاری دارد و تمامی علمای امامیه و بسیاری از علمای اهل سنت در صدد باطل کردن این عقیده فاسد - و اثبات منزه بودن خداوند از این صفات - برآمده اند.<sup>۱</sup>

برخی از روایات بخاری که بر عقیده تجسیم صراحت دارد، به ترتیب زیر عرضه می شود:

(الف) «فیأتی الله فیقول: انا ربکم؟ فیقولون: هذا مکاننا حتی یأتینا ربنا فاذا جاء ربنا عرفناه فیأتیهم الله فی صورته التی یعرفون. فیقول: انا ربکم؟ فیقولون: انت ربنا

۱. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۴، ص ۴۳-۴۴؛ باقلانی، تمهید الاوائل، ص ۲۲۳-۲۲۴.

فیتبَعونه<sup>۱</sup>؛ خداوند می آید و می گوید: آیا من پروردگار شما هستم؟ آنان می گویند: این جایگاه ماست تا اینکه پروردگارمان بیاید و چون پروردگار ما بیاید، او را می شناسیم. پس خداوند به صورتی که آنان می شناسند نزد ایشان می آید و می گوید: آیا من پروردگار شما هستم؟ آنان می گویند: تو پروردگار ما هستی و از او پیروی می کنند». این روایت به صراحت می گوید: خداوند دارای شکل و صورت است و به شکل های گوناگون درمی آید.

در عبارت دیگر آمده است: «فیقول: هل بینکم و بینه آیه تعرفونه؟ فیقولون: الساق فیکشف عن ساقه، فیسجد له کل مؤمن<sup>۲</sup>؛ خداوند می گوید: آیا میان شما و او نشانه ای است که او را بشناسید؟ آنان می گویند: آن نشانه ساق پاست. خداوند ساق پایش را نمایان می سازد و مؤمنان در برابر او به سجده می افتند».

ب) «یقال لجهنم هل امتلأت؟ و تقول: هل من مزید؟ فیضع الرب تبارک و تعالی قدمه علیها. فتقول: قط قط؛ به جهنم گفته می شود: آیا پرشده ای؟ جهنم می گوید: آیا بیشتر هست؟ خداوند قدمش را روی جهنم می گذارد و جهنم می گوید: هرگز، هرگز». در عبارتی دیگر آمده است: «فاما النار فلا تمتلئ حتی یضع رجله فتقول: قط قط قط. فهنا تمتلئ<sup>۳</sup>؛ اما آتش، پر نمی شود، تا اینکه خداوند پایش را روی آن می گذارد و جهنم می گوید: هرگز، هرگز، هرگز».

من نمی دانم، این گذاشتن پای خداوند روی جهنم چگونه انجام می شود؟ آیا

۱. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۴۲۹، کتاب التوحید، ح ۷۴۳۷.

۲. همان، ص ۴۳۱، کتاب التوحید، ح ۷۴۳۹.

۳. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۴، کتاب التوحید، ح ۷۴۴۹.

پای پروردگار برای همیشه در آتش می ماند تا جهنم پر بماند - پناه بر خدا - یا آن را از جهنم بیرون می کشد؟

ج) «یکشف ربنا عن ساقه فیسجد له کل مؤمن و مؤمنة؛ پروردگار ما، ساقش را نمایان می سازد و همه مردان و زنان مؤمن برای او سجده می کنند».

ابن جوزی در حاشیه ای که بر روایات قدم و ساق دارد، می گوید: «گفتم: آوردن ساق و قدم، تشبیه محض است»<sup>۲</sup>.

د) این سخن او: «سپس خداوند او را [یعنی پیامبر را] آن قدر بالا می برد که جز خدا کسی نمی داند، تا اینکه به سدرة المنتهی می رسد و به خداوند مقتدر و پروردگار عزت نزدیک می شود و نزدیک می شود تا اینکه به مقام قوسین یا نزدیک ترمی رسد»<sup>۳</sup>.

ابن حجر در حاشیه ای که بر این بخش از حدیث زده است می گوید: «خطابی گفته است: در این کتاب - یعنی صحیح بخاری - حدیثی زشت تر، چه از نگاه ظاهری چه از نگاه مفهومی، از این حدیث وجود ندارد، زیرا این حدیث ایجاب می کند که خداوند را میان دو مسافتی که در آن آمده است محدود کنیم و جایگاه هر کدام را مشخص سازیم. به علاوه، در عبارت نزدیک شدن، تشبیه و جسمانیت وجود دارد که عالم بالا به عالم پایین مقایسه شده است»<sup>۴</sup>.

آن گاه بخاری در دنباله همین حدیث گفته است: «او را به سوی خداوند مقتدر بالا برد و در حالی که او در جایگاه خویش بود، عرضه داشت: پروردگارا، بر ما آسان گیر»<sup>۵</sup>.

۱. همان، ج ۳، ص ۲۹۶، کتاب التفسیر، ح ۴۹۱۹.

۲. ابن جوزی، دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه، ص ۱۲۰.

۳. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۴۵۲، کتاب التوحید، ح ۷۵۱۷.

۴. ابن حجر، فتح الباری، ج ۳، ص ۴۰۲.

۵. همان جا.

ابن جوزی، پس از آنکه تشبیه را از مضمون روایت برداشت کرده، گفته است: «اگر گویند: در صحیحین از شریک بن عبدالله بن ابی نمر، از انس بن مالک روایت کرده است که او از معراج یاد کرد و درباره آن گفت: خداوند جبار او را بالا برد... در پاسخ می‌گوییم: ابوسلیمان خطابی گفت: این عبارتی است که تنها شریک آن را آورده و دیگران از آن یادی نکرده‌اند و شریک عبارات ناشناخته را فراوان می‌آورد»<sup>۱</sup>.

ه) بخاری درباره پیامبر ﷺ روایت می‌کند: «فأستأذن علی ربی فی دارة فیؤذن لی علیه... ثم اعود فأستأذن علی ربی فی دارة فیؤذن لی علیه، فاذا رأیته وقعت ساجداً... ثم اعود ثالثة فأستأذن علی ربی فی دارة فیؤذن لی علیه، فاذا رأیته وقعت ساجداً؛ از پروردگام در خانه‌اش اجازه می‌طلبم و او به من اجازه می‌دهد... سپس باز می‌گردم و از پروردگام در خانه‌اش اجازه می‌خواهم و او به من اجازه می‌دهد و چون او را می‌بینم، به سجده می‌افتم... آن‌گاه بار سوم باز می‌گردم و از پروردگام در خانه‌اش درخواست اجازه می‌کنم و او به من اجازه می‌دهد و چون او را می‌بینم، به سجده می‌افتم».

ابن حجر در الفتح گفته است: «خطابی گفته است: این حدیث، این توهم را به وجود می‌آورد که خداوند مکان دارد و حال آنکه او از آن پاک است»<sup>۲</sup>. او سپس کوشیده است که حدیث را به چیزی تأویل کند که عبارت آن را برنمی‌تابد.

## ۲- توهین به مقام نبوت

پوشیده نیست که نبوت، مقامی والا و منزلتی بزرگ است که حجت الهی بر

۱. ابن جوزی، دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه، ص ۱۳۶.

۲. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۲، کتاب التوحید، ح ۷۴۴۰.

۳. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۳۰.



زمین نمایندگی می‌کند. خداوند برای این مقام اشخاصی را برگزیده که آنان را گرامی داشته، برتری داده، از خطا نگهداری کرده و الگو و مقتدای مردم قرار داده است. خداوند پیامبران را در قرآن کریم از هرگونه زشتی و آنچه منزلت ایشان را پایین بیاورد پاک گردانیده و چنین فرموده است:

﴿وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ \* إِنَّا أَخْلَصْنَاَهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ \* وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لِمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ﴾؛ و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یاد آور. ما آنان را با موهبت و ویژه‌ای - که یادآوری آن سرای بود - خالص گردانیدیم. و آنان در پیشگاه ما جداً از برگزیدگان نیکانند.

خداوند پیامبر اکرم، محمد ﷺ را بر همه پیامبران و فرستادگان برتری داد. خداوند فرموده است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَفَرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾؛ و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد. البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید. فرمود: آیا اقرار کردید و در این پیمان را پذیرفتید؟ گفتند: آری، اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم.

خداوند در این آیه، دادن مقام نبوت و حکمت به دیگر پیامبران را به ایمان به پیامبر اکرم ﷺ و یاری او مشروط کرده و در این باره، بر آنان تأکید نموده است. تردیدی وجود

۱. ص (۳۸): ۴۵-۴۷.

۲. آل عمران (۳): ۸۱.

ندارد که یاری شده، همان جلودار است و یاری کننده، دنباله‌رو. از این رو، پیامبر ما ﷺ از همه انبیاء برتر و بزرگوارتر است و این موضوع متفقاً از سوی همه مسلمانان ثابت شده است و این، چیزی است که پیامبر ما ﷺ در روایات مستفیض که از طریق شیعه و سنی روایت شده، بر آن تصریح کرده است.

لیکن بخاری در صحیح خود، با وارد کردن روایت‌های اسرائیلی - که دروغ و گناه و هر آنچه را که مقام والای آنان را پایین می‌آورد، به پیامبران نسبت می‌دهند - به آن مقام والا توهین کرده است. اینک به نمونه‌هایی کوتاه در این زمینه اشاره می‌کنیم:

الف) بخاری از ابوهریره روایت کرده است: «لم یکذب ابراهیم ع الا ثلاث کذبات، ثنتین منهنّ فی ذات الله عز و جلّ قوله: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ و قوله: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ و سئل عن سارة: فقال: أختی؛ ابراهیم تنها سه بار دروغ گفت که دو دروغش درباره خدا بود. سه دروغ او عبارت‌اند از: این سخن او: «من بیمارم» و این سخن او: «بلکه بزرگ آن‌ها این کار را انجام داده است» و درباره ساره از او پرسیدند و او گفت: این خواهر من است».

این روایت با عقیده مسلمانان درباره پیامبران الهی سازگاری ندارد، زیرا دروغ از گناهان کبیره است و به اتفاق مسلمانان نسبت دادن آن به آنان روا نیست.

فخررازی در تفسیر خود، در حاشیه‌اش بر این روایت گفته است: «تنها زندیق است که دروغ را به پیامبران نسبت می‌دهد»<sup>۲</sup>.

نیز همود در تفسیرش برای سخن خداوند بلندمرتبه با زبان ابراهیم: «أنی سقیم» گفته است: «برخی از آنان گفته‌اند: این سخن ابراهیم دروغ است و درباره آن،

۱. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۳۵۰، کتاب احادیث الانبیاء، ح ۳۳۵۸.

۲. فخررازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۸۶.

حدیثی را از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که آن حضرت گفت: ابراهیم دروغ نگفت، مگر در سه جا.

من به یکی از این علما گفتم: این حدیث پذیرفته نیست، زیرا نسبت دادن دروغ به ابراهیم عليه السلام روا نیست. آن شخص گفت: چگونه می‌توان به دروغ گفتن راویان عادل حکم کرد؟ گفتم: هر زمان که امر دایر شود میان اینکه دروغ را به راوی نسبت دهیم یا به ابراهیم خلیل، بدیهی است که باید به راوی نسبت دهیم<sup>۱</sup>.

ب) نیز از ابوهریره روایت کرده است: «روزی موسی عليه السلام تنها بود و جامه‌هایش را روی سنگ گذاشت، سپس غسل کرد و چون از غسل فراغت یافت به سوی جامه‌هایش آمد تا آن‌ها را بردارد؛ اما آن سنگ با جامه‌های او غلتید. موسی عليه السلام عصایش را برداشت و به دنبال آن سنگ به راه افتاد و فریاد می‌زد: ای سنگ، جامه‌هایم، ای سنگ، جامه‌هایم! تا اینکه به گروهی از بنی اسرائیل رسید و آنان او را برهنه اما زیباتر از همه آفریدگان خدا دیدند»<sup>۲</sup>.

نیز از ابوهریره روایت کرده است که گفت: «خداوند، ملک الموت را نزد موسی عليه السلام فرستاد و چون نزد او آمد، موسی چنان او را زد که چشمش از حدقه بیرون آمد. او نزد پروردگارش بازگشت و گفت: خدایا، مرا به سوی بنده‌ای فرستادی که مرگ را نمی‌خواهد. گوید: خداوند چشم او را به او بازگردانید»<sup>۳</sup>.

ج) بخاری در چند جا از عائشه روایت کرده که گفته است: «سمع النبی رجلاً یقرأ فی المسجد فقال: رحمه الله لقد اذکرنی کذا و کذا آیه اسقطهن من سورة کذا و

۱. همان، ج ۲۶، ص ۱۴۸.

۲. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۳۶۶، کتاب احادیث الانبیاء، ح ۳۴۰۴.

۳. همان، ص ۹۲، کتاب الجنائز، باب من احب الدفن فی الارض.

کذا؛ پیامبر ﷺ شنید مردی در مسجد قرآن می خواند، پس گفت: خدا این مرد را رحمت کند، زیرا مرا به یاد فلان و فلان آیه انداخت که من آن را از فلان سوره و فلان سوره انداخته بودم».

این روایت پیرامون نگهداری قرآن از تحریف ایجاد شک می کند.

د) بخاری از سالم بن عبدالله روایت کرده است: «رسول خدا ﷺ با زید بن عمر بن نفیل در پایین منطقه بلدح [سرزمینی در نزدیکی مکه] برخورد کرد و این، پیش از زمان نزول وحی به رسول خدا ﷺ بود. رسول خدا ﷺ سفره‌ای را نزد او فرستاد که در آن گوشت بود. اما وی از خوردن آن خودداری کرد و گفت: من از گوشت حیوانی که شما برای بت‌های خود سر می برید، نمی خورم»<sup>۲</sup>.

ه) از حدیثی روایت کرده است که گفت: «اتی النبئی سبأة قوم فبال قائماً. ثم دعا بماء فجئتُه بماء فتوضأ؛ پیامبر ﷺ به زباله دانی قومی آمد و ایستاده ادرار کرد. سپس خواست برایش آب بیاورند. من برای او آب آوردم و او با آن وضو گرفت».

در عبارتی دیگر آمده است: «یادم هست من و پیامبر ﷺ با هم راه می رفتیم تا اینکه او به زباله دانی قومی در پشت دیواری رسید و ایستاد، همان گونه که یکی از شما می ایستد و ادرار کرد. من از او فاصله گرفتم. او به من اشاره کرد و من نزد او آمدم و پشت سرش ایستادم تا کارش تمام شد»<sup>۴</sup>.

۱. همان، ص ۱۶۲، کتاب الشهادات، ح ۲۶۵۵.

۲. همان، ج ۳، ص ۴۴۸، کتاب الذبائح والصيد، باب ما ذبح علی النصب والاصنام.

۳. همان، ج ۱، ص ۹۹، کتاب الوضوء، ح ۲۲۴.

۴. همان، ص ۱۰۰، کتاب الوضوء، ح ۲۲۵.

حتی این اعتقاد کور به درستی هر حدیثی که بخاری و مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده‌اند، به سنتی بدل شد که برخی از افراد ناآگاه و احمق از آن پیروی می‌کنند. همان‌گونه که سیوطی روایت می‌کند:

«ادرار کردنِ ایستاده، عادتی شده است برای مسلمانان اهل سنت در شهر هرات [افغانستان] و آنان این سنت را احیا کردند و با آنچه در صحیح بخاری و مسلم آمده است مخالفت نورزیدند و آنان را می‌بینی که از این سنت پیروی می‌کنند و به همین دلیل، آنان حتی یک بار در سال هم که شده، ایستاده ادرار می‌کنند»<sup>۱</sup>.

اینک آقای دکتر، شما را به وجدان‌تان فرا می‌خوانیم. آیا خودتان به این کار اقدام می‌کنید؟ کاری که با ساده‌ترین اخلاق و رسوم ناسازگاری دارد و ساده‌لوح‌ترین افراد از توده مردم آن را نمی‌پذیرند، چه رسد به کسی که خداوند اخلاق او را بزرگ داشته و با اخلاق والا او را برانگیخته است؟

و بخاری از عایشه روایت کرده است: «روز عید فطریا قربان بود که ابوبکر به خانه عایشه رفت و پیامبر ﷺ نیز در خانه او بود. ابوبکر دوزن خواننده‌ای را که انصار آن‌ها را در جنگ اوس و خزرج برای خواندن می‌آوردند، در خانه عایشه یافت. ابوبکر گفت: این نای شیطان است - دوبار تکرار کرد -؟ پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوبکر آن دوراها کن، زیرا هر قومی عیدی دارد و عید ما امروز است»<sup>۲</sup>.

در عبارتی دیگر آمده است: «در ایام منی ابوبکر نزد عایشه رفت و در خانه او، دو کنیز دید که می‌زدند و می‌خواندند و پیامبر ﷺ هم جامه خویش را بر روی خود افکنده

۱. نسائی، شرح سنن النسائی، ج ۱، ص ۱۹-۲۶.

۲. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۵۰۰، کتاب مناقب الانصار، ح ۳۹۳۱.

بود. ابوبکر آن دورا از این کار نهی کرد. پیامبر ﷺ جامه را از روی چهره‌اش کنار زد و فرمود: ای ابوبکر، آن‌ها را رها کن که ما در روزهای عید هستیم، یعنی روزهای منی<sup>۱</sup>!

کتاب بخاری از روایات آوازه‌خوانی، دف زنی و پای کوبی کنیزکان و زنان آوازه‌خوان و رقاصه در خانه رسول خدا ﷺ آکنده است، در حالی که رسول خدا ﷺ نشسته و به این آواز گوش می‌دهد! در یکی از روایات آمده است که رسول خدا ﷺ عایشه را بر دوش خود می‌گذاشت تا آوازه‌خوانی و رقاصی زنان خواننده و رقاصه را تماشا کند. اما ابوبکر و عمر این عمل را محکوم می‌کردند، در حالی که پیامبر ﷺ آن را محکوم نمی‌کرد [و با آن مخالفت نمی‌ورزید] و از این قبیل تصویرهای شرم‌آور و زشتی که به شخص پیامبر ﷺ نسبت داده است و چنانچه هنرمندی بخواهد این تصویر را به نمایش بگذارد و چنین ترسیم کند که پیامبر ﷺ در مجلس رقص و آوازه‌خوانی نشسته است، در حالی که زنان و کنیزکان آوازه‌خوان پیش روی او آواز می‌خوانند و می‌زنند و می‌رقصند، در این صورت، عکس‌العمل یک مسلمان معتقد در برابر این تصویرهایی که آن را از بخاری نقل کردیم و برخی را نقل نکردیم و به مراتب از نگاه شرم‌آور و زشت کاریکاتورهایی که برخی از کشورهای اروپایی برای رسول خدا ﷺ می‌کشند بدتر است، چه خواهد بود؟ با وجود این، شما به تصویرهای زشتی که بخاری از رسول خدا ﷺ ارائه داده است، لباس قداست و عصمت پوشانده‌اید!

جناب دکتر، آیا آن انوار نبوت که به ادعای شما در کتاب بخاری تجلی کرده، همین است؟!

### ۳- اسرائیلیات در کتاب بخاری

از آن جمله: برتری دادن انبیای بنی اسرائیل و دیگران بر پیامبر اکرم ﷺ است:

۱. همان، ص ۲۹۹، کتاب المناقب، ح ۳۵۳۱.

الف) بخاری در صحیح خود از ابوهریره در حدیثی طولانی روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «لا تخیرونی علی موسی؛<sup>۱</sup> مرا از موسی برتر ندانید».

ب) از ابوهریره نقل شده است که گفت: «یک یهودی در حالی که کالایش را عرضه می‌کرد، چیزی را در عوض کالا به او دادند که دوست نداشت. یهودی گفت: نه، سوگند به خدایی که موسی را بر بشر برگزید. سخن او را مردی از انصار شنید و از جا برخاست و به صورت او سیلی زد و گفت: می‌گویی: سوگند به خدایی که موسی را بر بشر برگزید و حال آنکه پیامبر ﷺ در میان ماست؟ پیامبر ﷺ از این سخن مرد انصاری خشمگین شد و آثار خشم در چهره‌اش رؤیت گردید و سپس فرمود: میان پیامبران الهی برتری قائل نشوید، زیرا در صورت دیده می‌شود و همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند بی‌هوش می‌شوند، مگر کسی را که خدا بخواهد. سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود و من نخستین کسی خواهم بود که برانگیخته خواهم شد و موسی در آن هنگام در عرش است و من نمی‌دانم که آیا او برای مدهوش شدنش در روز طُور بازپرسی می‌شود یا پیش از من برانگیخته خواهد شد؟ و من نمی‌گویم: کسی از یونس بن متی برتر است»<sup>۲</sup>.

در حالی که طوایف اسلامی به برتری پیامبر ما بر دیگر پیامبران اجماع دارند و روایات در این باره مستفیض است و از آن جمله بخاری خود، در صحیحش آورده و در یک روایت طولانی از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «انا سید الناس یوم القيامة و هل تدرون ممّ ذلك؟ یجمع الله الناس... فی صعيد واحد؛ منم سرور مردم در روز رستاخیز و آیا می‌دانید، این مقام از چیست؟ خداوند مردم را در یک

۱. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۴۴۰، کتاب التوحید، ح ۷۴۷۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۷۱، کتاب احادیث الانبیاء، ح ۳۴۴۱.

عرصه گرد هم می آورد». سپس رسول خدا ﷺ برتری خویش بر دیگر پیامبران را بیان کرد و اینکه برای اوست شفاعت بزرگ و مقام محمود که از مقامات همه انبیاء برتر است.<sup>۱</sup>

جناب دکتر، این یکی از تناقض های کتاب بخاری است. بنابراین، کجاست عصمت کتاب او و مطابقت آن با واقع؟

### خرافات یهود

بخاری از عبدالله روایت کرده است که گفت: «جاء حبر من اليهود فقال: انه اذا كان يوم القيامة جعل الله السماوات على اصبع والارضين على اصبع والثرى على اصبع والخلائق على اصبع ثم يهزهن ثم يقول: انا الملك! انا الملك! فلقد رأيت النبي يضحك حتى بدت نواجذه تعجباً وتصديقاً لقوله؟» وقتی که قیامت فرا برسد، خداوند آسمان ها را بر انگشتی و زمین ها را بر انگشتی دیگر قرار می دهد، آب و خاک را بر انگشتی دیگر گذارده، خلائق را بر انگشتی دیگر می نهد و آن گاه آن ها را تکان می دهد و سپس می گوید: منم پادشاه! منم پادشاه!

من پیامبر ﷺ را دیدم که آن قدر خندید تا دندان هایش نمایان شد و این به دلیل شگفت زدگی و تأیید سخن آن یهودی بود». بخاری این روایت را در بیش از پنج مورد آورده است.

### ۴- روایت های تکراری بخاری

از بخاری شهرت یافته است که او گفت: «من يكصد هزار حديث صحيح را حفظ دارم». با اینکه آنچه در صحیح خود روایت کرده، هفت هزار و اندی است و نزدیک به نیمی از آن ها تکراری می باشد و تکرار، چنان که می دانیم، اگر فایده ای

۱. همان، ج ۳، ص ۲۱۴-۲۱۵، کتاب تفسیر القرآن، ح ۴۷۱۲.

۲. همان، ج ۴، ص ۴۵۰، کتاب التوحید، ح ۷۵۱۳.



نداشته باشد، موجب زشتی و ناپسندی می‌شود. از باب نمونه، بخاری یک حدیث را بیش از بیست بار تکرار کرده است.<sup>۱</sup>

نووی گفته است: «همه آنچه در صحیح بخاری می‌باشد، ۷۲۷۵ حدیث با تکرار است و با حذف تکرار، چهار هزار حدیث است»<sup>۲</sup>.

#### ۵- خودداری بخاری از نقل روایات اهل بیت علیهم‌السلام

در زمانی که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به چنگ زدن به اهل بیت خود و فرا گرفتن از آنان و عقب نیفتادن از کاروان ایشان دستور می‌دهد، می‌بینیم که بخاری از نقل روایت از آنان در کتابش شانه خالی می‌کند، به ویژه از نقل روایت از امام صادق علیه‌السلام، کسی که از نگاه علم و فقه و حدیث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از همه برتری داشت، تا آنجا که شاگرد او ابوحنیفه گفت: «ما رأیت أحداً أفقه من جعفر بن محمد؟ من احدى را از جعفر بن محمد فقیه‌تر ندیدم». این در حالی است که بخاری در صحیح خود به سخن او استدلال نکرده است.

[آقای دکتر!] روی برتافتن از روایات اهل بیت علیهم‌السلام در کتاب‌ها و مجموعه‌های حدیثی شما معروف و رایج است، تا آنجا که شیخ الاسلام شما [ابن تیمیه] گفته است: «بخاری، تنها ۵۸۶ حدیث مسند از علی علیه‌السلام [روایت کرده است که فقط

۱. نووی در کتابش الامام البخاری، ص ۱۲۸-۱۲۹ گفته است: «می‌بینیم که بخاری یک حدیث را بیست بار بیان می‌کند و حدیث بریره از عائشه را بیش از ۲۲ مرتبه آورده است و داستان موسی و خضر علیهم‌السلام را بیش از ده بار آورده است و حدیث کعب بن مالک را که در غزوه تبوک شرکت نکرد، بیش از ده بار آورده است».

۲. نووی، تقریب النواوی بشرح السیوطی، ص ۷۷.

۳. مزی، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۹.

حدود پنجاه حدیث آن صحیح است، در حالی که او پس از رسول خدا ﷺ بیش از سی سال زندگی کرد و مردم فراوان با او دیدار می کردند و برای برآوردن نیازهایشان از او کمک می خواستند<sup>۱</sup>. ابن تیمیه در این عبارت خویش، از سخن ابن حزم در کتابش به نام الملل و الاهواء تبعیت کرده است<sup>۲</sup>. اگر کسی بخواهد از این حقیقت بیشتر آگاهی یابد، برایش بسنده است که رجوع ساده‌ای به کتاب منهاج السنة ابن تیمیه داشته باشد، زیرا درمی یابد که چگونه ابن تیمیه اهانت و تحقیر اهل بیت ﷺ را توجیه کرده و فضایل و نقش علمی آنان در میان امت را که دور و نزدیک بدان گواهی داده‌اند، انکار کرده است.

#### ۶- روایات غیرقابل قبول و برخلاف اجماع

الف) او در مسئله اسراء و معراج روایت کرده و یادآور شده که معراج پیش از وحی و بعثت نبوی به وقوع پیوست. او گفته است: «از شریک بن عبدالله نقل شده است که گفت: از ابن مالک شنیدم که می گفت: شبی که رسول خدا ﷺ را از مسجد کعبه به معراج بردند، سه نفر نزد او آمدند و این ماجرا پیش از آمدن وحی به او اتفاق افتاد و او در مسجد الحرام خوابیده بود»<sup>۳</sup>.

ابن حجر گفته است: «این سخن بخاری: «پیش از آمدن وحی به او» را خطابی، ابن حزم، عبدالحق، قاضی عیاض و نووی انکار کرده‌اند، نووی گفته است: در روایت شریک توهم‌هایی وجود دارد که علما منکر آن‌ها شده‌اند. یکی از آن‌ها، این سخن اوست: «پیش از نازل شدن وحی به او». این سخن نادرست است و کسی با

۱. ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۱۹.

۲. ابن حزم، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۱۰۸.

۳. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۴۵۱، کتاب التوحید، ح ۵۷۱۷.

آن موافق نیست و علما اجماع دارند که واجب شدن نماز در شب معراج بوده است. بنابراین، چگونه می‌شود، ماجرای معراج پیش از نازل شدن وحی به او اتفاق افتاده باشد؟ پایان سخن ابن حجر<sup>۱</sup>.

ب) بخاری چهارتایی بودن خلفای راشدین را که بزرگان اهل سنت بر آن اجماع دارند، انکار کرده و این نکته را در باب مناقب عثمان از ابن عمر آورده است که گفت: «ما در زمان پیامبر ﷺ کسی را با ابوبکر، سپس با عمرو آن‌گاه با عثمان برابر نمی‌کردیم و پس از این سه نفر، در میان همه اصحاب پیامبر ﷺ کسی را بر کسی ترجیح نمی‌دادیم»<sup>۲</sup>.

ابن حجر در حاشیه خود بر این حدیث گفته است: «ابن عبدالبر در این حدیث خدشه وارد نموده و به حدیثی استناد کرده که آن را از هارون بن اسحاق حکایت کرده است که گفت: از ابن معین شنیدم که می‌گفت: هر که بگوید ابوبکر و عمرو عثمان و علی و به سابقیت علی [ع] اعتراف کند، او صاحب سنت رسول خدا ﷺ است. راوی گفت: من به ابومعین یادآوری کردم: کسانی هستند که می‌گویند: ابوبکر و عمرو عثمان و سکوت اختیار می‌کنند. او درباره این اشخاص سخنان تندی گفت».

آن‌گاه ابن حجر گفته است: «تردیدی نیست که اگر کسی به این سه نفر بسنده کند و به فضیلت علی بن ابی طالب [ع] اعتراف نکند، نکوهیده است.

نیز ابن عبدالبر ادعا کرده است که این حدیث برخلاف دیدگاه اهل سنت است که می‌گوید: علی [ع] بهترین مردم پس از آن سه نفر است، زیرا آنان اجماع

۱. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۹۹.

۲. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۴۳۹، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ح ۳۶۹۸.

کرده‌اند که علی [ع] پس از آن سه نفر برترین مردم است و این اجماع نشان می‌دهد که حدیث ابن عمر نادرست است، اگر چه سند آن صحیح باشد»<sup>۱</sup>.

در طبقات الحنابله، از ابویعلی و سیر اعلام النبلاء، از ذهبی آمده است: علی بن جعد پس از آنکه آنان حدیث ابن عمر را در مجلس او یاد کردند، گفت: «به این کودک بنگرید، در حالی که هنوز نمی‌داند چگونه همسرش را طلاق دهد، می‌گوید: ما یکی از اصحاب را بردیگری برتری می‌دادیم»<sup>۲</sup>.

(ج) بخاری از انس روایت کرده است که گفت: «به پیامبر ﷺ گفتند: خوب است نزد عبدالله بن ابی بروی. حضرت بر الاغی سوار شد و مسلمانان هم به دنبال او راه افتادند - و آن سرزمین هم شوره‌زار باشد - ... چون پیامبر ﷺ نزد او رسید، به آن حضرت گفت: از من دور شو؛ سوگند به خدا که بوی الاغت مرا آزار می‌دهد. مردی از انصار به او گفت: سوگند به خدا که الاغ رسول خدا ﷺ از تو، خوشبوتر است.

مردی از گروه عبدالله خشمگین شد و آن دو به یکدیگر دشنام دادند و به سبب آن دو، یاران هر کدام به خشم آمدند و هر دو گروه با پرتاب چوب و کفش... با یکدیگر به زد و خورد پرداختند تا اینکه با خبر شدیم، این آیه نازل شده است: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾<sup>۳</sup>؛ «اگر دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند، میان آن دو اصلاح کنید».

ابن بطال در شرح خود بر صحیح بخاری گفته است: «محال است که این آیه درباره‌ی داستان عبدالله بن ابی و درگیری یاران او با پیامبر ﷺ نازل شده باشد؛ چه

۱. ابن حجر، فتح الباری، ج ۷، ص ۱۴.

۲. ابویعلی، فراء، طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۴۲۳، ش ۲۱۳؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۶۳.

۳. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۱۷۵-۱۷۶، کتاب الصلح، ح ۲۶۹۱؛ حجرات (۴۹): ۹.

یاران عبدالله بن ابی مؤمن نمی‌باشند و آنان نسبت به او پس از اسلام در داستان افک از خود تعصب نشان دادند. از این‌رو، آیه نشان می‌دهد که درباره‌ی ماجرای عبدالله بن ابی نازل نشده است، بلکه درباره‌ی قومی از اوس و خزرج نازل شده است که درباره‌ی حقی با یکدیگر به نزاع برخاستند و با عصا و کفش به جان هم افتادند. این، دیدگاه سعید بن جبیر و حسن و قتاده است.<sup>۱</sup>

روایات در این زمینه فراوان است و ما به قصد ایجاز آن‌ها را رها کردیم.

#### ۷- روایت بخاری از جهیمیه و خوارج با وجود حکم وی به کفر آنان

از جمله تناقض‌هایی که بخاری در صحیح خود گرفتار آن شده، آن است که وی از جهیمیه و خوارج و ناصبیان روایت کرده و در کتاب صحیح خود به روایت آن‌ها استدلال نموده است؛ به روایت افرادی همچون بشر بن سری بصری، عمران بن حطان، حرز بن عمران و دیگران. از این‌رو، ذهبی گفته است: «بخاری از شیعیان بسیار دوری می‌کند و گویی از اعتقاد آنان به تقیه می‌هراسد، لیکن من او را نمی‌بینم که از قدریه، خوارج و جهیمیه دوری کند».<sup>۲</sup>

با اینکه بخاری، آنان را تکفیر کرده و مؤمنان را از نماز خواندن پشت سر آنان و روایت از ایشان باز داشته است؛ زیرا می‌گوید: «من باکی ندارم که پشت سر جهیمی و رافضی، یا پشت سر یهودی و مسیحی نماز بگزارم».<sup>۳</sup>

نیز گفته است: «به سخن یهود و نصارا و مجوس نگریستم و قومی را در کفرشان گمراه‌تر از جهیمیه نیافتم و من کسی را که آن‌ها را کافر نداند، نادان می‌شمارم».<sup>۴</sup>

۱. ابن بطلال، شرح ابن بطلال، ج ۸، ص ۶۴.

۲. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۶۰، ش ۵۹۶۰.

۳. بخاری، خلق افعال العباد، ص ۱۱.

۴. همان، ص ۹.

محقق کتاب سیر اعلام النبلاء بر این سخن حاشیه زده و گفته است: «این سخن بخاری از مصادیق غلو و افراطی است که اکثر علمای پیشین و امروزی با آن موافق نیستند. چگونه وی به کفر آن‌ها حکم می‌کند و سپس از ایشان روایت نقل می‌کند؟ و احادیث آنان را در صحیح خود روایت می‌کند، در حالی که آن را انتخاب و صحت را در آن شرط کرده است»<sup>۱</sup>.

به همین مقدار از اشکال‌ها و تناقض‌های کتاب بخاری که علمای اهل سنت آن‌ها را ثبت کرده‌اند، بسنده می‌کنم.

در این زمینه، مسائل بسیاری را رها ساختیم و به آن‌ها اشاره نکردیم، از قبیل ادراج در اسناد و متون روایات [ادراج یعنی وارد کردن برخی از کلمات توسط راوی در متن یا سند روایت]، کاسته شدن برخی دیگر و افتادن مقداری از آن و تقسیم‌بندی غیر نظام‌مند در کتاب. به عنوان نمونه، هیچ‌گونه نظم و ترتیبی را در کتاب‌های صحیح بخاری نمی‌یابید؛ نظیر اینکه کتاب توحید در پایان کتاب آمده است. اما درباره باب‌های این کتاب می‌بینید که در کتاب محاربین اهل کفر و ارتداد، بابتی را آورده است به نام «باب رجم الحبلی؛ باب سنگسار زن باردار». باب دیگری را آورده است به نام «باب الرجم فی البلاط؛ سنگسار در زمین سخت». هیچ‌یک از این باب‌ها پیوندی با آن کتاب ندارد و این روشن است. همچنین بخاری بابتی را در کتاب المظالم و الغضب آورده و آن را «باب ما جاء فی السقائف و جلس النبى ﷺ و اصحابه فی سقیفة بنی ساعدة» نامیده است و در این باب، سخن عمر را درباره ماجرای سقیفه بنی ساعدة پس از رحلت پیامبر ﷺ آورده است. نیز بخاری در کتاب الطلاق، بابتی را درباره نکاح زنان مشرک آورده است و در کتاب الجهاد، بابتی در وصف حورالعین

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۵۶، تحقیق صالح سمر.

منعقد کرده است. همچنین در این کتاب، در «باب قول الله» و «باب قول النبی» به قدری مطلب اضافی گنجانده که گویی این کتاب هنوز تمام نشده است. می دانیم که برخی در نسبت این کتاب به بخاری تردید کرده و گفته اند: این کتاب از کتاب العلل، اثر استادش ابن مدینی سرقت شده است؛ چنان که ابن حجر در کتاب تهذیب التهذیب آن را نقل کرده است<sup>۱</sup>، گرچه ابن حجر کوشیده است این سخن را تضعیف کند، لیکن در هر حال وجود دارد.

\*\*\*\*\*

شما در صفحه ۵۲ گفته اید: «چنان که می بینید، ما از غیر کتاب های شیعی سخنی نقل نکرده ایم و نقل نخواهیم کرد».

در این باره می گویم: متأسفانه جناب عالی از کتاب های ما، تنها به برخی از روایات ضعیف استناد کرده اید و کوشیده اید که این روایات را برحسب دیدگاه متعصبانه خود برضد مذهب شیعه امامیه دوازده امامی درک کنید!

### تهمت ها و دروغ هایی برضد مذهب شیعه

شما در صفحه ۵۵ از کتاب خود گفته اید: «سخن احمد امین: «شیعه پناهگاه هر کسی بوده است که می خواسته اسلام را تخریب کند»، مضمون این سخن را بسیاری از علمای قدیم و جدید می گویند؛ چه شیوه برخورد شیعه با اسلام به ناپودی اسلام منجر می شود و این مطلب را می توان از موضع شیعه نسبت به راویان دین - صحابه -، قرآن و سنت نبوی به دست آورد».

آن گاه شما نام های برخی از علمای شیعه را آورده اید و پنداشته اید که آنان به

۱. ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۶.

تحریف قائلند و عبارت دویا سه نفر از آنان را نقل و در نقل عبارت تدلیس کرده‌اید.

در پاسخ شما باید بگویم: این پاسخ در بردارندهٔ مسائل زیر است:

### اول - مسئلهٔ عدالت صحابه

برادر عزیز، باید بدانید که هدف و همت شیعه انتقاد از صحابهٔ رسول اکرم ﷺ و عدالت آنان نیست، بلکه بر این باورند که هم نشینی با پیامبر ﷺ، شرافت و افتخاری بزرگ برای هر کسی است که از آن بهره‌مند شود و با سیرهٔ پیامبر ﷺ هدایت یابد و از روش او پیروی کند و گام در جای گام او نهد. همچنین شیعیان در این باره هم داستان‌اند که اصحاب پیامبر ﷺ در پیشرفت اسلام نقش داشتند و در راه این دین فداکاری و با مواضع خود در جنگ‌ها و غزوه‌ها و دیگر خطرهایی که دین و شخص پیامبر ﷺ را تهدید می‌کرد، آن را یاری کردند و گروه بسیاری از آنان در راه خداوند متعال به شهادت رسیدند و خداوند آیاتی را در قرآن کریم خود فرو فرستاد که آنان را در همهٔ این مواضع ستایش می‌کند.

لیکن شیعهٔ امامیه از دیدگاه افراطی اهل سنت دربارهٔ عدالت صحابه انتقاد می‌کند، زیرا اهل سنت بر این باورند که هر کسی با پیامبر ﷺ هم نشینی کرده است، هر چند مدت کوتاهی باشد؛ حتی اگر فقط او را دیده باشد، او عادل است و دروغ نمی‌گوید و از روی عمد خطا نمی‌کند و باید از گفتار یا روایت یا کردار او پیروی کرد و او حجتی است بر دیگران. در حالی که این عقیده با قرآن کریم و سنت نبوی و تاریخ صحابه سازگاری ندارد؛ چه این منابع ثابت می‌کند که گروهی از صحابه، پیامبر ﷺ را آزار می‌دادند و با دروغ گفتن و اشاره و زخم زبان و تهمت خدا را نافرمانی می‌کردند و برخی از آنان برخی دیگر را تفسیق می‌کردند و یکدیگر را می‌کشتند و حتی برخی از آنان از دین اسلام برگشتند و مرتد شدند؛ از قبیل عبدالله بن ابی سرح و برخی از آنان پس از



هجرت به حبشه مسیحی شدند؛ نظیر شوهرامّ حبیبه و در این باره آیاتی را پیش تر بیان کردیم<sup>۱</sup> و تفصیل آن در بحث صحابه خواهد آمد.

### دوم - مسئله تحریف قرآن

برادر عزیز، بسیار متأسفم که بگویم: جناب شما در اینکه تحریف را به علمای ما نسبت داده اید، تدلیس کرده و به دروغ رو آورده اید؛ به دلایل زیر:

۱. از جمله کسانی که پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ مرتد شد، قتيله همسر پیامبر ﷺ است. ابن اثیر گفته است: قتيله دختر قیس بن معدی کرب کنندی، خواهر اشعث بن قیس. برخی گفته اند: قتيله، ولی سخن نخست درست تر است. رسول خدا ﷺ در سال دهم با وی ازدواج کرد و سپس بیمار شد و چشم از جهان فرو بست. این در حالی بود که حضرت نه بروی وارد شد، نه او را دید و نه با وی آمیزش کرد. برخی گفته اند: پیامبر ﷺ یک ماه پیش از رحلتش با وی ازدواج کرد. برخی گفته اند: پیامبر ﷺ سفارش کرد که به قتيله خبر دهند؛ آیا می خواهد در حجاب باقی بماند و [به عنوان مادر مؤمنان] بر مؤمنان حرام باشد، یا می خواهد پیامبر ﷺ او را طلاق دهد و با هر که می خواهد ازدواج کند. اما وی ازدواج را انتخاب کرد و با عکرمه بن ابی جهل در حضرموت ازدواج کرد. این خبر به ابوبکر رسید. او گفت: من خواستم خانه آن دو را آتش بزنم. از این رو، عمر به او گفت: او از مادران مؤمنان نیست، زیرا پیامبر ﷺ نه با وی آمیزش کرده و نه او در محدوده حجاب بوده است.

برخی گفته اند: پیامبر ﷺ درباره او وصیتی نکرد، لیکن با او همبستر هم نشد. او با برادرش مرتد شد و سپس عکرمه بن ابی جهل با وی ازدواج کرد و ابوبکر خواست او را سنگسار کند. اما عمر به وی گفت: رسول خدا ﷺ با این زن همبستر نشده و او از مادران مؤمنان نیست و به همین دلیل، خداوند او را از ارتداد میزدانسته است. بنابراین، ابوبکر ساکت شد. درباره این زن و دیگر همسران پیامبر ﷺ که حضرت با آنها آمیزش نکرده است، اختلافی فراوان وجود دارد که فایده ای دربر ندارد و ما درباره هر یک از همسران پیامبر ﷺ در جای خود بحث کرده ایم و دیدگاه ها را آورده ایم. خدا دانای تراست. (اسد الغابة، ج ۵، ص ۵۳۲-۵۳۳).

۱- در نقل برخی از عبارات علمای ما تدلیس کرده‌اید، سخن دربارهٔ تحریف قرآن را به هم پیچیده و آن را به عیاشی، قمی، کلینی، ابوالقاسم کوفی، نعمانی، طبرسی، اربلی، حرّ عاملی، مجلسی، نعمه‌الله جزائری و یوسف بحرانی نسبت داده‌اید، بی‌آنکه به نسبت دادن دیدگاه تحریف به آنان، اعتماد داشته باشید.

۲- از فضل بن شاذان نقل کرده‌اید که او بابی را با عنوان: «ذکر ما ذهب من القرآن؛ بیان آنچه از قرآن از میان رفته است» آورده است؛ در حالی که ابن شاذان این باب را برای انکار ورد روایاتی آورده که در کتاب‌های شما آمده و در تحریف قرآن و از میان رفتن بخش بزرگی از آن صراحت دارند. همچنین وی این باب را برای نقض کسانی آورده است که شیعه را به تحریف قرآن متهم می‌کنند. بنابراین، ای دکتر عزیز، آیا منصفانه است که حقیقت را یکسره دگرگون سازید؟

دلیل بر آنچه بیان کردیم این سخن شماست: «او روایاتی را از کتاب‌های اهل سنت آورده است». شما ادعا کرده‌اید که وی این روایات را بد فهمیده است، با اینکه این روایات شما در این باره که قرآن کاهش یافته و بخش بزرگی از آن از میان رفته است صراحت دارد.

از جمله این روایات، روایتی است که مسلم آن را در صحیح خود با سندش روایت کرده است که ابوموسی اشعری گروهی از قاریان بصره را فرا خواند و این گروه که سیصد نفر بودند، نزد او آمدند. از جمله سخنانی که ابوموسی به آن‌ها گفت، این سخن بود: «ما سوره‌ای را می‌خواندیم که در طولانی بودن و شدت لحن همانند سورهٔ براءت بود؛ اما من آن را فراموش کرده‌ام، لیکن این جمله را از آن حفظ کرده‌ام: لو كان لابن آدم واديان من مال لابتغى وادياً ثالثاً ولا يملأ جوف بن آدم الا التراب؛ اگر برای آدمیزاد، دو درّهٔ آکنده از مال باشد، درّهٔ سومی را آرزو می‌کند و شکم آدمیزاد را جز خاک پرنمی‌کند. نیز سوره‌ای را می‌خواندیم که آن را به یکی از

سوره‌های مسَبِّحات تشبیه می‌کردیم و من آن را فراموش کرده‌ام؛ فقط این جمله را از آن حفظ دارم: یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی اعناقکم فتسألون عنها یوم القیامة! «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا آنچه را که انجام نمی‌دهید، می‌گویید. از این رو، شهادتی برعهده شما نوشته می‌شود و در روز رستاخیز درباره آن از شما می‌پرسند».

نیز احمد در مسند خویش از زر بن حبیش روایت کرده است که گفت: «أبی بن کعب به من گفت: سوره احزاب را که می‌خواندی، چند آیه می‌شمردی؟ او گفت: گفتم: هفتاد و سه آیه. او گفت: هرگز، من آن را برابر با سوره بقره دیدم و ما در این سوره این آیه را می‌خواندیم: الشیخ والشیخة اذا زنیاً فارجموهما البتة نکالاً من الله والله علیم حکیم؟ هرگاه پیرمرد و پیرزن زنا کنند، آن دو را سنگسار کنید تا مجازاتی باشد از سوی خداوند و خداوند دانا و با حکمت است». ابن کثیر گفته است: «نسائی آن را از طریقی دیگر نقل کرده است، از عاصم بن ابی‌نجد، همان ابن‌بهدله و این سند حسن است»<sup>۳</sup>.

ای استاد عزیز! چنانچه فضل بن شاذان این روایات را که در تحریف صراحت دارد بد فهمیده باشد، فهم درست کدام است؟ آیا همان را می‌فهمید که ابن کثیر از روایت پیش‌گفته احمد فهمیده است؟ زیرا او گفته است: «این حدیث ایجاب می‌کند که قرآنی [سوره‌ای] وجود داشته و سپس لفظ و حکم آن نسخ شده است»<sup>۴</sup>.

۱. مسلم، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۷۲۶، کتاب الزکاة، باب ۳۹، ح ۱۰۵۰.

۲. احمد بن حنبل، المسند، ج ۱۵، ص ۴۴۷.

۳. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۴۷۳.

۴. همان جا.

آیا خردمندانه است که سوره‌ای از قرآن کریم با حجم سوره بقره با همه الفاظ و احکام خود نسخ و از قرآن حذف شود؟  
آیا این تعلیل نادرست شما، جز گریختن از تحریفی که در روایات شما آمده است، چیزی هست؟

۳- شما از تفسیر فرات کوفی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌اید که او این آیه را می‌خواند: «انّ الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل محمد علی العالمین»؛ یعنی با افزودن عبارت «و آل محمد».

من بسیار شگفت زده شدم که چرا شما این روایت را در ردیف روایاتی قرار داده‌اید که بر تحریف دلالت دارد؟ با اینکه این قرائت اهل بیت علیهم السلام برای آیه مبارکه است، همان گونه که قرائت ابن مسعود نیز در مصحف او چنین است.

حاکم حسکانی با سندش از شقیق روایت کرده است که گفت: «در مصحف عبدالله بن مسعود چنین خواندم: «انّ الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین»<sup>۱</sup>.

این، باب گسترده‌ای است در بحث قرائت‌ها که بر جناب عالی پوشیده نیست و محققان برای این موضوع، در علوم قرآن و کتاب‌های حدیث، باب ویژه‌ای گشوده‌اند و گاه زیاد شدن یک یا دو حرف، یک یا دو کلمه را در آیات مبارکه بیان داشته‌اند و حتی گفته‌اند: گاه ممکن است زیاده یک جمله کامل باشد و آن را یکی از اقسام قرائت‌های پرشمار قرآن کریم برشمرده‌اند. این زیادی‌ها در قرائت، در صحیح‌ترین کتاب‌های شما - همچون بخاری و مسلم و امثال آن - آمده است و

---

۱. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ص ۱۵۲.

اینک برخی از نمونه‌ها در این زمینه را برای شما بیان می‌کنیم:

الف) بخاری در صحیح خود از ابن عباس دربارهٔ این آیه روایت کرده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ»<sup>۱</sup>. او گفته است: «من نبیِّ ولا محدث».

ب) مسلم در صحیح خود از ابویونس، وابستهٔ عائشه روایت کرده است که گفت: «عائشه به من دستور داد که برایش مصحفی را بنویسم و گفت: وقتی به این آیه رسیدی، به من اعلام کن: «حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى»<sup>۲</sup>. چون به این آیه رسیدم، او را باخبر کردم. عائشه این چنین به من املا کرد: «حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَصَلَاةِ الْعَصْرِ وَفُؤِمُوا لِلَّهِ قَائِتِينَ». عائشه گفت: من آن را به این شکل از رسول خدا ﷺ شنیدم»<sup>۳</sup>.

ج) نیز بخاری با سندش از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «عکاظ، مجتّه و ذوالمجازی، بازارهایی بودند در دوران جاهلیت. اما چون دوران اسلام شد، گویی آنان از اینکه در آن‌ها داد و ستد کنند احساس گناه کردند و به همین دلیل، این آیه نازل شد: «لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلاً من ربکم فی مواسم الحج». ابن عباس آن آیه را به این شکل قرائت می‌کرد»<sup>۴</sup>. بخاری این روایت را با سندهای دیگری از ابن عیینه نقل کرده است.

ابن حجر در فتح الباری گفته است: «کرمانی گفته است: این سخن راوی است که آن را به عنوان تفسیر بیان نموده است. لیکن وی آنچه را مصنف در پایان

۱. انبیاء (۲۱): ۲۵.

۲. بقره (۲): ۲۳۸.

۳. مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۷-۴۳۸، ح ۲۶۹، کتاب الصلاة.

۴. بخاری، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۴، ح ۲۰۵۰.

حدیث ابن عیینه در البیوع آورده و گفته است: «قرأها ابن عباس»، فراموش کرده است [و آن را نیاورده است]. اما این روایت را ابن ابی عمر در مسند خود از ابن عیینه روایت کرده و در پایان آن گفته است: «ابن عباس این آیه را به همین شکل قرائت می کرده است. طبری با سندی صحیح از ایوب، از عکرمه روایت کرده است که او آن را به همین صورت می خوانده است. از این رو، این قرائت از قرائت های شاذ است و حکم آن از نگاه پیشوایان، حکم تفسیر است»<sup>۱</sup>.

در صحیح ابن خزیمه آمده است: «خداوند این آیه را فرو فرستاد: «لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلاً من ربکم فی مواسم الحجّ». عبید بن عمیر مرا حدیث کرد که او آن را در مصحف خود چنین قرائت می کرد... احمد بن عبده ما را حدیث کرد، حماد بن زید از عبیدالله بن ابی یزید به ما خبر داد که گفت: از ابن زبیر شنیدم که آن را چنین قرائت می کرد: لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلاً من ربکم فی مواسم الحجّ»<sup>۲</sup>.

د) قرطبی در تفسیرش گفته است: «در یکی از مصحف ها آمده است: «اکاد اخفیها من نفسی فکیف اظهرکم علیها»<sup>۳</sup>.

از این بیان کوتاه و اندک دربارهٔ تعدد قرائت ها روشن شد که زیاد شدن یک کلمه یا بیشتر بدعت نیست، بلکه امری است شناخته شده و شایع و کتاب های حدیثی، تفسیر و دیگر کتاب های شما از آن آکنده است. چنانچه ما بخواهیم در اشکال کردن، راه شما را بیماییم و همهٔ آنچه را که در زمینهٔ تعدد قرائت آمده، در بخش تحریف ثبت کنیم، به طور قطع باب انتقاد از کتاب عزیز مسلمانان به روی

۱. ابن حجر، فتح الباری، ج ۳، ص ۴۷۴.

۲. ابن خزیمه، صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۳۵۱-۳۵۲.

۳. قرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱۱، ص ۱۸۵.

اسلام و مسلمانان گشوده خواهد شد، کتابی که از هیچ سویی باطل بدان راه ندارد و گمان نمی‌کنم جناب دکتر به این کار رضایت دهید.

وانگهی، نهایت چیزی که دربارهٔ روایتی که آن را از امام باقر علیه السلام نقل کردید، می‌توان گفت آن است که این قرائت، یک قرائت شاذ و حکم آن حکم تفسیر است، همان‌گونه که ابن حجر آن را در عبارتی که پیش‌تر نقل کردیم گفته است.

از این‌رو، بخاری در صحیح خود تفسیری را دربارهٔ آیهٔ مبارکه - آیه اصطفاء - از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «و آل عمران: همان مؤمنان آل ابراهیم و آل عمران و آل یاسین و آل محمد است»<sup>۱</sup>.

برادر عزیز ما انتظار نداریم که جناب عالی نسبت به فضیلت و کرامت آل محمد علیهم السلام احساس سنگینی کنید، یا آن را برای کسانی که خداوند آنان را بر تمامی آفریدگان خود برتری داده و به کرامتش اختصاص داده است زیاد بشمارید.

برای جناب شما سزاوار آن بود که کتاب‌هایتان را از خرافات و افسانه‌ها پاک کنید؛ نظیر خرافه‌ای که ثعلبی در تفسیرش و دیگران از جزایری آورده‌اند که او گفته است: از بانگ زنده‌ای شنیدم که بانگ می‌زد: «خداوند آدم و نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد و حسن بصری را بر مردم زمانش»<sup>۲</sup>.

۴- اما آنچه را که شما از شیخ مفید نقل کردید و عبارت او را از سیاق عمومی‌اش قطع کرده‌اید و سخنی را که آخرین دیدگاه شیخ مفید را نشان می‌دهد و به روشنی و بی‌تردید دربردارندهٔ نفی تحریف است حذف نموده‌اید، مصیبت بزرگی است که تیر خلاص را بر روح تحقیق و بی‌طرفی می‌زند و این، شیوهٔ التقاطی و گزینشی هدفمند،

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۳۶۰، کتاب احادیث الانبیاء.

۲. ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۳، ص ۵۳.

کاری است که پژوهشگران وهابی - که خود را به سلف نسبت می دهند - در دوران اخیر بدان عادت کرده اند، امری که میان شیوه پیروان اهل بیت علیهم السلام و این شیوه وارداتی براندیشه اسلامی، شکافی عمیق ایجاد کرده است.

برای اینکه درستی آنچه درباره شیوه گزینشی عامدانه توگفتیم روشن شود، عبارت شیخ را به طور کامل نقل می کنیم. شیخ مفید - خدای رحمتش کناد - گفته است: «سخن درباره گردآوری قرآن و آنچه گروهی درباره کم و زیاد شدن در آن، گفته اند».

می گویم: روایات به طور مستفیض از امامان هدایت از خاندان محمد صلی الله علیه و آله درباره اختلاف قرآن و حذف و نقصانی که برخی از ستمگران درباره آن انجام داده اند وارد شده است.

اما سخن درباره گردآوری قرآن، آنچه موجود است، تقدیم متأخرو تأخیر متقدم را ایجاب می کند و کسی که آیات ناسخ و منسوخ و مکی و مدنی را بشناسد نسبت به آنچه بیان کردیم تردید نمی کند. اما خرد کاستن از قرآن را ناممکن نمی داند و از وقوع آن جلوگیری نمی کند. من سخن کسی را که چنین ادعایی دارد، آزمودم و با معتزله و دیگر گروه های اهل سنت بسیار گفتگو کردم و از سوی آنان به دلیلی دست نیافتیم که در نادرست بودن این دیدگاه بدان تکیه کنم.

گروهی از شیعیان گفته اند: نه کلمه ای از قرآن کاسته شده است، نه آیه ای و نه سوره ای، لیکن آنچه در مصحف امیرالمؤمنین ثبت بوده از قبیل تأویل و تفسیر قرآن، برطبق حقیقت نزول آن، حذف شده است و این حقیقت از نگاه نزول ثابت بوده، هرچند که جزء سخن خداوند نبوده است، سخنی که قرآن و معجزه است. گاه تأویل قرآن را قرآن می نامند. خداوند فرموده است: «وَلَا تَعْبَلُ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُفْصَلَ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»؛ «و در [خواندن] قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان



یابد، شتاب مکن و بگو: پروردگارا، بردانثم بیفزای». در این آیه، تأویل قرآن، قرآن نامیده شده است و این چیزی است که مفسران در آن اختلاف نظر ندارند. از دیدگاه من، این سخن به سخن کسی که ادعا می‌کند، کلماتی از خود قرآن به طور حقیقی کاسته شده نه از تأویل آن، بیشتر شباهت دارد و من هم به همین دیدگاه تمایل دارم و از خداوند درخواست می‌کنم که مرا به یافتن دیدگاه درست توفیق دهد. اما دربارهٔ زیاد شدن در قرآن، من به نادرست بودن این دیدگاه یقین دارم، زیرا امکان ندارد که یکی از آفریدگان به اندازهٔ یک سوره به قرآن بیفزاید، به گونه‌ای که فُصحا نیز در آن دچار اشتباه شوند. اما دلیل امکان وقوع زیاده در قرآن آن است که یک یا دو کلمه، یک یا دو حرف و امثال آن که به حدِّ اعجاز نرسد به قرآن اضافه گردد و از نگاه بیشتر فُصحا به کلمات قرآن اشتباه شود. لیکن اگر چنین چیزی به وقوع می‌پیوست، ناگزیر خداوند آن را برای بندگانش آشکار می‌کرد. از این رو، من بر وجود زیاده در قرآن یقین ندارم، بلکه به نبود آن و سلامت قرآن از آن بیشتر تمایل دارم و برای اثبات آن به حدیثی از امام صادق علیه السلام استدلال می‌کنم<sup>۱</sup>.

جناب دکتر، چنان که می‌بینید، این عبارت شیخ مفید بسیار روشن است، بلکه صراحت دارد بر اینکه او قاطعانه هرگونه تحریف را، چه زیاده چه نقصان، رد می‌کند حتی اگر یک کلمه یا دو کلمه، یک حرف یا دو حرف باشد، تحریفی که کتاب‌های شما آن را فریاد می‌زند و حتی سوره‌ای به حجم سورهٔ بقره را انداخته و الفاظ آن را نسخ و احکام آن را تعطیل کرده است؛ چنان که پیش‌تر بدان اشاره کردیم.

وقتی خانه‌ات از شیشه باشد، به سوی مردم، سنگ پرتاب مکن!

۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات، ص ۸۰-۸۲.

اما عبارت شیخ مفید که آن را از سیاقش بریده‌ای، این است: «روایات به طور مستفیض از امامان هدایت از خاندان محمد ﷺ دربارهٔ اختلاف قرآن و حذف و نقصانی که برخی از ستمگران دربارهٔ آن انجام داده‌اند وارد شده است».

شیخ مفید مقصود خود از این عبارت را در عبارت بعدی اش توضیح داده است، زیرا گفته است: مراد از حذف و نقصانی که در روایات آمده، چیزی است که در مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام ثبت بوده است. نیز مقصود نقصان تأویل و تفسیر است که از جملهٔ سخنان خداوند شمرده نمی‌شود، لیکن از باب همخوانی با تعابیر لغوی، گاه آن را قرآن می‌نامند، همان‌گونه که خداوند در این آیه از تأویل به قرآن تعبیر کرده است: ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ﴾.

چنانچه، از باب جدال، فرض کنیم که این روایات می‌خواهد حذف و نقصان را در خود قرآن کریم، بیان و اثبات کند، در این صورت، تردیدی وجود ندارد که مراد از آن، حذف یک کلمه یا دو کلمه است - که آن را نیز شیخ مفید رد کرده است - و این، فراتر از آن نیست که یکی از قرائت‌هایی باشد که کتاب‌های شما آکنده از آن است.

در پایان لازم می‌دانم تا برای جناب عالی عذری پیدا کنم، به این ترتیب که شما تحت تأثیر شیوه‌ای قرار گرفته‌اید که پیشینیان بر طبق آن عمل کرده‌اند و شاید شما عبارت شیخ مفید را از همان کتاب‌هایی برگرفته‌اید که کوشیدند شیعه را مورد انتقاد و هجوم قرار دهند و رجوع به منبع اصلی عبارت شیخ را که کتاب او، *اوائل المقالات* است، رها کرده‌اید.

۵- اما آنچه را که از فیض کاشانی در تفسیرش، الصافی نقل کرده‌اید، سخن و دیدگاه او در تفسیر این آیه مبارکه نیست: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَمَامِ فَأَنْكِحُوا مَا

طَابَ لَكُمْ مِنَ التَّسَاءِ<sup>۱</sup>، بلکه این سخن، روایتی است که طبرسی آن را از امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام پاسخ به یک زندیق آورده است. این زندیق آمده بود که با استدلال به آیه‌ای از قرآن که متشابه است و به تأویل نیاز دارد، با آن حضرت احتجاج کند. این روایت، ضعیف و مرسل است که طبرسی سند یا طریق آن به امیرالمؤمنین علیه السلام را بیان نکرده است.

بنابراین، آیا درست است که اعتقاد یکی از طوایف بزرگ اسلامی درباره یک مسئله بسیار مهم همچون تحریف قرآن را با تکیه به روایاتی ضعیف و مرسل - که نظایر این روایات در کتاب‌های اهل سنت فراوان است - به او نسبت دهیم؟

۶- عین همین رفتار شما درباره آنچه از تفسیر البرهان آورده‌اید تکرار شده است؛ چه اولاً: ما این مطلب شما را در تفسیر البرهان نیافتیم، بلکه در تفسیر القمی آمده است. ثانیاً: این مطلب، یک روایت ضعیف و مرسل است و دیگر اینکه این روایت فقط از اختلاف در قرائت سخن گفته است و اگر واژه تحریف در آن آمده، به معنای تبدیل یک حرف به حرفی دیگر است؛ یعنی تبدیل یک قرائت به قرائتی دیگر. نیز ممکن است به معنای تفسیر آیه مبارکه و تأویل نزول آن باشد، مطلبی که پیش‌تر از مفید بیان شد. آنچه را که از الکافی نقل کرده‌ای نیز از همین قبیل است و به روشنی درباره تفسیر می‌باشد و کتاب‌های شما مالمال از این‌گونه مطالب است.

### چنگ زدن شیعه به سنت نبوی

شما در صفحه ۵۵ از کتاب خود گفته‌اید: «اما درباره سنت: چنانچه حدیثی برخلاف اعتقاد شیعه باشد، آنان این حدیث را رد می‌کنند و حتی صحابه‌ای که این حدیث را نقل کرده‌اند به باد انتقاد می‌گیرند و همه صحابه را تفسیق و تکفیر

می‌کنند، مگر چهار شخص را... آیا این دری نیست که هرزندیق محارب با اسلام بدان پناه می‌برد؟».

در پاسخ شما می‌گوییم:

اولاً: این گونه ادعاهای شناور و احکام آماده، با کسی که ادعا می‌کند، استاد دانشگاه است و به دلیل وبرهان اتکا دارد، همخوانی ندارد، زیرا وظیفه شما این بود که ما را از احادیثی که ردشان کردیم و به دلیل اینکه با عقیده ما ناسازگاری دارد، رها نمودیم، آگاه می‌ساختید. همان گونه که در قبل بیان کردیم، ما از همه صحابه انتقاد نمی‌کنیم و این، هدف شیعه نیست، بلکه انتقاد اساسی شیعه درباره نظریه عدالت مطلق صحابه است که اهل سنت در این باره دچار افراط شده‌اند.

ثانیاً: ما عقاید خود را بر پایه آنچه از منابع و کتاب‌های شما به دست می‌آوریم، بنیانگذاری نمی‌کنیم، بلکه ما طریق صحیح و شرعی به کتاب و سنت رسول خدا ﷺ داریم و این طریق، همان عترت پاک پیامبر ﷺ است و این هم از بهر دلایل و روایات صحیح و پی‌درپی است که امت اسلامی بر آن‌ها وحدت نظر دارند. مشهورترین و صحیح‌ترین این روایات، حدیث ثقلین است که رسول خدا ﷺ در این حدیث، به چنگ زدن به کتاب و عترت پس از خودش دستور داده است و ما شیعیان عقاید و آموزه‌های دینی خود را از سنت رسول خدا ﷺ برگرفته‌ایم. لیکن منبع اصلی ما در این باره، روایاتی است که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به دست ما رسیده است و افزون بر آن، به روایاتی تکیه می‌کنیم که گروه بسیاری از صحابه آن‌ها را روایت کرده‌اند؛ صحابه‌ای که عدالت و وثاقت آنان و صحت طریق‌ها و اسانید این روایات به آنان به اثبات رسیده است.

اما درباره منابع شما که ما را به فراگیری و دریافت از آن‌ها فرامی‌خوانی و کسی را که از این منابع دوری کند، مرتد و محارب با دین می‌نامی، باید بگوییم: ما شیعیان،

بنا به دلایل عینی و حقایق تاریخی، براین باوریم که منابع شما در شرایط معینی پدید آمده‌اند که نمی‌توان به مضامین، اسناد و طریق‌های آن‌ها اعتماد و اطمینان پیدا کرد؛ چه قانون جلوگیری از نقل احادیث و ممنوعیت تدوین آن، آن‌قدر ادامه یافت که اکثریت حاملان و حافظان این احادیث از صحابه از میان رفتند و به همین دلیل، احادیث در معرض نابودی، تحریف، افزودن، تبدیل، جعل و تغییر قرار گرفت و تدوین احادیث، تنها با دستور و اشراف مقامات اموی انجام می‌شد که در آن روزگار حکومت می‌کردند و دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام و جنگیدن با آنان را شعار و سیاست کلی خود قرار دادند و گروهی از جاعلان و وعاظ‌السلطین را برای جعل احادیث در فضیلت دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام آماده کردند و دشنام دادن و ناسزاگویی به اهل بیت علیهم‌السلام و تبعید و تصفیه آنان و پیروانشان را قانونی و شرعی اعلام نمودند.

بنابراین، آقای دکتر! چگونه از ما درخواست می‌کنید؛ به احادیث موهومی عمل کنیم که در دامن سیاست‌هایی پدید آمده و رشد کرده است که کوشید وارث شرعی و منبع حقیقی سنت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را برکنار کند؟

به علاوه، شما در منابع خود بر اسناد و طریق‌هایی تکیه کرده‌اید که راویان شناخته شده ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم‌السلام همچون خوارج و امثال آنان در این اسناد و طریق‌ها قرار دارند و این راویان را چنین توصیف کرده‌اید: آنان راستگوتر و استوارتر و چنگ‌زننده‌تر به سنت‌اند، حتی عمران بن حطان<sup>۱</sup>، حریز بن عثمان شامی<sup>۲</sup>، حصین بن نمیر<sup>۳</sup> و امثال آنان را از راویان صحیح برشمرده‌اید و در همین زمان از نقل روایت امام

۱. بخاری، صحیح البخاری، کتاب اللباس، ش ۵۳۸۷.

۲. همان، کتاب المناقب، ش ۳۲۴۷-۳۲۸۷.

۳. همان، کتاب الانبیاء، و کتاب الطب.

جعفر صادق علیه السلام دوری می‌کنید و حتی او را نادیده می‌گیرید و چنانچه راوی متهم به شیعه بودن و محبّ اهل بیت علیهم السلام باشد، او را طرد می‌کنید و به حدیث او عمل نمی‌کنید و شیعه بودن را از الفاظ و عوامل جرح برشمرده‌اید!

آنچه گفته آمد، به ما حقّ می‌دهد که از روایات و احادیثی که در کتاب‌های شما نوشته شده است اعراض کنیم و آن‌ها را سنتّ رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانیم. وانگهی ما ادّعا نداریم، همه آنچه در کتاب‌های شما آمده چنین است، یعنی نادرست می‌باشد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر نشده است، جز اینکه ما بر این باوریم که کتاب‌های شما سازوکار تشخیص روایات صحیح از غیر صحیح را از دست داده است، زیرا معیارهای جرح و تعدیل شما به اشکال‌هایی گرفتار شده است که پیش‌تر بیان کردیم.

هدف ما از آنچه بیان کردیم، آن نیست که در دل‌هایمان کینه و دشمنی با صحابه یا راویان حدیث را پنهان کنیم، بلکه عقیده حقّ بر ما حکم می‌کند که نباید بی‌دلیل نسبت به برخی از صحابه عشق بورزیم، هر چند پیرامون آن‌ها را هاله تقدیس و احترام فرا گرفته باشد.

اما اینکه به شیعه نسبت دادید که آنان صحابه را تفسیق و تکفیر می‌کنند، به استثنای چهار نفر و برای اثبات این سخن به برخی روایات در کتاب‌های ما استدلال کرده‌اید، باید بگویم که شما معنای این روایات را درست نفهمیده‌اید<sup>۱</sup> و

۱. این مضمون، در منابع معتبر اهل سنتّ آمده است که مزی، ذهبی، ابن حجر و دیگران از عمرو بن ثابت روایت کرده‌اند که گفت: «لَمَّا مَاتَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله كَفَرَ النَّاسُ الْاِخْمَسَةَ؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد، مردم کافر شدند، مگر پنج نفر». تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۵۵۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۹؛ سوالات الآجری لابی داود سلیمان بن الأشعث، ج ۱، ص ۳۴۱؛ البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۹۱.

توضیح این مطلب در آینده خواهد آمد.

### فتوهای فقهی شاذ در مذهب اهل سنت

شما در صفحه ۵۶ از کتاب خود، با عنوان: «فتوهای شاذ از دیدگاه شیعه» در مقام بیان فتوای ابوحنیفه که تصریح می‌کند: اگر مردی زنی را اجاره کند که با وی زنا کند، حد ندارد، گفته‌اید:

«این فتوای شگفت‌آور ابوحنیفه، از فتوهای شیعی که علمای قدیم و جدید شیعه دربارهٔ متعه و امثال آن داده‌اند شگفت‌آورتر نیست».

آن‌گاه از فتوهای قدیم، دورایت را دربارهٔ اینکه مالک می‌تواند کنیزش را برای دیگران حلال کند، نقل کرده‌اید. از جمله فتوهای جدید، سخن شگفت‌انگیز و زشت فردی را به نام حسین موسوی بیان کرده‌اید، کسی که از یک داستان جعلی از یک شخصیت ساختگی یا بی‌نام و نشان در میان شیعه فراتر نمی‌رود و هیچ اثر و حضوری از وی در زمینه‌های علمی نیست. تنها در این اواخر به گوش ما رسیده است که این فرد ملقب به موسوی، از شخصیت‌های متعصب و نفوذی سنی است که هدفش ضربه زدن به مذهب و علمای شیعه بوده است. همچنین شینده‌ایم که او به عمل زشت خود اعتراف و اعلان توبه و پشیمانی کرده و به مذهب اهل بیت علیهم‌السلام راه یافته و کتابی را در رد سخنان بیهوده‌ای که بر ضد شیعه گفته، نوشته است.

وانگهی شما ذیل همین عنوان، دو فتوا را از امام خمینی و آیه‌الله خوئی رحمتهما دربارهٔ یک مسئله فقهی اجتهادی آورده‌اید که کتاب‌های فقهی و روایی شما از آن خالی نیست، همان‌گونه که به زودی این مطلب از لابه‌لای ارائه برخی از فتوهای شاذ مذاهب شما روشن خواهد شد.

آن‌گاه شما به خواننده چنین القا کرده‌اید که فتوای شاذ در مذهب شما به

ابوحنیفه اختصاص دارد؛ با اینکه ما فتاوی شاذّ ابوحنیفه را از باب نمونه آوردیم و به زودی فتوهای فقهی شاذّ را از ابوحنیفه و دیگر پیشوایان و علمای اهل سنت بیان خواهیم کرد. از آنجا که این فتاوا زیاد است، تنها به برخی از آنها در ضمن عناوین زیر بسنده می‌کنیم.

### نخست: فتاوی غریب و شاذ در نزد پیشوایان مذاهب فقهی سنی

در ادامه می‌کشیم به چند نمونه در این زمینه اشاره کنیم:

۱- از نگاه احمد بن حنبل، نهایت مدّت بارداری، چهار سال است. از این رو، چنانچه مرد همسرش را طلاق دهد یا بمیرد، آن زن با دیگری نباید ازدواج کند و اگر این زن، پس از گذشت چهار سال از زمان فوت شوهرش یا طلاق، فرزندی بزاید، این فرزند به آن شوهر ملحق می‌شود و با این زایمان، مدت عدّه او سپری می‌گردد.<sup>۱</sup> نیز این قدامه در المغنی گفته است: «ظاهر مذهب، آن است که نهایت مدت حمل چهار سال است و شافعی همین دیدگاه را برگزیده است و همین دیدگاه از مالک نیز شهره است. از احمد روایت شده است که نهایت مدت بارداری دو سال است و همین روایت از عائشه نیز نقل شده است و دیدگاه ثوری و ابوحنیفه نیز همین است و چنین چیزی اتفاق هم افتاده است، زیرا که ضحاک بن مزاحم و هرم بن حیان هر کدام به مدت دو سال در شکم مادرانشان بوده‌اند.

لیث گفته است: نهایت مدّت بارداری سه سال است، زیرا کنیز عمر بن عبدالله سه سال باردار بود. عباد بن عوام گفته است: مدت بارداری پنج سال است. از زهری نقل شده که گفت: ممکن است زن شش یا هفت سال باردار

۱. نووی، المجموع، ج ۱۸، ص ۱۹۴.



بماند. ابو عبید گفته است: نهایت مدّت حمل، وقت توقیفی ندارد و به همین دلیل، آنچه درباره اش نصّی وارد نشده است، باید درباره آن به وضعیت موجود رجوع کرد و حمل به مدت چهار سال نیز وجود داشته است. از این رو، ولید بن مسلم روایت کرده و گفته است:

به مالک بن انس گفتم: حدیث جمیلة بنت سعد از عایشه می گوید: زن بیشتر از دو سال در حمل نمی ماند. مالک گفت: سبحان الله! چه کسی این سخن را می گوید؟ این همسایه ما مادر محمد بن عجلان، به مدت چهار سال باردار بوده است. شافعی گفته است: محمد بن عجلان چهار سال در شکم مادرش بوده است.

احمد گفته است: مدّت بارداری زنان بنی عجلان چهار سال طول می کشد و همسر عجلان سه شکم باردار شد و هر بار، چهار سال طول کشید و محمد بن عبدالله بن حسن بن علی، چهار سال در شکم مادرش باقی ماند و همچنین، ابراهیم بن نجیح عقیلی، ابوالخطاب آن را حکایت کرده است. چنانچه وجود این مدّت بارداری ثابت شود، باید بدان حکم کرد و چیزی بر آن نیفزود، زیرا این مدت است که تحقّق پیدا کرده است».

در کتاب المحلی از ابن حزم آمده است: «گروهی گفته است: دوران بارداری هفت سال است و نه بیشتر و این، دیدگاه زهری و مالک است. پیروان او استدلال کرده اند که مالک پس از سه سال [از مادر] متولد شد»<sup>۱</sup>.

تردیدی نیست که کمترین پیامد این گونه دیدگاه ها و فتوای های خرافی و مخالف با واقعیت، وجدان و بدیهیات طب، از مفسد اجتماع و حقوقی آن است که دروازه فراحی را برای گسترش زنا و مشروعیت آن می گشاید، زیرا پوشش شرعی و حمایت

۱. ابن حزم، المحلی، ج ۱۰، ص ۳۱۷.

قانونی به هر فاحشه‌ای می‌دهد که نتوانسته از نوزاد پیدا شده خود رهایی یابد و آن پوشش و حمایت را از این طریق به آن فاحشه می‌بخشد که او جنین موجود در شکم خود را به شوهرش نسبت می‌دهد؛ شوهری که پیش از چهار سال یا بیشتر او را طلاق داده و یا مرده است، بی‌آنکه شوهر سابق از وجود این جنین آگاهی داشته باشد.

همچنین این گونه فتواها در هم آمیختن آب‌ها و از میان رفتن انساب و ارث‌ها را به دنبال دارد و حکم به حرمت زنا را بی‌معنا می‌گرداند.

۲- در دیدگاه احمد بن حنبل: «هرگاه دو نفر یک فرزند را ادعا کنند، چنانچه هیچ‌کدام دلیلی نداشته باشد یا هر دو دلیل داشته باشند که با یکدیگر در تعارض باشد، در اینجا به قیافه‌شناس عرضه می‌شود. اگر قیافه‌شناس او را به یکی از آن دو ملحق کند، به او ملحق می‌شود و چنانچه به هر دو ملحق کند، به هر دو ملحق می‌شود و از هر دو ارث می‌برد، به اندازه میراث یک پدر و آن دو نیز از وی میراث یک پسر را می‌برند»<sup>۱</sup>.

به دنبال این فتوای شگفت‌انگیز، می‌پرسیم: آیا برای این نوزاد، دو شناسنامه صادر خواهد شد؟ و چقدر وی نیک اقبال خواهد بود، اگر دو پدر او از دو کشور مختلف باشند؟

۳- مالک بن انس به پاک بودن سگ‌ها و خوک‌ها فتوا داده و اینکه پس خورده آن‌ها پاک است و می‌توان با آن وضو گرفت و آن را نوشید و چنانچه این دو غذایی را لیس بزنند، خوردن آن حرام نیست. از نظر او دستور شستشوی ظرف از لیسیدن سگ از باب تعبد محض است.<sup>۲</sup>

۱. نووی، المجموع، ج ۱۷، ص ۴۱۰.

۲. ابن قدامه، المغنی، ج ۱، ص ۴۱.

نیز هموبه روا بودن خوردن حشرات فتوا داده است؛ نظیر کرم، جیرجیرک، سوسک، موش، ملخ، آفتاب پرست و امثال این حشرات. نیز ما را در صورتی که ذبح شرعی شود، حلال می‌داند.<sup>۱</sup>

جناب دکتر، وقتی من این فتاوا را می‌خوانم، به ذهنم خطور می‌کند، این فتاوا برای جهانگردان مسلمانی مناسب است که غذاهای چینی می‌خورند!

نیز مالک فتوا داده است: ازدواج مرد با دخترش که او را از زنا به دنیا آورده، حلال است. نیز ازدواج او با خواهرش، با دخترپسرش، با دختر دخترش و دختر برادرش و خواهر او که از زنا به دنیا آمده باشد حلال است و چنین استدلال کرده که او از وی بیگانه است و شرعاً به او نسبت داده نمی‌شود و آن دوازده یکدیگر ارث نمی‌برند و هرگاه او را مالک شود، آزاد نمی‌شود و نفقه او بر این مرد واجب نیست. از این رو، ازدواج با وی همانند دیگر بیگانگان حرام نیست.<sup>۲</sup>

۴- شافعی نیز به حلال بودن ازدواج شخص با دخترش که از زنا به دنیا آمده باشد و ازدواج او با خواهر، دخترپسر، دختر دختر، دختر برادرش و خواهرش که از زنا به وجود آمده باشد، فتوا داده است.<sup>۳</sup>

زمخشری در ابیات معروف خود به این فتوا اشاره کرده و گفته است:

فإن شافعیاً قلت قالوا بأننی اییح نکاح البنت و البنت تحرم<sup>۴</sup>

اگر بگویم شافعی هستم، آنان گویند: شافعی گفته است: من نکاح دختر را

۱. همان، ج ۷، ص ۶۴.

۲. ابن قدامه، المغنی، ج ۷، ص ۴۸۵.

۳. همان جا.

۴. زمخشری، مقدمة الکشاف، ج ۱، ص ۴.

مباح می‌کنم و حال آنکه نکاح با او حرام است.

شافعی نیز به حلال بودن ذبیحه‌ای فتوا داده است که نام خدا را بر آن نبرده‌اند، زیرا بردن نام خدا از دیدگاه او مستحب است نه واجب و تفاوتی میان حالت عمد و حالت سهو وجود ندارد و این دیدگاه از احمد بن حنبل نیز روایت شده است.<sup>۱</sup> این در حالی است که خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ»؛<sup>۲</sup> «و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است نخورید، چرا که آن قطعاً نافرمانی است».

همچنین، شافعی در کتابش الام از قبیصة بن ذؤیب روایت کرده است: «مردی از عثمان بن عفان پرسید: آیا می‌توان میان دو خواهر از ملک یمین<sup>۳</sup> گرد آورد [یعنی با آن دو هم‌زمان ازدواج کرد]؟ عثمان گفت: آیه‌ای آن دورا حلال و آیه‌ای حرام کرده است؛ اما من دوست ندارم این کار را انجام دهم. راوی گوید: آن مرد از نزد عثمان خارج شد و با یکی از اصحاب پیامبر ﷺ برخورد. او گفت: اگر من کاره‌ای بودم و می‌دیدم کسی این کار را انجام داده است، به طور حتم او را مجازات می‌کردم. مالک گفته است: ابن شهاب گفت: فکر می‌کنم آن شخص علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بوده است».<sup>۴</sup>

۵- از ابوحنیفه نقل شده است که گفت: اگر مردی در شرق با زنی در غرب ازدواج کند و شش ماه بگذرد و آن زن فرزندی بیاورد، این فرزند به آن مرد ملحق می‌شود؛ زیرا فرزند با عقد ازدواج و گذشت مدت حمل به او ملحق می‌شود،

۱. نووی، المجموع، ج ۸، ص ۴۰۹.

۲. انعام (۶): ۱۲۱.

۳. دو خواهری که برده باشند. م.

۴. نووی، المجموع، ج ۵، ص ۳.

هرچند که آن مرد می‌داند با آن زن آمیزش نکرده است! نیز هم‌وفتوا داده است: اگر دو مرد با دوزن ازدواج کنند و اشتباهی پیش آید که هرکدام با همسر دیگری آمیزش کند و این زن از او باردار شود. در این صورت، فرزند به شوهر اصلی ملحق می‌شود نه به وطنی‌کننده، زیرا فرزند از آن فراش است.<sup>۱</sup>

ابن ابی‌شیبہ در کتاب خویش المصنف بابی را آورده است برای بیان مخالفت‌های ابوحنیفه با احادیثی که از پیامبر ﷺ روایت شده است و نام آن را کتاب الردّ علی ابی‌حنیفه گذاشته و گفته است:

«این است آنچه ابوحنیفه با آن روایتی را مخالفت کرده که از رسول خدا ﷺ نقل شده است». او در این کتاب ۱۲۵ مورد را بیان کرده است. بنابراین، به آن رجوع کن.<sup>۲</sup>

ابن عبدالبر در کتاب الانتقاء از وکیع بن جرّاح روایت کرده است که گفت:

«دیدم که ابوحنیفه با دو بیست حدیث رسول اکرم ﷺ مخالفت کرده است».<sup>۳</sup>

خطیب بغدادی از یوسف بن أسباط روایت کرده است که گفت: «ابوحنیفه چهارصد حدیث رسول خدا ﷺ یا بیشتر را رد کرده است».<sup>۴</sup>

آنچه را ما از فتاوی‌های پیشوایان مذاهب اهل سنت نقل کردیم، زمخشری در ابیات معروف خود آورده و گفته است:

إذا سألوا عن مذهبی لم ابح به      واکتمه کتمانہ لی اسلم

۱. ابن‌قدامة، المغنی، ج ۹، ص ۵۴.

۲. ابن ابی‌شیبہ کوفی، المصنف، ج ۸، ص ۳۶۳.

۳. ابن عبدالبر، الانتقاء، ص ۱۵۱.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۹۰.

اگر آنان از مذهب من بپرسند، آن را آشکار نمی‌کنم، بلکه آن را پنهان می‌دارم و این برایم بهتر است.

فإن حنفيّاً قلت قالوا بأئني ابيح الطلا وهو الشراب المحترّم  
اگر بگویم: حنفی هستم، آنان گویند: من شراب طلا را حلال می‌دانم، در حالی  
که این شراب، حرام است.

وإن مالكيّاً قلت قالوا بأئني ابيح لهم اكل الكلاب وهم هم  
اگر بگویم: مالکی هستم، آنان گویند: من خوردن گوشت سگ‌ها را مباح می‌دانم،  
در حالی که آنان کسانی هستند که چنین می‌باشند.

وإن شافعيّاً قلت قالوا بأئني ابيح نكاح البنت والبنت تحترّم  
اگر بگویم: شافعی هستم، آنان گویند: من ازدواج با دختر را مباح می‌دانم، در  
حالی که دختر حرام است.

وإن حنبليّاً قلت قالوا بأئني ثقیل حلولى بغیض مجسم  
اگر بگویم: حنبلی هستم، آنان گویند: حلول کردن و بازگشت من به جسدی که  
یک بار از میان رفته و فاسد گشته برایم سنگین است.

وإن قلت من اهل الحديث و حزبه يقولون تیس لیس یدری و یفهم<sup>۱</sup>  
و اگر بگویم: اهل حدیث هستم، می‌گویند: این گروه نفهم و نادانند.

دوم: فتاوی‌ شاذ و شگفت‌انگیز از سوی گروهی از فقیهان

افزون بر شدوذ و غرابت در فتاوی‌ پیشوایان مذاهب اهل سنت، می‌بینیم که  
فقیهان آن‌ها نیز همین مسیر را طی کرده‌اند و فتاوی‌ ایشان نیز از غرائب خالی نیست.

۱. زمخشری، مقدمه‌الکشاف، ج ۱، ص ۴.

۱- ابن حزم و جزا و فتوا داده است که مرد بزرگ سال و بالغ می‌تواند از شیرزنی بنوشد و فرزند رضاعی او باشد و برای این مرد حلال می‌شود آنچه برای فرزند رضاعی این زن حلال است و این حکم برای او ثابت است، اگر چه فرد شیرخوار پیرمرد باشد.<sup>۱</sup>

دیدگاه عایشه نیز همین است. از این رو، در کتاب الام از شافعی آمده است: «عائشه در مواردی که دوست می‌داشت برخی از مردان بر او وارد شوند، به خواهرش ام کلثوم و دختران برادرش دستور می‌داد تا مردی را که او دوست دارد بروی وارد شود، شیر دهند. اما دیگر همسران پیامبر ﷺ از این گونه رضاعت که موجب محرمیت شود، خودداری می‌کردند».<sup>۲</sup>

ما حاشیه و داوری درباره این مصیبت‌های بزرگ را به هر مسلمانی واگذار می‌کنیم که نسبت به دین و آبروی او و نوامیس مسلمانان احساس غیرت دارد.

۲- مالکیان به حلال بودن خوردن گوشت درندگان و از آن جمله، گوشت سگ‌ها و گربه‌های وحشی فتوا داده‌اند.

ابن حزم در پاسخ به آنان گفته است: «آن‌گاه آنان دیدند که مالشان را از دست می‌دهند، در حالی که نافرمانی خدا را انجام می‌دهند، زیرا سگ‌ها و گربه‌ها را رها کرده‌اند که در زباله‌دان‌ها و خانه‌ها می‌میرند و آن‌ها را ذبح نمی‌کنند و آن‌ها را می‌خورند، زیرا که حلال است؛ اما اگر شخصی با گوسفند و گاو خویش همین کار را انجام دهد، خدا را نافرمانی کرده، زیرا مالش را تلف کرده است».<sup>۳</sup>

۱. ابن حزم، المحلی، ج ۱۰، ص ۱۷.

۲. شافعی، الام، ج ۵، ص ۲۹-۳۰.

۳. همان، ج ۷، ص ۴۰۱.

۳- عطا، مجاهد، مکحول، اوزاعی، لیث و دیگران فتوا داده‌اند که اگر مسیحیان برای کلیساهای خود قربانی کنند یا حیوانی را به نام مسیح یا صلیب یا به نام‌های دانشمندان و راهبان گذشته خود سرببرند، خوردن ذبیحه آنان حرام نیست.<sup>۱</sup>

با اینکه می‌دانیم، وهابیان در عصر حاضر- کسانی که خود را به سلف نسبت می‌دهند- به کفر و ارتداد پیروان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام حکم کرده‌اند و خوردن ذبیحه آنان را حرام می‌دانند، اگرچه آنان نام خدا را بر آن ببرند.<sup>۲</sup>

۴- ابن عابدین گفته است: «در الملتقط گفته است: «هرگاه نوجوان به سن بزرگ سالی برسد و چهره‌ای زیبا نداشته باشد، حکم مردان را دارد و چنانچه زیبارو باشد، حکم زنان را دارد و از فرق سر تا کف پا عورت است»<sup>۳</sup>.

برطبق این فتوا، هرگاه جوان زیبایی را دیدی که جامه زنانه پوشیده و با پوشیه و حجاب بیرون آمده است، تعجب مکن!

۵- مشهور است که ابن باز کسانی را که قائل به کروییت زمین هستند تکفیر کرده است و هر که بگوید: زمین می‌چرخد، کافر، گمراه و گمراه‌کننده است که باید توبه کند و اگر توبه کرد که بسیار خوب، و گرنه در حال کفر کشته خواهد شد.

ابن باز در یکی از کتاب‌هایش که در این زمینه نوشته، گفته است: «کسی که به گردش زمین قائل باشد، گمراهی است که کافر شده و دیگران را گمراه کرده است. او قرآن و سنت را تکذیب کرده است و باید توبه کند و اگر توبه نکند، در حالت کفر و ارتداد کشته می‌شود و مال او به عنوان اموال عمومی به نفع بیت‌المال مسلمانان

۱. نووی، المجموع، ج ۹، ص ۷۸.

۲. فتاوی‌ اللجنة الدائمة، قسم العقیده، ج ۲، ص ۲۶۴، فتاوی ش ۱۶۶۱.

۳. ابن عابدین، حاشیه رد المحتار، ج ۱، ص ۴۳۸.



مصادره می‌گردد».

از جمله دلایل او بر اثبات این فتوا آن است که می‌گوید: «اگر زمین می‌چرخید، آن گونه که می‌پندارند، به طور حتم شهرها، کوه‌ها، درختان، رودخانه‌ها و دریاها آرامش نمی‌داشتند و مردم، کشورهای غربی را از شرق می‌دیدند و شرق را از غرب و قبله مردم تغییر می‌کرد تا آنجا که آرامشی برای آن نبود»<sup>۱</sup>.

ابن باز با این فتوایش، مایه تمسخر جهان و خنده این زمان گردید و مراکز علمی و دانشگاهی و حتی مراکز سیاسی در عربستان را به مشکل دچار کرد.

...

### متهم کردن شیعه به کفر و خروج از اسلام

شما در صفحه ۵۹ از کتاب خود گفته‌اید: «کتاب‌های عقاید شیعه، از چیزهایی آکنده است که چند عقیده را تأیید می‌کند و هر کدام از این عقاید برای اینکه مذهب شیعه را از نگاه اهل سنت خارج از اسلام قرار دهد، بسنده است». وانگهی شما چنین توهم کرده‌اید که کتاب‌های ما پس از آنکه امامت علی ع را اثبات کرده، بر کفر صحابه، به دلیل اینکه امامت او را نپذیرفته‌اند، تصریح نموده است.

در پاسخ شما می‌گوییم:

**نخست: سلفی عقیده شیعه را درست نفهمیده است**

بسیاری از اشکال‌ها و شبهه‌هایی که شما و برخی از مدافعان فرقه وهابیت مطرح کرده‌اید، بر اثر کوتاهی و ناآگاهی شما از نقشه ساختمان فکری و منظومه

۱. ابن باز، «الادلة النقلية والحسية على جريان الشمس و سکون الارض و امکان الصعود الی الکواکب»، مطبوعات الجامعة الاسلامیة، المدینة المنورة، سال ۱۳۹۵ق

عقیدتی اصول مذهب شیعه دوازده امامی است. از این رو، می بینیم که از برخی امور شگفت زده می شوید و از برخی امور وحشت زده و حتی آن ها را به باد تمسخر و ریشخند می گیرید، زیرا نمی دانید که این امور برپایه هایی استوار و دلایلی روشن بنا شده است. شما این امور را بریده و جدا از محیط و سیاق کلی آن ها برمی گیرید و هنگامی که آن ها را، بر طبق معیارهای اندیشه و هابیان، بر آن اندیشه بریده از جایگاه خود تطبیق می کنید، چیزی شگفت انگیز و بی ارزش به نظر شما می رسد و این مشکلی است که شما در بسیاری از مباحث کتاب خود؛ حوار هادی گرفتار آن شده اید. از جمله این مباحث، عقیده امامت است؛ یعنی همان عقیده اصیل در اسلام که برپایه هایی بسیار محکم استوار است و فهم و فرا گرفتن آن خارج از چهارچوب درست آن امکان پذیر نیست.

امامت از دیدگاه شیعه، نمایندگی الهی و امتداد طبیعی آخرین نبوت و رسالت است، زیرا امامت، همان راهی است که عهده دار حفظ شریعت و عینیت بخشیدن اصول آن است. امامت، رهبری معصوم برای امت است که آنان را به راه حق و عدالتی می رساند که پیامبران از بهر آن برانگیخته شده اند و دلیل شیعیان برای اثبات امامت، دلایل عقلی و نقلی از کتاب و سنت نبوی است.

بنابراین، طبیعی است که این عقیده با این حجم و اهمیت، نقش گسترده ای را در حفظ اصول آخرین رسالت ایفا کند و یکی از ارکان ایمان باشد و منکر آن، یکی از درجه های ایمان را از دست بدهد و این همان چیزی است که در مقابل درجه ای از درجات کفر و انکار قرار دارد.

دوم: شیعه هیچ مسلمانی را تکفیر نمی کند

همه مسلمانان و از جمله آنان، شیعه امامیه در این باره هم داستان اند که حکم

کُفر هیچ کسی را صادر نمی‌کنند، مگر زمانی که وی یکی از اصول اساسی اسلام، همچون توحید، نبوت و معاد، یا یکی از ضروریات اسلام را انکار کند که انکار این ضروری، تکذیب پیامبر ﷺ و انکار رسالت او را به دنبال داشته باشد. از میان مسلمانان، تنها فرقه وهابیت است که مسلمانان را به دلیل توسل جستن به پیامبران و اولیا و زیارت قبور شریف آنان یا امثال این کارها که با شیوه تکفیری آن‌ها همخوانی نداشته باشد، تکفیر می‌کنند.

امامت از دیدگاه شیعه، از اصول ایمان و ارکان مذهب است و به همین دلیل، انکار آن و ایمان نداشتن بدان، شخص را نه از محدوده اسلام بیرون می‌کند و نه از محدوده ایمانی که از نظر معنا مترادف با اسلام است، همان‌گونه که در آیه: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»<sup>۱</sup>؛ و «به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می‌کند، مگویید: تو مؤمن نیستی». شخص با انکار عقیده امامت، از محدوده ایمانی بیرون می‌شود که با مرتبه و مقام طاعت و تسلیم به امامان دین و رهبران الهی برابر و مرادف است؛ چنان‌که خداوند درباره گروهی از صحابه فرموده است: «فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>۲</sup>؛ «ولی چنین نیست، به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تورا در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند. سپس از حکمی که درباره ایشان کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند».

همچنین خداوند با زبان پیامبرش مؤمنان را مورد خطاب قرار داده و فرموده

۱. نساء (۴): ۹۴.

۲. نساء (۴): ۶۵.

است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ \* تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ»؛<sup>۱</sup> «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند؟ به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جان تان جهاد کنید». این آیه مؤمنان را به درجه خاصی از ایمان به خدا و پیامبرش و جهاد در راه خدا دعوت می‌کند که همان درجه طاعت و فرمان برداری و تسلیم است.

از این رو، کسی که از این درجه قرآنی ایمان اعراض و آن را انکار می‌کند - اگرچه بر اسلام و ایمانی که از نظر معنا با آن مرادف است، باقی است - به آن درجه از ایمان کافر شده است، زیرا واژه کفر، گاه در قرآن و سنت نبوی بر انکار قلبی برخی حقایق دینی یا اصول و فروع تفصیلی به کار می‌رود که ارتکاب گناهان، ترک واجبات و انکار نعمت‌ها را نیز در برمی‌گیرد، هر چند که این شخص بر حسب اصطلاح و حکم فقهی کافر نیست؛ چنان‌که در سخن خداوند آمده است: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»<sup>۲</sup>؛ «اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد و اگر کفر پیشه کنید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود». نیز همانند این سخن خداوند: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ»<sup>۳</sup>؛ «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکر من را به جای آرید و کفران نورزید».

همچنین خداوند از سخن سلیمان حکایت کرده و فرموده است: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ»<sup>۴</sup>؛ «این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که

۱. صَف (۶۱): ۱۰-۱۱.

۲. ابراهیم (۱۴): ۷.

۳. بقره (۲): ۱۵۲.

۴. نمل (۲۷): ۴۰.

آیا سپاس می‌گزارم یا ناسپاسی می‌کنم؟».

در صحیح بخاری از ابن عباس روایت شده است که گفت: «پیامبر ﷺ فرمود: دوزخ به من نشان داده شد. بیشتر اهل آن زنانی هستند که کافر شده‌اند. گفت: آیا به خدا کافر شده‌اند؟ حضرت فرمود: به شوهران و احسان آنان کافر شده‌اند»<sup>۱</sup>.

همچنین در صحیح مسلم آمده است: «هر برده‌ای که از مولای خود بگریزد کافر شده تا اینکه به سوی او بازگردد»<sup>۲</sup>. مقصود از کفر در روایاتی که شما آن‌ها را در کتاب خود از کتاب کافی آورده‌اید، همین معناست. از این رو، کسی که ولایت و امامت و مقام فرمان برداری از خدا، پیامبر و اولوالامر را انکار کند، رتبه ایمان را از دست داده و به آن درجه کافر شده است، هر چند که بر حسب اصطلاح شرعی و فقهی از جمله مسلمانان به شمار می‌رود.

#### سوم: روایات تفسیر و تأویل قرآن کریم

آنچه از روایاتی که در صدد تفسیر و تأویل برخی از آیات مبارکه قرآنی درباره مقام امامت و ولایت است و شما در کتاب خود آورده‌اید و از این روایات سخت عصبانی شده‌اید، این روایات برای بیان برخی از معانی ژرف قرآن کریم است و این معنا همان تأویل و باطن قرآن می‌باشد؛ زیرا قرآن ظاهری دارد و باطنی، تا هفت بطن یا بیشتر؛ چنان‌که به طور صحیح از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «انزل القرآن علی سبعة احرف لكل آية منها ظهرو بطن؟» «قرآن بر هفت حرف نازل شده است و

۱. بخاری، الصحيح الجامع، ج ۱، ص ۱۳، کتاب الایمان، باب ۲۱.

۲. مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۳، کتاب الایمان، باب ۳۱.

۳. ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۷۶. او این حدیث را حسن دانسته است. همچنین این حدیث را ابویعلی در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر و صغیر خود، روایت کرده است و راویان آن را هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۶ توثیق کرده است.

هر آیه آن ظاهری دارد و باطنی؛<sup>۱</sup> چه از حقایق مهم در زمینه آموزه‌های قرآنی آن است که هر آیه‌ای از آیات قرآن، معانی ژرف‌تر، دقیق‌تر و فراگیرتر - برحسب مصادیق و تطبیق‌ها - از معنای ظاهری و قابل فهم برای عموم مردم دربردارد. این تعدد و درجه‌بندی با اختلاف اندیشه‌ها و درجه‌بندی فهم‌ها همخوانی دارد و به همین دلیل، می‌بینیم که علما و مفسران در زمینه عقاید و احکام، از آیات قرآنی چیزی را استنباط می‌کنند که خواننده معمولی نمی‌تواند استنباط کند.

گروهی از مفسران و بزرگان طایفه سنی بر این پدیده قرآنی تصریح کرده‌اند.

مناوی در شرح خود بر آنچه سیوطی آن را در الجامع الصغیر آورده، گفته است: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است. برای هر حرفی از آن ظاهری و باطنی وجود دارد. ظاهر آن همان چیزی است که تأویلش آشکار و معنایش روشن باشد و باطن آن چیزی است که تفسیرش نهفته و محتوای آن مشکل باشد»<sup>۱</sup>.

ابن تیمیه گفته است: «باطنی که با ظاهر مخالفت نداشته باشد، به دلیل مخالفت آن با ظاهر معلوم، نمی‌توان به بطلان آن پی برد. بنابراین، چنانچه معلوم شود که این باطن حق است، پذیرفته می‌شود و چنانچه معلوم شود که باطل است، رد می‌شود»<sup>۲</sup>.

از این رو، باطن و تأویلی که با معنای ظاهر همخوانی داشته باشد و با آن در تعارض نباشد، از مفاهیم قرآنی است که علما و مفسران آن‌ها را پذیرفته‌اند. به باور ما روایاتی که شما آن‌ها را از کتاب کافی آورده‌اید، برای اشاره به تأویل و باطن قرآن که با ظاهر آن ناسازگاری نداشته باشد، آمده است و دلیل آن هم این است که اگر به تفسیر آیاتی که

۱. مناوی، فیض القدر؛ ج ۳، ص ۷۱.

۲. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی الکبری، ج ۱۳، ص ۲۳۶.

در ضمن روایات تأویل کننده این آیات آمده است، به تفاسیر مشهور ما رجوع کنید، برای این آیات معانی دیگری می‌یابید که بیانگر معنای ظاهر است و این معنای ظاهر با آنچه در برخی از تفاسیر شما آمده است، هماهنگی دارد.<sup>۱</sup>

#### چهارم: تکفیر منکر خلافت

شیعه امامیه پس از آنکه باور کرد امامت از اصول دین و ارکان ایمان است، هیچ زبانی ندارد که باور کند هر که منکر امامت گردد، کافر است؛ اما به این معنا که این شخص یکی از درجات ایمان را از دست داده است. با وجود این، آنان عقیده دارند که منکر امامت از دایره اسلام خارج نمی‌شود، لیکن فرقه وهابیت و علمای آن به کفر بسیاری از مسلمانان ایمان دارند و تصریح می‌کنند. از این رو، می‌گویند: هر که خلافت ابوبکر و عمر را انکار کند با برخی از فضایل آن دو یا فضایل برخی صحابه را نپذیرد، کافر و زندیق است و از محدوده اسلام خارج می‌شود.

دلیل بر اثبات این سخن بسیار است:

۱- در البحر الرائق از ابن نجیم مصری آمده است که گفت: «اگر افضی علی را بر دیگران برتری دهد، بدعت‌گذار است و اگر خلافت صدیق را انکار کند، کافر است».<sup>۲</sup>  
در الصواعق آمده است: «مذهب ابوحنیفه آن است که اگر کسی خلافت ابوبکر و عمر را انکار کند، کافر است».<sup>۳</sup>

۲- تکفیر قائلان به خلق قرآن و این دیدگاهی است که حنابله بدان شهرت یافته‌اند، زیرا احمد بن حنبل حکم کافر بودن گروهی بسیار از علمای مسلمین و

۱. رک: شیخ طوسی، التبیان؛ شیخ طبرسی، مجمع البیان، در تفسیر آن دو از این آیه.

۲. ابن نجیم، البحر الرائق، ج ۱، ص ۶۱۱.

۳. هیشمی، ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۱۳۸.

راویان آن‌ها را به این دلیل صادر کرد که آنان می‌گفتند: قرآن مخلوق است. احمد بن حنبل گفته است: «اگر کسی چنین پندارد که قرآن به دلیل اینکه ما آن را تلفظ و تلاوت می‌کنیم مخلوق است، در حالی که قرآن سخن خداست، او جهمی است و هر که این گروه را تکفیر نکند، او نیز همانند آنان است»<sup>۱</sup>.  
نیز همو گفته است: «هر که بگوید: قرآن مخلوق است، کافر است و هر که در کفر این شخص شک کند، او هم کافر است»<sup>۲</sup>.

این فتوای ابن حنبل موجب می‌شود که گروهی از سنی‌ها را تکفیر کند که اشاعره، معتزله، حنفیان و در رأس آنان ابوحنیفه از جمله آن‌هاست، زیرا سرکردگان حنابله ابوحنیفه را متهم به کفر کرده‌اند.

۳- تکفیر کسانی که به رؤیت خداوند با چشم در روز قیامت باور ندارند. ابن تیمیه گفته است: «اکثر علمای سلف بر آنند که هر کس رؤیت خدا در آخرت را انکار کند، کافر است»<sup>۳</sup>. مقصود او از رؤیت در آخرت، رؤیت با چشم است، با اینکه لازمه این دیدگاه آن است که عائشه را که منکر مطلق رؤیت است - چنان که در صحیح بخاری آمده است<sup>۴</sup> - و همچنین قتاده، مجاهد و سدی را تکفیر کند<sup>۵</sup>.  
نیز دیگر افرادی را که منکر رؤیت با چشم در قیامت هستند.

پنجم: [ارتداد همه صحابه به جز سه یا چهار نفر]

اینکه شما گفتید: شیعیان همه صحابه را پس از رسول خدا ﷺ کافر می‌دانند،

۱. احمد بن حنبل، العقیده، ص ۳۰.

۲. فراء، ابویعلی، طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۴۶۱، ش ۲۳۱.

۳. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی الکبری، ج ۶، ص ۴۸۶.

۴. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۲۷۶، ح ۴۸۵۵، کتاب التفسیر.

۵. طبری، تفسیر الطبری، ج ۷، ص ۲۹۹ و ج ۲۹، ص ۱۹۳.



مگر سه یا چهار نفر را، زیرا آنان به امامت و ولایت کافر شده‌اند، این مسئله و پاسخ آن در بحث‌های آینده خواهد آمد.

### تکفیر متقابل میان گروه‌های سنی

شما در صفحه ۵۹ از کتاب خود گفته‌اید: «ما دوست داریم که میان ما و شیعه اختلافی نباشد و آرزو داریم که اختلاف میان ما و آنان همچون اختلاف میان مالکیه و حنفیه یا دو مذهب از مذاهب اهل سنت باشد».

آن‌گاه در همان صفحه گفته‌اید: «کسی که از کتاب‌های قدیمی شیعه آگاهی داشته باشد، می‌بیند که میان شیعه و اهل سنت تفاوت بزرگی وجود دارد و حتی دو گرایشی را خواهد دید که هرگز با یکدیگر تلاقی نمی‌کنند.

کتاب‌های اصول شیعه آکنده از چند عقیده است که هر کدام از این عقاید برای اینکه شیعه را از نگاه اهل سنت، یک مذهب خارج از اسلام قرار دهد، بسنده می‌کند».

در پاسخ می‌گویم: شعار «اهل سنت و جماعت» که شما آن را مطرح کرده و آن را وسیله‌ای قرار داده‌اید برای طرد کردن شیعه و بیرون راندن پیروان اهل بیت علیهم‌السلام از محدوده اسلام، یک نیرنگ دروغین برای فریب دادن انسان‌های ساده لوح و کسانی است که شناخت کافی در زمینه بحث‌های دینی و عقیدتی ندارند.

لیکن کسی که کتاب‌های گروه‌ها، ملت‌ها، مذاهب و مجموعه‌های حدیثی را جستجو و مطالعه کند، خیلی زود به دروغ بودن این شعار پی می‌برد و حقیقت و واقعیت چند دستگی و چند پارگی حاکم بر طوایف سنی بر ملا می‌شود، زیرا گروه‌های اهل سنت از حد شمار بیرون‌اند. میان این گروه‌ها درگیری‌های تلخ و اختلافاتی گسترده به وقوع پیوسته است که بیشتر مسائل دینی و عقیدتی و از جمله مسئله توحید را در بر می‌گیرد، تا آنجا که همین اختلافات سبب شده است،

آنان با عبارت‌های تکفیر، بدعت‌گذاری و گمراه‌سازی، به یکدیگر تیراندازی کنند و به همین دلیل، هرکدام از این گروه‌ها ادعا می‌کند که او اهل سنت و جماعت است و دیگران خارج از این عنوان هستند. نمونه‌ها در این زمینه فراوان است که ما از باب اشاره و به طور کوتاه به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

### ۱- تکفیر غیر اشاعره از مسلمانان

ابواسحاق شیرازی امام شافعی<sup>۱</sup> در عصر خود گفته است: «کسی که به غیر آنچه ما اشاره کردیم، یعنی اعتقاد اهل حق<sup>۲</sup> که به امام ابوالحسن اشعری رحمته الله علیه نسبت داده می‌شود، اعتقاد داشته باشد، کافر است»<sup>۱</sup>.

### ۲- تکفیر غیر حنبلی‌ها از مسلمانان

ذهبی در التذکره از ابوحاتم بن خاموش، حافظ ری که پیشوای اهل سنت در آنجا بود نقل کرده که گفته است: «هر که حنبلی نباشد، مسلمان نیست»<sup>۲</sup>.

### ۳- شافعیه و تکفیر حنبلی‌ها

ابن عساکر گفته است: «گروهی از مردمان پست و اراذل و اوباش به نام حنبلیه در بغداد، بدعت‌های رسواکننده و کارهای زشت را انجام دادند که هیچ کافری آن را انجام نمی‌دهد تا چه رسد به یکتاپرست»<sup>۳</sup>.

### ۴- تکفیر ابوحنیفه و پیروانش

از سفیان ثوری نقل شده است که گفت: «ابوحنیفه دو بار از کفرتوبه داده شد»<sup>۴</sup>.

---

۱. شیرازی، ابواسحاق، شرح اللمع، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲. ذهبی، تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۱۸۷.

۳. ابن عساکر، تبیین کذب المفتری، ص ۳۱۰.

۴. عبدالله ابن احمد بن حنبل، کتاب السنّة، ص ۷۲.

در کتاب الانتقاء ابن عبدالبر آمده است: «نعیم از فزاری نقل کرد و گفت: من نزد سفیان بن عیینه بودم که خبر مرگ ابوحنیفه به او رسید. او گفت: خداوند او را لعنت کند که اسلام را حلقه حلقه خراب می‌کرد و نوزادی بدتر از او در اسلام زاده نشد»<sup>۱</sup>.

خطیب بغدادی با اسنادش از حنینی روایت کرده است که گفت: «من از مالک شنیدم که می‌گفت: نوزادی بدشگون‌تر از ابوحنیفه در اسلام زاده نشد»<sup>۲</sup>.

خطیب بغدادی با سندش از ابوبکر سجستانی روایت کرده است که به یارانش می‌گفت: «چه می‌گویید در مسئله‌ای که مالک و پیروانش، شافعی و پیروانش، اوزاعی و پیروانش، حسن بن صالح و پیروانش، سفیان ثوری و پیروانش و احمد بن حنبل و پیروانش درباره آن اتفاق نظر دارند؟ آنان گفتند: ای ابوبکر، مسئله‌ای صحیح‌تر از این نیست. او گفت: همه اینان برگمراهی ابوحنیفه اتفاق نظر دارند»<sup>۳</sup>.

در کتاب السنة از سفیان نقل شده است که او از ابوحنیفه یاد کرد و گفت: «پیروان او چند بار از کفر، توبه داده شدند»<sup>۴</sup>.

از شریک نقل شده است که می‌گفت: «اگر در هر کویی شراب فروشی باشد، بهتر از آن است که در آن شخصی از یاران ابوحنیفه باشد»<sup>۵</sup>.

مسئله تکفیر ابوحنیفه و پیروانش و گمراه بودن و بدعت‌گذار بودن ایشان از چیزهایی است که کتاب‌های رجال و درایه و مجموعه‌های حدیثی از آن آکنده‌اند.

۱. ابن عبدالبر، الانتقاء فی فضائل الثلاثة الاثمة الفقهاء، ص ۱۴۹.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۰۱.

۳. همان، ص ۳۸۲.

۴. عبدالله بن احمد بن حنبل، کتاب السنة، ص ۷۲.

۵. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۹۷.

### ستیز میان مذاهب سنی

افزون بر آنچه گفته آمد، جنگ و ستیز و مباح دانستن اموال و آبروها میان گروه‌ها و مذاهب اهل سنت به وقوع پیوسته که کتاب‌های تاریخی آکنده از آن‌هاست.<sup>۱</sup> اینک به نمونه‌هایی در این زمینه اشاره می‌کنیم:

#### ۱- کشتار میان حنفیان و شافعیان

سبکی گفته است: «میان حنفیه و شافعیه در نیشابور فتنه‌ای به وقوع پیوست که بر اثر آن مردمان بسیاری جان خود را از دست دادند و بازارها و مدرسه‌ها به آتش کشیده شد و افراد زیادی از شافعیه کشته شدند. اما پس از این حادثه، آنان بر حنفیه پیروز شدند و در انتقام‌گیری از آنان در سال ۵۵۴ ق زیاد روی کردند. رویدادها و فتنه‌های مشابهی میان شافعیه و حنابله به وقوع پیوست و مقامات حکومتی در سال ۷۱۶ ق ناگزیر شدند که برای خاموش کردن درگیری، با نیرو وارد عمل شوند و کشتار بسیار رخ داد و منزل‌ها و بازارها در اصفهان به آتش کشیده شد. حوادث مشابهی میان پیروان این مذاهب، در بغداد و دمشق رخ داد و هر کدام از آن‌ها دیگری را تکفیر کرد. این یکی می‌گفت: هر کس حنبلی نباشد، مسلمان نیست و دیگری گروه مقابل را جاهل می‌دانست و به همین دلیل، مصیبت‌ها بر سر علما و فضلا آمد و جنایت‌های فجیعی به وقوع پیوست»<sup>۲</sup>.

#### ۲- کتک زدن شافعی‌مذهب تا حد مرگ

ابن اثیر در الکامل در حوادث سال ۳۲۳ ق در بغداد گفته است: «در این سال،

۱. ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۱۴، ص ۸۶؛ سبکی، طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۱۰۹.

۲. سبکی، طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۱۰۹؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۱۴، ص ۷۶؛ یافعی، مرآة الجنان، ج ۳، ص ۳۴۳ و دیگر منابع.

حنابله قدرت یافتند و بر شوکت آنان افزوده شد و چون شافعی مذهب به آنان گذر می‌کرد، کوران را بر ضد او تحریک می‌کردند و او را آن قدر با عصای خود می‌زدند تا اینکه می‌مرد<sup>۱</sup>.

### ۳- گرفتن جزیه از شافعی

ابن کثیر در شرح حال محمد بن موسی بن عبدالله حنفی گفته است: «او سمت قضاوت دمشق را برعهده گرفت و یک حنفی افراطی بود و می‌گفت: اگر حکومت در دستم بود، به طور قطع از پیروان شافعی جزیه می‌گرفتم و با پیروان مالک نیز دشمن بود»<sup>۲</sup>.

### ۴- گرفتن جزیه از حنابله

ذهبی در العبر گفته است: فقیه شافعی، ابوحامد محمد بن محمد بروی طوسی صاحب تعلیق مشهور درباره‌ی الخلاف که در شناخت مذهب اشعری مهارت بالایی داشت، به بغداد آمد و ضد حنابله آشوب برپا کرد و فتنه برانگیخت. برخی گفته‌اند: بروی گفت: «اگر من حاکم بودم، بر حنابله جزیه مقرر می‌کردم»<sup>۳</sup>.

دولت‌ها و حکومت‌های پی‌درپی، نقش بزرگی در برافروختن آتش این فتنه‌ها و تقویت آن‌ها داشته‌اند. از باب نمونه، اگر فرمانروا، اندیشه یا عقیده یا مذهبی را برای به دست آوردن برخی منافع سیاسی خود می‌پذیرفت، می‌بینیم که آن اندیشه یا مذهب گسترش پیدا می‌کرد و بر دیگر فرقه‌ها مسلط می‌شد و به همین دلیل، وی

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۳۰۷.

۲. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۱۸۷؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۰۲.

۳. ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۵۲؛ حنبلی، عبدالحی بن احمد، شذرات الذهب،

ج ۴، ص ۲۲۴.

برای گسترش این مذهب در میان توده مردم، ابزارهای گونه‌گون مشروع و نامشروع را به کار می‌گرفت.

از این رو، ابن تیمیه درباره سلطان محمود بن سبکتکین غزنوی که برحسب روش قادر عباسی رفتار کرده، مردم را به مذهب حنبلی فرامی‌خواند و دیگر فرقه‌ها و مذهب‌ها را سرکوب می‌کرد، گفته است: «او افزون بر اینکه بدعت‌گذاران را بر بالای منبرها لعنت می‌کرد، جهمیه، رافضه، حروریه، معتزله و قدریه را نیز لعنت می‌نمود. او اشعریه را نیز لعن کرد، تا آنجا که به همین سبب، میانه شافعیه و حنفیه و دیگران، درگیری و فتنه برپا شد. گروهی می‌گفتند: آنان از اهل بدعت‌اند و آن‌ها را لعن می‌کردند و گروهی می‌گفتند: آن‌ها از اهل بدعت نمی‌باشند و لعن‌شان نمی‌کردند»<sup>۱</sup>.

این سخن ابن تیمیه بدان معناست که حکومت نقش فعالی در نشر مذهب حنبلی داشته است و این همان چیزی است که از میان رفتن بسیاری از فرقه‌های سنی و منحصر شدن آن‌ها به همان مذاهب شناخته شده را توجیه می‌کند. از آنچه گفته شد، به دست می‌آید که قرار دادن اهل سنت در سنگر اسلام در برابر شیعه، ادعایی است که از کمترین درجه انصاف برخوردار نیست.

#### اختلاف حدیث در کتاب‌های اهل سنت

شما در صفحه ۶۲ از کتاب خود گفته‌اید: تناقض‌های فراوانی در میراث و روایات مذهب شیعی وجود دارد و برای اثبات این ادعایتان به عبارت شیخ طوسی در کتاب التهذیب او پیرامون اختلاف احادیث و روایات استناد کرده‌اید و این اختلاف را دلیلی بر باطل بودن مذهب دانسته‌اید.

۱. ابن تیمیه، تلبیس الجهمیه، ج ۲، ص ۳۳۱-۳۳۲.

در پاسخ می‌گوییم: مسئله اختلاف احادیث و ناسازگاری تعدادی از روایات، چیزی است که سرشت بشری غیر معصوم از خطا و غفلت و فراموشی آن را ایجاب می‌کند. به علاوه، نقل و گردآوری احادیث، با شرایط سیاسی و خواسته‌های نفسانی و اجتماعی‌ای همراه بوده که موجب شده است حدیث در طول تاریخ بلند خود با سختی‌ها و محدودیت‌های بسیار از قبیل دشواری تدوین و محدودیت انتشار روبه‌رو باشد و همین امر، سبب شد که حدیث در معرض از میان رفتن، اختلاف و ناسازگاری قرار گیرد و این چیزی است که ما آن را به روشنی در مجموعه‌های حدیثی و روایی شما می‌بینیم، تا آنجا که اختلاف در احادیث و روایات رسیده از طریق‌های شما، به پدید آمدن علوم ویژه در این زمینه منجر شد؛ از قبیل علم رجال، علم حدیث، جرح و تعدیل، مختلف الحدیث و مشکل الآثار. حتی شافعی کتابی را در اختلاف احادیث نوشت و برخی از کتاب‌ها و تألیف‌ها به بیان احادیث اختصاص یافت که با یکدیگر اختلاف، ناسازگاری و تعارض دارند. علمای اصول، ابوابی را به مباحث تعارض و اختلاف روایات اختصاص داده‌اند. اختلاف حدیث نزد شما پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شد و تا امروز هم ادامه دارد.

شاطبی در الاعتصام گفته است: «اختلاف از زمان صحابه تا کنون در مسائل اجتهادی وجود دارد و نخستین اختلاف در زمان خلفای راشدین به وقوع پیوست و سپس به دیگر صحابه سرایت کرد و آن‌گاه میان تابعین و هیچ کس از این اختلاف آنان ایراد نگرفت و دیگران در گسترش اختلاف، پس از صحابه، به آنان اقتدا کردند»<sup>۱</sup>.

در الانتقاء ابن عبدالبر، از سعید ایلی آمده است که گفت: «از ابن وهب شنیدم

۱. شاطبی، الاعتصام، ج ۱، ص ۴۵۹.

که از اختلاف احادیث و روایات یاد کرد و گفت: اگر مالک نبود، به طور قطع گمراه شده بودم<sup>۱</sup>!

اما آنچه را که از شیخ طوسی در التهذیب نقل کرده‌اید، او درصدد بیان انگیزه‌اش از نوشتن کتاب بوده است و آن انگیزه این است که تهذیب، ترتیب و بیان خاص و عام روایات و ناسخ و منسوخ، ضرورت دارد و این، موضوعی است که علمای اصول به بحث درباره آن می‌پردازند، زیرا روایات ناسازگار و مختلف بسیاری وجود دارند که نیاز به بررسی و پاک‌سازی دارند و به همین دلیل، شیخ طوسی و دیگر علما به این کار اقدام کرده‌اند. از این رو، وی در آغاز کتابش به این اختلاف اشاره کرده است. چنانچه تنها اختلاف و تعارض روایات، دلیلی بر باطل بودن و تناقض مذهب باشد، به طور قطع مذاهب اهل سنت به این تناقض و بطلان سزاوارتر است.

همه آنچه گفته آمد، با توجه به این نکته است که کتاب التهذیب شیخ طوسی، یک کتاب فقهی است که به فروع و احکام دین اختصاص دارد و طبق عادت، اختلاف میان عام و خاص، ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید در آن زیاد به چشم می‌خورد و سخن شیخ در این کتاب درباره روایات و احادیث اصول دین نیست تا گفته شود: تناقض و اختلاف در آن‌ها دلیل و گواهی بر باطل بودن مذهب است.

#### عقیده تقیه و بداء نزد شیعه

شما در صفحه ۶۳ از کتاب خود گفته‌اید: «چنین برمی‌آید که تناقض‌های موجود در مذهب شیعه موجب شده است که دو عقیده تقیه و بداء نسبت به خداوند مقتدر و بزرگ در شیعه به وجود آید».

در پاسخ می‌گوییم:

۱. ابن عبدالبر، الانتقاء، ص ۲۸.



## ۱- عقیده تقیه

نخست: هیچ یک از طوایف اسلامی، به ویژه طایفه سنی، از ناسازگاری و تعارض روایات خالی نیست.

از این رو، چنانچه اختلاف و تعارض روایات عامل و موجب پدید آمدن اصل تقیه باشد، طایفه سنی به تقیه از دیگران نزدیک تر و سزاوارتر است.

دوم: تقیه از احکام عقلانی و فطری است، زیرا هر انسان خردمندی با فطرتش درمی یابد که باید از زندگی و دارایی و آبرویش نگهداری کند و این فطرت همواره سلاح مستضعفان و مظلومان برای رویارویی با ستمگران و سرکشان بوده است و شریعت اسلامی این فطرت را از طریق آیات و روایات تأیید کرده است؛ چه دین اسلام برای این نیامده است که مقتضیات فطرت را زیر پا بگذارد، یا در برابر عقل و یافته های آن بایستد. خداوند متعال فرموده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ «پس روی خود با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

از این رو، می بینیم که آیات و روایات در تأکید بر مشروعیت تقیه و ضرورت آن در جامعه اسلامی فراوان است و اینک به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

## تقیه در آیات قرآنی

۱- آیه: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ

اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ؛<sup>۱</sup> «مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - دوست بگیرند و هر که چنین کند، در هیچ چیز [اورا] از [دوستی] خدا [بهره‌ای] نیست، مگر اینکه از آنان به گونه‌ای تقیه کنید و خداوند شما را از [عقوبت] خود می‌ترساند و بازگشت [همه] به سوی خداست».

خداوند در این آیه مبارکه و دیگر آیات برنهی از دوستی با کافران تأکید کرده و اینکه این دوستی در حد کفر و شرک به خداست. لیکن با وجود این، حالت‌های تقیه و بیم، از این کار بزرگ استثنا شده است، زیرا مؤمنان می‌توانند در ظاهر و به اندازه دفع ضرر، کافران را دوست بدارند. از این رو، آیه در مشروعیت تقیه صراحت دارد، همان گونه که گروهی از مفسران بر این موضوع تصریح کرده‌اند:

ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است: «یعنی کسی که در برخی از کشورها یا در برخی اوقات از شر کافران بیم داشته باشد، می‌تواند در ظاهر، نه در باطن و نیت خود، تقیه کند. همان گونه که بخاری از ابودرداء روایت کرده است که او گفت: ما به چهره مردمانی لبخند می‌زنیم، در حالی که دل‌های ما آن‌ها را لعن می‌کند».<sup>۲</sup>

ابن حجر گفته است: «معنای این آیه آن است که مؤمن کافر را نه در باطن دوست گیرد و نه در ظاهر، مگر از باب تقیه در ظاهر و جایز است که هرگاه از او بترسد، وی را دوست بدارد و در باطن او را دشمن داشته باشد».<sup>۳</sup>

۲- آیه: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»<sup>۴</sup>؛ «هر کس پس از ایمان آوردن

۱. آل عمران (۳): ۲۸.

۲. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۶۵.

۳. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۷۸.

۴. نحل (۱۶): ۱۰۶.

خود، به خدا کفر ورزد [عذابی سخت خواهد داشت] مگر آن کس که مجبور شده و قلبش به ایمان اطمینان دارد. لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود».

این آیه تصریح می‌کند که ابراز کفر در صورتی که شخص ناگزیر باشد، از باب سازگاری با کافران، جایز است و کسی که برای حفظ جان خویش مجبور شود که بگوید: کافرم - ولی قلبش به ایمان اطمینان داشته باشد و سینه‌اش را برای کفر نگشاید - کافر محسوب نمی‌شود، بلکه در پیشگاه خدا معذور است.

به علاوه، باید توجه داشت که این آیه، مکی است و به اتفاق علما و مفسران پیش از هجرت نازل شده است و این بدان معناست که تشریح تقیه در آغاز اسلام بوده است و شیعه آن را پدید نیاورده است و این تشریح تقیه، تنها برای آن است که با روح نرمی و گذشت در دین اسلام همخوانی دارد.

این آیه مبارکه دربارهٔ عمار بن یاسر نازل شد، هنگامی که مشرکان او را شکنجه دادند تا کافر شود. از این رو، وی از باب تقیه با آنان موافقت کرد و برای عذرخواهی نزد پیامبر ﷺ آمد؛ اما پیامبر ﷺ او را آرام کرد و اطمینان داد و به وی اجازه فرمود که چنانچه کافران بار دیگر متعرض او گردند، به همین شیوه رفتار کند<sup>۱</sup>.

محدثان و مفسران این آیه کریمه را بر تقیه حمل کرده‌اند. بخاری این آیه و آیه پیشین را در یک باب درج کرده و گفته است که تقیه در حالت مجبور بودن جایز است. همچنین احادیثی را در این زمینه روایت کرده است<sup>۲</sup>.

۱. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۶۰۹؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۱۰۸.

۲. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۸، ص ۵۵، کتاب الإکراه.

## تقیه در احادیث نبوی

۱- بخاری از عروۃ بن زبیر روایت کرده است: عایشه به وی خبر داد که مردی اجازه خواست به منزل پیامبر ﷺ وارد شود. حضرت فرمود: «به او اجازه دهید که چه بد فرزند یا برادری دارد این قوم. چون آن مرد وارد شد، حضرت به نرمی با او سخن گفت. از این رو، گفتم: ای رسول خدا، آنچه را خواستی گفتی و سپس به نرمی با وی سخن گفتی؟ حضرت فرمود: «أی عائشة إن شر الناس منزلة عند الله من تركه الناس أو ودعه اتقاء فحشه»؛ آری عایشه، بدترین مردم نزد خدا کسی است که مردم او را از بهر ناسزاگویی اش رها کنند».

پوشیده نیست که این حدیث، نشانهٔ روا بودن تقیه و مدارا با تودهٔ مردم حتی از دوران پیش از پیامبر ﷺ است، زیرا این کار موجب نابسامانی در رسیدن به حق و تبلیغ احکام شریعت اسلامی و دعوت به خدا نمی‌شود؛ چه در آنچه به اصل دین و وحی تعلق دارد، تقیه نیست، زیرا اصل دین و وحی تنها با تبلیغ پیامبر ﷺ دانسته می‌شود و تقیه در این زمینه موجب فریب دادن زشت می‌شود که از معصوم صادر نخواهد شد.

۲- حاکم در المستدرک از ابوذر روایت کرده است که گفت: «رسول خدا ﷺ به من فرمود: ای ابازر، چنانچه گرفتار مردمان پست و فرومایه شوی، و انگشت‌هایش را به هم بافت، چگونه خواهی بود؟ عرض کردم: ای رسول خدا، به من چه دستور می‌دهی؟ حضرت فرمود: صبر کن، صبر کن، صبر کن. با اخلاق مردم هماهنگ باش و با اعمالشان مخالفت کن».

حاکم گفته است: این حدیث برحسب شرط شیخین صحیح است، ولی آن

دو آن را روایت نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

تردیدی نیست که هماهنگی با اخلاق افراد فرومایه در ظاهر و مخالفت با آنان در نهان، بیان دیگری از تقیه و جوهر آن است.

### دیدگاه‌های صحابه و تابعین درباره تقیه

۱- بخاری در صحیح خود از ابوهریره روایت کرده است که گفت: «از رسول خدا ﷺ دو ظرف [پراز حدیث] حفظ کردم. یکی از آن دو ظرف را منتشر کرده‌ام و اما ظرف دیگر را چنانچه منتشر کنم، این حلقوم بریده می‌شود».<sup>۲</sup> این حدیث، همان حقیقت و واقعیت تقیه از سوی ابوهریره است، هر چند که آن را با الفاظی دیگر بیان کرده است.

۲- نیز بخاری در صحیح خود از ابودرداء روایت کرده است که گفت: «ما به چهره گروه‌هایی لبخند می‌زنیم، در حالی که دل‌های ما آن‌ها را لعن می‌کند».<sup>۳</sup> شارحان این حدیث، لبخند زدن را به معنای مدارا کردن با مردم در گفتار و کردار گرفته‌اند.<sup>۴</sup>

۳- در المصنف، از ابن ابی شیبۀ کوفی با سندی معتبر از نزال بن سبره آمده است که گفت:

«ابن مسعود و حذیفه نزد عثمان آمدند. عثمان به حذیفه گفت: به من خبر رسیده است که تو چنین و چنان گفته‌ای؟ حذیفه گفت: سوگند به خدا که من

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۴۳.

۲. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۳۸، کتاب العلم، باب حفظ العلم.

۳. همان، ج ۷، ص ۱۰۲، کتاب الادب، باب المداراة.

۴. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۳۸.

نگفته ام. او هنوز بیرون نرفته بود که عبدالله به او گفت: تو را چه شده است؟ چرا آنچه را که من از تو شنیدم [تکذیب کردی و] به او دروغ گفתי؟ وی پاسخ داد: برخی از دین خود را با برخی دیگر می خرم، زیرا می ترسم همه آن از دست برود»<sup>۱</sup>.

سرخسی در المبسوط گفته است: «حذیفه نزد عثمان به خدا سوگند یاد می کرد که سخنانی را نگفته است، در حالی که ما آن ها را از وی شنیده بودیم. از این رو، به او گفتیم: ای اباعبدالله، شنیدیم که پیش عثمان سوگند می خوری که فلان سخنان را بر زبان نیاورده ای و حال آنکه ما آن ها را از زبان تو شنیده ایم. او گفت: من برخی از دینم را با برخی دیگر می خرم، زیرا می ترسم همه آن از میان برود»<sup>۲</sup>.

۴- طبری در تفسیر خود درباره آیه: «﴿الَّا ان تَتَّقُوا مِنْهُمْ تَقَاةً﴾»؛ «مگر اینکه به گونه ای از آن ها تقیه کنید». از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «تقیه با زبان است؛ اگر کسی وادار شود از بیم مردم، چیزی را بگوید که در آن نافرمانی خداست، در حالی که قلبش به ایمان اطمینان داشته باشد، این کار به اوزیانی نمی رساند، زیرا تقیه با زبان است»<sup>۳</sup>.

۵- ابن حبان با سندش از مکحول روایت کرده است که گفت: «خوار می گردد هر که تقیه نداشته باشد»<sup>۴</sup>.

۶- در صحیح بخاری آمده است: «حسن گفته است: تقیه تا روز رستاخیز هست»<sup>۵</sup>.

۱. ابن ابی شیبۀ کوفی، المصنف، ج ۷، ص ۶۴۳.

۲. سرخسی، المبسوط، ج ۳۰، ص ۲۱۴.

۳. ابن جریر طبری، جامع البیان، ج ۳، ص ۳۱۱.

۴. ابن حبان، طبقات المحدثین، ج ۴، ص ۱۷۶.

۵. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۸، ص ۵۵، کتاب الاکراه.

## تقیه در گفتارهای علما

۱- در شرح الاربعین نووی، به نقل از نجم الدین طوفی حنبلی آمده است که گفت: «بدان که کشاکش طولانی استدلال و پاسخ میان آنان به هدر رفت، زیرا جای اختلاف همان مسئله بیعت علی علیه السلام با ابوبکر است؛ اما هیچ توجهی به اثبات و جواز مسئله تقیه نشده است و توده مردم از این جهت از لفظ تقیه کراهت دارند که تقیه از دلایل شیعه است، و گرنه شخص آگاه به طور فطری آن را به کار می برد؛ هر چند برخی نام آن را مدارا می گذارند، برخی سازشکاری و برخی عقل معاش و دلیل شرع نیز بر آن دلالت دارد»<sup>۱</sup>.

۲- فخر رازی در تفسیرش برای آیه پیش گفته - پس از آنکه احکام بسیاری پیرامون آن آورده - چنین می نویسد: «حکم پنجم: تقیه برای حفظ جان جایز است. آیا برای حفظ مال هم جایز است یا نه؟ احتمال دارد که جایز باشد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حرمت مال مسلمان همانند حرمت خود اوست». نیز فرموده است: «هر که از راه دفاع از مالش کشته شود، شهید است» و دیگر آنکه نیاز به مال شدید است»<sup>۲</sup>.

۳- زمخشری در تفسیر خود درباره آیه تقیه گفته است: «زمانی که [مسلمانان] از آنان بترسند، به ایشان اجازه داده شده است که با آنان دوستی کنند و مقصود از این دوستی، سازش و نشست و برخاست ظاهری است، در حالی که قلب به دشمنی و عداوت با آنان اطمینان داشته باشد و چشم انتظار زمانی باشد که بتواند نیت خود را آشکار سازد، نظیر سخن حضرت عیسی علیه السلام که گفت: در میانه باش و از کنار، حرکت کن»<sup>۳</sup>.

۱. نووی، شرح الاربعین، ص ۸۵.

۲. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۵.

۳. زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۴۲۲.

۴- قرطبی گفته است: «علما بر این موضوع اجماع دارند که اگر کسی بیم از دست دادن جانش را داشته باشد، گناهی بر او نیست که کفر بورزد و چنانچه قلبش به ایمان اطمینان داشته باشد، همسرش از وی جدا نمی‌گردد و حکم کفر بر وی جاری نمی‌شود و این، دیدگاه مالک و کوفیان و شافعی است»<sup>۱</sup>.

۵- جمال‌الدین قاسمی شامی در محاسن التأویل گفته است: «از آیه: ﴿الَا ان تتقوا منهم تقاة﴾، مشروعیت تقیه را هنگام ترس استنباط کرده‌اند و اجماع بر جایز بودن تقیه نقل شده است»<sup>۲</sup>.

#### تقیه در سیره مسلمانان

سیره مسلمانان از به کار گرفتن تقیه در مواضع خطرناک و بیم از جان و مال و آبرو آکنده است و این تقیه تنها به تقیه کردن با کافران اختصاص ندارد، بلکه حتی در میان خود مسلمانان نیز به کار گرفته می‌شود؛ نظیر تقیه از فرمانروایان و حاکمان ستم و فرمانداران شان و نمونه‌های آن فراوان است؛ چه افزون بر آنچه گفته آمد یعنی تقیه عمار بن یاسر و ابوهریره و حذیفه بن یمان با عثمان، به چند نمونه در این زمینه اشاره می‌کنیم:

۱- تقیه رجاء بن حیوة با ولید بن عبدالملک. قرطبی و دیگران آن را از ادیس بن یحیی روایت کرده و گفته است: «ولید بن عبدالملک به خبرچینان دستور می‌داد که از مردم جاسوسی کنند و به او گزارش دهند. یکی از جاسوسان در حلقه رجاء بن حیوة نشست و از یکی از آنان شنید که از ولید بدگویی می‌کرد و این خبر را به ولید رسانید.

۱. قرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۱۸۲.

۲. قاسمی، جمال‌الدین، محاسن التأویل، ج ۴، ص ۱۹۷.



ولید گفت: ای رجاء، در مجلس تواز من بد گفته می شود تو مخالفت نمی کنی؟!

رجاء گفت: ای امیرمؤمنان، چنین نبوده است.

ولید گفت: بگو: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست.

رجاء گفت: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست.

ولید دستور داد که جاسوس را هفتاد تازیانه بزنند.

جاسوس به رجاء گفت: ای رجاء تو کسی هستی که به وسیله اش از آسمان

درخواست باران می شود، آیا سزاوار است که هفتاد تازیانه بر پشت من بزنند؟

رجاء در پاسخ او گفت: خوردن هفتاد تازیانه بر پشت تو، بهتر از کشته شدن

یک مسلمان است.<sup>۱</sup>

۲- تقیّه واصل بن عطاء با خوارج، زیرا ابن جوزی و دیگران از او روایت کرده اند

که با گروهی به سفر می رفت و گروهی از سپاه خوارج متعزّض آنان شدند. واصل

گفت: «کسی سخن نگوید و بگذارد که من با آنان سخن بگویم. واصل آهنگ آنان

کرد و چون به نزدیک شان رسیدند، خوارج خواستند به آن ها حمله کنند. واصل

گفت: چگونه این کار را حلال می شمارید و حال آنکه نمی دانید ما چه کسانی

هستیم و برای چه آمده ایم؟ آنان گفتند: شما چه کسانی هستید؟ واصل گفت: ما

گروهی از مشرکان هستیم که نزد شما آمدیم تا سخن خدا را از شما بشنویم. یکی از

خوارج گفت: دست نگه دارید و یکی از آن ها به خواندن قرآن پرداخت و چون قرآن

خواندن به پایان رسید، واصل گفت: من سخن خدا را شنیدم. بنابراین، ما را به

جایگاهی امن برسانید تا ما سخن خدا را بررسی کنیم و بنگریم که چگونه در دین

وارد شویم. خارجی گفت: این کار برای ما واجب است. راه بیفتید. واصل گفت:

۱. قرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۱۹۰.

ما راه افتادیم در حالی که خوارج با ما بودند و سوگند به خدا، چندین فرسخ از ما مراقبت کردند، تا اینکه به شهری رسیدیم که خوارج در آن سلطه و قدرتی نداشتند و آنان بازگشتند»<sup>۱</sup>.

۳- تقیه ابوحنیفه با ابن ابی لیلی. خطیب بغدادی و دیگران از جابرنقل کرده‌اند که گفت: «ابن ابی لیلی کسی را نزد ابوحنیفه فرستاد و از او درباره قرآن پرسید. او گفت: مخلوق است.

ابن ابی لیلی گفت: توبه کن، و گرنه برضد تو اقدام می‌کنم.

گوید: ابوحنیفه از او پیروی کرد و گفت: قرآن سخن خداست.

ابن ابی لیلی گفت: او قرآن را در میان مردم می‌چرخانید و به آنان خبر می‌داد که

ابوحنیفه از این سخن خود: «قرآن مخلوق است» توبه کرده است.

فرزند ابوحنیفه گوید: به پدرم گفتم: چگونه این چنین شدی و از او پیروی کردی؟

پدرم گفت: فرزندم، ترسیدم که برضد من اقدام کند و به همین دلیل تقیه کردم»<sup>۲</sup>.

### تقیه علمای اهل سنت در مسئله خلق قرآن

از حوادث مهم در تاریخ مذاهب سنتی، فتنه خلق قرآن است، زیرا اختلاف عقیدتی درباره آن به درجه تکفیر و کشتن کسی رسید که قائل به قدمت قرآن بود و به همین دلیل، بسیاری از علمای اهل سنت و محدثان آن‌ها به تقیه پناه بردند تا جان، آبرو و مال‌شان را حفظ کنند. اینک به بیان چند نمونه می‌پردازیم:

۱- تقیه سعدویه، سعید بن سلیمان پیرامون محنت خلق قرآن، زیرا ذهبی در

---

۱. ابن جوزی، کتاب الاذکیاء، ص ۱۳۶.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۷۶.

شرح حال سعدویه گفته است: «احمد بن حنبل از او چشم پوشی می کرد و به کتابت از او اعتقاد نداشت، زیرا وی در دوران محنت از روی تقیه پاسخ می داد. تا اینکه گفته است. از سعدویه، پس از آنکه محنت برطرف شد، پرسیدند: چه کار کردید؟ او گفت: کافر شدیم و بازگشتیم»<sup>۱</sup>.

۲- تقیّه ابونصر تمار که او نیز در دوران محنت خلق قرآن از روی تقیّه پاسخ داد. ذهبی در حق او گفته است: «او از روی تقیه پاسخ می داد و از شکنجه و آزار می ترسید و به وضعیت خود اطمینان داشت. سپاس از آن خداست»<sup>۲</sup>.

۳- تقیّه ابراهیم بن منذر بن عبدالله در آن محنت، زیرا سبکی در حق او گفته است: «نزد امام احمد از او چیزی به دست آمده بود، زیرا گفته شده است: او در مسئله خلق قرآن درهم سخن می گفته و گنگ پاسخ می داده است. گفتم: این کار او را من از باب تقیه و بیم می دانم»<sup>۳</sup>.

۴- تقیّه یحیی بن معین. ذهبی از حافظ ابوزرعۀ رازی این سخن او را روایت کرده است: «احمد بن حنبل، نه از ابونصر تمار چیزی می نوشت، نه از یحیی بن معین و نه از کسی که مورد امتحان قرار گرفته و پاسخ داده بود». سپس ذهبی بر این سخن حاشیه زده و گفته است: «این، کار مشکلی است. البته هر کسی که در دوران محنت پاسخ داده اشکالی ندارد و حتی بر هر کسی که بر طبق آیه، بر کفر تصریح کند و این حق است و یحیی - خدای رحمتش کناد - از پیشوایان اهل

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۸۲.

۲. همان، ص ۵۷۳.

۳. سبکی، عبد الوهاب، طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۸۲ (به نقل از حاشیه تهذیب الکلام مزی به

قلم، دکتر بشار عواد معروف)، ج ۲، ص ۲۱۱.

- سنت بود، لیکن از سلطه حکومت وقت ترسید و از روی تقیه پاسخ داد»<sup>۱</sup>.
- ۵- تقیه اسماعیل بن حماد در محنت قرآن. ابن حجر در لسان المیزان گفته است: «یوسف در المرأة گفته است: اسماعیل بن حماد ثقه و راستگوست و جز خطیب کسی بر او خرده نگرفته است. او گفتاری درباره قرآن داشته است. سبط گفته است: او این سخن را همانند دیگران از باب تقیه گفته است»<sup>۲</sup>.
- ۶- تقیه گروهی بسیار از علما و مردم در محنت خلق قرآن و برخی از شواهد آن پیش تر بیان شد. از اینجا ذهبی درباره آن محنت گفته است: «هر که از روی تقیه پاسخ داده است، اشکالی ندارد»<sup>۳</sup>.
- ۷- از جمله آن موارد، فتنه اسود عنسی است، زیرا ابن کثیر و دیگران درباره آن فتنه گفته‌اند: «مردم یمن به طور کامل به اسود عنسی اعتماد کردند و فرمان او به سان شعله آتش به سرعت پخش می شد و فرمانروایی و حکومت او استوار گردید و بسیاری از مردم یمن مرتد شدند و مسلمانانی که در آنجا بودند با تقیه با وی رفتار می کردند»<sup>۴</sup>.

### تقیه بسیاری از علما در برخی احکام شرعی

فُرطبی در تفسیر خود، سه مسئله را در بیان آیه: ﴿وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ﴾ بیان کرده و در مسئله سوم می گوید: «ابن عربی گفته است: برای احترام و سپاسگزاری از اینکه خدای سبحان منت نهاده و انجیر را از مواد غذایی قابل ذخیره قرار داده است، ما قائل به وجوب زکات در آن شدیم، لیکن بسیاری از علما از تصریح به وجوب

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۸۷.

۲. ابن حجر، لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۹۹.

۳. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۳۲۲.

۴. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۳۹؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ق ۲، ص ۶۰.

زکات در آن شانه خالی کرده‌اند و این به دلیل تقیه از ستم حاکمان بوده است، زیرا آنان در اموال زکاتی سخت‌گیری می‌کنند و آن را به سان غرامت می‌گیرند»<sup>۱</sup>.

### تقیه علمای اهل سنت از شیعه

شماری از علمای اهل سنت، آغاز تقیه با شیعه را زمانی به کار گرفتند که شیعیان قدرت پیدا کردند و این بدان معناست که شیعه توجیهات علمی و واقعی برای پناه بردن به تقیه به عنوان اشعار و روپوش را داشت. از این رو، باید ظالمان و ستمگرانی را سرزنش و ملامت کرد که در طول تاریخ با انواع وسایل با شیعه جنگیدند و آنان را زیر هر سنگ و کلوخی می‌کشتند و امویان و عباسیان و عثمانیان و دیگر ظالمان، آزادی رأی و عقیده ایشان را سلب کردند، تا آنجا که تشیع و دوستی اهل بیت علیهم‌السلام به گناهی نابخشودنی تبدیل شد.

لیکن با کمال تأسف، قلم‌ها به نقد و سرزنش شیعیانی پرداختند که تقیه را به کار می‌بردند و به سان یک سلاح شرعی بدان مسلح بودند، حال آنکه قرآن و سنت نبوی آن را برای شرایط دشوار و سختی که تشیع در طول تاریخ گرفتارش بود، تشریح کرده بود.

اینک نمونه‌هایی از تقیه علمای اهل سنت در برابر شیعه.

۱- ذهبی آورده است که تشیع علی بن موسی بن الحسین بن سمسار دمشقی از باب تقیه و دفع ضرر بود. او در این باره گفته است:

«شاید تشیع او از باب تقیه بوده است نه از روی باور، زیرا او از خانواده حدیث است. لیکن چون در زمان او شیعه بر شام چیره شدند و حتی دولت عبیدیه بر مصر و مغرب و دولت آل بویه ایرانی بر عراق مسلط گشتند و گرفتاری‌های روزگار

۱. قرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۱۲.

شدت یافت و غالیان با خودخواهی و خشونت برخورد کردند، شیعه و معتزله با هم برادر شدند»<sup>۱</sup>.

۲- ابن حجر در لسان المیزان گفته است: «علی بن عیسی رمانی از روی ترس و تقیه اظهار تشیع کرد». سپس سخن ابن ندیم را آورده که گفته است: «کتاب علی بن عیسی رمانی که آن‌ها را درباره تشیع نگاشته، به آن‌ها اعتقاد نداشته، بلکه این کتاب‌ها را از روی تقیه نگاشته است و این به دلیل گسترش مذهب تشیع در آن زمان بوده است و در این باره، برای او با بُسری الرفاء حکایت مشهوری را نقل کرده است»<sup>۲</sup>.

بر دکتر غامدی لازم بوده ابن حجر را که برخی از مصنفات علی بن عیسی رمانی را بر تقیه حمل کرده است متهم سازد، زیرا وی این کار را وسیله‌ای برای حلّ تناقض موجود در احادیث و روایات و رهایی از میراث برجای مانده اهل سنت قرار داده است که با اصول شیعه امامیه همخوانی دارد.

این نگرش پرشتاب بر بحث تقیه در عقیده و میراث اهل سنت، اصالت این خاستگاه قرآنی و روایی را روشن می‌سازد و اینکه مسلمانان قدیم و جدید بر تقیه اتفاق نظر دارند و از ویژگی‌ها و نوآوری‌های شیعه - آن گونه که دکتر غامدی ادعا کرده - نیست. بنابراین، انتقاد و خرده گرفتن از عقیده تقیه، جز نادیده گرفتن حقایق علمی و دلایل قطعی، معنای دیگری ندارد.

## ۲- عقیده بداء

این ادّعی شما که شیعه عقیده بداء را برای درمان تناقض میان بخشی از روایات پدید آورده‌اند، به هیچ روی حقیقت ندارد، زیرا شما بداء را بر معنای

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۵۰۷.

۲. ابن حجر، لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۴۸.

نادرست آن حمل کرده‌اید، یعنی آشکار شدن پس از پنهان بودن که لازمه این معنا، ناآگاهی و نقص است، با اینکه بداء به این معنا، بر خداوند متعال ناممکن است و امامیه قائل به این معنا نیست، بلکه آن را ناممکن می‌داند و قائل به کافر بودن کسی است که بدان باور داشته باشد و باید از چنین شخصی بی‌زاری جست.

### مفهوم بداء از دیدگاه شیعه

بدائی که شیعیان به پیروی از آیات و روایات بدان ایمان دارند، به معنای آشکار شدن مصالح تشریح، معیارهای احکام و پایه‌های تدبیر جهان هستی بر مردم است و مقصود از آن بداء اصطلاحی نیست که به معنای آشکار شدن چیزی باشد که بر خدا پنهان بوده است و اینکه برای خدا چیزی آشکار شده که در قبل آشکار نبوده است. مقصود شیعه این معنا نیست، زیرا همه امور جهان برای خداوند بلندمرتبه آشکار و روشن است و چیزی در زمین و آسمان از خدا پنهان نیست و خداوند به این مطلب در قرآن اشاره فرموده است: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ «خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست».

بنابراین، خداوند تعالی گاه چیزی را آشکار می‌کند و آن را در لوح محو و اثبات می‌نویسد، با اینکه این چیز در ام‌الکتاب پنهان بوده است و معنای این سخن آن است که گاه خداوند چیزی را بر زبان پیامبرش به دلیل مصلحتی آشکار می‌سازد، با اینکه پیش‌تر بر مردم پنهان بوده است.

### بداء در روایات اهل بیت علیهم‌السلام

معنایی که برای بداء بیان کردیم، روایات اهل بیت علیهم‌السلام بدان تصریح کرده

است، زیرا این روایات، پس از آنکه معنای نادرست بداء را که اقتضای ناآگاهی و نقص را دارد انکار نموده، معنای قرآنی آن را که آشکار کردن چیزی پس از بی خبری مردم از آن می باشد، اثبات کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «ما بدا لله فی شیء الا کان فی علمه قبل ان یبدوله؛<sup>۱</sup> در هر چیزی که برای خدا بداء حاصل شده، پیش از بداء حاصل شدن، خدا آن را می دانسته است». نیز فرمود: «ان الله لم یبد له من جهل؛<sup>۲</sup> برای خدا از روی جهل و ناآگاهی بداء حاصل نشد». همچنین فرمود: «من زعم ان الله یبدوله فی شیء الیوم لم یعلمه امس فابروا منه؛<sup>۳</sup> هر که پندارد که امروز برای خدا در چیزی بداء حاصل می شود که دیروز آن را نمی دانسته است، از او بیزاری جوئید». شیخ صدوق در حاشیه ای که بر این روایت زده، گفته است: «وانما البداء الذی ینسب الی الامامیة القول به هو ظهور امره؛<sup>۴</sup> بدائی که اعتقاد به آن به امامیه نسبت داده می شود، به معنای آشکار شدن فرمان خداست».

### بداء در گفتارهای علمای شیعه

تمامی علمای ما، معنای پیش گفته را برای بداء تأیید کرده اند و شما یک نفر از آنان را نمی یابی که بداء را به معنای نادرستی که شیعه را بدان متهم می کنند، تفسیر کرده باشد. شیخ طوسی گفته است: «دلیل در این روایات [یعنی روایات

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲. همان جا.

۳. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۷.

۴. همان، ص ۷۰.



بداء] آن چیزی است که ما پیش‌تر بیان کردیم، یعنی تغییر مصلحت در کار و اقتضای واپس افکندن آن به وقتی دیگر همان‌گونه که بیان کردیم و نه آشکار شدن آن کار برای خدا، زیرا ما چنین نمی‌گوییم و آن را روانمی‌دانیم که شأن خداوند بسیار بالاتر از این‌گونه سخنان است»<sup>۱</sup>.

مازندرانی شارح کتاب کافی هنگام عرضه روایات بداء گفته است:

«خدای سبحان از ازل می‌دانسته که آن چیز را در وقتی مشخص و برای مصلحتی معین هنگامی که آن وقت تمام شود و آن مصلحت از میان برود، محو می‌کند و این چیز را در وقت خود، هنگامی که مصالح آن تجدید یابد اثبات می‌کند و هر که خلاف آن را تصور کند و بر این باور باشد که همین امروز برای خدا بداء حاصل شده و پیش از این، آن چیز را نمی‌دانسته، به خداوند بزرگ کافر شده است و ما از وی بیزاریم»<sup>۲</sup>.

دانشوران و محققان به روشنی می‌دانند که دیدگاه هر دین یا مذهبی از گفتارهای علمای آن اخذ می‌گردد و درست و منطقی نخواهد بود که یک روایت از موضوع کلی آن جدا شود و سپس تفسیر نادرستی از آن ارائه گردد که با عقیده پیروان آن دین یا مذهب ناهمخوانی دارد.

### بداء در کتاب‌های اهل سنت

وانگهی، واژه «بداء» در گروهی از روایات صحیح در بسیاری از مجموعه‌های حدیثی اهل سنت آمده است.

بخاری در صحیح خود از ابوهریره روایت کرده است که او از رسول خدا ﷺ

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، ص ۴۳۱.

۲. مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول الکافی، ج ۴، ص ۲۵۰-۲۵۱.

شنید که می فرمود: «سه تن در بنی اسرائیل بودند: پیس، کچل و نابینا. برای خدا بداء حاصل شد که آن‌ها را بیازماید. از این رو، فرشته‌ای را فرستاد و او نزد پیس آمد و به وی گفت: چه چیزی نزد تو محبوب تر است؟ ... تا پایان حدیث»<sup>۱</sup>.

شارحان بخاری واژه بداء را به همان معنایی حمل کرده‌اند که پیش‌تر از سوی علمای شیعه بیان شد.

ابن حجر گفته است: «بدا لله»: بداء با تخفیف دال مهمل و بدون همزه، یعنی در علم خدا مشخص بوده است و بعدها خواسته که آن را آشکار سازد و مقصود آن نیست که در آغاز برای خدا پنهان بوده و سپس برای او آشکار شده است، زیرا چنین پنداری درباره خداوند ناممکن است»<sup>۲</sup>. عین همین مضمون را عینی در عمدة القاری آورده است<sup>۳</sup>.

در تفسیر ابن ابی حاتم از ابن عباس درباره آیه: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ﴾ آمده است که گفت: «اگر برای خدا بداء حاصل شد که جان او را بگیرد، او می‌میرد یا اجل او را به تأخیر افکند، جان وی به درون کالبدش برمی‌گردد»<sup>۴</sup>.

هیثمی در مجمع الزوائد پیرامون برآمدن خورشید از مغرب، از عبد الله بن عمرو روایت کرده است: «هر زمان که خورشید غروب کند، زیر عرش می‌آید و سجده می‌کند و از خداوند برای بازگشت اجازه می‌خواهد و خداوند برایش اجازه بازگشت می‌دهد تا اینکه برای خداوند بداء حاصل می‌شود که از مغرب طلوع کند. اما

۱. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۳۸۴، کتاب احادیث الانبیاء.

۲. ابن حجر، فتح الباری، ج ۶، ص ۳۶۴.

۳. عینی، عمدة القاری، ج ۱۶، ص ۴۸.

۴. ابن ابی حاتم، تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۰، ص ۳۲۵۲.

خورشید بالا می‌آید و همانند کار پیشین خود، زیر عرش می‌آید و سجده می‌کند و برای بازگشت از خدا اجازه می‌خواهد؛ اما پاسخی به او داده نمی‌شود و سپس بار دیگر اجازه بازگشت می‌خواهد و پاسخی به او داده نمی‌شود... تا پایان حدیث<sup>۱</sup>.  
 هیشمی گوید: «این حدیث را احمد، بزار و طبرانی در الکبیر روایت کرده‌اند و راویان آن راویان حدیث صحیح‌اند»<sup>۲</sup>.

تعبیری که در این روایات آمده است با آنچه در روایات ما آمده، مطابقت دارد، تفسیر علما از واژهٔ بداء را پیش‌تر بیان کردیم که مقصود، آشکار کردن چیزی است که بر مردم پنهان بوده است و نه آشکار شدن آنچه بر خداوند متعال پنهان بوده است برای او، زیرا این همان معنایی است که امامان اهل بیت علیهم‌السلام آن را بر خداوند ناممکن و نادرست دانسته‌اند و علمای شیعه و سنی آن را رد کرده‌اند.

### آثار بداء بر عقیده

وانگهی، روشن است که بداء به آن معنای قابل پذیرش و آمده در روایات به طور صریح، قدرت بی‌چون و چرای خداوند بر تصرف در جهان را هرگونه که می‌خواهد، بیان می‌کند و اینکه قلم هستی و لوح آفرینش و تغییر، خشک نشده است و این برخلاف باور یهود است که قدرت خدا را محدود و ارتباط با آفریدگانش را قطع می‌کنند، زیرا آنان گفته‌اند: دست خداوند بسته است، همان‌گونه که قرآن کریم از آنان حکایت کرده و گفته است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾<sup>۳</sup>؛ «یهود گفتند: دست خدا بسته است.

۱. هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۸.

۲. همان، ص ۹.

۳. مائده (۵): ۶۴.

دست‌های خودشان بسته باد و به [سزای] آنچه گفتند، از رحمت خدا دور شوند، بلکه هر دو دست او گشاده است، هرگونه بخواهد می‌بخشد». از اینجا می‌فهمیم که چرا امامان اهل بیت علیهم‌السلام بر عقیدهٔ بداء پافشاری کرده‌اند، زیرا این پافشاری، به دلیل رد اندیشهٔ یهودیت و باطل کردن هر اندیشه‌ای است که قدرت خدا و مشیت او را به حدی معین محدود می‌کند. نیز امامان ما علیهم‌السلام می‌خواهند قدرت خداوند در جهان آفرینش و جهان هستی را اثبات کنند.

اما روایاتی را که شما در ستایش برید عجلی و زراره و نکوهش آن دو در روایاتی دیگر آورده‌اید و آن‌گاه پرسیده‌اید: کدام یکی از این دو مضمون حق است و کدام تقیه؟ پاسخ این پرسش شما روشن است؛ آن روایاتی که در ستایش آن دو رسیده، حق است و علمای رجال شیعه این روایات را پذیرفته‌اند، زیرا اسانید آن‌ها صحیح و مضمون‌شان نیرومند است. اما روایات نکوهش، روایاتی است ضعیف، سست و بی‌اعتبار، چه از نگاه متن چه از نگاه سند.

آیه الله خوبی در معجم رجال الحدیث، هنگامی که بر روایات نکوهش حاشیه می‌زند، می‌گوید: «همیشه در شگفتم که چگونه کشی و شیخ این روایات بی‌ارزش و بی‌اعتبار را که در خور جایگاه و عظمت زراره نیست و فساد آن قطعی است، بیان می‌کند». آن‌گاه وی پس از این سخن، ضعف طریق‌های آن روایات و ناآگاهی راویان آن را ثابت کرده است.<sup>۱</sup>

۱. خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۲۵-۲۵۴. او گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خالد بن ولید را به سوی بنی جذیمه فرستاد و او آنان را به اسلام فرا خواند؛ اما آنان به خوبی نتوانستند بگویند: اسلمنا؛ ما اسلام آوردیم، بلکه می‌گفتند: صباأنا صباأنا؛ گرویدیم. از این رو، خالد گروهی از آنان را کشت و گروهی را اسیر کرد و به هر مردی از ما اسیرش را داد، تا اینکه روزی خالد دستور داد که هر کدام از ما اسیرش را بکشد. از این رو، گفتم: سوگند به خدا،

اما روایاتی که شما دربارهٔ بداء نقل کرده‌اید، بسیار ضعیف است و استدلال به این‌گونه روایات از یک استاد و دکتری که در مقام پاسخ‌گویی و مناظره بر روایات و منابع معتبر تکیه می‌کند، شایسته نیست.

### مسلمان بودن با عدالت برابر نیست

شما در پاسخ به آنچه ما بیان کردیم - یعنی عجیب و غریب بودن مسئله ایمان به عدالت همهٔ صحابه و نبود همخوانی میان این مسئله و دلیلی که بر اثبات آن اقامه شده است - در صفحه ۶۶ از کتاب خود گفته‌اید: «اختلاف میان ما و شما در عدالت همهٔ صحابه نیست، بلکه اختلاف ما با شما دربارهٔ بزرگان صحابه و افاضل آنان از مهاجران و انصار است، به‌ویژه دربارهٔ خلفای راشدین، ابوبکر و عمرو عثمان و برادران شان».

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: این سخن شما طفره رفتن و گریختن از پاسخ است. خوب بود که جناب عالی تفسیری واضح و دلیلی روشن بر اثبات عدالت هر کسی که اسلام می‌آورد و با پیامبر ﷺ هم‌نشین می‌شود [حتی اگر مدت اندکی باشد] ارائه می‌کردید، همان‌گونه که محققان شما بر این باورند و خود شما پس از چند سطر از همان صفحه بدان اعتراف کرده‌اید.

ثانیاً: از سخن یاد شدهٔ شما چنین به دست می‌آید که ایمان به عدالت همهٔ صحابه با آن مفهوم گسترده‌اش که در محیط اهل سنت مطرح شده و به سان

من اسیرم را نمی‌کشم و هیچ کس از یارانم نیز اسیرش را نمی‌کشد، تا اینکه نزد پیامبر ﷺ آمدم و ماجرا را برای او باز گفتیم. پیامبر ﷺ دستش را بلند کرد و گفت: خداوندا، من از آنچه خالد انجام داده است بیزارم. حضرت دو بار این جمله را تکرار کرد.

عقیده‌ای انتخاب گردیده است که هر کس در آن مناقشه کند تکفیر می‌شود، به این دلیل است که دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های ناسازگار و متعارضی را که در صدر اسلام و پس از رحلت پیامبر ﷺ به وقوع پیوست، توجیه و تصحیح کند و حوادثی را بپوشاند که امت اسلامی همچنان از فشار آن می‌نالند، نظیر درگیری و نزاعی که میان مهاجران و انصار در سقیفه بنی ساعده به وقوع پیوست و تجاوزهای خالد بن ولید<sup>۱</sup> و کارهای زشت و شرم‌آوری که معاویه بن ابی سفیان انجام داد و فتنه‌ها و جنگ‌هایی که از آن به وجود آمد و بزرگان صحابه را از میان برد و امثال آن.

ثالثاً: اگر کسی دین پیشین خود را رها کرده و به دین اسلام گرویده، اصل در این شخص آن است که او پیرو اسلام و متعهد به آموزه‌های آن است، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. لیکن چرا ما این اصل را به حق کسی که پس از پیامبر ﷺ اسلام آورده و دین سابق خویش را رها کرده و به شایستگی اسلام آورده است، تطبیق نمی‌کنیم؟ چرا در توثیق و اثبات عدالت او، به گواهی کارشناسان علم رجال و متخصصان این رشته نیاز داریم؟ با اینکه مقام این شخص از مقام کسی که در زمان حیات رسول اکرم ﷺ اسلام آورده است کمتر نیست، به ویژه اگر در سالی باشد که پیامبر ﷺ

---

۱. بخاری در صحیح خود، ج ۳، ص ۹۹، از سالم، از پدرش روایت کرده است که گفت: پیامبر ﷺ خالد بن ولید را به سوی بنی جذیمه فرستاد. او آن‌ها را به اسلام دعوت کرد. آنان به خوبی نتوانستند بگویند: اَسْلَمْنَا: اسلام آوردیم، بلکه می‌گفتند: صَبَأْنَا صَبَأْنَا: گرویدیم، گرویدیم. از این رو، خالد گروهی از آنان را کشت و گروهی را اسیر گرفت و به هر مردی از ما اسیرش را داد، تا اینکه روزی خالد دستور داد که هر کدام از ما اسیرش را بکشد. از این رو، می‌گفتم: اسیرم را نمی‌کشم و هیچ مردی از یاران ما هم اسیرش را نباید بکشد، تا اینکه نزد پیامبر ﷺ آمدم و ماجرا را برای او بازگو کردم. از این رو، پیامبر دستش را بلند کرد و گفت: «خداوندا، من از آنچه خالد انجام داده است در پیشگاه تو بیزار می‌جویم. این سخن را دو بار تکرار کرد».

در این سال رحلت کرده است.

### منهم کردن شیعه به تکفیر صحابه

شما در صفحه ۶۶ از کتاب خود گفته‌اید: «ادّعی کفر یا فسق یا خیانت همه صحابه، به استثنای چهار نفر، از قائل شدن به عدالت آنان شگفت‌آورتر است».

در پاسخ می‌گوییم:

نخست: شیعه امامیه همه کسانی را که شهادتین را بر زبان جاری کنند، مسلمان می‌دانند و صحابه را کافر نمی‌دانند و کتاب‌های فقهی و حدیثی آنان گواهی بر این موضوع است. از این رو، تمامی صحابه مسلمان‌اند، مگر کسی که با انکار توحید یا نبوت، کفر و ارتدادش را علنی کند. اما روایاتی که در کتاب‌های ما آمده است و از آن‌ها این توهم ممکن است به وجود آید که همه صحابه مرتد شدند، مگر چهار نفر - چنان‌که خواهد آمد - روایاتی است، از نگاه سند، ضعیف و در استدلال در زمینه عقیده نمی‌توان بر آن تکیه کرد.

به علاوه واژه ارتداد که در برخی از این روایات آمده است، مقصود از آن، ارتداد فقهی اصطلاحی نیست که به معنای کفر و خروج از دین اسلام باشد، بلکه معنای آن، بازگشت از یکی از مراتب ایمان است، یعنی از مقام طاعت، ولایت و فرمان‌برداری از رسول خدا ﷺ در مسئله امامت و وصیت.

دوم: شما در صفحات بعدی کتاب خود، اعتراف کرده‌اید که صحابه مرتد شدند، مگر گروه اندکی از آنان، زیرا در صفحه ۷۴ گفته‌اید: «برخی از آنان از دین خداوند مقتدر و بزرگ برگشتند و برخی دیگر از پرداخت زکات خودداری کردند و تنها سه شهر مکه و مدینه و طائف بردین خدا ماندند و دیگر شهرها نافرمانی خود را اعلان کردند».

سپس سخن ابن‌کثیر را آورده‌ای: «عرب مرتد شدند، یا به طور عام یا به طور خاص». این مضمون در کتاب‌های معتبر شما با تعبیرهایی مختلف آمده است و از آن جمله، حکم به ارتداد ده‌ها قبیله و شهر در مناطق مختلف دولت اسلامی

است که شمار هنگفتی از صحابه را در بر دارد و معنای ارتداد در این روایات، همان کفر و خارج شدن از دین است، زیرا آنان را کشتند، اموالشان را مباح اعلام کردند و زنان و کودکانشان را به اسیری بردند.

سوم: انتقاد ما از مسئله عدالت مطلق صحابه و اثبات سرزدن مخالفت‌های شرعی و عقیدتی از برخی آنان، از آنچه شما در بسیاری از عبارات‌های خود آورده‌اید فراتر نمی‌رود و از آن جمله این سخن شما در صفحه ۷۳ است: «ورود انسان به اسلام، بدین معنا نیست که به فرشته‌ای بدل شده است و دیگر هیچ کار خطا و بیهوده‌ای از او سر نمی‌زند، زیرا که صحابه بشرند و دارای خواسته‌ها و خطاهایی می‌باشند و معصوم نیستند».

سخن شما در صفحه ۸۳ در مقام بیان آنچه عمرآن را بیان کرد و آن این بود که آنان [یعنی صحابه] گمان می‌کردند، پس از نزول سوره براءت، احدی باقی نمی‌ماند، مگر اینکه چیزی از نفاق درباره او نازل می‌شود: «مراد آن است که همه ما دارای گناه و خطا هستیم».

این تعبیرها و امثال آن که در کتاب‌های شما آمده است، چندان تفاوتی با دیدگاه شیعه در مسئله عدالت صحابه ندارد.

### انکار عدالت، توهین به جامعه اسلامی در زمان پیامبر ﷺ نیست

شما در صفحه ۷۵-۷۶، اندکی درباره مراحل دعوت و اثرگذاری آن بر نسل صحابه سخن گفته و سپس چنین نتیجه گرفته‌اید که مدرسه الهی زیر نظر محمد ﷺ در تربیت اصحاب موفق گردید و تاریخ بدان گواهی می‌دهد و پس از بیان این مطلب، به خواننده چنین القا کرده‌اید که شیعه امامیه بر این باورند که پیامبر ﷺ در تربیت اصحابش شکست خورد.

در پاسخ می‌گوییم:

نخست: گمان نمی‌کنیم که مسلمانی به خدا و پیامبرش ایمان داشته باشد و



چنین توهم کند که رسالت پایانی به رهبری پیامبر اکرم ﷺ و اشراف او نتوانست نسلی را از حاملان و مبلغان اسلام تربیت کند، بلکه در دوره‌ای که هم‌زمان با بعثت نبوی بود، توانست جامعه‌ای اسلامی بسازد که حامل آثار رسالت و رنگ کلی آن بود و به دور از آداب و رسوم جاهلیتی که بر محیط پیش از اسلام حاکم بود.

دوم: بسیاری از پیامبران، دعوتشان ده‌ها سال ادامه پیدا کرد و تنها اندکی از مردمان آنان به رسالتشان ایمان آوردند و از شیوه ایشان پیروی کردند، چنان‌که وضعیت نوح، موسی، عیسی، لوط، ایوب، صالح و یونس علیهم‌السلام چنین بود و این بدان معنا نیست که آنان را شکست خورده بدانیم؛ چه وظیفه انبیاء تبلیغ و رساندن آموزه‌های الهی به مردم است؛ اما هدایت از سوی خداست. خداوند فرمود: «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ «هدایت آنان برعهده تو نیست، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند».

سوم: حرکت اسلامی با آن شکل خود، به این معنا نیست که پاک از خطا، آرمانی و خالی از هرگونه اشتباه و ستم باشد، به گونه‌ای که ماناگزیرو شویم برای توجیه اختلاف‌ها و فتنه‌هایی که میان صحابه رخ داده است، دست به تأویل‌ها و توجیحات بزنیم و درباره این اختلاف‌ها سکوت اختیار کنیم و اشیای متناقض را با هم گرد آوریم و قاتل و مقتول، ستم‌گرو ستم‌دیده را با هم برابر بدانیم؛ چه جامعه در چهارچوب کلی‌اش ممکن است صالح و اسلامی باشد و با وجود این، در بردارنده افرادی باشد که خلاف کاری‌ها، انحراف‌های عقیدتی و گناهان کبیره از آن‌ها سر می‌زند. لیکن این افراد زیر پرچم اسلام باقی می‌مانند و شکل کلی دولت اسلامی که در آن روزگار حاکم بوده است از همین افراد و دیگر افراد مسلمان تشکیل می‌شود.

آنچه بر وجود تفاوت بزرگ میان افراد جامعه اسلامی در دوران پیامبر

اکرم علیه السلام گواهی می‌دهد، به وقوع پیوستن عقب‌گردها و مخالفت‌های بسیار با پیامبر علیه السلام است، همانند گریختن برخی از صحابه در جنگ اُحُد<sup>۱</sup> و حنین<sup>۲</sup>، اعتراض اصحاب در حدیبیه<sup>۳</sup> بر پیامبر علیه السلام، نافرمانی در ترک سپاه اُسامه<sup>۴</sup>، اعتراض بر نوشتن نامه در مصیبت معروف خمیس<sup>۵</sup> و حجة الوداع<sup>۶</sup>.

۱. بخاری در صحیح خود، ج ۲، ص ۲۳۰، کتاب الجهاد و السیر، باب غزو النساء، از انس روایت کرده است که گفت: «چون جنگ اُحُد رخ داد، مردم از پیرامون پیامبر علیه السلام گریختند». نیز او در کتاب المناقب، باب مناقب انصار و کتاب المغازی، باب غزوه اُحُد این حدیث را نقل کرده است.
۲. بخاری در صحیح خود، ج ۲، ص ۲۲۷، کتاب الجهاد و السیر، باب ۵۲، از اسحاق روایت کرده است که گفت: مردی به براء بن عازب گفت: آیا در جنگ حنین، از رسول خدا علیه السلام فرار کردید؟ او گفت: لیکن رسول خدا علیه السلام فرار نکرد.
۳. در صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۹۰، کتاب الشروط، از عمر آمده است که گفت: من نزد پیامبر آمدم و عرض کردم: آیا پیامبر خدا حق نیست؟ او فرمود: آری حق است. گفتم: مگر ما با حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ حضرت فرمود: چرا. گفتم: اگر چنین است، چرا [با امضای صلح حدیبیه] در دین مان ذلت را می‌پذیریم؟ تا اینکه گفت: چون حضرت از نوشتن صلح‌نامه فارغ شد به اصحابش فرمود: برخیزید و قربانی کنید و سرهایتان را تراشید. راوی گوید: سوگند به خدا که احدی از ما برنخواست و حضرت سخنش را سه بار تکرار کرد.
۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۹.
۵. بخاری در صحیح خود، ج ۱، ص ۷۳-۷۴، کتاب العلم، ح ۱۱۴ با سند خویش از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «چون بیماری پیامبر علیه السلام شدت یافت، فرمود: برایم کاغذی بیاورید تا برایتان نامه‌ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید. عمر گفت: بر پیامبر درد چیره گشته است و حال آنکه نزد ما کتاب خداست و ما را بسنده می‌کند. از این رو، آنان دچار اختلاف شدند و سرو صدا بسیار گردید. پیامبر علیه السلام فرمود: از نزد من برخیزید و در حضور من اختلاف و کشمکش سزاوار نیست. از این رو، ابن عباس بیرون رفت و می‌گفت: تمام مصیبت آن چیزی است که میان رسول خدا علیه السلام و نامه‌اش حایل شد».
۶. مسلم از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که گفت: «رسول خدا علیه السلام در چهارم یا پنجم

شماری از آن مخالفت‌ها در اواخر زندگی پیامبر ﷺ به وقوع پیوست، یعنی در زمانی که فرض بر آن است که اسلام جایگاه حقیقی خود را در دل‌های مسلمانان پیدا کرده و گوش‌هایشان از شنیدن آیات قرآنی همچون آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾، ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ پر شده است. تلخ‌تر و دردناک‌تر از این موضوع آن است که این مخالفت‌ها از سوی سردسته‌های صحابه انجام می‌شده است.

این داده‌ها و وقایع تاریخی است که به طور کلی پایه‌ها و ابعاد عقیده شیعه امامیه در مسئله صحابه و عدالت را ترسیم می‌کند و این است آنچه شگفتی‌باور

ذی‌الحجه آمد و بر من وارد شد، در حالی که خشمگین بود. گفتم: ای رسول خدا، چه کسی تورا خشمگین کرده است؟ خداوند او را در آتش وارد کند». (صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۷۹، کتاب الحج، باب بیان وجوه الاحرام...).

در روایت دیگری آمده است که [پیامبر ﷺ] فرمود: «چرا خشمگین نشوم؟ در حالی که دستور می‌دهم و از من پیروی نمی‌کنند». (مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۶، باب حدیث قیس عنه البراء بن عازب؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۲۷۵؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۱۶؛ ذکر اخبار اصبهان، ج ۲، ص ۱۶۲). هیشمی گفته است: «این حدیث را ابویعلی روایت کرده و راویان آن راویان حدیث صحیح است». (هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۲۳۳).

ذهبی گفته است: این حدیث صحیح از العوالی است. (سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۴۹۸). مسلم در صحیح خود از عطاء روایت کرده است که گفت: «از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما درباره مردمی که با من بودند شنیدم که گفت: ما اصحاب محمد ﷺ در حج خالصانه برای خدای یکتا تهلیل می‌گفتیم. عطاء گفت: جابر گفت: پیامبر ﷺ بامداد چهارم ذی‌الحجه آمد و به ما دستور داد که مُجَلَّ شویم. عطاء گوید: آن حضرت فرمود: محلّ شوید و با همسرانتان آمیزش کنید. عطاء گفت: پیامبر ﷺ بر آنان واجب نکرد، لیکن برایشان حلال کرد. از این رو، ما گفتیم: از آنجا که تنها پنج روز به عرفه داریم، به ما دستور دادی که با زنان مان همبستر شویم و در حالی وارد عرفه شویم که قطره‌های منی از آلت‌های ما می‌چکد». (صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۸۳).

ما دربارهٔ صحابه را برطرف می‌سازد و شایستگی دارد که دلیلی روشن و قانع‌کننده در این زمینه و ارزیابی جامعهٔ اسلامی در زمان بعثتِ بابرکت پیامبر ﷺ و پس از رحلت ایشان باشد.

براین اساس، مخالفت‌های صحابه با پیامبر ﷺ در آغاز بعثت و اواخر آن و نافرمانی آنان [از پیامبر اکرم ﷺ] در مهم‌ترین و خطرناک‌ترین موقعیت‌ها همگی سبب می‌شود که در مخالفت و ناسازگاری در مسئله ولایت و امامت و خلافت، پس از رحلت پیامبر ﷺ، به طور کامل باز باشد. اما با وجود این، شیعه به کفر کسی که از مسئله امامت مرتد می‌شود، حکم نمی‌کند، بلکه شخصی که امامت را انکار می‌کند، همچنان به عنوان یک مسلمان باقی می‌ماند و می‌تواند در جامعهٔ اسلامی ایفای نقش کند، هر چند که این شخص از امامت نافرمانی کرده و یکی از درجه‌های مهم ایمان را از دست داده است.

شما در صفحه ۷۷ گفته‌اید: «کسی که به ارتداد این گروه از صحابه و خیانت آنان قائل باشد، دارای قلبی بیمار است و ما از خداوند شفای او را می‌خواهیم». در پاسخ می‌گوییم: شما در همین کتاب خود و در جاهای گونه‌گون به ارتداد بسیاری از صحابه پس از درگذشت پیامبر اکرم ﷺ اعتراف کرده‌اید، یعنی به ارتداد کسانی که انوار نبوت بر آنان تابیده و برکت هم‌نشینی پیامبر ﷺ - چنان‌که گفته‌اید - به او رسیده است و منابع معتبر، ارتداد شماری از صحابه را نقل کرده‌اند از قبیل مالک بن نویره و یاران او، ربیعه بن امیه جمحی که در حجة الوداع به همراه پیامبر ﷺ بوده و از او حدیث کرده است و سپس در دوران خلافت عمر مرتد شده و به روم رفت و دیگر صحابه‌ای که پیامبر ﷺ از ارتداد آنان پس از رحلتش خبر داده و گفته بود:

«گروهی از اصحابم، پرونده‌هایشان به دست چپ آنان داده می‌شود و من

می‌گویم: اصحابم، اصحابم. اما به من می‌گویند: آن‌ها از زمانی که تو از ایشان جدا شدی به دوران جاهلیت خود بازگشتند!.

طبق گفته خودتان: گوینده این سخن دارای قلبی بیمار است و به همین دلیل، ما هم به همان شیوه و اسلوب خودتان پاسخ دادیم، زیرا در ژرفای دل‌های ما، گذشت و اخلاص نسبت به هرانسانی موج می‌زند.

### هم‌نشینی طولانی با پیامبر ﷺ عدالت را ثابت نمی‌کند

شما در صفحه ۷۷ این سخن مرا آورده‌اید: «آیا درست است که بگویند: هم‌نشینی چند ساعت یا چند روز آنچه را که در دل‌های صحابه بوده، از بین برده است؟»، در حالی که این سخن من در مقام پرسش از متفاوت بودن زمان هم‌نشینی پیامبر ﷺ است. سپس گفته‌اید: «آیا شیعه اعتراف دارند که صحابه‌ای که از آغاز بعثت پیامبر ﷺ هم‌نشین او بوده‌اند، ریشه‌های امور ناشایست را از دل‌هایشان برکنده‌اند؟» و پس از این گفتار، برخی از صحابه را نام برده‌اید که آنان در آغاز بعثت ایمان آوردند و پرسیده‌اید که آیا از نگاه شما دل‌های این افراد پاک شده است یا نه؟

در پاسخ می‌گویم:

اول: شما کوشیده‌اید که بار دیگر از پاسخ دادن طفره بروید، زیرا جناب عالی برای حکم به عدالت کسی که تنها چند ساعت یا چند روز هم‌نشین پیامبر ﷺ بوده است، هیچ دلیل واقعی و علمی ارائه نکرده‌اید و این فرد را با کسی که در آغاز بعثت اسلام آورده و تا پایان بر آن باقی مانده است، یکسان و هم‌رتبه دانسته‌اید!

۱. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۳۴۸، کتاب احادیث الانبیاء، ح ۳۳۴۹.

دوم: مقصود ما از این سخن: «آیا درست است که بگویند: هم نشینی چند ساعت یا چند روز، آنچه را که در دل های صحابه بوده، از بین برده است؟» آن نیست که هر که در آغاز بعثت اسلام آورده، تمامی ریشه های ناشایست و خصلت های پستی را که در دل هایشان بوده - ریشه هایی که احدی نمی تواند از آن ها رهایی یابد، جز کسی که خداوند او را نگه دارد - از میان برده است، بلکه هم نشینی طولانی فضا و زمینه پرباری را برای او فراهم آورده که می توانسته بذره های خیر و نیکی را پرورش دهد، نه اینکه وی انسانی باشد که به طور ضروری در تمامی ابعاد زندگی اش نیکوکار و شایسته باشد.

در حدیث از پیامبر اکرم ﷺ آمده است که فرمود: «مثل هدایت و علمی که خداوند مرا بدان برانگیخته مثل باران بسیاری است که بر سرزمینی بیارد؛ اما بخشی از این سرزمین، زمینی است پاک که آب را می پذیرد و به همین دلیل، سبزه و علف بسیار در آن می روید و مقداری از این سرزمین، زمین های خشک و غیر قابل کشت است که آب در آن نفوذ نمی کند و خداوند توسط این باران به مردم سود می رساند و آنان از این آب می نوشند و آبیاری و کشت و کار می کنند و بخشی از این سرزمین، بیابانی است که نه آب در آن نفوذ می کند و نه گیاهی در آن می روید»<sup>۱</sup>.

دلیل بر اثبات این سخن [که همه صحابه قابلیت بهره گیری از هم نشینی پیامبر ﷺ را نداشته اند] رویدادها، فتنه ها، اختلاف ها، ناسزاگویی ها و تجاوزهایی است که از سوی صحابه پیامبر ﷺ در حضور آن حضرت به وقوع پیوست. از جمله، در صحیح بخاری، از ابن ابی ملیکه روایت شده است که گفت:

۱. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۹۴، کتاب العلم.

«نزدیک بود آن دو شخص یعنی ابوبکر و عمر هلاک شوند»<sup>۱</sup> و این زمانی بود که آن دو نزد پیامبر ﷺ به مشاجره پرداختند و صدایشان را بلند کردند.

نیز در صحیح بخاری از جابر بن عبد الله آمده است که گفت: «ما در غزوه‌ای [به همراه رسول خدا ﷺ] بودیم. سفیان گفت: یک بار در سپاه، مردی از مهاجران، مردی از انصار را با لگد زد. مرد انصاری گفت: ای انصار، به فریادم برسید. مرد مهاجر گفت: ای مهاجران، کمک کنید. این صدا را رسول خدا ﷺ شنید و فرمود: «این فراخوان جاهلیت برای چیست؟ گفتند: ای رسول خدا، مردی از مهاجران، مردی از انصار را با لگد زده است. حضرت فرمود: رها کنید، این فتنه است»<sup>۲</sup>.

این نمونه‌ها به روشنی نشان می‌دهد که رسوب‌های جاهلی همچنان در جامعه صحابه موجود بوده است و ریشه‌های خصلت‌های پست از دل‌هایشان برکنده نشده بوده است.

سوم: این ادعای شما که در کتاب‌های شیعه دوازده امامی، بی‌استثنا، جز تکفیر و تفسیق صحابه چیزی دیده نمی‌شود، گزافه‌گویی و ایراد سخن به گونه‌ای است که گوینده کاری به درستی و خطای آن ندارد و چنین سخنی از یک تحصیل‌کرده اسلامی صادر نمی‌شود، تا چه رسد به شخصیتی که خود را در زمینه اندیشه و عقیده اسلامی متخصص می‌داند، زیرا در کتاب‌های شیعه چیزی که نشانه ادعای شما باشد وجود ندارد، مگر روایات ضعیفی که ارائه و نقد آن‌ها به زودی خواهد آمد.

چهارم: صحابه‌ای که شما در سخن خود نام برده‌اید، ما بی‌تردید به مسلمان

۱. همان، ج ۴، ص ۳۹۴، کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة.

۲. همان، ج ۳، ص ۹۰، کتاب التفسیر.

بودن و پیشینه آن‌ها در اسلام باور داریم، لیکن این باور به معنای معصوم بودن ایشان از لغزش و انحراف نیست و ثابت نمی‌کند که بررسی و نقد عملکرد آنان و بیان خطاهایی که در زندگی خود مرتکب شده‌اند و این خطاها اثر منفی بر حرکت اسلامی گذاشته است، حرام باشد و از جمله مهم‌ترین انحراف‌هایی که به باور ما، آن‌ها مرتکب شدند، انکار امامت علی علیه السلام و خلافت اوست که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از رحلت خویش بدان سفارش فرمود.

به ویژه اینکه برخی از صحابه‌ای که شما در کتاب خود به آن‌ها اشاره کرده‌اید، بر امام زمان خود، شورش کردند و حال آنکه همه مسلمانان با این امام بیعت کرده بودند و برخی دیگر از این صحابه قاتل گروهی دیگر از صحابه بودند که از مدت‌ها پیش اسلام آورده بودند. بنابراین، باید پرسید: انوار نبوت بر قلب کدام یک از این دو گروه از صحابه تأیید است؟

لیکن با وجود این، تأکید می‌کنیم که ما همه صحابه را مسلمان می‌دانیم، مگر کسی که با انکار شهادتین، ارتدادش را اعلان کرده باشد.

شما در صفحه ۷۷ از کتاب خود گفته‌اید: «طوسی شیعی گفته است دفع و انکار امامت به سان دفع و انکار نبوت است، در حالی که صحابه نخستین، امامت را نمی‌شناختند، تا چه رسد به اینکه گویند: آنان امامت را از او دفع کردند و حال آنکه شیعه بر این باورند که آنان امامت را از او دفع کردند. شما در این باره چه می‌گویید؟».

در پاسخ شما می‌گویم: مراد شیخ طوسی از دفع امامت، انکار آن است، زیرا در سخن خود واژه انکار را بردفع امامت عطف کرده است و این، عطف تفسیری و بیانی است و این چیزی است که شیعه به آن اعتقاد دارند، زیرا ما بر این باوریم که هر کس امامت را بشناسد و با نصی قطعی از قرآن با سنت نبوی نزد او ثابت شود و سپس آن را انکار کند، در کفر و بیرون شدن از دین همانند کسی است که نبوت را



انکار کند؛ اما کسی که از امامت آگاهی نداشته باشد و برایش ثابت نشده باشد - چنان که درباره صحابه ادعا کردی - بر اسلام خود باقی می ماند، هر چند که امامت و خلافت را انکار کند.

شما در صفحه ۷۸ گفته اید: «قرآن اصحاب مؤمن، از مهاجران و انصار، را به دو گروه تقسیم نکرده، بلکه همه را مدح و ستایش کرده است».

در پاسخ می گویم: پاسخ این نکته شما در بحث های پیشین این کتاب بیان شد و در آنجا گفتیم بسیاری از آیات قرآنی، گروهی از صحابه غیر منافقان را نکوهش و سرزنش کرده است.

### نفاق و منافقان

شما از صفحه ۷۹ بیان مسئله نفاق در جامعه صحابه و پاسخ به آنچه را که در نامه من آمده است آغاز کرده اید، نامه ای که گسترش پدیده نفاق در میان صحابه را اثبات کرده است.

### نفاق در مکه

شما در صفحه ۸۰ گفته اید: «به هیچ روی نفاق در هیچ کدام از مهاجران به چشم نمی خورد، زیرا مهاجر کسی است که با انتخاب خود، سرزمین و دارایی اش را رها کرده است. بنابراین، چگونه می تواند منافق باشد؟».

در پاسخ می گویم:

### نخست: آیات قرآنی

آیات کریمه ثابت می کند که نفاق در مکه مکرمه، پیش از هجرت پیامبر ﷺ

به مدینه وجود داشته است:

۱- خداوند در سوره مدثر فرموده است: «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا

يُرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا؛ «و ما موکلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم و شماره آن‌ها را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده‌اند قرار ندادیم، تا آنان که اهل کتاب‌اند یقین به هم رسانند و ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد. و آنان که کتاب به ایشان داده شده و مؤمنان به شک نیفتند و تا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و کافران بگویند: خدا از این وصف کردن چه چیزی را اراده کرده است؟».

نزد همهٔ علما و مفسران ثابت است که سورهٔ مدثر از سوره‌های مکی است، به‌ویژه این آیهٔ مورد بحث. نیز روشن است که مقصود از مرضی که در آیهٔ یاد شده آمده، همان مرض نفاق است و مفسران بر آن تصریح کرده‌اند.

ابن کثیر در تفسیر آیه: «وَلَا يُرْتَابُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» گفته است: یعنی منافقان. «وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا»، یعنی می‌گویند: حکمت آوردن این سخن در اینجا چیست؟<sup>۲</sup>.

شوکانی گفته است: «مراد از ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ منافقان است»<sup>۳</sup>.

این آیه مبارکه، مردم را در آن زمان به چهار دسته تقسیم می‌کند: اهل کتاب، مؤمنان، کافران و کسانی که دل‌هایشان بیمار است، یعنی منافقان. نیز این آیه از یک ضرب‌المثل قرآنی سخن می‌گوید که خداوند آن را پیرامون شمارهٔ فرشتگانی زده است که موکلان آتش‌اند و در برابر آن، دسته‌های چهارگانه به طور حقیقی و عملی تقسیم شده‌اند: کسانی که یقین پیدا کرده‌اند و ایمانشان افزایش یافته

۱. مدثر (۷۴): ۳۱.

۲. ابن کثیر، تفسیر این کثیر، ج ۴، ص ۴۴۷.

۳. شوکانی، فتح‌القدیر، ج ۵، ص ۳۳۰.

است، کسانی که دچار شک و تردید شدند، یعنی منافقان و کافران؛ با این تفاوت که منافقان تردیدشان را پنهان داشتند و کافران آن را علنی کردند. بنابراین، آیه مبارکه بر وجود دسته‌ای از منافقان در مکه اعتراف می‌کند که اسلام خود را اعلان کردند و شک و تردیدشان درباره دین را - از بهر عوامل و انگیزه‌هایی که در آینده بیان خواهیم کرد - پنهان ساختند.

در برابر این تصویر روشنی که آیه مبارکه پیرامون وجود منافقان در مکه ارائه داده است، مفسران بزرگ اهل سنت در تفسیرشان دچار حیرت و سرگشتگی شده‌اند و به همین دلیل، سخنان و تفسیرهایشان درباره این حقیقت، درهم و برهم، آشفته، مشوش و بسیار دور از مقصود آیه است. به عنوان نمونه، برخی از آنان گفته‌اند: مراد آیه نفاق است که در آینده در مدینه به وقوع خواهد پیوست، بی آنکه دلیل و قرینه‌ای از آیه بر اثبات ادعای خود ارائه دهند.<sup>۱</sup> برخی از آنان شتابزده راه افراط را در پیش گرفته و گفته‌اند: مراد از بیمار دلان، همان کافران است.<sup>۲</sup> با اینکه آیه شریفه کسانی را که دل‌هایشان بیمار است به عنوان دسته‌ای دیگر در برابر کافران بر شمرده است و بیشتر مفسران همین معنا را از آن فهمیده‌اند. برخی از مفسران طایفه سنی بیماری قلب را بر تزلزل و ضعف ایمان حمل کرده‌اند<sup>۳</sup> و دیگر احتمالاتی که هدف از آن‌ها، گریختن و اعتراف نکردن به وجود نفاق در مکه است.

۲- این سخن خداوند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ

۱. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۹، ص ۸۲.

۲. فخر رازی، تفسیر الرازی، ج ۳۰، ص ۲۰۷.

۳. اندلسی، ابن عطیه، المحرر الوجیز، ج ۵، ص ۳۹۶.

الْعَالَمِينَ \* وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ<sup>۱</sup>؛ «و از میان مردم کسانی اند که می گویند: به خدا ایمان آورده ایم و چون در [راه] خدا آزار کشند، آزمایش مردم را مانند عذاب خدا قرار می دهند و اگر از جانب پروردگار یاری رسد، حتماً خواهند گفت: ما با شما بودیم. آیا خدا به آنچه در دل های جهانیان است داناتر نیست؟ و قطعاً خدا کسانی را که ایمان آورده اند می شناسد و یقیناً منافقان را [نیز] می شناسد». این آیه نیز از آیات مکی است که درباره برخی منافقان مکه نازل شده است.

واحدی نیشابوری در اسباب النزول گفته است: «ضحاک گفته است: این آیه درباره گروهی از منافقان در مکه نازل شد که ایمان می آوردند و چون مورد آزار قرار می گرفتند، به شرک بازمی گشتند»<sup>۲</sup>.

عین همین مضمون را قرطبی در تفسیر خود بیان کرده است<sup>۳</sup>.

این آیه حاکی از وجود نفاق میان مسلمانان در مکه است، با وجود اینکه شرایط سخت و خطرناک و سلطه قریش آنان را در آن زمان احاطه کرده بود و این امر، با دیدگاه شما که وجود نفاق را به طور مطلق در مکه انکار کرده اید، ناسازگاری دارد.

۳- آیه: ﴿إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۴</sup>؛ «آن گاه که منافقان و کسانی که در دل هایشان بیماری بود، می گفتند: اینان را دین شان فریفته است و هر کس به خدا توکل کند، در حقیقت،

۱. عنکبوت (۲۹): ۱۰-۱۱.

۲. واحدی نیشابوری، علی بن احمد، اسباب النزول، ص ۱۷۸.

۳. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۳۳۰.

۴. انفال (۸): ۴۹.

خدا شکست ناپذیر حکیم است».

مفسران اجماع دارند که این آیه درباره گروهی نازل شد که در مکه اسلام آوردند، ولی ایمان در دل هایشان استوار نشده بود و آنان در جنگ بدر با مشرکان بیرون آمدند و هنگامی که مسلمانان را اندک دیدند، نفاق از خود نشان دادند.

مقاتل در تفسیرش گفته است: «این آیه درباره قیس بن فاکه بن مغیره، ولید بن ولید بن مغیره، قیس بن ولید بن مغیره، ولید بن عتبة بن ربیع، علاء بن امیه بن خلف جمحی و عمرو بن امیه بن سفیان بن امیه نازل شد. این مسلمانان در مکه بودند. آن گاه آنان در مکه با مشرکان اقامت گزیدند و به مدینه هجرت نکردند. چون کفار مکه به جنگ بدر بیرون آمدند، این گروه نیز با آن ها همراه شدند و زمانی که اندک بودن شمار مؤمنان را دیدند، نسبت به دین خود به شک و تردید افتادند و گفتند: «اینان را دین شان فریب داده است» یعنی اصحاب محمد ﷺ»<sup>۱</sup>.

ابن عباس گفته است: «این آیه درباره کسانی نازل شد که در مکه اسلام آوردند و از هجرت خودداری کردند و به همین دلیل، مشرکان مکه آنان را به زور به جنگ بدر فرستادند و چون اندک بودن شمار مؤمنان را دیدند، نسبت به اسلام شک کردند و نفاق به خرج دادند و به مشرکان مکه گفتند: «این گروه را دین شان فریب داده است»<sup>۲</sup>.

ثعلبی گفته است: «این آیه درباره گروهی از مردم مکه نازل شد که به اسلام گرویدند و هجرت نکردند و قیس بن فاکه بن مغیره و قیس بن ولید بن مغیره از آن جمله بودند. آنان ایمان خود را آشکار و نفاق را پنهان کردند و چون جنگ بدر فرا رسید، آنان به همراه مشرکان به جنگ مسلمانان رفتند و زمانی که با مشرکان

۱. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل، ج ۲، ص ۲۲.

۲. سمرقندی، ابواللیث، تفسیر السمرقندی، ج ۲، ص ۲۶.

برخورد کردند و شمار اندک مؤمنان را دیدند، چنین گفتند: «اینان را دین‌شان فریب داده است»<sup>۱</sup>.

و نیز دیگر آیات قرآنی که نشان می‌دهد، نفاق به مدینه منحصر نمی‌شده است، بلکه پیش از هجرت در مکه نیز وجود داشته است. به علاوه، کتاب‌های حدیث و تاریخ نیز این مطلب را ثابت می‌کند.

### دوم: طبیعت بشری

اینکه شما وجود نفاق را در مکه انکار می‌کنید، با اینکه نادرستی آن روشن شد، این انکار نمی‌تواند برای شما دلیلی باشد برای نفی عارض شدن نفاق بر برخی از مسلمانان مهاجر در مدینه پس از هجرت، زیرا این احتمال وجود دارد که در نتیجه درک نکردن و فرا نگرفتن برخی حقایق دینی، حالتی از تردید و شک بر انسان عارض شود و به همین سبب، از دین خود برگردد، لیکن نفاق خویش را به دلیل حفظ برخی از منافع خود - که وی آنان را مهم می‌داند - پنهان کند، از قبیل بیم داشتن از ناسزاگویی دشمنان، یا برای حفظ پاره‌ای از روابط قبیله‌ای، نژادی و خویشاوندی. دلیل روشن بر اثبات این سخن، ارتداد گروهی از مسلمانان پس از هجرت است؛ از قبیل عبیدالله بن جحش اسدی که پس از هجرت او به حبشه مسیحی می‌شود<sup>۲</sup> و همانند ربیعة بن امیة بن خلف جمحی که در زمان خلافت عمر به روم پیوست و بر اثر چیزی که او را خشمگین کرده بود، مسیحی شد<sup>۳</sup> و افراد دیگر. هرگاه صحابی از مهاجران در معرض کفر و ارتداد باشد، به طریق اولی در

۱. ثعلبی، تفسیر الثعلبی، ج ۳، ص ۳۷۱.

۲. ابن حجر، الاصابة، ج ۵، ص ۳۷۰.

۳. همو، فتح الباری، ج ۷، ص ۳.

معرض نفاق قرار خواهد داشت، به ویژه اینکه کفر و ارتداد در منطق شما با ماهیت نفاق تفاوت ندارد.

### عوامل و انگیزه‌های نفاق در مکه

حال که وجود نفاق در مکه با صریح آیات و کتاب‌های تفسیر و حدیث روشن شد، باز ممکن است برخی دربارهٔ این حقیقت تردید کنند، با این توهم که کسی که با انتخاب خود، سرزمین و مالش را رها می‌کند، چگونه منافق می‌شود؟ در حالی که این توهم فاسد، یک استبعاد دور است که پیوندی با شخصیت و واقعیت انسان ندارد و از کوله نظری دربارهٔ طبیعت بشر خبر می‌دهد که دستخوش بسیاری از تمایل‌های نفسانی و شرایط اجتماعی، محیطی و قبیله‌ای می‌باشد، زیرا این تمایل‌ها و شرایط بر اندیشهٔ انسان و آرزوها و اهداف او اثر می‌گذارد، اهدافی که وی آن‌ها را در چهارچوب حرکت یا حزب یا دینی مشخص برای خویش ترسیم می‌کند، هر چند در این مسیر خود، در معرض ظلم و فشار قرار گیرد.

اکنون به پاره‌ای از آن عوامل و انگیزه‌ها به طور کوتاه اشاره می‌کنیم:

۱- ما در جوامع بشری گروه‌هایی از مردم را می‌بینیم که برای پذیرش آن دعوتی آمادگی دارند که دارای شعارهایی خوشایند باشد و با رؤیاهای، آرزوها و اهداف آنان همخوانی داشته باشد و خواسته‌های ایشان را تحقق بخشد.

از این رو، آنان این دعوت را یاری می‌کنند، هر چند در سایه ستمکارترین و سرکش‌ترین حکومت باشند و جان‌شان را در معرض خطرهای، سختی‌ها و دشواری‌ها قرار می‌دهند، اگرچه زمین‌ها و دارایی‌هایشان را از دست بدهند. همهٔ این سختی‌ها و فداکاری‌ها برای آن است که شاید روزی به اهداف و آرزوهایشان از قبیل مقام، قدرت، شهرت و ثروت‌های هنگفت برسند، با اینکه آنان به این دعوت، تنها به اندازه‌ای ایمان دارند که به رسیدن به آن اهداف ایمان دارند و به

همین دلیل، می‌بینیم که چنانچه زندگی‌شان در معرض خطر قرار گیرد و آنان یقین پیدا کنند که به آن منافع دست نمی‌یابند، از آن اصول برمی‌گردند، همان‌گونه که پیش‌تر در آیه شریفه بیان شد: «و از میان مردم کسانی اند که می‌گویند: به خدا ایمان آورده‌ایم و چون در [راه] خدا آزار کشند، آزمایش مردم را مانند عذاب خدا قرار می‌دهند»<sup>۱</sup>. به ویژه اینکه این آیه - چنان‌که گفته شد - درباره کسانی نازل شد که در مکه اسلام آوردند. نیز در آیه دیگر خداوند فرمود: «آن‌گاه که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری بود می‌گفتند...»<sup>۲</sup>.

واحدی پس از بیان نزول آن درباره منافقان، گفته است: «آنان گفتند: ما با هر گروهی که بیشتر باشد خواهیم بود و چون اندک بودن شمار مسلمانان را دیدند، گفتند: این گروه را دین‌شان فریب داده است»<sup>۳</sup>.

به علاوه، مردم جزیره العرب از یهود شنیده بودند که در این زمان و مکان، پیامبری ظهور خواهد کرد که دژهای کسری و قیصر را فتح کند و عرب و غیر عرب به او ایمان می‌آورند. به ویژه اینکه آنان راستگویی این پیامبر را دیده و لمس کرده بودند و برخی از خبرهای او به وقوع پیوسته بود.

از نمونه‌هایی که نشان‌دهنده رسوخ این مطلب در ذهن‌هاست، اتفاقی است که در جنگ خندق رخ داد، جنگی که سبب نزول این آیه شد: «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا»<sup>۴</sup>؛ «و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است می‌گفتند: خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما

۱. عنكبوت (۲۹): ۱۰.

۲. انفال (۹): ۴۹.

۳. واحدی، تفسیر الواحدی، ص ۴۴۴.

۴. احزاب (۳۳): ۱۲.



وعده‌ای ندادند». قرطبی در تفسیرش گفته است: «یعنی سخنی نادرست: چرا که طعمه بن ابی‌سرق و معتب بن قریش و گروهی در حدود هفتاد مرد، در روز خندق گفتند: چگونه او گنج‌های کسرا و قیصر را به ما وعده می‌دهد، در حالی که ما برای قضای حاجت نمی‌توانیم بیرون برویم»<sup>۱</sup>.

وقتی ما این امور را یاد می‌کنیم، نمی‌خواهیم درباره نیت‌های مسلمانان، به‌ویژه پیشی‌گیرندگان آنان در اسلام ایجاد شک کنیم، کسانی که چیزهایی گران‌بهای خود را بخشیدند و جان‌ها و هرآنچه را که داشتند، از روی راستی و اخلاص در راه اسلام و اعتلای آن دادند، بلکه می‌خواهیم خطای شما را اثبات کنیم که وجود هرگونه نفاق را در میان مسلمانان مکه و مهاجران ایشان انکار می‌کنید.

۲- پیش‌تر گفتیم که انکار وجود نفاق در مکه، مستلزم آن نیست که حتی برخی از مهاجران گرفتار بیماری شک و نفاق و تردید نشده باشند، به‌ویژه با توجه به مصیبت‌ها و فتنه‌ها و شرایط اجباری و دشواری که به جامعه اسلامی به‌سان تندبادی می‌وزید؛ از قبیل بیم‌ها، گرسنگی‌ها و از دست دادن مال و جان و محصول‌ها. بگذریم از جنگ و نبردهایی که مسلمانان بدان می‌پرداختند و با دیدن شمار اندک مسلمانان دچار شک و تردید نسبت به دین می‌شدند، چنان‌که در جنگ اُحد اتفاق افتاد، تا آنجا که برخی از آنان گفتند: «باید از ابوسفیان امان‌نامه بگیریم»<sup>۲</sup>.

جنگ اُحد تکان سختی پدید آورد و ایمان و پایداری صحابه را متزلزل ساخت، مگر اندکی از آنان، تا آنجا که خداوند آن‌ها را سرزنش کرد و فرمود: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ

۱. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۴۷.

۲. طبری، جامع البیان، ج ۴، ص ۱۴۷.

عَقَبِيهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا<sup>۱</sup>؛ «و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند».

از آنچه گفته آمد، روشن می‌شود که نفاق تنها به صحابی انصار منحصر نمی‌شود، بلکه مهاجران را نیز دربر می‌گیرد، چه در مکه پیش از هجرت چه در مدینه.

### پیامبر و شناخت منافقان

شما در صفحه ۸۰ گفته‌اید: «قرآن کریم منافقان را با بیان اعمال و مواضع آن‌ها معرفی کرد، تا آنجا که گویی پیامبر و اصحابش آن‌ها را می‌دیدند و حتی می‌شناختند».

آن‌گاه پس از این سخن، مجموعه آیاتی را آورده‌اید که به پندار خودتان نشان می‌دهد، پیامبر ﷺ آن‌ها را می‌شناخت و خداوند آن‌ها را تهدید کرد که چنانچه از نفاق دست برندارند، به زودی رسول خدا ﷺ آن‌ها را از سرزمین‌شان بیرون خواهد کرد یا آن‌ها را خواهد کشت، لیکن چنین اتفاقی نیفتاد و این نشان می‌دهد که منافقان پس از تهدید خداوند از نفاقشان دست برداشتند.

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: به پندار شما قرآن منافقان را برملا کرده است و پیامبر ﷺ و اصحابش آن‌ها را می‌شناختند. این پندار شما با آنچه مفسران بزرگ‌تان درباره آیه «وَمَنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»<sup>۲</sup> گفته‌اند، ناسازگاری دارد:

۱. آل عمران (۳): ۱۴۴.

۲. توبه (۹): ۱۰۱.

سمعانی گفته است: «این آیه دلیل بر آن است که پیامبر ﷺ همه منافقان را نمی‌شناخته است»<sup>۱</sup>.

ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است: «این سخن خداوند: ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ با این سخن خداوند متعال ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأُرَيْنَاكُمُ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾<sup>۲</sup>؛ «اگر بخواهیم قطعاً آنان را به تومی نمایانیم. در نتیجه، ایشان را به سیمایشان می‌شناسی و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی برد»، ناسازگاری ندارد، زیرا این سخن از باب آشکار نمودن ویژگی‌هایی است که آنان توسط این ویژگی شناخته می‌شوند، نه اینکه پیامبر ﷺ همه کسانی را که اهل نفاق و تردید هستند بشناسد. آری، پیامبر ﷺ برخی از منافقان مدینه را می‌شناخت»<sup>۳</sup>.

این سخن ابن کثیر، پاسخی است به آنچه شما درباره آیات قرآنی آورده‌اید و از آن‌ها چنین برداشت کرده‌اید که پیامبر ﷺ و برخی اصحاب او همه منافقان را می‌شناختند و این برداشت شما نابجاست، زیرا نهایت چیزی که آیات یاد شده می‌رساند آن است که پیامبر ﷺ تنها سران منافقان را از طریق ویژگی‌ها و چهره‌هایشان می‌شناخت.

از این رو، ابن کثیر در جایی دیگر گفته است: «سخن کسی که گفته است: پیامبر ﷺ سران منافقان را می‌شناخت، مستند او، حدیث حذیفه بن یمان است که از چهارده منافق در غزوه تبوک نام برده است... و حذیفه از این موضوع آگاه شد. تا اینکه گفته است: اما خداوند درباره غیر این افراد فرموده است: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنْ

۱. سماعانی، تفسیر السمعانی، ج ۲، ص ۳۴۳.

۲. محمد (۴۷): ۳۰.

۳. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۹۸.

الأعرابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى التِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»<sup>۱</sup>؛ «و برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند منافق اند و از ساکنان مدینه [نیز عده ای] بر نفاق خو گرفته اند، تو آنان را نمی شناسی و ما آنان را می شناسیم». نیز خداوند تعالی فرموده است: «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۲</sup>؛ «اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه [از کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می کنیم، تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند». این آیه نشان می دهد که پرده از کارهای منافقان برداشته نشده و آن ها به طور مشخص شناخته نشده بودند و تنها ویژگی های آنان بیان و در برخی از آنان مشخص گردیده بود، همان گونه که خداوند فرموده است: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأُرِينَاكَهُمْ فَلَاعَرَفْتَهُمْ بِسِمَاتِهِمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»<sup>۳</sup>؛ «اگر بخواهیم قطعاً آنان را به تومی نمایانیم. در نتیجه، ایشان را به سیمایشان می شناسی و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی برد»<sup>۴</sup>.

روایات معتبری در منابع شما وجود دارد که تصریح می کند، پیامبر ﷺ برخی از منافقان را نمی شناخته است<sup>۵</sup>.

ثانیاً: برفرض اینکه پیامبر ﷺ همه منافقان را عیناً و شخصاً می شناخته، این سخن لزوماً بدان معنا نیست که پیامبر ﷺ همه منافقان را به اصحابش معرفی کرده است؛ چه ممکن است مصلحت و حکمتی در کار باشد که ایجاب می کند

۱. توبه (۹): ۱۰۱.

۲. احزاب (۳۳): ۶۰.

۳. محمد (۴۷): ۳۰.

۴. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۵۲.

۵. ابویعلی، مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۹۰.

نام‌ها و شخص آن‌ها پنهان بماند؛ نظیر اینکه یک پارچگی نظام اسلامی حفظ شود و از تحقق یافتن فتنه‌ها در جامعه مسلمانان دوری گردد و خداوند و فرستاده‌اش به معیارهای احکام و مصالح شریعت داناتر است.

شاید از جمله دلایل آگاه نبودن و شناخت نداشتن صحابه از منافقان، این باشد که آنان از حذیفه درباره منافقان می‌پرسیدند، یا از حاضر نشدن پیامبر ﷺ در نماز بر آن‌ها به منافق بودن آن شخص پی می‌بردند و این در حالی است که پیامبر ﷺ حذیفه را تنها از وجود چهارده منافق آگاه کرده بود، همان‌گونه که پیش‌تر به سخن ابن‌کثیر در این باره اشاره شد.

### صحابه منافق

شما در صفحه ۸۱ گفته‌اید: «منافقان از صحابه نیستند، لیکن همراه آنان‌اند». در صفحه ۸۲ گفته‌اید: «قرآن در تمامی آیاتش بیان می‌کند که منافقان مؤمن نمی‌باشند، یعنی جزء کسانی نیستند که بتوان آن‌ها را اصحابی دانست، زیرا تنها مؤمن است که می‌توان او را به هم‌نشینی ایمانی [با پیامبر] توصیف کرد». در پاسخ به این سخن شما می‌گوییم:

نخست: هم‌نشینی ایمانی که شما از آن نام بردید و اینکه تنها مؤمن بدان توصیف می‌شود، با آنچه علمای شما در تعریف صحابی بیان کرده‌اند ناسازگاری دارد، زیرا آنان در این توصیف فقط اسلام را شرط دانسته‌اند.

بخاری در صحیح خود گفته است: «و من صحب النبی اورآه من المسلمین فهو من اصحابه!» هر که از مسلمانان با پیامبر ﷺ هم‌نشینی کند یا او را ببیند، از زمره اصحاب اوست.»

۱. بخاری، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۴۰۶، کتاب الفضائل.

نووی در شرح خود بر صحیح مسلم گفته است: «فَأَمَّا الصَّحَابِيُّ فَكُلُّ مُسْلِمٍ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ وَلَوْ لِحِظَةٍ؛ صحابه عبارت از هر مسلمانی است که رسول خدا ﷺ را دیده، هر چند به اندازه یک لحظه باشد».

از آنجا که اسلام آوردن و مسلمان بودن شخص، یکی از مراحل گونه‌گون ایمان و پیش از ایمان است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»<sup>۱</sup>؛ «بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دل‌های شما داخل نشده است»، براین اساس، ثابت می‌شود کسی که مسلمان باشد و مؤمن نباشد، از صحابه است، زیرا آشکارا شهادتین را بر زبان جاری می‌کند.

از این رو، ابن‌کثیر در تفسیر آیه یاد شده چنین گفته است: «از این آیه کریمه به دست می‌آید که ایمان اخص از اسلام است، همان‌گونه که این، دیدگاه اهل سنت و جماعت است». آن‌گاه پس از استدلال بر اثبات مغایرت ایمان و اسلام از روایات، گفته است: «تفاوت قائل شدن پیامبر ﷺ میان مؤمن و مسلم نشان می‌دهد که ایمان اخص از اسلام است و ما این موضوع را با دلایل آن در اول شرح کتاب الایمان، از صحیح بخاری بیان کردیم. سپاس و منت خداوند را سزاست»<sup>۲</sup>.

اعرابی که آیه مبارکه از آن‌ها نام برده است، از مسلمانانی هستند که پیامبر ﷺ را دیدند و به همین دلیل، تعریف صحابی بر آن‌ها صدق می‌کند، با اینکه آیه ایمان را از آن‌ها نفی کرده و تنها اسلام را برایشان اثبات نموده است و این بدان

۱. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵.

۲. حجرات (۴۹): ۱۴.

۳. ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۲۳۴.

معناست که صحابی بودن برحسب تعریف‌های شما به ایمان مشروط نیست، بلکه همان اسلام ظاهری بسنده است.

دوم: تعریف‌هایی که ما برای صحابی و غیر صحابی ارائه کردیم، منافقان را نیز در برمی‌گیرد، زیرا تعاریف یاد شده در بردارنده قید اسلام است نه ایمان واقعی که جز خدا کسی از آن آگاهی ندارد. همان‌گونه که خداوند فرموده است: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾؛ «و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می‌کند، مگویید: تو مؤمن نیستی».

رازی در تفسیر این آیه گفته است: «کار قلب معلوم نیست و دوری از گمان واجب است و تنها به ظاهر باید حکم کرد و به همین دلیل به کسی که کاری را انجام می‌دهد، نمی‌توان نسبت ریاکاری داد و کسی را که اسلام آورده است، نمی‌توان منافق نامید، لیکن خداوند از آنچه در قلب‌ها می‌گذرد آگاه است»<sup>۲</sup>. از پیش بیان کردیم که بسیاری از منافقان به نفاق شناخته نشده بودند و مسلمانان با آنان به سان دیگر مسلمانان رفتار می‌کردند و هرآنچه به سود یا زیان مسلمانان بود، به سود یا زیان آنان نیز بود و به همین دلیل، تعریف‌هایی که از پیش بیان شد، منافقان را نیز در برمی‌گیرد.

آنچه را ما گفتیم با همه تعاریفی که برای صحابه بیان شده، همخوانی دارد و از آن جمله است تعریفی که ابن حجر برای صحابی بیان کرده است، تعریفی که از همه تعریف‌ها اخص و دایره‌اش از همه تنگ‌تر است، زیرا او گفته است: صحابی

۱. نساء (۴): ۹۴.

۲. فخر رازی، تفسیر الرازی، ج ۲۸، ص ۱۴۱.

کسی است که پیامبر ﷺ را دیده، به او ایمان آورده و برآیین اسلام مرده باشد؛ چه مراد ابن حجر از ایمان، همان ایمان ظاهری است که مرادف اسلام می باشد و به همین دلیل، در دنباله تعریف خود گفت: «برآیین اسلام مرده باشد»، و گرنه ایمان واقعی را کسی جز خدا نمی داند - چنان که گفتیم - بنابراین، اگر مقصود او ایمان واقعی باشد، این تعریف فایده خود را از دست می دهد.

سوم: برطبق آنچه که شما بیان کردید، نقض ها و اشکال هایی درباره گروهی از مسلمانان وارد می شود؛ نظیر کسی که در طول حیات پیامبر ﷺ منافق بوده و سپس توبه کرده، ایمان آورده و در اسلام منزلتی نیکویافته است. آیا چنین شخصی از صحابه به شمار می رود؟ آیا هم نشینی او پس از توبه اش به هم نشینی ایمانی تبدیل می شود؟ همانند جلاس بن سوید انصاری که در زمان رسول خدا ﷺ منافق بود و پس از آن تائب گردید و خوب هم توبه کرد.<sup>۱</sup>

نیز همانند کسی که در دوران پیامبر ﷺ مرتد شد و پس از رحلت او توبه کرد، نظیر توبه عبدالله بن سعد بن ابی سرح که در دوران رسول خدا ﷺ مرتد شد و حضرت فرمان قتل او را صادر کرد و او نزد عثمان پنهان شد و سپس عثمان او را در زمان خلافتش به کار گمارد. آیا این شخص هم نشینی ایمانی دارد، با اینکه پیامبر ﷺ فرمان قتل او را صادر کرد، حتی اگر خود را به پرده های کعبه بیاویزد<sup>۲</sup>؟

چهارم: پیامبر ﷺ و برخی اصحاب، واژه صحابه را بر منافقان به کار بردند و من شماری از این کار بردها را برای شما نقل کردم؛ نظیر اینکه پیامبر اکرم ﷺ درباره یکی

۱. ابن حجر، الاصابة، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۱۹۹.

۳. ابن عبدالبر، التمهید، ج ۶، ص ۱۷۶.



از منافقان فرمود: «و معاذ الله ان يتحدّث الناس اثنى اقبل اصحابی<sup>۱</sup>؛ به خدا پناه می‌برم از اینکه مردم بگویند: من اصحابم را می‌کشم». نیز همانند این سخن او: «فی اصحابی اثناعشر منافقاً<sup>۲</sup>؛ در میان اصحاب من، دوازده منافق وجود دارند» و همانند این سخن او: «انّ فی اصحابی منافقین<sup>۳</sup>؛ در میان اصحابم، منافقانی وجود دارند».

از این کاربردها به دست می‌آید که منافقان جزئی از صحابه‌اند؛ اما اختصاص هم‌نشینی [پیامبر] به هم‌نشینی ایمانی، به گواه و دلیل نیاز دارد و این دلیل در روایات و احادیث پیش‌گفته نبوی وجود ندارد.

وانگهی درباره‌ی اینکه برخی از صحابه از منافقان‌اند یا نه تردید وجود دارد. آیا این افراد از صحابه‌اند یا نه؟ و آیا هم‌نشینی ایمانی باید به‌طور یقین احراز شود یا نه که در این صورت، فقط تعدادی از صحابه را دربر خواهد گرفت، یا اینکه در این مورد، اصالت هم‌نشینی ایمانی اجرا می‌شود؟

۱. مسلم، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۴۰، کتاب الزکاة، ح ۱۰۶۳.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۱۴۳، کتاب صفات المنافقین، ح ۲۷۷۹.

۳. احمد بن حنبل، المسند، ج ۴، ص ۸۳. این حدیث را خطیب تبریزی در کتابش الاکمال،

ص ۳۶ صحیح شمرده است.

## پیوست

### گفتگویی جدید با دکتر غامدی

زمانی که کتاب ماجرای گفتگوی آرام در حال چاپ بود، خداوند به فضل و لطف خویش به من توفیق داد که به زیارت بیت الله الحرام برای ادای حج تمتع، در سال ۱۴۲۷ق شرفیاب شوم. پس از پایان اعمال حج، با دکتر غامدی تماس گرفتم و او هم به من خوشامد گفت و مرا برای دیدارش دعوت کرد و من هم دعوت او را پذیرفتم و شب شنبه، مصادف با هفدهم ذی الحجّه به منزل او رفتم و دوستم آقای دکتر زمانی، نماینده مقام معظم رهبری در بعثه حجّاج اهل سنت در ایران و جناب آقای مبلّغی معاون آیه الله تسخیری در مجمع جهانی التقریب بین المذاهب الاسلامیه نیز همراه من بودند.

چون به منزل دکتر غامدی رسیدیم، دیدیم که دکتر مجید معارف و دکتر عادل الادیب که از استادان بزرگ دانشگاه تهران هستند نزد او حضور دارند. دکتر غامدی، مثل همیشه، به گرمی از ما استقبال کرد. آن گاه میان من و او پیرامون مسائلی که به طور کوتاه و تغییراندک بدان اشاره می کنیم، گفتگویی انجام شد.

#### ادّعی اینکّه شیعه اهل سنت را نجس می دانند

دکتر غامدی گفت: «شیعه اهل سنت را نجس می دانند و برای اثبات این ادّعا،

به متونی از آیه الله خویی و آیه الله خمینی استدلال کرد».

در پاسخ گفتم: آقای دکتر، این اتهام از سوی شما تکرار شده است. در سال گذشته نیز آن را به من گفتمی و من در همان وقت پاسخ دادم که این سخن درست نیست و علمای شیعه اهل سنت را پاک می دانند و به همین دلیل، می بینی که آنان فتوا داده اند: زن دادن و وزن گرفتن از اهل سنت جایز است. همچنین به پاک بودن ذبیحه های آنان فتوا داده اند و حتی آیه الله خمینی گفته است: امامت از اصول مذهب است<sup>۱</sup> و به همین دلیل اگر کسی از غیر شیعیان بدان اعتقاد نداشته باشد، کافر نیست.

شما حتی یکی از علمای شیعه را از سده دوم تا سده پانزدهم پیدا نمی کنی که به نجاست اهل سنت فتوا داده باشد و کسانی که فقیهان شیعه به نجاست آنان فتوا داده اند ناصیبان اند، که دشمن اهل بیت اند، نه اهل سنت.

دکتر غامدی گفت: «مقصود از «مخالف» در کتاب های فقهی شما کیست؟»  
در پاسخ گفتم: ما در کتاب های فقهی خود، از اهل سنت و جماعت، یک بار به مخالف تعبیر می کنیم، یک بار به عامه و بار سوم به اهل سنت، لیکن اینان غیر از نواصب اند که ما اعتقاد داریم آنان کافر، نجس و جاودانه در آتش اند. همان گونه که علمای اهل سنت نیز بر این باورند، زیرا نواصب کسانی هستند که اهل بیت علیهم السلام را دشمن می دارند و به آنان ناسزا می گویند<sup>۲</sup>.

۱. آیه الله خمینی رحمته الله علیه گفته است: در این باره اعتقاد به ولایت و نداشتن آن یک سان است، زیرا امامت از اصول مذهب است نه از اصول دین. (کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۲۳).

۲. دشمنی آشکار با اهل بیت علیهم السلام از روشن ترین مصادیق انکار ضرورت اسلامی - قرآنی؛ یعنی مودت است. از این رو، به نص قرآن و روایات به کافر بودن او حکم می شود.

دکتر غامدی گفت: «آیه الله العظمیٰ خوبی گفته است: آنچه می‌توان بدان بر اثبات نجاست مخالفان استدلال کرد، سه دلیل است: نخست: در روایات بسیاری که به حدّ استفاضه رسیده آمده است: مخالف اهل بیت علیهم‌السلام کافر است.

آیه الله العظمیٰ خمینی گفته است: برای نجاست آنان به چند چیز استدلال شده است: از آن جمله روایات مستفیضی است که بر کفر آنان دلالت دارد. موثقه فضیل بن یسار، از ابو جعفر علیه‌السلام که گفت: خداوند علی علیه‌السلام را به سان پرچمی میان خود و آفریدگانش نصب کرد...».

در پاسخ گفتیم: شگفتا! ای دکتر، این عبارتی که تو از آیه الله خمینی نقل کردی، عبارت صاحب کتاب الحقائق است. امام خمینی آن را نقل و سپس با قدرت رد کرده است.

از این رو، عبارتی را که جلوتر از عبارت امام خمینی است برای او نقل کردم، عبارتی که غامدی آن را نیاورده است. من از رایانه‌ای که با خود داشتم، برای او عبارتی را خواندم که امام خمینی آن را آورده [و غامدی از آوردن آن خودداری کرده] است:

«یکی از کسانی که طریقه نامتعادلی دارد، بر اثر ظواهر برخی از روایات و سخنان اصحاب فریب خورده و بی‌آنکه در معنای این روایات غور کند، حکم به نجاست و کفر آن‌ها کرده و از محقق [حلی] که قائل به طهارت آنان است، عیب گرفته، به گونه‌ای که نه شایسته اوست و نه شایسته محقق حلی. صاحب حقائق از این نکته

ابن حبان در صحیح‌ه‌ای روایت کرده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «والذی نفسی بیده لا یبغضنا اهل البیت رجلٌ الا ادخله الله النار؛ هرکسی که ما اهل بیت را دشمن بدارد، خداوند او را در آتش وارد کند». (ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۵). این حدیث را البانی در سلسله الاحادیث الصحیحة، با شماره ۲۴۸۸ آورده است.

غفلت کرده که محقق حلی چیزهایی را رعایت کرده که وی بدان توجه نداشته است. صاحب حدائق برای نجاست آنان به چند چیز استدلال کرده است: از آن جمله، روایاتی است که نشان دهنده کفر آنان است؛ نظیر موثقه فضیل بن یسار از ابو جعفر علیه السلام که فرمود: «خداوند علی علیه السلام را به سان پرچمی میان خود و آفریدگانش برافراشت».

بنابراین، مراد آیه الله خمینی از این سخن او: «یکی از کسانی که طریقه نامتعادلی دارد فریب خورده است» صاحب حدائق است که از علمای اخباری می باشد.

آن گاه به دکتر غامدی گفتم: امام خمینی سخنان او را رد کرده و گفته است: «دلیلی بر اثبات آن [یعنی سخن حدائق] وجود ندارد، مگر اطلاق اجماع‌هایی بر نجاست کافران که این یک توهم آشکار است، زیرا مقصود از کافران در این اجماع‌ها مقابل مسلمانان است، چه شیعه چه سنی و به همین دلیل، می بینیم که برخی از گروه‌های منتسب به اسلام از قبیل خوارج و غالیان را به کافران ملحق کرده‌اند. از این رو، چنانچه هر مخالفی به طور مطلق از دیدگاه شیعه نجس باشد، این الحاق برخی از گروه‌ها به کفار معنایی ندارد و حتی می توان برای اثبات عدم نجاست اهل سنت ادعای اجماع یا ضرورت کرد»<sup>۱</sup>.

وضعیت سخن آیه الله خویی نیز که شما بیان کردید از همین قبیل است. آیه الله خویی گفته است: «آنچه را که می توان بدان بر اثبات نجاست مخالفان استدلال کرد، سه دلیل است:

نخست: در روایات بسیاری که به حد استفاضه رسیده است، نشان می دهد که مخالفان اهل بیت علیهم السلام کافرند».

آیه الله خویی این سخن را از دیگران نقل کرده و سپس به رد آن پرداخته و این استدلال را چنین رد کرده است:

۱. امام خمینی علیه السلام، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۱۶.

«روایات رسیده با این مضمون گرچه فراوان است، لیکن برنجاست مخالفان دلالت ندارد... چرا که معیار مسلمان بودن، حفظ خون، ارث بردن و روا بودن ازدواج، به زبان آوردن شهادتین است و اکثریت علما بر همین دیدگاه هستند و بر این اساس، در اسلام جز شهادتین معتبر نیست و با این دیدگاه چاره‌ای نیست جز اینکه باید به مسلمان بودن مخالفان حکم کنیم.

علاوه بر این، سیره قطعی برپاک بودن مخالفان جاری است؛ چه دین‌داران در زمان امامان علیهم‌السلام و همچنین خود آنان از مخالفان گوشت می‌خریدند، ذبیحه‌های ایشان را حلال می‌دانستند، با آنان رفت‌وآمد داشتند و به طور کلی با آنان به سان افراد پاک و مسلمان رفتار می‌کردند، بی‌آنکه از سوی آنان منعی صادر شده باشد». آیه‌الله خوئی در پایان سخنانش گفته است:

«اما ولایت به معنای خلافت به هیچ روی ضروری نیست، بلکه یک مسئله نظری است و آنان [یعنی اهل سنت] آن را به معنای دوستی تفسیر کرده‌اند، هرچند که این تفسیر آن‌ها از روی تقلید از پدران و علمای‌شان است و انکار ولایت به معنای خلافت از سوی آنان مستند به شبهه است - چنان‌که دانستید - و ما در قبل بیان کردیم که انکار ضروری وقتی موجب کفر و نجاست است که مستلزم تکذیب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد؛ نظیر اینکه شخص چیزی را انکار کند که ثابت شده از ضروریات دین است و این در حق اهل خلاف ثابت نشده است، زیرا خلافت اهل بیت علیهم‌السلام به طور ضروری برای آنان ثابت نشده است. آری، ولایت به معنای خلافت، از ضروریات مذهب است، نه از ضروریات دین»<sup>۱</sup>.

گفتم: ای دکتر، آیا اکنون دانستی، عباراتی که تو آن‌ها را از آیه‌الله خوئی و آیه‌الله

۱. خوئی، ابوالقاسم، کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۸۳-۸۷.

خمینی برای ما نقل کرده‌ای، عباراتی بریده شده از سخنان آنان است و این‌گونه برش زدن، زشت و خیانت علمی است.

می‌توانیم بگوییم: بیشتر علمای وهابی از این شیوه برش زدن پیروی می‌کنند؛ از باب نمونه، دکتر قفاری در کتاب خود به نام اصول مذهب الشیعه، سخنی را از علمای شیعه همانند شیخ مفید و دیگران نقل می‌کند که بریده است. مثلاً عبارتی را از میانه سخنان آنان نقل می‌کند، بی‌آنکه آغاز یا پایان آن را نقل کند و سپس حمله به آنان را آغاز می‌کند.

یا اینکه او را می‌بینیم، خبری را بریده از محدثان شیعه نقل می‌کند؛ از باب نمونه، از کافی عباراتی را به صورت بریده نقل می‌کند و سپس مصتف آن، کلینی را - خدای رحمتش کناد - مورد هجوم قرار می‌دهد.

### ادّعی اینکه کتاب کافی آکنده از روایات جعلی است

دکتر غامدی گفت: «کتاب کافی آکنده از روایات جعلی است».

گفتم: ای دکتر، اگر کتاب بخاری را از نگاه وجود روایات و اسرائیلیات با کتاب کافی مقایسه کنیم، می‌بینیم که بخاری چند برابر کافی روایات ضعیف دارد؛ چه نسبت روایات ضعیف کافی به روایات ضعیف موجود در بخاری، یک به ده است.

دکتر گفت: «در کتاب کافی شانزده هزار روایت است. چند روایت صحیح در آن

وجود دارد؟»

گفتم: برطبق آنچه محقق بحرانی بیان کرده، پنج هزار روایت صحیح در کتاب

---

۱. هر چند بیشتر علمای اهل سنت همه روایات موجود در صحیح بخاری را صحیح می‌دانند، اما این دیدگاه سبب نمی‌شود که روایات آن از دیدگاه دیگران هم صحیح باشد.

کافی وجود دارد<sup>۱</sup>.

دکتر گفت: «وضعیت باقی، یعنی نه هزار حدیث دیگر چگونه است؟»  
گفتم: برخی این روایات موثق است، برخی حسن، برخی مرسل، برخی مرفوع و برخی ضعیف. روایات ضعیف غیر از روایات جعلی و دروغ است، زیرا روایات ضعیف یکدیگر را تقویت می‌کند و در نتیجه، مضمون آن ثابت می‌شود، همان‌گونه که علمای شما نیز چنین می‌گویند و این قاعدهٔ رجالی را باور دارند. این برخلاف روایات جعلی است که حتی اگر هزار روایت هم باشند، چیزی را ثابت نمی‌کنند.

دکتر گفت: «در کافی چند روایت جعلی وجود دارد؟»

گفتم: بر طبق قواعد رجالی نزد شیعه، کمتر از یکصد روایت. در اینجا جناب آقای مبلّغی که همراه من بود، گفت: از امامان علیهم‌السلام روایت شده است: اشخاصی هستند که بر ما دروغ می‌بندند<sup>۲</sup>.

۱. محقق بحرانی گفته است: یکی از استادان متأخر ما گفته است: اما کافی، تمامی احادیث آن به ۱۶۱۹۹ حدیث منحصر می‌شود. روایات صحیح آن به اصطلاح پسینیان: ۵۰۷۲ حدیث است. روایات حسن: ۱۴۴ حدیث است. روایات موثق: ۱۱۱۸ حدیث است. روایات قوی: ۳۰۲ حدیث و روایات ضعیف: ۹۴۸۵ حدیث است. (لؤلؤة البحرين، ص ۳۹۴-۳۹۵).

اما علامه مجلسی رحمته‌الله، احادیث معتبر را در دانشنامهٔ ارزشمند او: مرآة العقول فی شرح صحیح الکافی، برشمردیم، آن را در حدود ۷۳۶۲ حدیث یافتیم.

۲. به این سخن امام صادق علیه‌السلام اشاره دارد که فرمود: «ما خاندانی هستیم راستگو و خالی نیستیم از دروغ‌گویی که بر ما دروغ می‌بندد و بر اثر دروغ او، راستگویی ما از نظر مردم می‌افتد». (رجال کشی، ص ۱۰۸، ش ۱۷۴ و ص ۳۰۵، ش ۵۴۹).



گفتم: در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «مغیره بن سعید در کتاب‌های اصحاب پدرم، احادیثی را جاسازی کرد که پدرم این احادیث را حدیث نکرده است»<sup>۱</sup>.

ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود: «هزار لعنت بر یونس بن ظبیان که به دنبال آن هزار لعنت دیگر باشد»<sup>۲</sup>.

### ادّعی این‌که امام صادق علیه السلام زراره را لعنت کرده است

دکتر غامدی گفت: «زراره را نیز لعن کرده است».

گفتم: اما نسبت به زراره، امام صادق علیه السلام فرمود: «رحم الله زراره بن اعین. لولا زراره و نظراؤه لاندروست احادیث ابي؛ خدای زراره بن اعین را رحمت کند. اگر زراره و امثال او نبودند، به طور حتم احادیث پدرم از میان می‌رفت»<sup>۳</sup>.

آری از آن حضرت روایت شده است که فرمود: «... خدا زراره را لعنت کند...»<sup>۴</sup>.

لیکن با صرف نظر از اینکه سند این روایت ضعیف است<sup>۵</sup>، این روایت را می‌توان چنین توجیه کرد که امام صادق علیه السلام در لعن زراره جدّی نبوده است، بلکه هدف او از لعن ظاهری زراره آن بوده که به مقامات حکومتی آن وقت القا کند رابطه دوستی میان او و زراره وجود ندارد، تا زراره را از کشته شدن یا دستگیر شدن به اتهام ارتباط او با امام علیه السلام نگاه دارد.

۱. رجال کتبی، ص ۲۲۴، ش ۴۰۱.

۲. همان، ص ۳۶۴، ش ۶۷۳.

۳. همان، ص ۱۳۶، ش ۲۱۷.

۴. همان، ص ۱۴۷، ش ۲۳۴.

۵. رک: موحّد ابطحی، محمد علی، تاریخ آل زراره، ص ۶۰.

این مطلب را روایتی تأیید می‌کند که کشتی آن را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. آن حضرت به فرزند زراره فرمود: «اقْرَأْ مِنِّي عَلَى وَالِدِكَ السَّلَامَ وَقُلْ لِي أَتَى أُمَّتَا أَعْيَبَكَ دَفَاعاً مِنِّي عَنْكَ. فَإِنَّ النَّاسَ وَالْعَدُوَّ يَسَارِعُونَ إِلَى كُلِّ مَنْ قَرَّبَنَاهُ وَحَمَدْنَا مَكَانَهُ لِادْخَالِ الْإِذَى فِيهِمْ نَحْبُهُ وَتُقْرَبُهُ!» سلام مرا به پدرت برسان و بگو: من اگر از تو انتقاد می‌کنم، برای دفاع از توست، زیرا این مردمان و دشمنان به اذیت و آزار کسانی می‌شتابند که ما آنان را دوست می‌داریم و به خود نزدیک می‌سازیم.

دکتر گفت: «امام معصوم چگونه به دروغ می‌گوید: خدا زراره را لعنت کند؟»  
گفتم: ای دکتر، آیا این چیز شگفت‌آوری است؟ ابراهیم علیه السلام در حالی که پیامبر است می‌گوید: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ»؛ «بلکه آن را بزرگشان انجام داده است».

یوسف علیه السلام برادرش را متهم به دزدی می‌کند، همان‌گونه که خداوند متعال فرموده است: «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَتَيْهَا الْعَيْزُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»<sup>۳</sup>؛ «پس هنگامی که آنان را به خواربارشان مجهز کرد، آبخوری را در بار برادرش نهاد. سپس بانگ زننده‌ای بانگ در داد: ای کاروانیان، قطعاً شما دزد هستید».

دکتر گفت: «این از سخنانی است که تأویل‌پذیر است و می‌توانیم بگوییم: یوسف توریه کرده است؛ اما لعن از آن اهل جهنم است و نمی‌توانیم آن را تأویل کنیم».  
در پاسخ گفتم: ابراهیم می‌گوید: «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَارِزَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ»؛  
«چون خورشید را برآمده دید، گفت: این پروردگار من است. این بزرگ‌تر است».

۱. کشتی، الرجال، ص ۱۳۸، ش ۲۲۱.

۲. انبیاء (۲۱): ۶۳.

۳. یوسف (۱۲): ۷۰.

۴. انعام (۶): ۷۸.

گفت: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾؛ من کسالت دارم.

آیا در اینجا هم می‌توانیم تأویل کنیم؟

**ادّعی اینک از نگاه شیعه، امامان علیهم‌السلام بالاتراز پیامبران اند**

دکتر گفت: «شیعه باور دارند که امامان بالاتراز پیامبران اند».

گفتم: ما باور داریم که امامان از نگاه افضلیت از پیامبران بالاترند، نه در نبوت و دلیل ما آن است که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علی علیه‌السلام را در آیه مباهله همانند خودش قرار داده است<sup>۱</sup>، زیرا در قرآن از زبان او چنین آمده است: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾؛ «خودهامان و خودهاتان». این عبارت نشان می‌دهد که علی علیه‌السلام در تمامی جهات

۱. صافات (۳۷): ۸۹.

۲. در صحیح مسلم آمده است: چون آیه: ﴿قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ نازل شد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و گفت: خداوندا، اینان خانواده من هستند. (صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، چاپ مصروح ۵، ص ۲۳، ح ۳۲، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی علیه‌السلام، چاپ بیروت).

ابن کثیر گفته است: جابر گفت: مراد از «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» رسول خدا و علی بن ابی طالب است و مراد از «وَأَبْنَاءَنَا» حسن و حسین و مراد از «نِسَائِنَا» فاطمه. همچنین حاکم این حدیث را در المستدرک خود روایت کرده و سپس گفته است: این روایت برحسب شرط مسلم صحیح است، لیکن آن دو آن را روایت نکرده‌اند. (تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۷۹، چاپ دارالمعرفة، بیروت و ج ۱، ص ۳۷۰، چاپ مصطفی محمد، مصر). این حدیث را سیوطی نقل کرده و گفته است: حاکم آن را صحیح شمرده است. (الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۹). همچنین شوکانی آن را در فتح القدير، ج ۱، ص ۳۴۸ روایت کرده است.

زمخشری گفته است: هیچ دلیلی نیرومندتر از این حدیث بر فضیلت اصحاب کساء علیهم‌السلام وجود

ندارد. (الکشاف، ج ۱، ص ۳۷۰).

با پیامبر ﷺ برابر است، مگر در نبوت، زیرا محمد ﷺ خاتم پیامبران است که پس از او پیامبری نیست و مسئله نبوت با دلیل از این سخن خارج شده است؛ اما دیگر کمالات پیامبر ﷺ به مقتضای عموم آیه در وجود علی ﷺ باقی می ماند.

از این رو، همان گونه که پیامبر ﷺ از همه آفریدگان، حتی از انبیاء و فرشتگان برتر است، همین برتری را علی ﷺ نیز دارد، زیرا مساوی اکمل، نیز اکمل است.

این معنا را در بیان آشکار پیامبر اکرم ﷺ در حدیث منزلت نیز می بینیم، زیرا خطاب به علی ﷺ فرمود: «الا ترضی ان تکون متی بمنزلة هارون من موسى الا انه لیس بعدی نبی<sup>۱</sup>؛ آیا راضی نمی شوی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست».

دکتر گفت: «بنابراین، علی از دیدگاه شما از پیامبر ﷺ برتر است».

گفتم: نسبت به شخص پیامبر ﷺ علی ﷺ از او برتر نیست. چگونه چنین باشد و حال آنکه علی ﷺ خود در چند روایت برتری اش بر پیامبر ﷺ را نفی می کند و می گوید: «انا عبد من عبید محمد ﷺ<sup>۲</sup>؛ من یکی از بردگان محمد ﷺ هستم».

**دلیلی وجود ندارد که علی ﷺ نخستین مسلمان باشد؟!**

دکتر گفت: «اگر کسی بپرسد، آیا علی ﷺ مسلمان بوده است؟»

شیخ مبلّغی گفت: او نخستین کسی بود که اسلام آورد.

۱. بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۲۹، کتاب المغازی، غزوة تبوک؛ صحیح مسلم، ج ۷،

ص ۱۲۰، کتاب الفضائل، باب فضائل علی، ج ۴، ص ۱۸۷، ش ۲۴۰۴، چاپ بیروت.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۰، ح ۵. مقصود آن است که علی پیرو پیامبر است، همان گونه که

صدوق پس از آوردن این حدیث گفته است: مقصود از واژه عبد در اینجا عبد طاعت است

نه چیزی دیگر. (صدوق، کتاب التوحید، ج ۳، ص ۱۷۴).

دکتر گفت: «چه کسی روایت کرده که او نخستین مسلمان بوده است؟»

شیخ مبلّغی گفت: آیا تو در مسلمان بودن علی علیه السلام شک داری؟

دکتر گفت: «من شک ندارم، لیکن از شما می‌پرسم: چه کسی روایت کرده که او نخستین مسلمان است؟»

شیخ مبلّغی گفت: شیعه و سنی روایت کرده‌اند: او نخستین کسی بود که اسلام آورد.

دکتر گفت: «صحابه همان کسانی هستند که اسلام آوردن او را روایت کرده‌اند، لیکن من از شما می‌خواهم روایت کسی را بیاورید که از صحابه نباشد و اسلام او را ثابت کند؛ چه مادام که شما صحابه را عادل نمی‌دانید، هرگز نمی‌توانید اسلام علی را اثبات کنید.»

گفتم: روایات زیادی است که از طریق اهل بیت علیهم السلام از پدرانشان، از علی علیه السلام و از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده است و ثابت می‌کند که علی علیه السلام نخستین مسلمان است.

دکتر غامدی گفت: «همه این روایات به علی علیه السلام می‌رسد و این، گواهی به نفع خود است و این‌گونه تزکیه را نمی‌توان پذیرفت.»

گفتم: یک قاعده رجالی وجود دارد که همگی آن را باور دارند و مفاد آن چنین است: وقتی که وثاقت راوی با دلایلی خاص ثابت شود و سپس این راوی روایتی را در ستایش و تزکیه خود نقل کند، از او پذیرفته می‌شود. آری چنانچه وثاقت راوی ثابت نشود و طریق ثبوت این وثاقت به گفته خود او، یعنی تزکیه خود، منحصر باشد، آن تزکیه از سوی او پذیرفته نمی‌شود.

دکتر غامدی گفت: «علی بن ابی طالب اسلام آورد و صحابه به اسلام او گواهی داده‌اند و شما شیعیان اسلام او را از غیر طریق صحابه نمی‌توانید ثابت کنید.»

گفتم: اگر گفتیم: صحابه اسلام علی علیه السلام را نقل کرده‌اند، آن‌گاه چه می‌شود؟  
دکتر غامدی گفت: «شما عدالت آنان را نفی می‌کنید».

گفتم: ما کجا این سخن را گفته‌ایم؟ و کی عدالت همه صحابه را نفی کرده‌ایم؟  
این سخن، تهمت زدن به شیعه است، بلکه ما بر این باوریم که میان صحابه هم  
افراد عادل وجود دارند و هم افراد غیر عادل و به همین دلیل، ما روایات عادلان آنان را  
می‌پذیریم و روایات فاسقان شان را نمی‌پذیریم، همان‌گونه که تودرنامه‌ات گفته‌ای:  
آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر  
فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید...» برفسق ولید بن عقبه دلالت دارد.<sup>۱</sup>  
دکتر گفت: «عادلان صحابه چه کسانی هستند؟»

گفتم: هر که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم‌نشینی کرده و بروصیت او باقی مانده و پیروی‌اش  
از روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده باشد.

دکتر گفت: «این سخن کجاست؟»

گفتم این سخن در کتاب‌های رجالی و روایی شیعه موجود است. شیخ طوسی در  
الرجال خود، حدود پانصد صحابی را نام برده و بسیاری از آن‌ها را توثیق کرده است.<sup>۲</sup>

۱. حجرات (۴۹): ۶.

۲. قرآن حکیم درباره ولید بن عقبه حکم صادر کرده و این آیه در شأن او نازل شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد، نیک واری کنید». فاسق بودن ولید با روایاتی صحیح وارد شده است و ما از برخورد خداوند با وی آگاهی نداریم. (حوازه‌های، ص ۱۲۴).

۳. شیخ طوسی در الرجال خود، ۴۸۸ صحابی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نام برده و از میان آنان ۱۷۶ صحابی را توثیق کرده است و ۴۳۶ صحابی را در زمره اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام آورده

و ۱۸۷ نفر از آنان را توثیق کرده است و اینان کسانی هستند که از اصحاب پیامبر ﷺ بوده‌اند و با علی علیه السلام در جنگ جمل حضور داشته‌اند.

نیز طوسی از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است: هشتاد نفر از اهل بدر، در جنگ جمل با علی علیه السلام حضور داشتند و هزار و پانصد تن از اصحاب رسول خدا ﷺ. (طوسی، الامالی، ص ۷۲۶، ش ۱۵۲۷؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۴۰۱، ش ۳۵۰).

ذهبی گفته است: سعد بن ابراهیم زهری گفت: مردی از اسلم مرا حدیث کرد و گفت: ما از مردمان مدینه، چهار هزار نفر با علی علیه السلام بودیم.

سعید بن جبیر گفت: در جنگ جمل به همراه علی هشتصد نفر از انصار بودند و چهارصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند. این حدیث را جعفر بن ابی المغیره از سعید روایت کرده است.

مطلب بن زیاد از سدی نقل کرد: با علی علیه السلام در جنگ جمل یکصد و سی بدری و هفتصد تن از اصحاب پیامبر ﷺ حضور داشتند و میان آن دو سپاه، سی هزار نفر کشته شدند که بزرگ‌تر از این کشتار وجود نداشته است. (تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۸۴؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۳۸؛ العقد الفرید، ج ۳، ص ۳۱۴).

درباره کسانی از اصحاب پیامبر ﷺ که در جنگ صفین با علی علیه السلام بودند، حاکم گفته است: هشتاد بدری و دو بیست و پنجاه تن از کسانی که زیر آن درخت بیعت کردند با علی علیه السلام در صفین حضور داشتند. (المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۲، ح ۴۵۵۹؛ البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۲۵۵).

ابن اعثم کوفی گفته است: آنان در آن روز، نه هزار و هشتصد نفر از کسانی بودند که با پیامبر ﷺ زیر آن درخت بیعت کردند. سعید بن جبیر گفت: در آن روز با علی علیه السلام هشتصد نفر از انصار بودند و نهصد نفر از کسانی که زیر آن درخت بیعت کردند. (الفتوح، ج ۲، ص ۵۴۴).

خلیفه بن خیاط از عبدالرحمن بن أبیروایت کرده است: ما هشتصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان بیعت کردند با علی علیه السلام حضور داشتیم که شصت و سه نفر از ما کشته شدند و از جمله آنان عمار بن یاسر بود. (تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۴۸؛ الفتوح، ج ۲، ص ۵۴۴).

علامه حلی به وثاقت شماری بسیار از صحابه تصریح کرده است. به علاوه، اسلام علی علیه السلام توسط افرادی از صحابه ثابت شده که عدالت ایشان نزد شیعه به اثبات رسیده است؛ نظیر سلمان، ابوذر، مقداد و دیگران<sup>۱</sup>.

دکتر زمانی گفت: اختلاف میان شیعه و سنی وجود دارد و ما نمی‌توانیم آن را انکار کنیم، لیکن بیشتر شبهه‌هایی که از سوی اهل سنت مطرح شده، از دو نقطه سرچشمه می‌گیرد:

نقطه نخست: برخی از سخنان علمای شیعه را از سیاق کلی آن بریده‌اند و سپس آن را بر مذهب شیعه تحمیل کرده‌اند.

مسعودی گفته است: کسانی که از اصحاب بدر با علی علیه السلام در صفین حضور داشتند، هشتاد و هفت نفر بودند که هفده نفر از آنان از مهاجران و هفتاد نفر از انصار بودند. از انصار از کسانی که زیر آن درخت بیعت کردند، یعنی در بیعت رضوان، از مهاجران و انصار از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نهصد نفر بودند و همه کسانی که از صحابه با علی علیه السلام در صفین حضور داشتند دو هزار و هشتصد نفر از صحابه بودند. (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۱).

۱. طبرانی و ابن اثیر از ابوذر و سلمان روایت کرده‌اند که آن دو گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و چنین فرمود: این نخستین کسی است که به من ایمان آورد و این نخستین کسی است که در روز قیامت با من دست می‌دهد. این صدیق اکبر است و این فاروق این امت است که حق را از باطل جدا می‌کند. این پیشوای مؤمنان است، در حالی که ثروت، پیشوای ستمگران است. (المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۶۹؛ اسد الغابة، ج ۵، ص ۲۸۷. در این کتاب آمده است: اخرجه الثلاثة، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱).

ابن عبدالبر گفته است: از سلمان، ابوذر، مقداد، حُباب، جابر، ابوسعید خدری و زید بن ارقم روایت شده است: علی بن ابی طالب رضی الله عنه، نخستین کسی است که اسلام آورد و این گروه او را بردیگران برتری داده‌اند. (الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۰).



نقطهٔ دوم: اهل سنت روایاتی را از کتاب‌های نامعتبر شیعه نقل کرده و به روایاتی که از نگاه شیعه ضعیف است، استناد نموده‌اند.

من به شما پیشنهاد می‌دهم که هرگاه سخنی را در کتاب‌های اهل سنت بر ضد شیعه خواندید آن را بی‌چون و چرا نپذیرید و بر آن ترتیب اثر ندهید، مگر پس از آنکه آن سخن را در کتاب‌های شیعه ببینید، سپس می‌توانید آن را مورد نقد قرار دهید و دربارهٔ آنچه گفته‌اند سخن بگویید.

شیخ مبلّغی گفت: سخن دکتر غامدی که گفت: شهادت یک شخص به نفع خود، پذیرفته نیست، برخلاف سخن خداوند است که فرموده است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»؛ «و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می‌کند، مگویید: تو مؤمن نیستی».

اسلام علی بن ابی طالب علیه السلام به طور قطع ثابت شده است، یا از طریق اهل بیت علیهم السلام که از دیدگاه ما پذیرفته و ثابت است، یا از طریق صحابه، زیرا ما نمی‌گوییم همهٔ صحابه عادل و ثقه نیستند، بلکه بسیاری از آنان از دیدگاه ما عادل و ثقه‌اند. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه صحابه را ستایش کرده است.<sup>۲</sup>

۱. نساء (۴): ۹۴.

۲. «من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیده‌ام و احدی را نمی‌بینم که با آنان همانند باشد. آنان ژولیده و غبارآلود روز را به پایان می‌بردند و در حال سجده و نماز، شب را به روز می‌آوردند. گاه پیشانی خود را بر خاک می‌نهادند و گاه گونه‌شان را و از یاد معادشان آن چنان حالتی به آنان دست می‌داد که گویی برآتش ایستاده‌اند و از اثر طولانی شدن سجده‌هایشان، پیشانی آنان چون زانوی بُزان پینه بسته بود. هرگاه نام خدا برده می‌شد، آن چنان چشمانشان اشک می‌ریخت که گریبانشان تر می‌شد و از بیم کيفرو امید پاداش، به سان درخت در روز تندباد می‌لرزیدند».

(نهج البلاغه، خطبة ۹۷، ص ۱۸۹).

### خلافت ابوبکر و بیعت صحابه با او

دکتر غامدی گفت: «چرا هفتصد تن از صحابه‌ای که بر شما رسیدید، به خلافت ابوبکر رضایت دادند؟ اینان افراد بزرگ، شجاع، قهرمان و مؤمن بودند. اگر آنان می‌دانستند که علی علیه السلام از جانب پروردگار جهانیان امام است، پس چرا از علی علیه السلام دفاع نکردند؟»

در پاسخ او گفتم: بارها به شما گفتم: که بسیاری از صحابه، از مهاجران و انصار، بر ابوبکر اعتراض کردند و اعلان نمودند که خلیفه شرعی، علی بن ابی طالب علیه السلام است. دکتر غامدی گفت: «آنچه برای ما اثبات شده، آن است که تنها سعد بن عباد، بیعت نکرد و حتی علی بن ابی طالب علیه السلام با ابوبکر بیعت کرد».

### کسانی که با ابوبکر مخالفت کردند

گفتم: بخاری از عمر دریک حدیث طولانی روایت می‌کند: «هنگامی که خداوند جان پیامبرش را گرفت، انصار با ما مخالفت کردند و همگی در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و علی و زبیر و کسانی که با این دو بودند، با ما مخالفت ورزیدند»<sup>۱</sup>.  
 یعقوبی گفته است: «عباس گفت: سوگند به پروردگار کعبه که آن‌ها این کار را کردند و حال آنکه مهاجران و انصار درباره علی علیه السلام شک نداشتند. چون آنان از خانه بیرون شدند، فضل بن عباس که زبان گویای قریش بود، گفت: ای گروه قریش، شما با شبهه و نیرنگ نمی‌توانید حق خلافت پیدا کنید و ما سزاوار آن هستیم نه شما و صاحب ما به خلافت سزاوارتر از شماست»<sup>۲</sup>.

۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۶، کتاب المحاربین، باب رجم الحبلی من الزنا.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۲.

دکتر غامدی گفت: «یعقوبی شیعه است».

گفتم: اولاً: به طور قطع ثابت نشده است که یعقوبی شیعه باشد و کتاب او را شیعه و سنی قبول دارند، حتی اگر وی شیعی باشد.<sup>۱</sup>

ثانیاً: این موضوع، تنها به نقل یعقوبی که آن را به تشیع نسبت دادی، منحصر نمی‌شود، زیرا بسیاری از مورخان نیز مخالفت صحابه با ابوبکر را نقل کرده‌اند؛ نظیر زبیر بن بکار در الموقیبات که گفته است: «عموم مهاجران و اکثریت انصار، تردید نداشتند که پس از رسول خدا ﷺ علی علیه السلام ولی امر است».<sup>۲</sup>

ابن اثیر گفته است: «علی علیه السلام، بنی هاشم، زبیر بن عوام، خالد بن سعید بن عاص و سعد بن عبادۀ انصاری از بیعت با ابوبکر خودداری کردند و سپس همگی پس از درگذشت فاطمه دختر رسول خدا ﷺ بیعت کردند، مگر سعد بن عبادۀ که با احدی بیعت نکرد، تا اینکه چشم از این جهان فرو بست. بنا به دیدگاه درست، بیعت آنان پس از شش ماه بوده است و برخی دیدگاه دیگری را مطرح کرده‌اند».<sup>۳</sup>

نیز ابن اثیر از مخالفت عموم بنی هاشم با ابوبکر یاد کرده است.<sup>۴</sup>

۱. خیرالدین زرکلی گفته است: یعقوبی، احمد بن اسحاق (ابویعقوب) بن جعفر بن وهب بن واضح یعقوبی، مورخ جغرافی دان که بسیار سفر می‌کرد و از اهل بغداد است. جدّ او از بردگان منصور عباسی بوده است. او به مغرب سفر کرد و مدّتی در ارمنستان اقامت گزید و به هند رفت و از سرزمین‌های عربی دیدار کرد و کتاب‌های خوبی را نوشت که برخی از آن‌ها از این قرارند: ۱- تاریخ الیعقوبی. او این کتاب را با بیان تاریخ خلافت معتمد عباسی به پایان برده است؛ ۲- کتاب البلدان؛ ۳- اخبار الامم السالفة (الأعلام، ج ۱، ص ۹۵).

۲. ابن بکار، الأخبار الموقیبات، ص ۵۸۰.

۳. اسد الغابة، ج ۳، ص ۲۲۲.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵ و ۳۳۱.

طبری گفته است: عتبة بن ابی لهب، سعد بن ابی وقاص، سعد بن عباد، طلحة بن عبیدالله، خزیمه بن ثابت، فروة بن محمد، خالد بن سعید بن عاص و گروهی از بنی هاشم با ابوبکر مخالفت کردند.<sup>۱</sup>

دیاربکری گفته است: «چند نفر از شخصیت های مهاجران در بیعت ابوبکر خشمگین شدند و از جمله آنان: علی بن ابی طالب رضی الله عنه و زبیر که هر دو به خانه فاطمه رفتند، در حالی که با خود سلاح داشتند»<sup>۲</sup>.

واقدی و ابن اعثم گفته اند: «زید بن ارقم - پس از بیعت سقیفه - به عبدالرحمن بن عوف گفت: ای پسر عوف! اگر علی بن ابی طالب و دیگر افراد بنی هاشم، سرگرم دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و عزاداری او نبودند و در خانه هایشان نمی نشستند، طمع کاران به خلافت طمع نمی کردند»<sup>۳</sup>.

### نقد کتاب «گفتگوی آرام» از دکتر غامدی

دکتر زمانی گفت: من بر این باورم که اگر گفتگو، آرام و در سطح علمی باشد، جامعه اسلامی از آن بهره خواهد برد، لیکن اگر گفتگو جدلی و ناآرام باشد، جز گریز و اختلاف در جامعه، چیزی را نمی افزاید.

چقدر آرزو دارم که کتابی پیرامون گفتگوی آرام با زبان علمی و دوستانه منتشر شود، به گونه ای که جامعه از آن بهره گیرد.

پس از سخنان دکتر زمانی، من به انتقاد از کتاب دکتر غامدی به نام گفتگوی آرام

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲. دیاربکری، تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۱۶۹؛ الرياض النضرة، ج ۱، ص ۲۱۸؛ شرح المعتزلی، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳. واقدی، کتاب الردة، ص ۴۵؛ ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، الفتوح، ج ۱، ص ۱۲.

پرداختم.

گفتم: کتابی که از سوی شما به نام گفتگوی آرام انتشار یافته، ویژگی آرام را ندارد، زیرا عنوان آن با محتوایش ناسازگار است، همان گونه که جناب دکتر عادل علوی در نامه خود به شما بدان اشاره کرده است: این، گفتگویی تند و متعصبانه است، نه آرام؛ چه شما در این کتاب، الفاظ زننده و توهین آمیزی را به کار برده اید که آن را از شما انتظار نداشتیم، بلکه اموری را درباره شیعه گفته اید که نادرست و افترای محض است.

اینک به بیان برخی از این امور می پردازیم:

شما در صفحه ۳۲ از کتاب خود نوشته اید: «کتاب های شما برد و قسم است: یک قسم از این کتاب ها، همگی روایت و خبر است و این قسم را وقتی یک سنی مطالعه می کند، در آن هیچ آثار علمی نمی بیند که مورد توجه قرار گیرد، بلکه این روایات به افسانه ها همانندتر است».

آیا مقصودت آن است که تمامی کتاب های روایی شیعه افسانه است؟ آیا این سخن، شایسته استادی همچون شماست؟ اگر یک شیعی همین عبارت را درباره کتاب های اهل سنت بیان کند، واکنش شما چه خواهد بود؟

شما در صفحه ۴۳ از کتاب خود گفته اید: «ای ابومهدی، سوگند به خدا، وقتی کتاب های شما را خواندم، گویی اندیشه ای خرافی را می خوانم که شفافیت و پاکی اسلام را نمی شناسد و خدا را به خاطر هدایت و پاکی اعتقاد سپاس می گزارم».

من در شگفتم که یک استاد دانشگاه چگونه با این زبان و منطق سخن می گوید؟ در صفحه ۱۱۳ گفته ای: «اما خوارج و معتزله و شیعه امامیه از این شفاعت محروم اند، زیرا منکر آن هستند».

این سخن شما همانند سخن یهود و نصارا است که می گویند: ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ

الْجَنَّةِ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ<sup>۱</sup>؛ «و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آنکه یهودی یا ترسا باشد. این آرزوهای [واهی] ایشان است».

دکتر غامدی گفت: «شیعه، شفاعت در روز قیامت را انکار می‌کند».

دکتر زمانی گفت: آیا از شیعه کسی یافت می‌شود که شفاعت را انکار کند؟

دکتر غامدی گفت: «آیا شیعه به شفاعت پیامبر ﷺ برای کسانی که گناهان

کبیره مرتکب می‌شوند، اعتقاد دارد؟»

گفتم: ای دکتر! روایات موجود در کتاب‌های روایی شیعه، برخی صحیح‌اند و برخی ضعیف. بنابراین، نباید بدون تشخیص به هر روایتی اعتماد کرد. از این رو، هرگاه خواستی حقیقت عقیده شیعه را فراگیری، باید به کتاب‌های کلامی و عقیدتی از علمای بزرگ شیعه رجوع کنی، علمایی که نقش بزرگ و اثرگذاری در میان شیعه داشته‌اند؛ نظیر شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ طوسی، علامه حلی، صاحب جواهر، آیه‌الله خویی و آیه‌الله خمینی. عقاید این بزرگان است که نمایانگر عقاید شیعه است، زیرا آنان روایات را برطبق شیوه دقیق و درست از یکدیگر تشخیص می‌دهند.

دکتر غامدی گفت: «از شیعیان چه کسی قائل به شفاعت برای صاحبان

گناهان کبیره است؟»

در پاسخ او گفتم: تمامی علمای شیعه قائل به شفاعت‌اند.

دکتر غامدی گفت: «من بر این باورم که شیعه همانند معتزله، منکر شفاعت

برای صاحبان گناهان کبیره‌اند».

گفتم: ابوصلاح حلبی، درگذشته سال ۴۴۷ می‌گوید: «برائبات آن [یعنی شفاعت] روایتی دلالت دارد که محدثان شیعه و اصحاب حدیث آن را نقل کرده‌اند و در درستی آن، احدی از علما مناقشه نکرده است و آن سخن پیامبر اکرم ﷺ است که فرمود: «ادّخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی؛ شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره امتم ذخیره کردم».

شیخ طوسی، درگذشته سال ۴۶۰ ق، حدیث رسول خدا ﷺ را نقل کرده است که فرمود: «ادّخرت شفاعتی لأهل الکبائر من امتی و فی خبر آخر: اعددت شفاعتی لأهل الکبائر من امتی؛ شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره ذخیره کردم، و در روایتی دیگر آمده است: شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره امتم مهیا کردم».

سپس شیخ طوسی گفته است: «این روایتی است که امت آن را پذیرفته‌اند و به همین دلیل، نمی‌توان گفت: این روایت، خبر واحد است و آنان حق ندارند این روایت را به نفع کسانی حمل کنند که توبه کرده‌اند».<sup>۲</sup>

شیخ مفید، درگذشته سال ۴۱۳ در پاسخ به اینکه دلیل روا بودن گذشت از کسی که مرتکب گناه کبیره شده، چیست، گفته است: «[دلیل آن] این سخن پیامبر ﷺ است که فرمود: ... و نیز فرمود: شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره از امتم ذخیره کردم. و روایات دیگری شبیه این دو».<sup>۳</sup>

شیخ صدوق، درگذشته سال ۳۸۱ گفته است: «شیخ که خدای رحمتش کناد گفته است: باور ما درباره شفاعت آن است که شفاعت برای کسی است که

۱. حلبی، الکافی، ص ۴۶۹.

۲. طوسی، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص ۱۲۷.

۳. مفید، النکت فی مقدمات الاصول، ص ۵۴.

خداوند دین او را پسندیده باشد، خواه از صاحبان گناهان کبیره باشد خواه از صاحبان گناهان صغیره؛ اما کسانی که توبه می کنند نیازی به شفاعت ندارند. پیامبر ﷺ فرمود: «من لم یؤمن بشفاعتی فلا اناله الله شفاعتی<sup>۱</sup>؛ هر که به شفاعت من ایمان نداشته باشد، خداوند شفاعتم را به او نرساند».

نیز طبرسی گفته است: «این حدیث را امت پذیرفته اند»<sup>۲</sup>.

دکتر غامدی گفت: «به روایات نگاه مکن، بلکه به سخنان علما نگاه کن، زیرا چه بسا آنان روایتی را نقل می کنند و آن را نمی پذیرند».

در پاسخ گفتم: «من سخن حلبی را برای نقل کردم. آیا نگفت: «احدی از علما در درستی آن مناقشه نکرده است؟»

دکتر غامدی گفت: «آیا حلبی پیش از حدیث، سخنی را نقل کرده است؟»

گفتم: این، سخن حلبی پیش از این حدیث می باشد که گفته است: «برای شفاعت نزد ما دلیلی وجود دارد، زیرا که امت بر ثبوت شفاعت برای رسول اکرم ﷺ اجماع دارند و این اجماع تا زمان پیدایش معتزله و فتوای به اینکه شفاعت موجب اسقاط مجازات می شود، ادامه داشت. از این رو، باید شفاعت را یک حقیقت بدانیم، زیرا این اجماع پیش از پیدایش طایفه معتزله وجود داشته است.

بر اثبات این سخن روایتی دلالت دارد که محدثان شیعه و اصحاب حدیث نقل کرده اند و احدی از علما در درستی آن نزاع نکرده است. آن روایت، این سخن پیامبر ﷺ است که فرمود: «من شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره از امتم، ذخیره کردم». نیز فرمود: «من لوای ممدود [= گسترده] دارم». همچنین فرمود: «من

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۶۶.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۴.



حوض مورد و مقام محمود دارم»<sup>۱</sup>.

دکتر غامدی گفت: «از این موضوع بگذریم!»

گفتم: این داستان ثابت شد که شیعه به شفاعت پیامبر ﷺ برای صاحبان گناهان کبیره ایمان دارند؟

دکتر غامدی گفت: «من ان شاء الله مراجعه و تصحیح می‌کنم».

سپس گفت: «اگر چیز دیگری داری بگو».

گفتم: شما مسئله ازدواج آقای خمینی را با دختر خردسال نقل کرده‌اید.

دکتر غامدی گفت: «من این داستان را از زبان یک شخص شیعی نقل کرده‌ام».

گفتم: اگر این شخص شیعی است، من نخستین کسی هستم که او را لعن

می‌کنم و می‌گویم: خداوند او را به شمار همه ذره‌های جهان لعنت کند.

دکتر عزیزا! بارها برای گفتم که نویسنده کتاب *ثم للتاریخ شیعی* نبوده است

و این کتاب، آکنده از تهمت‌ها و دروغ‌ها و سخنان بیهوده است و نویسنده موهوم

آن، یعنی سید حسین موسوی را احدی از علمای شیعه و سنی نمی‌شناسد و

دلایلی وجود دارد که به دروغ‌گویی او گواهی می‌دهد. از باب نمونه، وی از

اصطلاحات مشهور شیعی که حتی کودکان شیعه هم آن‌ها را می‌دانند، ناآگاه

است و به همین دلیل، می‌بینی که از شیوخ به سادات تعبیر می‌کند و حال آنکه

شیعیان به شیخ، سید نمی‌گویند، بلکه شیخ می‌گویند و از نگاه آنان، سید به

کسی گفته می‌شود که از فرزندان رسول خدا ﷺ باشد.

همچنین، او می‌گوید: من کتاب کافی را نزد آقای خوئی خواندم.

در حالی که برکسی پوشیده نیست که کتاب کافی از کتاب‌های درسی نیست، تا آقای خویی به تدریس آن پردازد، زیرا این کتاب، یک کتاب روایی است که به تدریس نیاز ندارد و چنین برمی آید، که نویسنده موهوم، به این موضوع آگاه نبوده و به این مسئله توجه نداشته است.

او در صفحه ۱۰۴ از کتابش می گوید: «در دیداری که از هند داشتیم، با سید دلدار علی دیدار داشتیم و او نسخه‌ای از کتاب خود اساس الاصول را به من داد...».

سپس در صفحه‌های دیگر این کتاب می گوید: من با آقای خمینی، خویی و سیستانی دیدار کردم.

شایان توجه است که سید دلدار نقوی در سال ۱۲۳۵ درگذشته است. روشن است، کسی که با آقای دلدار نقوی ملاقات می کند و سپس با آقای خویی دیدار می نماید، برای دیدار با این دو شخص باید بیش از دو بیست سال عمر کند<sup>۱</sup>.

۱. نویسنده این کتاب، از احمد کسروی ستایش کرده و گفته است: «همان گونه که آنان پیش از او، سید احمد کسروی را کشتند و این زمانی بود که وی براثت خویش از این انحراف را اعلان کرد و خواست روش شیعی را تصحیح کند؛ اما بند از بندش جدا کردند». (لله ثم للتاریخ، ص ۸).

این، در حالی است که کسروی شخصی مرتد بود و پیامبر ﷺ را مسخره می کرد، زیرا چنین گفت: «مسلمانان چنین پنداشته اند که خداوند انسانی برانگیخت و توسط جبرئیل به او وحی کرد و از او معجزه می خواستند و اگر وی معجزه را می آورد، ادعای او را می پذیرفتند، و گرنه دست رد به سینه او می زدند. این پندار از اساس باطل است و از نابخردی سرچشمه گرفته است». (حول الاسلام، ص ۹).

کسروی خاتمیت پیامبر ﷺ را انکار کرده و گفته است: «مسلمانان ادعا کرده اند که نبوت با رسالت محمد پایان یافته است و این، ناآگاهی رسواکننده است و در واقع آنان قدرت خدا را انکار کرده اند که نمی تواند پس از او پیامبری را بفرستد». (همان، ص ۱۱).

می‌گویم: به احتمال زیاد، این کتاب، از ساخته‌های شیخ عثمان خمیس است، زیرا هرکسی که آثار عثمان خمیس را خوانده و مطالعه کرده باشد، حدس می‌زند که این گونه نگارش، به اسلوب او بسیار نزدیک است.

دکتر غامدی گفت: «نه، نه. عثمان خمیس در همین اواخر پیدا شده، در حالی که این کتاب چندین سال پیش و حتی بیست سال پیش از او تألیف شده است». گفتم: این کتاب، پنج سال پیش در سعودی چاپ شده است و دو ماه پس از انتشارش وارد ایران شد و ما آن را خواندیم و پیش از این سال‌ها، نامی از این کتاب نشنیده بودیم.

دکتر غامدی گفت: «اگر شیعه این داستان را تکذیب کند، من نیز به زودی در چاپ‌های بعدی، آن را از کتابم حذف خواهم کرد».

گفتم: ای دکتر، من برای اولین بار تورا در خانۀ ملاقات کردم و گفتم که من شب گذشته با شیخ محمد بن جمیل بن زینودیدار کردم و او از استادان بزرگ و استاد دارالحدیث در مکه مکرمه است و میان من و او پیرامون همین کتاب، گفتگویی صورت گرفت و من به او گفتم: این کتاب از تألیفات شیعه نیست و من به او یادآوری کردم: در صفحه ۳۴ این کتاب، روایاتی از کتاب من لایحضره الفقیه در مسئله ازدواج موقت نقل شده است<sup>۱</sup>.

او به همهٔ مسلمانان شیعه و سنی با این سخن خود توهین کرده است: «ما همگی می‌دانیم که مسلمانان امروز، چه شیعه چه سنی از پست‌ترین و خوارترین مردم‌اند». (همان، ص ۶۳).

۱. نویسندهٔ کتاب *ثم للتاریخ* در صفحه ۳۴ این کتاب، سخن امام صادق علیه السلام را نقل کرده که فرموده است: «ازدواج موقت، دین من و دین پدرانم است و هر که بدان عمل کند، به دین ما عمل کرده است و هر که آن را انکار کند، دین ما را انکار کرده است و به غیر دین ما اعتقاد پیدا

به شیخ محمد بن جمیل گفتم: این روایاتی را که وی از الفقیه روایت کرده، همگی کذب است و این گونه روایات، نه در الفقیه وجود دارد و نه در الوسائل و نه در البحار. شیخ محمد بن جمیل زینو گفت: چگونه ممکن است روایاتی را از کتاب های شما نقل کند که نزد شما نباشد؟

گفتم: اگر یکی از این برادرانی که در این جلسه حضور دارند، وجود این روایات را در کتاب های چهارگانه شیعه، یا در الوسائل و البحار اثبات کند، من از مذهب شیعه برمی گردم و وهابی می شوم.

دکتر غامدی گفت: «در مقابل شخص شیعی می گویند: سنی؛ نه وهابی. آیا مذهب صحابه، مذهب وهابی است؟»

در پاسخ گفتم: ای دکتر، در نخستین لحظه ورودم به منزل شیخ محمد زینو، نخستین پرسش او از من این بود: چرا ما را وهابی می نامند، با اینکه ما از پیروان محمد بن عبدالوهاب هستیم. از این رو، شایسته است که ما را محمدیه بنامند نه وهابیه؟ گفتم: شاید از این باب باشد که وهاب از نام های خداوند تعالی است. بنابراین، شما را به نام خدا نامیده اند. نشانه خوشحالی آرامش در چهره او پیدا شد و گفت: بَارِكُ اللهُ فِيكَ! بَارِكُ اللهُ وَبِرَادِرِ جَابِرٍ وَبِرَادِرِ مُحَمَّدٍ - از شاگردان شما - در آن جلسه حضور داشتند.

دکتر گفت: «اختلاف میان شیعه و سنی است، نه میان شیعه و وهابیت، زیرا وهابیت گروهی است که تنها پیش از دویست سال پدید آمد، در حالی که اختلاف میان شیعه و سنی، پیش از هزار سال وجود داشته است.

---

کرده است». (من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۶۶). این روایت و روایات دیگری که نقل کرده است، نه در الفقیه وجود دارد، نه در التهذیب، نه در الکافی، نه در الوسائل و نه در المستدرک.

آقای مبلغی گفت: بیشتر شبهات ضدّ شیعه از سوی وهابیت مطرح می‌شود.

دکتر غامدی گفت: «سرسخت‌ترین مخالفان شیعه، حنفیان‌اند».

گفتم: ای دکتر، شما در سال گذشته با پنجاه نفر از علمای اهل سنت ایران در هتل «الجماد النقاء» در حضور دکتر زمانی دیدار کردید و نود درصد از این علما از حنفیان بودند و پیش روی شما گفتند: ما با شیعیان در ایران با کمال دوستی و برادری زندگی می‌کنیم و میان ما و شیعه هیچ‌گونه اختلافی وجود ندارد. آنان به تو گفتند: ما در آنجا در مدارس و حوزه‌های علمیه تدریس می‌کنیم و نماز جمعه و جماعت برگزار می‌نماییم.

توبه آنان گفتی: «ما شنیده‌ایم که در ایران میان شیعه و سنی اختلافات بسیاری است. آیا آنان به شما اجازه می‌دهند که در دانشگاه‌ها و مدارس تدریس کنید و نمازهای جمعه و جماعت برگزار نمایید؟»

برخی از علما به شما کارت تدریس نشان دادند که ثابت می‌کرد، آن‌ها در دانشگاه‌ها و مدارس تدریس می‌کنند و یکی از آن‌ها به شما گفت: من خطیب جمعه هستم و دیگری گفت: من مدرّس حوزه‌ام و جناب عالی از سخنان آنان شگفت‌زده شدی!

پرسش درباره وجود مساجد اهل سنت در تهران

دکتر گفت: «جمعیت تهران چند میلیون نفر است؟»

آقای مبلغی گفت: پنج میلیون نفر.

دکتر گفت: «چند نفر سنی در تهران‌اند؟»

گفتم: حدود سیصد نفر.

دکتر گفت: «آیا آن‌ها مسجدی در تهران دارند؟»

گفتم: جمعیت شیعه در مدینه چند نفر است؟

دکتر گفت: «پنج هزار نفر».

گفتم: بلکه بیش از ده هزار نفرند و آیا آنان مسجدی در مدینه دارند؟

دکتر گفت: «شیعه نماز جماعت را تنها پشت سرمهدی (عج) درست می‌دانند

و زمانی که مهدی خروج کند، ما هم مسجدی را ان شاء الله برای آن‌ها می‌سازیم»<sup>۱</sup>.

گفتم: ما نیز وقتی مهدی اهل سنت زاده شد، به آن‌ها اجازه می‌دهیم که

مسجدی در تهران بسازند.

دکتر گفت: «شیعه نماز جماعت نمی‌خوانند، زیرا نماز را تنها پشت سر امام

معصوم جایز می‌دانند».

گفتم: ای دکتر، این خرافات و هبابی چیست؟ شأن تو بالاتر از این سخنان یاوه است.

دکتر گفت: «آیا شما مساجدی در تهران دارید؟»

گفتم: بیش از هزار مسجد در تهران وجود دارد که شیعیان در آن‌ها نماز می‌گزارند.

دکتر در چاپ دوم کتاب خود گفتگوی آرام عذرخواهی می‌کند

دکتر گفت: «در چاپ دوم کتاب گفتگوی آرام نوشته‌ام: «از استاد ابومهدی برای

انتشار این کتاب پوزش می‌خواهم و از آوردن سخنان رنج‌آوری که در این جزوه

آمده است عذرخواهی می‌کنم، سخنانی که بسیاری از آن‌ها را در چاپ دوم

۱. از یکی از استادانم شنیدم که در زمان آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه، شخصی از سوی شاه ایران

نزد او آمد و گفت: علمای اهل سنت از من خواسته‌اند که به آن‌ها اجازه ساخت مسجدی را

در تهران بدهم. در این باره چه می‌گویی؟

آیه الله بروجردی پاسخ داد: تهران پایتخت شیعه در جهان است، همان‌گونه که مکه پایتخت

اهل سنت است. بنابراین، هر زمان که آنان اجازه دهند که برای شیعه مسجدی در مکه

ساخته شود، ما هم به آنان اجازه می‌دهیم که مسجدی برای اهل سنت در تهران بسازند.

نیاوردم و امیدوارم در چاپ‌های بعدی آنچه را که از دست رفته است جبران کنم.<sup>۱</sup> از این‌رو، انتقادهایی که از این کتاب داری به من بده، تا آن‌ها را در چاپ‌های بعدی جبران کنم، زیرا کسی به جز رسول خدا ﷺ معصوم نیست».

گفتم: من در همین خانه شما در ماه رمضان سال گذشته حضور یافتم و آقایان هادوی و گلزاده همراه من بودند و به ما گفتی: می‌خواهم نامه‌هایی را که میان ما رد و بدل شده است چاپ کنم. از این‌رو، من در همان زمان گفتم: صلاح نیست که این نامه‌ها را چاپ کنی، زیرا آنچه را گفتگوی آرام نام نهاده‌ای، گفتگوی آرام نیست، بلکه گفتگویی افراط‌گرایانه و تشنج‌آفرین است. همچنین بسیاری از سخنانم را که نقل کرده‌ای، تحریف نموده‌ای.

دکتر گفت: «واژه تحریف، واژه‌ای سنگین و حتی دشوار است».

گفتم: شما از واژه تحریف چه برداشتی دارید؟

دکتر گفت: «یعنی اینکه من از روی عمد عبارتی را به جای عبارتی گذاشته‌ام».

گفتم: مقصودم از تحریف، تغییر به معنای کلی آن است، یعنی افزودن چیزی، یا حذف آن یا جابه‌جایی آن.

چرا که شما گاه یک یا دو سطر از نامه نخست را که برای شما فرستادم، حذف کرده‌اید و این اصل عبارتی است که در نامه من به شما آمده است:

«ماذا تقول؟ فيما جرى على بعض الاصحاب من الحد، هل يوجب ذلك فسقهم ام لا؟ لماذا جرى الحد على بعضهم؟ ماذا تقول فيمن امر بقتل عثمان من الاصحاب او شرك في قتله؟ هل يحكم فيهم بانهم اجتهدوا و اخطاوا ولهم اجر واحد ام لا؟».

۱. حواژ هادی، ص ۵، چاپ دوم.

در حالی که شما در صفحه ۱۱ کتابت آورده‌ای: «ماذا تقول فيما جرى على بعض الاصحاب او شرك في قتله؟ هل يحكم فيهم بانهم اجتهدوا و اخطأوا ولهم اجر واحد ام لا؟»

می‌بینی که جناب عالی این عبارت میانی را حذف کرده‌ای:

«من الحدّ، هل يوجب ذلك فسقهم ام لا؟ لماذا جرى الحدّ على بعضهم؟ ماذا تقول فيمن امر بقتل عثمان من الاصحاب».

دکتر غامدی گفت: «سوگند به خدا من در حذف آن تعمّد نداشتم و در حذف آن چه فایده‌ای است؟»

به دکتر غامدی گفتم: تو در کتاب خود گفته‌ای: «این عین عبارت اوست [یعنی عبارت دکتر حسینی قزوینی]، در حالی که عین عبارت مرا نیاورده‌ای».

دکتر گفت: «من به خواست خداوند آن را اصلاح خواهم کرد».

گفتم: از طریق دورنگار برای شما نامه‌ای فرستادم و در آن برخی مطالب را نوشتم و از آن جمله این عبارت: «نامه شما موجب شد که در حدود پانصد ساعت در مجموعه‌های روایی بررسی و غور کنم» و شما این عبارت را در کتاب خود، منتشر کرده‌اید.

ای دکتر، من از شما ناراحتم، زیرا مطالبی که در نامه دورنگار بود، مطالبی بود میان ما و شما و انتشار آن با این کیفیت درست نبود و چنین کاری شایسته شما نبود.

دکتر گفت: «من در انتشار آن زیانی نمی‌بینم».

گفتم: روشن است، مقصود شما از انتشار این عبارت به طور ویژه، آن است که بگویی: فلان استاد دانشگاه پانصد ساعت از وقت خود را صرف کرده، در حالی که تنها پنجاه صفحه برایم نوشته است.

هر که کتاب شما را بخواند و این عبارت را بخواند، به من اعتراض می‌کند و



لب به سرزنش می‌گشاید.

همچنین من گفتم: من در یکی از دانشگاه‌ها تدریس می‌کنم و شما نوشته‌اید: او در هشت دانشگاه تدریس می‌کند.

ای دکتر، اگر به یاد بیاوری، در سال گذشته در جلسه‌ای با شماری از دکترها و استادان دانشگاه تهران حضور یافتم و شما به ما گفتید: - سخن شما ضبط شده و نزد من موجود است - علمای ما گفتگوی مرا با شما نمی‌پذیرند و مسئولان حکومت نیز رضایت ندارند و چنانچه حکومت بداند که من با شما استادان ایرانی گفتگو می‌کنم، بر من سخت می‌گیرند و مرا تحت فشار قرار می‌دهند.

آیا درست است که من سخنان شما را منتشر کنم؟  
چنانچه این سختی را انتشار دهم، آیا بر من اعتراض نمی‌کنی که این، سخن خصوصی میان من و تو بوده است و انتشار آن درست نیست؟

### دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام، نفاق است

به دکتر غامدی گفتم: تو در کتاب خود، در صفحه ۱۱۳، دو روایت از کافی نقل کرده‌ای:

روایت نخست: کلینی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده است که فرمود: «اگر شخصی از میان امت تمام عمرش در دنیا را به عبادت خداوند مقتدر و بزرگ پردازد و سپس خدا را در حالی دیدار کند که با اهل بیت من دشمن باشد، خداوند سینه او را تنها برای نفاق بگشاید!»<sup>۱</sup>

سپس گفته‌ای: «خدای اهل بیت را رحمت کند که چقدر تهمت از سوی این دروغگویان دیدند!»

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۴۶.

از سخنان به دست می‌آید که تو مضمون این روایت را قبول نداری! ای دکتر، مفاد این روایت آن است که دشمنی با اهل بیت علیهم السلام نفاق است و مضمون آن با قرآن همخوانی دارد؛ چه کمترین چیزی که آیه مودت<sup>۱</sup> بر آن دلالت دارد، آن است که محبت آنان جزء ایمان و جزء دین است و به همین دلیل، هر که محبت اهل بیت را انکار کند، قرآن را انکار کرده است.

دکتر گفت: «آیا این روایت، از نگاه شما صحیح است؟»

گفتم: اگر دلیلی بر ضعف این روایت داری، آن را بیان کن، زیرا ما تابع دلیل هستیم و آن را از شما می‌پذیریم.

دکتر زمانی گفت: به نظر من مضمون این روایت از نگاه دکتر، پذیرفته است و او باور دارد که دوستی اهل بیت جزء ایمان و دشمنی آنان جزء نفاق است. بنابراین، مضمون حدیث دروغ نیست.

### اهل بیت علیهم السلام حسابرسی مردم در روز رستاخیز را برعهده می‌گیرند

اما درباره مضمون روایت دوم، میان ما و شما اختلاف وجود دارد.

کلینی از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «الینا ایاب هذا الخلق و علینا حسابهم فما کان لهم من ذنب بینهم و بین الله عزّو جلّ حتمنا علی الله فی ترکه لنا فأجابنا الی ذلک و ما کان بینهم و بین الناس استوهبناه منهم و اجابوا الی ذلک و عوضهم الله عزّو جلّ؛ بازگشت کار این خلق به سوی ماست و حسابرسی آنان برعهده ماست. از این رو، اگر گناهی میان آنان و خداوند باشد [یعنی حق الله] از

۱. شوری (۴۲): ۲۳؛ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۱۶۲، ح ۱۶۷.

خداوند به طور جدی می‌خواهیم که آن را ببخشد و خداوند هم به ما پاسخ مثبت می‌دهد و اگر گناهی میان آنان و مردم باشد، از مردم می‌خواهیم که آن را ببخشند و آنان نیز به ما پاسخ مثبت می‌دهند و خداوند هم به آنان عوض می‌دهد».

دکتر غامدی گفت: «آیا شما باور دارید که اهل بیت مردم را حسابرسی می‌کنند؟»  
دکتر زمانی گفت: به نظر من، اگر شما بر مضمون حدیث نخست معترض نمی‌بودید و فقط به حدیث دوم اعتراض می‌کردید، بهتر و منصفانه‌تر بود.

دکتر غامدی گفت: «تردیدی نیست که محبت اهل بیت جزء دین است و هیچ مسلمانی نیست که اهل بیت را دوست نداشته باشد، لیکن آنان، بشر و مکلف‌اند و مورد حساب و مجازات قرار می‌گیرند.

این سخن که اهل بیت حسابرسی بشر را برعهده می‌گیرند، از نگاه ما خرافات است، زیرا خداوند مردم را حسابرسی می‌کند و حتی رسول خدا ﷺ همانند ما انسان است، زیرا خداوند می‌فرماید: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»<sup>۱</sup>؛ در حقیقت، بازگشت آنان به سوی ماست. آن‌گاه حساب آنان به عهده ماست».

در پاسخ گفتم: ما دلایل فراوانی داریم که خداوند کار حسابرسی مردم در روز قیامت را بر امامان علیهم‌السلام واگذار می‌کند، همان‌گونه که گرفتن جان‌ها را به فرشتگان واگذار کرده است، زیرا خداوند می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»<sup>۲</sup>؛ خداوند روح مردم را هنگام مرگ‌شان بازمی‌ستاند». سپس در آیه دیگری فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»<sup>۳</sup>؛ بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده،

۱. غاشیة (۸۸): ۲۵-۲۶.

۲. زمر (۳۹): ۴۲.

۳. سجده (۳۲): ۱۱.

جاننتان را می‌ستانند».

البته هیچ ناسازگاری میان این دو آیه نیست، زیرا که فرشته مرگ، جان‌ها را به فرمان خداوند می‌گیرد، نه مستقل از اراده خدا.

همچنین است نسبت به حسابرسی مردم، زیرا خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾؛ حساب آنان به عهده ماست. با وجود این، می‌توانیم از سنت نبوی استفاده کنیم که خداوند حسابرسی مردم را به شخص صالحی از اهل بیت پیامبرش واگذار می‌کند، یعنی این شخص از کسانی است که خداوند مودت ایشان را جزء دین قرار داده است و این، نه شگفت‌آور است، نه ناممکن و نه خرافی.

ما بر این باوریم که حسابرسی مردم بر عهده خداوند است، لیکن با دلایل صحیح نزد ما از طریق اهل بیت علیهم‌السلام ثابت شده است که خداوند حسابرسی مردم را به امامان علیهم‌السلام واگذار می‌کند و این هیچ اشکالی ندارد، زیرا این کار ایشان به فرمان خداوند است.

از جمله دلایلی که این معنا را ثابت می‌کند، روایتی از امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: «چون روز قیامت فرا رسد، خداوند حسابرسی شیعیان ما را به ما واگذارند». در روایت دیگری از آن حضرت آمده است: «چون خداوند مردم را در یک عرصه گرد آورد، حسابرسی شیعیان ما را به واپس افکند. می‌گوییم: پروردگار ما، اینان شیعیان ما هستند. خداوند می‌فرماید: «کار آنان را به شما واگذار کردم و شفاعت شما را درباره آن‌ها پذیرفتم»<sup>۱</sup>.

مادام که این موضوع، ناممکن نباشد، شما باید از دلایل ما درباره این ادعای ما بپرسید و زمانی که دلیل بر اثبات آن اقامه کردیم، شما در این دلیل بحث کنید و

۱. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، ص ۴۰۶، ح ۹۱۱؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۰.

نهایت چیزی که ممکن است دربارهٔ ما بگویید آن است که شما اجتهاد کردید و دچار خطا شدید.

دکتر غامدی گفت: «این اجتهادی است بسیار بزرگ. چگونه اجتهاد کردید که انسانی انسان‌ها را حسابرسی می‌کند، نه نوح، نه موسی، نه عیسی، نه ابراهیم و نه محمد ﷺ. با اینکه امامان [شما] اعتراف می‌کنند که خطا کارند و امام سجاد علیه السلام فراوان دربارهٔ گناهِش از خدا طلب مغفرت می‌کند. بنابراین، چگونه این انسان‌ها حسابرسی می‌کنند و این غلو است.»

گفتم: ای دکتر، شما باید دربارهٔ دلایل با روش درست بحث کنید. شما باید برای اثبات آن عقیده از این دلایل انتقاد کنید، لیکن حق ندارید با شتابزدگی بگویید: این خرافات است. اگر من به شما بگویم: نود درصد از عقاید اهل سنت خرافات است، آیا از من می‌پذیرید، یا اینکه می‌گویید: این سخن بی‌دلیل است و از من برای اثبات ادعایم، دلیل می‌خواهید؟

دکتر غامدی گفت: «قرآن به روشنی می‌گوید: تمامی انسان‌ها حسابرسی می‌شوند. آیا امامان جزئی از خداست تا خدا بگوید: من و امامان دوازده گانه خلق را حسابرسی می‌کنیم؟»

آقای مبلغی گفت: این سخن، کفر است. چه کسی چنین می‌گوید؟  
گفتم: ای دکتر، من می‌گویم: امامان به فرمان خداوند حسابرسی مردم را برعهده می‌گیرند. تو چه می‌گویی؟

دکتر گفت: «آیا امامان مورد حسابرسی قرار می‌گیرند؟ و چه کسی از آنان حسابرسی می‌کند؟»

در پاسخ گفتم: بی‌تردید، امامان علیهم السلام و پیامبران علیهم السلام از سوی خداوند مورد حسابرسی قرار می‌گیرند، بدین معنا که خداوند از امامان حسابرسی می‌کند و

امامان به فرمان خدا از مردم. همان گونه که گرفتن جان‌ها به دست خداوند متعال است، لیکن فرشته مرگ به فرمان خداوند جان‌ها را می‌گیرد. [در روایت آمده است که در پایان کار، جان فرشته مرگ به دست خداوند گرفته می‌شود].

همان گونه که احیای مردگان در اصل به دست خداست و اوست که زنده می‌کند و زنده و دائم الوجود است، لیکن با وجود این، حضرت عیسی علیه السلام که یک انسان است می‌گوید: «وَأُخِي الْمَوْتَى يَأْذِنُ اللَّهُ»؛ «مردگان را به فرمان خدا زنده می‌کنم».

آقای مبلغی گفت: می‌توان در تفسیر حسابرسی گفت: امامان علیهم السلام نزد خدا جایگاه بلند و شفاعتی پذیرفته دارند، به گونه‌ای که به دلیل همین مقبولیت و شفاعتی که در حسابرسی دخالت دارد، می‌شود حسابرسی را به آنان نسبت داد.

دکتر زمانی گفت: ممکن است مقصود از این عبارت: «آنان مردم را حسابرسی می‌کنند» آن باشد که آنان میزان و معیاری برای حسابرسی مردم‌اند.

نیز می‌توان گفت، همان گونه که دکتر ابومهدی گفت: مراد از «انهم يحاسبون الناس حساباً» حسابرسی حقیقی باشد، لیکن به فرمان و تفویض خداوند.

دکتر زمانی: در اینجا یک پرسش مهم مطرح است و آن این است که اگر کسی باور داشته باشد که غیر از خدا، یکی از مردم در روز رستاخیز انسان‌ها را حسابرسی می‌کند، آیا این باور با توحید همخوانی دارد؟

به طور طبیعی اگر کسی باور داشته باشد که یکی از افراد بشر، خودش و بدون فرمان خدا مردم را محاسبه می‌کند، شرک است.

اما اگر باورش این باشد که به فرمان خدا و تفویض او این محاسبه را انجام می‌دهد - چه این اعتقاد درست باشد چه نادرست - مشرک نخواهد بود.

دکتر غامدی گفت: «نمی‌گوییم شرک است، بلکه می‌گوییم: این باور که امامان به جای خداوند حسابرسی می‌کنند، شرک است».

گفتم: ای دکتر، ما ادعا نکردیم که امامان به جای پروردگار جهانیان حسابرسی می‌کنند و چه کسی این سخن را می‌گوید؟ حتی تمامی کسانی که چنین گفته‌اند، هدفشان آن است که امامان علیهم‌السلام در انجام دادن محاسبه از خداوند اجازه دارند.

غامدی گفت: «این سخن خرافات است و نیاز به دلیل دارد».

دکتر زمانی گفت: این سخن شما خوب است، این نیاز به دلیل دارد.

آیا تاکنون از یک عالم شیعی پرسیده‌اید که دلیل شما بر اثبات این عقیده چیست؟

دکتر غامدی گفت: «ما به دنبال نصوص و روایات می‌گردیم، نه به دنبال عقیده شیعه [و علمای شیعه]».

### علی علیه‌السلام تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ

این بحث جزء گفتگونبود، لیکن در اینجا به دلیل وجود فایده‌ای آن را می‌افزاییم و می‌گوییم: می‌توان برای اثبات عقیده پیش‌گفته [= امامان علیهم‌السلام از مردم حسابرسی می‌کنند] به روایتی استدلال کرد که می‌گوید: علی تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ است.

چنان‌که قاضی عیاض در بخش پیش‌گویی‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفته است: «آن حضرت از فرمانروایی بنی‌امیه و کشته شدن علی علیه‌السلام خبر داد و اینکه بدبخت‌ترین این امت، محاسن علی علیه‌السلام را از خون سرش رنگین می‌کند و او تقسیم‌کننده دوزخ است. دوستانش را به بهشت می‌برد و دشمنانش را به دوزخ»<sup>۱</sup>.

۱. قاضی عیاض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۳۳۸.

ابن اثیر گفته است: «در حدیثی از علی علیه السلام آمده است: منم تقسیم کننده دوزخ»<sup>۱</sup>.  
 زمخشری در غریب الحدیث، نزدیک به چیزی را گفته که ابن اثیر آن را بیان کرده  
 است.<sup>۲</sup>

همچنین این حدیث از زبیدی<sup>۳</sup> و ابن منظور<sup>۴</sup> نقل شده است.

ابن حجر مکی گفته است: «دار قطنی روایت کرده است: علی علیه السلام به شش نفری که عمر شوری را میان آنان قرار داد، سخن بلندی گفت که برخی از آن از این قرار است: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جزمین هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفته باشد: ای علی، تویی تقسیم کننده دوزخ و بهشت در روز رستاخیز؟ آنان گفتند: بارخدا، خیر. معنای این سخن، همان چیزی است که دیگران از علی الرضا علیه السلام روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: تویی تقسیم کننده بهشت و دوزخ، زیرا در روز رستاخیز به دوزخ می گویی: این برای من است و این برای تو»<sup>۵</sup>.

گنجی شافعی گفته است: «اگر گویند: سند این حدیث ضعیف است». در پاسخ می گویم: محمد بن منصور طوسی گفته است: ما نزد احمد بن حنبل بودیم. مردی به او گفت: درباره حدیثی که می گوید: علی علیه السلام گفته است: «منم تقسیم کننده دوزخ» چه می گویی؟ احمد گفت: شما چه چیز این حدیث را انکار می کنید؟!

۱. ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث والاثار، ج ۴، ص ۵۴، ماده قسم.

۲. زمخشری، جارا لله، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۱۹۵، ماده قسم.

۳. زبیدی، تاج العروس، ج ۱۷، ص ۵۶۹.

۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۷۹.

۵. هیشمی، ابن حجر، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۳۶۹.



آیا برای ما روایت نشده است که پیامبر ﷺ به علی ع فرمود: «جز مؤمنان را دوست نمی‌دارد و جز منافقان را دشمن؟» گفتیم: آری. او گفت: منافقان کجاست؟ گفتیم: در دوزخ. او گفت: پس علی ع تقسیم‌کننده دوزخ است! <sup>۱</sup>.

این حدیث را ابویعلیٰ حنبلی <sup>۲</sup> و دیگران با عبارات‌هایی گوناگون روایت کرده‌اند <sup>۳</sup>. نیز آن را آنچه در منابع اهل سنت با همین مضمون آمده است تأیید می‌کند. خطیب از انس بن مالک روایت کرده است که گفت: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: بر صراط مانعی وجود دارد که عبور از آن، تنها با گرفتن پروانه عبور از علی بن ابی طالب ع امکان‌پذیر است» <sup>۴</sup>.

از ابن عباس روایت شده است که گفت: «خدمت پیامبر ﷺ عرض کردم: ای رسول خدا، آیا برای آتش دوزخ پروانه عبور است؟ فرمود: آری. عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: دوستی علی بن ابی طالب» <sup>۵</sup>.

ابن حجر مکی گفته است: «از ابوبکر بن ابی قحافه روایت شده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: احدی نمی‌تواند از صراط عبور کند، جز کسی که علی ع برای او پروانه عبور بنویسد» <sup>۶</sup>.

همچنین در تفسیر آیه ﴿الْقِيَامَ فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾؛ [به آن دو خطاب می‌شود:]

۱. گنجی شافعی، محمد بن یوسف، کفایة الطالب، ص ۷۲.

۲. ابویعلیٰ حنبلی، طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳. رک: ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۱.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۵۷.

۵. همان، ج ۳، ص ۱۶۱.

۶. ابن حجر، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۳۶۹.

«هر کافر سرسختی را در جهنم فرو افکنید»، آمده است:

از حافظ حسکانی، از ابوسعید خدری نقل شده است که گفت:  
 «رسول خدا ﷺ فرمود: چون روز رستاخیز فرا رسد، خداوند به محمد و علی  
 می فرماید: کسانی را که شما را دوست دارند به بهشت ببرید و کسانی را که شما را  
 دشمن می دارند به جهنم. پس علی علیه السلام در کنار جهنم می نشیند و به آن می گوید:  
 این برای من است و این برای تو و این همان سخن خداوند است که فرمود: ﴿الْقِيَا  
 فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾<sup>۱</sup>.

این روایت را خوارزمی در جامع مسانید ابی حنیفه<sup>۲</sup> روایت کرده و در حاشیه مناقب  
 علی بن ابی طالب<sup>۳</sup>، از ابن مردویه نیز آمده است.

کلابی با اسنادش از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت:  
 «رسول خدا ﷺ فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، خداوند خجسته و بلند مرتبه به  
 من و علی می فرماید: کسی را که شما را دشمن می دارد، در آتش افکنید و کسی را  
 که شما را دوست دارد، به بهشت ببرید» و این همان سخن خداوند است: ﴿الْقِيَا  
 فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾<sup>۴</sup>.

نزدیک به این حدیث را قندوزی در ینابیع المودة<sup>۵</sup>، باب پانزدهم، از فرائد السمطين<sup>۶</sup>

۱. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۶۴.

۲. خوارزمی، جامع مسانید ابی حنیفه، ج ۲، ص ۲۸۴.

۳. ابن مردویه، احمد بن موسی، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۳۲۵.

۴. کلابی، علی، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۴۲۷.

۵. قندوزی، سلیمان، ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۵۱.

۶. جوینی شافعی، ابراهیم، فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۷۶.

روایت کرده است.

همچنین یکی از دلایلی که حدیث «علی قسیم النار و الجنة» را تأیید می‌کند، آن است که مخالفان آن حضرت، حدیثی دروغین را ساخته‌اند و آن این است: «ابوبکر قسیم النار و الجنة» و با این حدیث خواسته‌اند که با حدیث بلندآوازه‌ای مقابله کنند که شیعه بدان استناد می‌کنند و این جعل، یکی از نشانه‌های درست بودن حدیث شیعه و ثبوت آن است، زیرا اگر این حدیث درست نبود، برخی ناگزیر نمی‌شدند که در مقابل آن حدیث جعل کنند.

در ساختگی بودن حدیث پیش گفته درباره ابوبکر، تردیدی وجود ندارد ابن حبان گفته است: «احمد بن حسن بن قاسم، شیخ کوفی - که حدیث جعل می‌کرد و به ثقات نسبت می‌داد - از ابن عباس روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «چون روز قیامت شود، بانگ زنده‌ای از زیر عرش بانگ زند: هان، اصحاب محمد ﷺ را بیاورید. از این رو، ابوبکر و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب را بیاورند. پیامبر گفت: به ابوبکر گویند: بر در بهشت بایست و با رحمت خداوند هر که را می‌خواهی به بهشت ببر و هر که را می‌خواهی با علم خداوند از آن دفع کن...».

سپس ابن حبان گفته است: «این حدیث، ساختگی و بی‌اساس است»<sup>۱</sup>.

\*\*\*\*\*

اینک برمی‌گردیم که گفتگوی مان با دکتر غامدی درباره حسابرسی امامان علیهم‌السلام از مردم در روز قیامت را کامل کنیم. دکتر زمانی گفت: ثابت شد که تاکنون درباره این موضوع، نه از کسی

۱. ابن حبان، محمد، المجروحین، ج ۱، ص ۱۴۵.

پرسیده‌اید و نه کتابی را خوانده‌اید.

### قائل شدن به ضعف سند از خرافات دانستن آن بهتر است

پس از آنکه ثابت کردیم مسئله حسابرسی امامان علیهم‌السلام از مردم، خرافات نیست، آن‌گونه که دکترم می‌گویید، بلکه ممکن است خداوند حسابرسی مردم را به امامان علیهم‌السلام تفویض کند، گفتیم:

ای دکتر، من نمی‌دانم، آیا این روایتی را که بر آن استناد کرده‌اید، بدون تحقیق در صحت آن، از کتاب دکتر سالوس گرفتید یا از کتاب دکتر قفاری؟ من بر این باورم که شما این روایت را از کتاب کافی نگرفته‌اید، زیرا در حاشیه این صفحه از کتاب کافی آمده است: «در سند این حدیث، سهل بن زیاد قرار دارد که در حدیث ضعیف است و مورد اعتماد نیست و احمد بن محمد بن عیسی به غلو و دروغ او گواهی داد و او را از قم بیرون کرد و به ری فرستاد و او در این شهر سکونت می‌کرد. علامه این مطلب را در قسم دوم الخلاصه که برای راویان ضعیف مهیا نموده، نقل کرده است»<sup>۱</sup>.

به علاوه در سند این روایت، ابن سنان قرار دارد و او همان محمد بن سنان است که در کتاب‌های رجال وی را تضعیف کرده‌اند.

نجاشی گفته است: «او شخصی بسیار ضعیف است که نمی‌شود به وی اعتماد کرد و به آنچه وی به تنهایی روایت کرده باشد، توجه نمی‌شود. صفوان گفته است: ابن سنان بارها کوشید که افراط کند، لیکن ما با او سخن گفتیم، تا اینکه از نگاه معنا ثابت باقی ماند و این نشانه‌اشفتگی است که بوده و برطرف شده است. محمد بن سنان در سال ۲۲۰ درگذشت»<sup>۲</sup>.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۱۶۲، تصحیح و تعلیق علی‌اکبر غفاری.

۲. نجاشی، الرجال، ص ۳۲۸، ش ۸۸۸.

شیخ طوسی گفته است: «محمد بن سنان کتابی دارد که مورد انتقاد قرار گرفته و تضعیف شده است»<sup>۱</sup>.

او در کتاب الرجال دربارهٔ اصحاب امام رضا علیه السلام گفته است: «محمد بن سنان ضعیف است»<sup>۲</sup>.

او در التهذیب گفته است: «محمد بن سنان: مورد انتقاد قرار گرفته و بسیار ضعیف است و آنچه را که او به تنهایی روایت کند و دیگری در آن شرکت نداشته باشد، بدان عمل نمی‌شود»<sup>۳</sup>.

کشی گفته است: «فضل در یکی از کتاب‌هایش آورده است: یکی از دروغگویان بنام، ابن سنان است و بندهٔ خدا نیست»<sup>۴</sup>.

ابن غضائری گفته است: «محمد بن سنان ابو جعفر همدانی: وابستهٔ آنان است و این درست‌ترین چیزی است که به وی نسبت داده می‌شود. او ضعیف و غالی است و حدیث می‌ساخته و به وی توجه نمی‌شود»<sup>۵</sup>.

شیخ مفید گفته است: «محمد بن سنان مورد انتقاد قرار گرفته و علما در متهم بودن و ضعف او اختلاف ندارند و کسی که وضعیت او چنین باشد، به روایت او در دین عمل نمی‌شود»<sup>۶</sup>.

۱. طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، ص ۴۰۶، ش ۶۲۰.

۲. همو، الرجال، ص ۳۶۴، ش ۷.

۳. همو، التهذیب، ج ۷، ص ۳۶۱، ح ۱۴۶۴، باب المهور و الاجور.

۴. کشی، الرجال، ج ۱، ص ۵۰۷، ش ۹۷۹.

۵. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۹۲.

۶. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، جوابات اهل الموصل، ص ۲۰؛ الرسالة العددية که در

آیه الله خویی گفته است: «اگر نبود که ابن عقده، نجاشی، شیخ [طوسی]، شیخ مفید و ابن غضائری او را تضعیف کرده اند و فضل بن شاذان او را از دروغگویان برشمرده است، به طور حتم به روایات او عمل می شد، لیکن تضعیف این بزرگان، ما را از اعتماد به او [یعنی محمد بن سنان] و عمل به روایاتش باز می دارد و به همین دلیل، نمی توان بر توثیق او از سوی شیخ مفید اعتماد کرد. شیخ مفید او را از کسانی برشمرده که نص بر امامت امام رضا علیه السلام از سوی پدرش را روایت کرده و از خواص و ثقات آن حضرت و اهل تقوا و دانش و فقه از شیعیان او بوده است. الارشاد، باب ذکر الامام القائم بعد ابی الحسن علیه السلام من ولده»<sup>۱</sup>.

بنابراین، روایتی که از دیدگاه ما صحیح نیست، چگونه می توانید بر ضد شیعه بدان استدلال کنید و بر آن ترتیب اثر دهید؟ آیا این خطایی در روش درست نیست؟ دکتر غامدی گفت: «اکنون سخن من ثابت شد که این گروه بر امامان اهل بیت دروغ بسته اند و حدیثی را که ایشان نگفته اند، به آنان نسبت داده اند».

گفتم: ای دکتر، موضوع آن گونه که گفتید نیست، شما ستم کردید؛ زیرا چیزی را گفتید که در سند آن تحقیق نکرده اید و فرق بسیار است میان روایت ضعیف و روایت دروغ و جعلی. البته، با صرف نظر از اینکه مضمون این روایت با استناد به روایات دیگر، نزد شیعه ثابت است.

بنابراین، چنانچه ما روایت ضعیفی را از مجمع الزوائد هیشمی، یا از معجم طبرانی بیان کنیم که در بردارنده اعتقاد معینی باشد و سپس اهل سنت را مورد حمله قرار دهیم، شما چه می گوئید؟ آیا از نگاه روش علمی این کار، درست است؟

المصنفات شیخ مفید، ص ۹، چاپ شده است؛ خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۱۶۸.

۱. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۱۶۰-۱۶۹.

بگذریم از اینکه روایتی را که شما بدان استناد کردید، در جلد هشتم کتاب کافی است که به نام الروضة یاد می‌شود و میان علمای شیعه اختلاف است که آیا این کتاب از آن کلینی است یا نه؟

سپس گفتم: ای دکتر، اگر کسی ادعا کند که انسانی مردگان را زنده می‌کند و دیگری ادعا کند که انسانی مردم را حسابرسی می‌کند، کدام یک از این دو ادعا بزرگ‌تر است؟

دکتر غامدی گفت: «خداوند برای پیامبران، نشانه‌ها و معجزه‌هایی قرار داده است؛ اما دیگران ادعایشان دروغ است».

در پاسخ او گفتم: ابن تیمیه این سخن را تصدیق می‌کند و می‌گوید: شماری از اولیاء قادرند که مردگان را زنده کنند.

### ابن تیمیه و احیای مردگان توسط غیر انبیاء

این بحث نیز خارج از گفتگوی [ی من با دکتر غامدی] است و در اینجا، آن را به دلیل فایده‌ای که دارد، ثبت می‌کنم تا ثابت شود که مسئله احیای مردگان یا تصرف تکوینی در اشیا، اموری است که از نگاه عقلی ناممکن نیست و اختصاص به انبیاء ندارد و حتی ابن تیمیه نیز بدان اعتقاد دارد:

ابن تیمیه گفته است: «گاه احیای مردگان به دست پیروان انبیاء علیهم‌السلام انجام می‌شود، همان‌گونه که برای گروهی از این امت و از پیروان عیسی علیه‌السلام اتفاق افتاد، زیرا این گروه می‌گویند: ما به این دلیل مردگان را به دست مان احیا می‌کنیم که از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا مسیح علیه‌السلام پیروی می‌کنیم و برائرایمان ما به آنان و اعتقاد ما به ایشان، خداوند به دست ما مردگان را زنده کرد»<sup>۱</sup>.

۱. ابن تیمیه، کتاب النبوات، ص ۲۱۳.

نیز ابن تیمیه گفته است: «تردیدی نیست که خداوند پیامبران را به ویژگی‌هایی اختصاص داد که برای دیگران یافت نمی‌شود و تردیدی نیست که برخی از معجزات آنان را دیگران نمی‌توانند بیاورند و حتی یک پیامبر معجزه‌هایی دارد که دیگران نمی‌توانند این معجزه‌ها را بیاورند؛ نظیر عصا و دست موسی و شکافتن دریا که غیر موسی نمی‌تواند آن را بیاورد و همانند شق القمر، قرآن، جاری کردن آب از میان انگشتان و امثال آن از معجزاتی که فقط از میان انبیاء برای محمد ﷺ بود و همانند ناقه صالح که مانند آن برای دیگران نبوده است، یعنی بیرون آمدن ناقه از زمین. برخلاف زنده کردن مردگان که بسیاری از پیامبران و حتی برخی از صالحان در آن شرکت کرده‌اند»<sup>۱</sup>.

نیز همو گفته است: «بزرگ‌ترین معجزه مسیح عليه السلام احیای مردگان است و این معجزه‌ای است که دیگر انبیاء هم در آن شرکت کرده‌اند؛ نظیر الیاس و دیگران. اهل کتاب نیز در کتاب‌هایشان آمده است که خداوند به دست افرادی غیر از مسیح نیز مردگان را زنده کرد»<sup>۲</sup>.

نیز ابن تیمیه گفته است: «ما خودمان احساس نمی‌کنیم که از شفا دادن کور، پیس، احیای مردگان و امثال این امور ناتوان باشیم»<sup>۳</sup>.

### مردی از قبیله نخع الاغش را زنده کرد

ابن تیمیه گفته است: «مردی از نخع، الاغی داشت که در راه مُرد و یاران آن مرد به وی گفتند: بیا که کالای تو را بر بارهایمان تقسیم کنیم. وی به آنان گفت: اندکی

۱. همان، ص ۲۱۸.

۲. ابن تیمیه، الجواب الصحيح، ج ۴، ص ۱۷.

۳. همو، کتاب النبوات، ص ۳۲.



به من مهلت دهید. سپس وضو گرفت و وضوی نیکو گرفت و دو رکعت نماز گزارد و در پیشگاه خدا دعا کرد و در نتیجه، خداوند الاغ او را زنده کرد و او کالایش بر آن بار کرد»<sup>۱</sup>.

### صلة بن اشیم اسبش را احیا کرد

«صلة بن اشیم که در جنگ بود، اسبش مرد، عرضه داشت: خداوندا برای آفریده بر من منّتی قرار مده و در پیشگاه خدا دعا کرد و خدا هم اسب او را زنده کرد و چون به خانه اش رسید، گفت: ای پسر عزیزم، زین اسب را برگیر، زیرا عاریه است. پسرش زین آن را برگرفت و اسب مُرد»<sup>۲</sup>.

\*\*\*\*\*

اینک به گفتگویمان با دکتر غامدی بازمی گردیم.

گفتم: ای برادر عزیز، اگر کسی بر این باور باشد که این افراد بدون فرمان خدا، مردگان را زنده می کنند، این شرک است، لیکن چنانچه بر این باور باشد که آنان به فرمان خدا مردگان را زنده می کنند، چنان که عیسی علیه السلام به فرمان خدا این کار را می کرد، این شرک نیست. آیا خدا توان آن را ندارد که به یکی از افراد بشر این قدرت را بدهد؟

دکتر گفت: «این ها مسائل غیبی است و از طریق دلیل نمی توان به آن ها دست یافت».

گفتم: تعبیرهای بسیاری از سوی ابن تیمیه وجود دارد که تصریح می کند: اولیای خدا غیب می دانند.

۱. همو، مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱۱، ص ۲۸۱.

۲. همان جا؛ اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان، ص ۱۲۳.

### آگاهی صحابه از غیب بنا به گفته ابن تیمیه

این مطلب نیز از بحث‌هایی خارج از گفتگوست که من آن را به دلیل فایده‌ای در اختیار خواننده گرامی می‌گذارم:

ابن تیمیه در پاسخ خود به علامه حلی گفته است: «اما خبر دادن به برخی امور غیبی، کسی که پایین‌تر از علی علیه السلام است از غیب خبر می‌دهد و علی علیه السلام که مقامش بالاتر از آن است. در میان پیروان ابی بکر و عمرو عثمان کسانی هستند که چند برابر آن از غیب خبر داده‌اند، در حالی که صلاحیت امامت را نداشتند و از اهل زمانشان هم برتر نبودند و همانند این اشخاص هم در زمان ما وجود دارند و هم در غیر زمان ما. حذیفه بن یمان و ابوهریره و دیگران از صحابه، چند برابر آن از غیب به مردم خبر می‌دادند.

ابوهریره غیب را به پیامبر صلی الله علیه و آله اسناد می‌داد و حذیفه یک بار آن را اسناد می‌داد و یک بار اسناد نمی‌داد، هر چند خبر او در حکم مسند است.

آنچه را حذیفه و دیگران خبر داده‌اند، گاه از چیزی است که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند و گاه از چیزی است که خودش آن را کشف کرده است و عمر رضی الله عنه چندین‌گونه غیب را خبر داده است.

کتاب‌هایی که در زمینه کرامت‌های اولیاء و خبرهایشان نگاشته شده است؛ از قبیل کتاب الزهد، از امام احمد، حلیة الاولیاء، صفوة الصفوة، و کرامات الاولیاء اثر ابومحمد خلال، ابن ابی‌الدنیا و لالکایی که در آن‌ها کراماتی است از برخی پیروان ابوبکر و عمر؛ همانند علاء بن حضرمی جانشین ابوبکر و ابومسلم خولانی که از پیروان آن دو بودند و ابوصهبا و عامر بن عبد قیس و دیگران<sup>۱</sup>.

۱. ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۸، ص ۱۳۵.

### کاهنان با خبر دادن شیاطین غیب می‌دانند

نیز ابن تیمیه گفته است: «اما خبر دادن کاهنان به پاره‌ای از امور غیبی، بر اثر اینکه شیاطین به آنان خبر می‌دهند و جادوی جادوگران، به گونه‌ای که انسان بر اثر جادو می‌میرد یا بیمار می‌شود یا از ازدواج او باز می‌دارد و امثال آن، به کمک شیاطین است و این چیزی است که در جهان وجود دارد و عادی است و مردم از آن آگاهی دارند و این خرق عادت نیست، بلکه از عجایب و غرایب است که برخی از مردم بدان اختصاص دارند»<sup>۱</sup>.

مادام که کاهنان بر اثر خبر دادن شیاطین، غیب بدانند، بدان معناست که شیاطین توان شناخت غیب را دارند و از اینجا می‌توان گفت: چرا این توان برای فرشتگان نباشد و آنان هم به نوبه خود، امامان و دیگر اولیای خدا را از غیب آگاه سازند؟

### مدعیان نبوت و آگاهی از غیب‌ها

ابن تیمیه گفته است: «گروهی از کسانی که به دروغ ادعای نبوت کردند، کارهایی غیر عادی از جنس کارهای غیر عادی کاهنان و جادوگران انجام دادند... اسود عنسی که در زمان حیات پیامبر ﷺ ادعای نبوت کرد و بریمن تسلط یافت، شیطان سحیق و محیق با او بود و چیزهای غایب را به او خبر می‌داد».

ابن تیمیه گفته است: «همچنین حارث دمشقی، مکحول حلبی و بابا رومی - لعنت خدا بر همه آنان باد - و دیگران، شیاطین به همراه آنان بودند، همان گونه که با کاهنان و ساحران هستند»<sup>۲</sup>.

نیز همو گفته است: «همچنین مسیلمه کذاب که با وی شیاطین بودند و

۱. همو، کتاب النبوات، ص ۲۱۹.

۲. همان، ص ۱۱۴.

غیب‌ها را به او خبر می‌دادند و او را در برخی کارها کمک می‌کردند و امثال این افراد فراوان هستند؛ نظیر حارث دمشقی که در زمان عبدالملک بن مروان در شام قیام کرد و ادّعی نبوت نمود و شیاطین پاهای او را از زنجیر بیرون آوردند و نمی‌گذاشتند که سلاح بر او اثر کند و چون وی با دستش سنگ مرمرا مسح می‌کرد، آن سنگ تسبیح می‌گفت و به مردم پیادگان و سوارانی را در فضا نشان می‌داد و می‌گفت: آنان فرشتگانند و حال آنکه جنیان بودند و چون مسلمانان او را دستگیر کردند تا بکشند و شخصی وی را با نیزه زد؛ اما نیزه بروی اثر نکرد. از این رو، عبدالملک به آن شخص گفت: تو بسم الله نگفتی. او بسم الله گفت و او را با نیزه زد و کشت»<sup>۱</sup>.

نیز ابن تیمیه گفته است: «از بهره‌هایی که انسان از جنیان می‌گیرند آن است که آنان را در خبر دادن به کارهای غیبی به کار می‌گیرند»<sup>۲</sup>.

### آگاهی ابن تیمیه از غیب‌ها

#### خبر دادن ابن تیمیه از شکست سپاه تاتار

ابن قیم جوزی، شاگرد ابن تیمیه گفته است: «من از هوشمندی شیخ الاسلام ابن تیمیه امور شکفت آوری را دیدم و آنچه را که از این هوشمندی ندیدم بزرگ‌تر و بزرگ‌تر است و بیان وقایع هوشمندی او نیاز به کتاب بزرگی دارد. او به یارانش خبر داد که سپاه تاتار در سال ۶۹۹ وارد شام می‌شوند و سپاه مسلمانان شکست می‌خورند. در دمشق نه کشتار همگانی صورت می‌گیرد و نه به اسیری گرفتن

۱. همو، اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان، ص ۱۲۹.

۲. همو، مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱۳، ص ۸۲.

همگانی و اذیت و آزار جیش در اموال خواهد بود. این خبرها را زمانی داد که سپاه تاتار هنوز عزم حرکت به سوی شام را نداشتند و سپس در سال ۷۰۲، زمانی که سپاه تاتار عازم شام شدند، وی به مردم و فرماندهان خبر داد که سپاه تاتار شکست می‌خورند و مسلمانان پیروز می‌شوند و برای اثبات این گفته خود، بیش از هفتاد بار سوگند یاد کرد. به او گفتند: برای تحقق خبرهای خود، ان شاء الله بگو. او می‌گفت: ان شاء الله، لیکن از روی تحقیق نه تعلیق<sup>۱</sup>.

### آگاهی ابن تیمیه از لوح محفوظ

ابن قیم می‌گوید: من از ابن تیمیه شنیدم که گفت: «زمانی که سخن‌ها بر ضد من فراوان شد، گفتم: بسیار سخن نگویند که خداوند در لوح محفوظ نوشته است: آنان در این کره زمین شکست می‌خورند و پیروزی از آن سپاه اسلام است.»  
او گفت: «من شیرینی پیروزی را به برخی از فرماندهان و سپاهیان، پیش از آنکه آنان به جنگ با دشمن بروند، چشاندیم. زیرکی ابن تیمیه در این دو واقعه همچون باران بود»<sup>۲</sup>.

### ابن تیمیه از باطن یارانش باخبر بود

نیز ابن قیم جوزی گفته است: «یک بار ابن تیمیه گفت: یاران من نزد من آیند و من در چشم‌های آنان چیزهایی می‌بینم که به آنان نمی‌گویم. به او گفتم: به غیر از من، ای کاش به آنان خبر می‌دادی؟  
او گفت: آیا می‌خواهید من همانند گزارشگران فرمانروایان باشم؟ روزی به او

۱. ابن جوزی، مدارج السالکین، ج ۲، ص ۴۸۹.

۲. همان جا.

گفتم: اگر برخی چیزها را به ما خبر می دادی، در عمل به راستی و نیکی، برانگیزاننده تر بود. او گفت: اگر به شما خبر دهم، یک هفته یا یک ماه بیشتر با من نخواهید بود»<sup>۱</sup>.

### خبر دادن ابن تیمیه به امور باطنی ابن قیم

ابن قیم جوزی پس از این سخنان گفته است: «ابن تیمیه بارها از امور باطنی که به من اختصاص داشت، مرا خبر داد، یعنی چیزهایی که در ذهنم خطور کرده بود و آن‌ها را به زبان نیاورده بودم. او برخی از رویدادهای بزرگ آینده را به من خبر داد و اوقات آن‌ها را تعیین نکرد و من پاره‌ای از آن‌ها را دیده‌ام و باقیمانده آن‌ها را چشم می‌کشم. آنچه را که بزرگان اصحاب ابن تیمیه از او دیده‌اند، چند برابر آن چیزی است که من از او دیدم و خدا داناتر است»<sup>۲</sup>.

### پایان گفتگو با دکتر غامدی

در آخر نشست، نسخه کتاب *قصة الحوار الهادی* را که هنوز چاپ نشده بود به دکتر غامدی دادم و به او گفتم: چنانچه نقدی درباره این کتاب داری، برای من بفرست، تا آن را پیش از چاپ کتاب، در آن درج کنم، لیکن تاکنون که بیش از شش ماه سپری شده، هیچ‌گونه نقدی به دستم نرسیده است و من در آستانه چاپ این کتاب هستم.

۱. ابن جوزی، مدارج السالکین، ج ۲، ص ۴۹۰.

۲. همان جا.

